

بسمه تعالی

فلسفه سیاسی

(Political Philosophy)

هستی شناسی سیاسی

دکتر علیرضا صدرا

هیأت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

فهرست مباحث

*الف) پیشدرآمد

یکی مقدمات

دیگری مداخل

*ب) درآمد

فلسفه سیاسی حکمت مدنی

*مرتبت اول) مبادی، مفاهیم و کلیات سیاسی

الف. مبادی فلسفه سیاسی

مبحث اول. اصول مفروض فلسفه سیاسی

اول. فلسفه حکمت مدنی

دوم. سیر متکامل حکمت مدنی

سوم. فلسفه سیاسی حکمت مدنی فاضلی

چهارم. مراتب سه گانه پدیده و پدیده شناسی سیاسی

مبحث دوم. اصول فرضی فلسفه سیاسی

اول. مطلق فلسفه سیاسی تا حکمت مدنی مطلق

دوم. حکمت پیشرفت مدنی

سوم. حکمت نظری و عملی مدنی

چهارم. علم مدنی: فلسفه و دانش مدنی

پنجم. حکمت و دیانت مدنی

ششم. حکومت مدنی حکمت

ب. مفاهیم اساسی و کلیات سیاسی؛

یک. مفاهیم اساسی سیاسی:

۱. امر سیاسی

۲. عمل سیاسی

۳. مقوله سیاسی

۴. دانش سیاسی

۵. فلسفه

۶. سیاست

۷. فلسفه سیاسی

دو. کلیات سیاسی:

۱. فلسفه و دانش و امر و عمل سیاسی

۲. روش شناسی فلسفه سیاسی

۳. منابع و متون فلسفه سیاسی

*مرتبت دوم) مبانی فلسفه سیاسی

مبنای اول. خدانشناسی سیاسی

مبنای دوم. معرفتی سیاسی

مبنای سوم. ارزش شناسی سیاسی

مبنای چهارم. هستی شناسی سیاسی

مبنای پنجم. کلامی و سیاست:

سیاست توحیدی و تشریعی

مبنای ششم. انسان‌شناختی سیاسی

مبنای هفتم. انسان‌گرایی فطری و بشر‌گرایی غریزی سیاسی

مبنای هشتم. غایت‌شناختی سیاسی

مبنای نهم. جامعه‌شناسی سیاسی

مبنای دهم. فرد، جماعت و جامعه سیاسی

※مرتبت سوم) مسایل فلسفه سیاسی

مسئله اول. عدالت سیاسی

مسئله دوم. اعتدال مدنی

مسئله سوم. سعادت سیاسی

مسئله چهارم. مشروعیت سیاسی

مسئله پنجم. آزادی سیاسی

مسئله ششم. حاکمیت سیاسی

مسئله هفتم. حاکمیت عمومی

مسئله هشتم. نظریه امامت

مسئله نهم. ولایت فقیه

※ج) برآمد: جمع‌بندی، نتیجه‌گیری و راهبرد جدید فلسفی سیاسی

چکیده

«آتاه الله الملك و الحكمه» (بقره/۲؛ ۲۵۱)؛

«خدا بدو حکومت و حکمت داد»

فلسفه سیاسی

چرایی چیستی و چگونگی سیاسی

خاستگاه، جایگاه و نقش؟

مبادی، مفاهیم و کلیات، مبانی و مسایل فلسفه و حکمت اجتماعی و سیاسی

پدیده مدنی: از انسان مدنی، جامعه مدنی، زندگی مدنی و نیز نظام مدنی، نهادهای مدنی و سایر پدیده های مدنی دارای مراتب سه گانه هستی، چیستی و چگونگی اجتماعی و سیاسی میباشند. جامع فرایند عینی - ذهنی نظری و فرایند عملی ذهنی - عینی سیاسی هستند. باصطلاح فلسفی فراهم آمده: حقیقت، ماهیت و واقعیت مدنی میباشند. حقیقی، یقینی و واقعی است. فراگیر مبادی، مبانی و مظاهر اجتماعی و سیاسی بوده و محسوب میگردند. حتی به تعبیری جامع ارزشهای ذاتی و فطری حقیقی انسانی مدنی، بینش و منش یقینی شرعی و کنش و روش یا رفتار سیاسی عرفی عینی واقعی هستند. این چنین سیاستی دو ساحتی مادی و معنوی بوده دو بعدی باطنی و ظاهری است. **پدیده شناسی مدنی:** شناخت اعم از شناسایی و شناساندن پدیده سیاسی میباشد. هستی شناسی، چیستی شناسی و چگونگی شناسی اجتماعی و سیاسی است. جامع نگرش علمی نظری و گرایش علمی عملی مدنی بوده و بشمار میآیند. دانایی، بینایی و آگاهی سیاسی است. فلسفه سیاسی (Political Philosophy)، معرفت سیاسی یا بینش سیاسی (Political Knowledge) و دانش سیاسی (Political Science) میباشند.

عنوان اثر پیشارو: فلسفه سیاسی (Political Philosophy) است. همچنین حکمت مدنی (Madany Hekmat/ Civil Wisdom) بمعنای اخص میباشد.

پرسش اصلی: فلسفه سیاسی یا حکمت مدنی چه میباشد؟ پرسش های فرعی: چرا؟ چیست؟ چگونه؟
مسئله: چرایی یا هستی چیستی و چگونگی فلسفه و حکمت اجتماعی و سیاسی میباشد. فرضیه اصلی: «فلسفه و حکمت مدنی: هستی شناسی چیستی شناسی اجتماعی و سیاسی است». توضیح فرضیه: منظور

۱. جاثری یزدی، در کتاب کاوشهای عقل عملی: «حکمت (Wisdom)» آورده است (کتوشهای عقل عملی، ص ۱۰).

مراتب دوگانه مبادی یا بنیاد هستی شناسی مبانی یا بنیان چيستی شناسی چگونگی سیاسی، (دانش) چگونگی شناسی سیاسی و (فن) چگونگی سازی سیاسی است. **موضوع:** خاستگاه و جایگاه نقش فلسفه سیاسی یا حکمت مدنی میباشد. به تعبیری خاستگاه و جایگاه نقش هستی شناسی و چيستی شناسی اجتماعی و سیاسی است. در پدیده، پدیده شناسی و پدیده سازی سیاسی میباشد. **یک.** بدین سبب، **محور اصلی:** موضوعیت و ضرورت و حتی زیبایی و مطلوبیت فرزاندگی سیاسی است. بایستگی و شایستگی دانایی حقیقی بینایی یقینی آگاهی واقعی مدنی میباشد. منظور هستی شناسی چيستی شناسی؛ **یک.** چگونگی واقعی سیاسی، دو. دانش چگونگی شناسی عینی سیاسی و سه. فن چگونگی سازی عملی سیاسی است. دانایی بینایی (دانش) آگاهی سیاسی و (فن) کارگذاری سیاسی میباشد. مبادی مبانی مظاهر و مسایل سیاسی است. در نگاه، نظریه و نظام مدنی میباشد. **دو.** بدین مناسبت **محورهای فرعی:** خاستگاه جایگاه و نقش نگرش نظری و گرایش عملی حکمت سیاسی و فلسفه مدنی است. بترتیب: ۱. در سایر نگرش و گرایش های علمی یا جامعه شناختی سیاسی، فقهی یا حقوقی سیاسی تا فنی یا کارگذاری سیاسی میباشد. و در نظام و منظومه نگرشهای نظری و گرایشهای عملی چهارگانه فکری و اندیشگی سیاسی است. ۲. در؛ الف. چالش کارآمدسازی مدنی پیشارو بوده و در ب. راهبرد (Strategy) الگوسازی پیشرفت مدنی میباشد. ۳. الف. در فرایند (Process) بروز ظرفیتهای ذاتی یعنی تکوینی آفرینش فکری و روحی (فؤاد) انسان و فطری عقلی و قلبی انسانی مدنی، کششهای میل و دافعه غریزی و شعور یا هوش ابزاری، حتی جهات جسمانی بشری و مدیریت بهینه و بسامان آنها است. تا سر حد خودشکوفایی مدنی میباشد. ب. در فرایند (Shipment) تحصیل سعادت مدنی است. تا مرز کرامت مدنی انسانی میباشد. ۴. تا چشم انداز (Vision) تمدنسازی نوین فراز آینده است. بدین ترتیب: پیشینه بنیادین و جامع و پشتوانه نظاممند و هدفمند نگرش نظری و گرایش عملی فلسفه سیاسی و حکمت مدنی، مورد واکاوش قرار میگیرد. سیر متکامل تا ساختار کامل جهانی آن از بنیاد و از آغاز تا کمال و تاکنون پژوهش میگردد. و نیز چشم انداز تمدنسازی نوین فراز آینده و چالش کارآمدسازی فرارو، بازیابی میشود. در نهایت نگاه، نظریه و نظام گفتمان فلسفه سیاسی و حکمت مدنی بترتیب ذیل تنظیم شده، نگارش گشته و گزارش خواهد شد. شامل: الف) پیش درآمد: مقدمات و مداخل، ب) درآمد: در سه مرتبت؛ مرتبت اول. مبادی سیاسی: الف. مبحث اول. اصول متعارف مفروض فلسفه سیاسی و مبحث دوم. اصول موضوعی فرضی فلسفه سیاسی، ب. یک. مفاهیم اساسی: امر سیاسی تا فلسفه سیاسی و دو. کلیات سیاسی: از جمله روش شناسی، منبعشناسی و متونشناسی فلسفه سیاسی، مرتبت دوم. مبانی سیاسی: خداشناسی سیاسی و تا جامعه شناسی سیاسی و مرتبت سوم. مسایل سیاسی: عدالت سیاسی، سعادت مدنی، مشروعیت سیاسی، آزادی سیاسی، حاکمیت مدنی، امامت سیاسی تا ولایت فقیه مدنی، ج) درآمد: جمع بندی، نتیجه گیری و راهبرد جدید. روش: تحلیل متن و محتوایی اهم اعم منابع اصیل فلسفه سیاسی و حکمت مدنی است. حاصل: حکمت

مدنی متعالی میباید. در این اثر چرایی و چیستی چگونگی مبادی، مفاهیم، مبانی و مسایل با حداقل براهین و مستندات مطرح میگردند.

کلید واژگان: فلسفه، سیاسی، حکمت، مدنی، هستی‌شناسی، چیستی و چگونگی.

*الف) پیشدرآمد

«یؤتی الحکمه من یشاء» (بقره/۲؛ ۲۶۹)؛

«حکمت به شایسته داده میشود»

آب جیحون را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی شاید چشید

(مولوی، مثنو معنوی)

عنوان، مسئله، موضوع و محور بحث چه (و چگونه) است؟ ۱. عنوان مبحث: «فلسفه سیاسی» یا «حکمت مدنی» میباید. ۲. مسئله: چرایی (Why) و چیستی (Wath چگونگی Quality) فلسفه سیاسی و حکمت مدنی میباید. ۳. موضوع: حقیقت (Truth) و ماهیت (Essence / Quaddity) واقعیت (Actual) پدیده (Phenomenon) سیاست و سیاسی است. ۴. محور: هستی‌شناسی و چیستی‌شناسی چگونگی سیاسی و سیاست میباید. هستی‌شناسی ذاتی تکوینی و فطری عقلی^۲ برهانی (Demonstration) و قلبی شهودی

^۲ عقل: نیرو و نهاد شناسای ذهن و نفس است. عقل کلی: خرد راهنما و راهبر میباید. ویژه انسان است. مبدء و معادنگر و گرامیباید. سبب فاعلی و غایی را جسته، یافته و بر می‌نمایاند. منبع نظری یا منشاء و مبدء عملی سیاست میباید. مراد سیاست راستین، توحیدی و فاضلی تا متعالی دوساحتی مادی و معنوی و دو بعدی باطنی و ظاهری متعادل و سعادت‌نگری و گرایی شایسته بوده که کارایی و کارآمدی اعم از بهره‌وری و اثربخشی بایسته آن است. امنیت، نظم و نظام، عدالت و آزادی و پیشرفت تا کرامت انسانی، ناشی از آن میباید. برعکس آن مشقت خلاء معنوی تکساحتی است. یا شقاوت تنازعی میباید. عقل جزوی: شعور و هوش ابزاری است. سبب مادی و صورتی را شناخته و می‌شناساند. هوش غریزی طبیعی، مشترک حیوان و بشر می‌باشد. حیوان و چه بسا گیاه آنرا داشته و حتی جماد نیز آنرا در قالب قوانین فیزیکی - شیمیایی دارد. هوشمندی ویژه انسان نیست. اما چه بسا در انسان ویژه بوده و هوشیاری باشد. یعنی وقوف به هوشمندی است. همین سبب ابزارسازی عظیم و عجیب انسانی از چوبدستی سازی انسان نخستین تا ماهواره و ابر رایانه برساخته بشر جدید کنونی میباید. از جمله و بویژه سازماندهی، نهادسازی و نظامسازی سیاسی؛ کارویژه و کارکرد برجسته آنست.

(Intuitive) حقیقی و چیستی شناسی یقینی (Certain) نقلی (narrative)، و حیانی (Revelatory)، شرعی (religious) و مکتبی (School) چگونگی سیاست عینی (Concrete) عرفی (Traditional) واقعی است. شناخت شهودی در گفتمان قرآنی: مشاهده حسی و عینی و ملک و ظاهر عالم بوده در قبال شناخت غیب و ملکوت عالم است («عالم الغیب و الشهاده»: انعام/۶؛ ۷۳، ...). در تعبیر برتراند راسل در کتاب مسایل فلسفه خویش؛ «علم شهودی» (مسایل فلسفه، ص ۱۴۱) و به عبارتی «تصدیقات شهودی» (همان، ص ۱۴۵): «تصدقات تذکری است» (همان). در گفتمان اسلامیان بویژه سهروردی: شناخت و بلکه گرایش حضوری، کشفی، ذوقی، وجدانی، و مانند اینهاست. مثل از امنیت گرایی، نظم و نظام گرایی، عدالت طلبی و آزادی خواهی، سیاست، دولت و حاکمیت و حکومت و قدرت و اقتدار گرایی تا کارآمدگرایی، پیشرفت گرایی و کرامت جویی فطری انسانی است. بدانسان که ابونصر محمد فارابی (قرن ۴هـ)، جامع و محیی حکمت جاویدان شرقی ایرانی، مجدد حکمت راستین یونانی پیشین، مفسر حکمت دینی مدنی توحید اسلام (قرآن و سنت) و مؤسس حکمت مدنی توحیدی اسلامی فاضلی، بر مبانی و حتی زبان قرآنی و بنیاد حکمت مدنی پسا خود تا کنون در ایران، جهان اسلام و جهان معاصر، در اواخر کتاب **تحصیل سعادت** اینرا اقدام علوم دانسته که در شرق زاده شد و وقتی که به یونان رسید، آنرا حکمت عظمی یعنی دانایی و به تعبیری دانش راستین خواندند (تحصیل سعادت، ص ۳۷). سقراط، افلاطون و ارسطو آنرا فرای و در قبال تفلسف سیاسی یا دانش ظنی یا ظاهری یعنی پنداری بلکه پندار دانش تکساحتی (One-Dimentional Science) قرار دادند. موردی که هربرت ماکوز (۱۹۷۹-۱۸۹۸م). از مکتب انتقادی فرانکفورت در گفتمان و کتاب **انسان تک ساحتی** از آن تحت عنوان؛ «جامعه تک ساحتی» (انسان تک ساحتی، صص ۱۳۶-۳۷)، «تفکر تک ساحتی» (همان، صص ۲۰۴-۱۳۹) و از جمله «فلسفه تک ساحتی» (همان، صص ۲۰۴-۱۷۸) یاد میکند. در مقابل سوفیسم سیاسی یا دانش توهمی یا آگاهی کاذب یعنی دروغین بلکه توهم دانش تنازعی مطرح ساختند. چنانکه به تعبیر همو مارکوز: «وضع دوپهل و مبهم کنونی، (انسان یک ساحتی) را با دو فرضیه (خرده گفتمان) متضاد روبرو خواهد ساخت: ۱. جامعه پیشرفته صنعتی معاصر (مادی تکساحتی)، شایستگی (توان و امکان) آن دارد که از هر گونه تغییر کیفی و سریع اجتماعی آینده، ممانعت به عمل آورد» (همان، ص ۳۱). بلکه مراد دیگرگونی جهت مثبت و تحول جوهری یقینی انقلابی دوساحتی است. ۲. «در درون جامعه، نیروها و گرایشهایی (متعارض تا معارض) شکل گرفته که بزودی جامعه موجود را منفجر خواهد ساخت» (همان). به تأکید وی: «این هر دو اندیشه، اکنون وجود دارد و بمازات هم پیش می رود» (همان). بلکه در قالب تکساجتی فرویدیسیم و تنازعی داروینسیم مدنی؛ اجتماعی و سیاسی فلسفه، در هم تاثیر و تاثر متقابل داشته

ظن و توهم سیاسی تکساحتی-تنازعی جاهلیراعم از؛ ضالی و فاسقی ناشایسته، حاصل سیطره نابایسته هوش ابزاری بر عقل کلی و خرد راهنما و راهبر بوده و محصول شوم ابزارسازی آن بوده و میباشد.

و هم افزایند. در چنین شرایطی «مقاصد سیاسی با نیازها و آرزوهای مردم، هم گام شده و نیل بدین مقاصد، با منافع عمومی بستگی یافته و کار معقولی قلمداد شده است» (همان، ص ۲۶). البته با آرزوهای حسی ظاهری و خواست احساسی نفسانی غریزی همگانی و با هوش ابزاری و بازاری است. چرا که «اما در حقیقت، رفتار این جامعه ها، بر پایه عقل و منطق استوار نبوده و نخواهد بود» (همان). در قبال و مقابل و حتی در مقابله متقابل با اینها فلسفه است. نخست بمعنای فلسفه نیز نخست دوستی دانایی و به تعبیری روششناسی دانایی و دانا شدن بود. دانایی: حکمت است. یا حکمت: دانایی میباشد. دانایی حقیقی، بینایی یقینی آگاهی واقعی است. بسان «اخوان صفا»؛ «برادران نیکصفت» و به تعبیر خود و «خُلان الوفاء»؛ «دوستان همپیمان»، گروهی شیعی ایرانی احتمالاً برهبری ابوحنان توحیدی و یا پیشا او، که با ارایه نظام علمی در مجموعه رسایل ۵۱ گانه، بمثابة دانشنامه^۳، در پی تحول آموزشی و فرهنگی تا انقلاب سیاسی بر علیه سلطه سلسله ستم بنی عباس بوده نیز در رسایل خویش مدعی میشوند: یک. همانگونه که در مفهوم فلسفه خواهیم دید؛ «لفظ الفیلسوف عند اليونانین معناه الحکیم» (رسایل، ج ۳، ص ۳۴۵)؛ «واژگان فیلسوف نزد یونانیان، همان حکیم است». و «الفلسفه تسمی الحکمه» (همان)؛ «فلسفه: حکمت نامیده میشود». و «حکیم کسی بوده که افعالش محکم، و صناعتش متقن، و گفتارش صادق، و اخلاقش زیبا، و آرائش صحیح، و اعمالش زکی، و علومش حقیقی و حقیقت است» (همان). حکیم مدنی و فیلسوف سیاسی شایسته، بطریق اولی بایسته بوده این چنین باشد. کارویژه حکمت و فلسفه: «معرفت حقایق (و ماهیت واقعیت) پدیده ها و کمیت اجناس آن، انواع این اجناس و خواص آنها و خواص یکایک این انواع، و بحث از علل (چرایی) آن، آیا هست، و چیست، و چه مقدار، کدام، چگونه، کجا، چه زمانی، و چرا، و از چه؟» (همان). اینها همان حقیقت، ماهیت و عوارض نه گانه کمی و کیفیند. بلکه «بهتر بوده از این وجوه یا و ضرورت یعنی هستی یا هستی شناسی پرسیده شده، و فهم معانی یعنی به چیستی شناسی پردازد» (همان). بویژه فلسفه سیاسی و حکمت مدنی شایسته، بایسته بوده به این چنین پرسش های چالشخیز چرایی یا هستی و چیستی چگونگی و پاسخ بدانها و پردازش آن معطوف گردد. دو «ان الانسان لما كان جسده مرکبا من الاخلاط الاربعه، و كان مزاجه من الطبايع الاربع، جعل الباری، جل ثناؤه، بواجب الحکمه، اکثر اموره و تصاریف احواله مربعات مشاکلات مطابقات بعضها لبعض، لیکون اعون له علی ما یُراد منه» (رسایل، ج ۱ از مجلدات ۵۱ گانه، ص ۳۱۸)؛ «از آنجائیکه ترکیب انسان را خدا با حکمت از عناصر چهارگانه (آمیزه خاک، آب، گرما و هوا)، و مزاجش طبایع چهارگانه (ترکیب سردی، گرمی، خشکی و تری) آفریده، اکثر امور و تصرفات احوالش، چهارگانه

^۳. دانشنامه اخوان، دومین اثر بعد از اثر اجمالی احصاء علوم فارابی، اثری تفصیلی متشکل از ۵۱ رساله و قریب ۲۰۰۰ (دو هزار) صفحه در تمامی علوم و فنون زمانه ولی ضمن و ذیل علوم و فنون چهارگانه ریاضی، طبیعی، نفسانیات و عقلیات، و آراء و دیانات و معطوف به سیاست عملی و عمل سیاسی و امروزه در چهار مجلد تدوین و ارایه نموده اند. امروزه و بصورت روزآمد در حکمت حکومت بعد از فارابی، بویژه در حکومت حکمت بسیار کارآمد؛ بهره ور و اثر بخش و راهنما و راهگشا می تواند باشد. بدین سبب بعد از فارابی بیشترین بهره را از رسایل اخوان بر گرفته ایم.

اند. برخی همشکل و مطابق با هم بوده تا کمککار او بوده در آنچه از او اراده شده است». یا او می‌خواهد انجام داده و بدان به پیشرفت و سعادت مدنی و کرامت انسانی مدنی نایل آید. و «أدلّ: من ذلک انک تجد اخلاقه و افعاله بعضها طبیعی^۴ مرکوزه فی الجبله، کما ذکرنا طرفا من ذلک، و بعضها نفسانیه اختیاریه، و بعضها عقلیه فکریه، و بعضها ناموسیّه سیاسیّه» (همان)؛ «بدین دلیل: اخلاق و افعالش بعضی ذاتیند. بعضی فطریند اعم از عقلی و قلبی بوده و بعضی شرعی سیاسی اند». مراد مبادی حقیقی و مبانی و مظاهر اینها بوده که بترتیب ذاتی و فطری عقلی و قلبی، شرعی و حتی عرفی واقعیند. سه. «العلماء العارفون بصناعه البرهان يعرفون بها حقایق الاشياء اذا اختلف فيها حَزْرُ العقول و تخمینُ الرأی» (همان، ص ۲۶۸)؛ «دانشمندان بینا با صناعت برهان حقایق (چرایی) پدیده ها [از جمله پدیده مدنی؛ اجتماعی و سیاسی و سیاست] را که (هستی شناسی آنها) تقدیر عقول و (چیستی شناسی آنها) تخمین رأی بوده را (بصورت یقینی شرعی) شناسایی کرده و می شناسانند». به تعبیر جرج بارکلی انگلیسی (Gorge Berkely: ۱۷۳۵-۱۶۸۵ م.) در اولین گزاره مقدمه رساله در اصول علم انسانی خود: «فلسفه جز مطالعه حکمت و حقیقت نیست» (درباره اصول علم انسانی، ص ۲). کما اینکه به ادعای اتین ژیلسون در نخستین گزاره مقدمه خود بر کتاب مبانی فلسفه مسیحیت خویش: «شیوه ای از فلسفه ورزی است که طی آن ایمان مسیحی [معرفت دینی] و عقل انسانی در فحوصی مشترک [مکمل] در پی حقیقت فلسفی [و ماهیت یقینی] با هم متحد می شوند» (مبانی فلسفه مسیحیت، ص ۱۷). عقل و وحی یا فلسفه و شریعت در عین دوگونگی، بجای دوگانگی، بیگانگی و تجزیه و تعارض، یگانه بوده و می‌گردند. بدین‌ترتیب عقل انسانی؛ حقیقت یعنی اصل ضرورت و حتی زیبایی هستی یا هستی شناسی سیاسی ارزشهای بنیادین و غایی ذاتی و فطری حقیقی انسانی مدنی بسان امنیت، نظم و نظام تا سعادت مدنی و کرامت انسانی را بصورت اجمالی درک کرده و به بایستگی و شایستگی آنها حکم می‌دهد. به مصداق: «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع»؛ «هر آنچه را عقل اصل آنرا درک کرده و می پذیرد، شرع همانرا تأیید نموده و تبیین می نماید». در نتیجه وحی و شرع به کمک و هدایت عقل راهنمای اجمالی درونی انسانی مدنی آمده و به تبیین چیستی و چیستی شناسی و به تعبیری به تحدید یعنی تعیین حدود کلی و احکام تفصیلی یقینی همانها می‌پردازد. شرع مبانی و حدود کلی و احکام تفصیلی چیستی امنیت، نظم و نظام، عدالت، آزادی تا پیشرفت، سعادت و کرامت مدنی انسانی را تبیین مینماید. چگونگی یا مظاهر واقعی یعنی عوارض نه گانه کمی، کیفی، زمانی و مکانی و سازکارها و ابزار اینها دبانگونه که اخوان صفا نیز اشارت داشتند، حسی، استقرایی، تجربی و عرفی است. به تعبیر همان اخوان صفا در رسایل: «سیاست ملوکیه فیهی؛ یکی. معرفه حفظ

^۴. طبیعت و طبیعی: بمعانی؛ ۱. تکوینی، ۲. فطری، ۳. مادی، ۴. عادی است. اخوان صفا در رسایل تحت عنوان «ماهیت طبیعت» (رسایل، ج ۲، ص ۶۳) مدعی میشوند: «ان الطبیعه انما هی قوه ... ساریه فی جمیع اجزائها (نظام جهان آفرینش) کلها، تسمى باللفظ الشرعی الملائکه الموکلین بحفظ اعلام و تدبیر الخلیقه، باذن الله، و تسمى باللفظ الفلسفی قوئی طبیعی، و هی فاعله فی هذه الاجسام باذن باری جل ثناؤه» (همان). کما اینکه: «و الذین انکروا فعل الطبیعه انما ذهب علیهم معنی هذه التسمیه، و ظنوا انها متوجهه نحو الجسم» (همان).

الشريعة على الامّة، احياء السنّة في الملّة بالامر بالمعروف و النهي عن المنكر، باقامه الحدود، و انفاذ الاحكام التي رسمها صاحب الشريعة» (رسايل، ج ۱، ص ۲۷۳)؛ «سياست حاکميتي» (کارگذاری عمومی): «معرفت ... اقامه حدود و انفاذ احكام ترسيمی شريعت است». منظور حدود کلی جهانی و جاويدان کارآمد شرعی يقيني بوده و حسب مورد احكام تفصيلی آنها بصورت روزآمد و به تناسب مقتضيات زمانی، مکانی و حتی موضوعی است. بدین ترتیب «حقیقت سیاست (و سیاست حقیقی) تحقق یافته و تعادل مدنی برقرار میگردد». این مبین خاستگاه، جایگاه و نقش فلسفه و حکمت مدنی در سیاست میباشد. منظور حکمت و فلسفه اجتماعی و سیاسی است. حتی بر عکس؛ خاستگاه، جایگاه و نقش سیاست در فلسفه و حکمت سیاسی میباشد. مراد سیاست فلسفی است. به تعبیر اخوان صفا در رسايل: «بالسیاسات^۵ ... الفلسفیه» (رسايل، ج ۱، ص ۲۹۷) و «السیاسه الفلسفیه» (همان، ص ۳۳۵) می باشد. منظور سیاست فلسفی فاضلی یا فرزانی است. حتی سیاست حکمی مدنی و به تعبیر همانها: «السیاسات المحکمه» (همان، ۲۹۸)؛ «محکّمات سیاست» میباشد. به تعبیری «سیاست حکمت» است. در نتیجه همان سیاست یا «سیاسات محکم» میباشد. یعنی سیاست دانایی حقیقی و بینایی يقيني آگاهی واقعی میباشد. این سیاست فلسفی، همان فاضلی بمعنای فرزانی و فرهیختگی بوده و سبب برجستگی مدنی و مسبب برتری سیاسی است. شایسته و بایسته بوده باشد («فضلناهم علی کثیر ممن خلقناه تفضیلاً»: اسراء/۱۷؛ ۷۰).

دو پرسش اصلی: حکمت مدنی یعنی دانایی و بینایی و فلسفه یعنی فاضلی و فرزانی یا فرهیختگی چه میباشد؟ سیاست چه است؟ رابطه و نسبت فلسفه و سیاست یا سیاسی چه میباشد؟ در نتیجه فلسفه سیاسی چه است؟ حتی حکمت چه میباشد؟ مدنی چه است؟ رابطه و نسبت حکمت و مدنی چه میباشد؟ در نتیجه حکمت مدنی چه است؟ پرسشهای فرعی: چرا؟ چیست؟ چگونه؟ منظور حکمت اجتماعی و سیاسی و سیاست است. همینطور میتواند رابطه و نسبت حکمت مدنی و فلسفه سیاسی مورد پرسش بوده که چه است؟ حکمت حکومت بمنظور حکومت حکمت چه (و چگونه) میباشد؟ در نهایت حکومت حکمت و سیاست حکمت مطلق یعنی کامل ۱۰۰٪ ولی مطلوب بوده ولی بقدر متیقن فکری، عقلی و علمی و بقدر مقدور مقتضیات عملی و تحقیقی عینی مورد نظر میباشد. هرچه بیشتر و برتر، بهتر است. به تاکید ابن سینا: «اذ لا

^۵سیاسات: در گفتمان فلسفی سیاسی و حکمت مدنی اسلامی از فارابی و اخوان صفا در رسايل (جز در برخی مواضع) تا خواجه نصیر در سیاست مدن اخلاق ناصری ملاصدرا در مبدء و معاد، جمع سیاست یعنی سیاستها نبوده بلکه خطمشی های سیاسی (Policy) است. مراد سیاست های خرد کاربردی میباشد. بسان سیاست کلان بخشی و زیربخشی اعم از؛ سیاست اقتصادی، سیاست اجتماعی و سیاست فرهنگی است. ذیل و بر اساس سیاست (Politic) بمعنای راهبرد یا سیاست مدنی فرابخشی است. مراد سیاست کلان راهبردی میباشد. بسان صراط در گفتمان قرآنی که بمثابة جاده («الطریق هی جاده») یعنی راه بوده، مفرد است. سیاسات، بسان سبیل یا جمع آن سُبُل، که بمثابة خطوط (بخشها و باندهای) راهنما. تدبیر: جنبه اجرایی (Administration) بوده و با اصطلاح سیاست اجرایی یا اجرای سیاسی و سیاست و به تعبیری مدیریت سیاسی اجرایی یا مدیریت اجرایی سیاسی و به تعبیر فارابی در تحصیل سعادت؛ تدبیر جزئی است. این تقسیم بندی، در حکمت متعالی بویژه در مبدء و معاد ملاصدرا، بصورت منضبطی مضبوط است.

یدرک کله لا تترک کله؛ «همه اش را درک نکرده، همه اش را ترک نکن». تا چه رسد باینکه رد کنید. باصطلاح «بقدر طاقت بشریت». به تعبیر اخوان صفا در رسایل: «ذلک حکمه و سیاسه لیكون حثاً لهم علی الاجتهاد فی اعمالهم و صنائعهم و معاوناتهم؛ حتی یستحق کل انسان من الأجر، بحسب اجتهاده فی العمل و نشاطه فی الصنائع» (رسایل، ج ۱، ص ۱۰۰)؛ «حکمت و سیاست»: حکمت سیاسی و سیاست حکمت؛ «نیروها و نهادهای (جماعات) مدنی را بر می انگیزانند بکوشش در کنش، صنایع و همکاریهای مدنی، که جملگی بتناسب کوشش عملی و فرهنگکاری، مستحق حقوق باشند». خواجه نصیر نیز در اخلاق ناصری تصریح مینماید: «از الفاظ حکما در این معنی آمده است که: فضیله الفلاحین هو التعاون بالاعمال، و فضیله التجار هوالتعاون بالاموال، و فضیلهالملوک هو التعاون بالأراءالسیاسیه، و فضیله الالهیین هو التعاون بالحکم الحقیقه» (اخلاق ناصری، ص ۳۰۵)؛ خاستگاه، جایگاه و «نقش کشاورزان؛ همکاری به عمل آوری محصولات گیاهی، و نقش تجار؛ همکاری مالی، نقش ملوک؛ همکاری با آراء سیاسی، و نقش فرهنگیان (فرهیختگان و فرزندگان و دانایان بینا آگاه مدنی)؛ همکاری بحکمت حقیقی (و یقینی واقعی) است». جلوی ظن و توهم، تفلسف و سوفیسم، پندار و دروغ و توسعه تکساحتی و تنازعی را بگیرند. «ثم هم جميعاً يتعاونون علی عماره المدن بالخیرات و الفضائل» (همان)؛ «سپس جملگی با تقسیم کار و تبادل عوامل و ارزشها، در پیشرفت کشور همکاری نمایند». بدین سبب یا بسبب اینکه: «حکمت در اظهار شرف خویش محتاج است به صناعت مُلک» (همان، ص ۸۵). حکمت برای بروز نیازمند حکومت بوده و معطوف بدان و بنیاد حقیقی و بنیان یقینی واقعیت ظاهری یا مظاهر کنشی و روشی آن میباشد. متقابلاً حکومت، و کنش و رفتار بیرونی آن بروز و برآمد و بر بنیاد ارزشی حقیقی و بنیان ماهوی بینشی و منشی یقینی درونی آن است. اینها بدین ترتیب ضمن رابطه علی - معلولی یا علت فاعلی-مادی و صوری-غایی، متداول یعنی همافزایند. نسبت اینها نیز مثبت و همسو می باشد.

سه) حکمت مدنی: شناخت حقیقی و یقینی واقعی اجتماعی و سیاسی است. دانایی و بینایی آگاهی سیاسی میباشد. الف. ظن سیاسی («ما لهم من علم ان يتبعون الا الظن»: نجم/۲۳؛ ۲۸) نیست. ب. توهم سیاسی («کذب به»: انعام؛ ۶۶ و «یفترون»: انعام؛ ۱۱۲؛ افترا میندند) نیز نمیشد. در گفتمان دینی مدنی قرآنی فارابی تا امام خمینی (ره): حکمت؛ «هدایت صراط مستقیم» است. راهبرد راهبری بوده و بمنظور راهبری راهبردی میباشد. به تعبیر اخوان صفا در رسایل در مبحث «طریق الخطاء عند العقلاء» و «خطاء القیاس عند الفلاسفه»: «ظنونهم و توهمهم فی الاشياء قبل البحث و الكشف» (رسایل، ج ۱، ص ۴۳۵)؛ «راه خطا نزد خردمندان و خطا قیاس نزد فلاسفه؛ ظن و توهم در پدیده ها پیشا بحث و کشف (شهود) میباشد». فلسفه سیاسی: شناسایی و شناساندن توحیدی است. دوساحتی میباشد. شناخت مادی و معنوی است. دو بعدی میباشد. باطنی و ظاهری میباشد. ارزشی، بینشی و منشی درونی کنشی و روشی یا رفتاری سیاسی بیرونی است. متعادل میباشد. متعالی

است. دارای تعادل میباشد. تعادل بخش است. دارای تعالی میباشد. تعالی بخش است. الف. تفلسف سیاسی نیست. ب. سوفیسم سیاسی نیز نمی باشد. پندار شناخت سیاسی یا شناخت پنداری سیاسی نیست. شناخت کاذب یعنی دروغین سیاسی نیز نمی باشند. الف. شناخت نارسا و نارسایی شناخت تکساحتی مادی نبوده و یک بعدی ظاهری سیاسی نیستند. چنانکه در گفتمان حکمی مدنی قرآنی حکمای مدنی بنام اسلامی از فارابی و خواجه نصیر تا صدر: ضلالت سیاسی («و لا الضالین») و سیاست ضالی نمی باشند. یعنی سیاست گمراه نبوده و گمراهی سیاسی نیستند. بسان سراب نمیباشند. آبنما نیستند. واقع نمای ظاهری نبوده که فلاکت بار می باشد. به تعبیر اخوان صفا در رسایل: «ظن کثیر منهم ان الباری، جل جلاله، جسم، قیاسا عل یمّا شاهدوا، اذ لم یجدوا فاعلا الا جسما» (همان، ص ۴۳۶)؛ مادی، جسدانی و «جسمانی می نگرند». و «اعلم یا اخی! بأن اکثر ما یدخلُ الخطاء علی المتأملین فی حقایق الاشیاء المحسوسه، اذا حکموا علی حقیقتها بحاسه واحده» (همان)؛ «تک منبعی می نگرند». در نتیجه نارسایی شناخت دارند. «مثال ذلک من یری السراب و یتأمله، فیظن انه عُدران و انه» (همان، صص ۴۰-۴۳۹)؛ «سراب را آبگیر (برکه) و جویبار می بینند و می پندارند». بدینسبب «و انما دخل الخطا علیه لانه حکم علی حقیقه بحاسه واحده» (همان، ص ۴۴۰)؛ «دچار خطا و پندار شده چون یکمنبعی نگریسته و تکساحتی مینگرند». این در حالی بوده که «و لیس کل الاشیاء تُعرف حقائقها بحاسه واحده» (همان)؛ «پدیده ها با یک حس (و یک منبع) شناخته نمی شود». از جمله و بلکه بویژه پدیده های سیاسی که بنیادین، جامع (همه جانبه)، نظاممند و هدفمندند. فطرت^۶ عقلی و قلبی، نقل و حواس، بترتیب مراتب هستی شناسی، چیستی شناسی و چگونگی شناسی اجتماعی و سیاسی را بر می نمایند. ب. شناخت ناسازوار و ناسازواری شناخت تنازعی متدانی سیاسی («غیر المغضوب علیهم»: فاتحه/۱؛ ۷) نیز نیستند. کما اینکه در گفتمان قرآنی فارابی تا صدرایی: فسق سیاسی بوده و سیاست فاسقی («انهم کانوا قوم سوء الفاسقین»: انبیاء/۲۱؛ ۷۴ و «کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان»: حجرات/۴۹؛ ۷) نمی باشند. یعنی

^۶ فطرت: نفس کلی در گفتمان فلسفی است. در گفتمان قرآنی: فؤاد، نفخه روح الهی («نفخت فیه من روحی») و ویژه انسان («فطره الله التي فطر الناس علیها») بوده و یا در انسان، ویژه و برجسته میباشد. گاه طبع، طبیعت و حتی غریزه و نیز طینت، جبلت و مانند اینها نیز خوانده شده است. همان سرشت و کشش درونی متعالی انسانی میباشد. در گفتمان فلسفی امام خمینی (در کتاب شرح حدیث جنود عقل و جهل) اعم از فطرت عقلی و فطرت قلبی است. الف. فطرت عقلی برهانی هستی شناسی میباشد. ب. فطرت قلبی شهودی هستی گرا است. باصطلاح فطرت مخموره (در خمیره انسانی) و مغفوله (مورد غفلت قرار گرفته) میباشد. فطرت اصلی و تبعی است. مثل درک اصل و اصلی ضرورت یا بایستگی و حتی زیبایی یا شایستگی امنیت، نظم و نظام و عدالت میباشد. یا به تبع آنها و درک تبعی عدم ضرورت و حتی ضرورت عدم و زشتی غیر و ضد اینها یعنی نا امنی، بی نظمی و بی نظامی یا هرج و مرج، بی عدالتی اعم از؛ ستمگری و ستمپذیری، سلطه گری و سلطه پذیری و نارسایی و ناسازواری و نابایستگی اینها است. غریزه: در اینجا نفس جزئی میباشد. در گفتمان قرآنی: هوی (و هوس) یعنی کشش های نفسانی اعم از شهوت، غضب و مدبره یا میل، دافعه و شعور یا هوش ابزاریند. ویژه انسان نیستند. حیوان نیز اینها را دارد. اما چه بسا در انسان ویژه باشند. ابزار فطرت و خرد در راهبری و مدیریت بدنی و مدنیتند. در این صورت: سیاست، راستین، توحیدی، فاضلی و فضیلت بوده و متعادل و متعالی است. سیاست حقیقی، یقینی واقعی میباشد. بسان آب شیرین، پاک و خنکاست. در صورت غلبه غریز و هریک از غرایز سه گانه و ابزاری شدن فطرت: برعکس، سیر معکوس بوده و گشته و سیاست ناراستین، غیر و ضد توحیدی، جاهلی ظنی تکساحتی ضالی یا توهمی تنازعی فاسقی بوده و خواهد بود. که در حقیقت، ماهیت و واقعیت: سیاست نیستند. منفعت طلبی، ثروت طلبی تا لذت طلبی بوده و سلطه طلبی می باشند. بسان سراب آبنما بوده یا آب شور دریا، آب تلخ، آب مسموم، سم مایع یا نفت سفید و حتی الکل سفید طبی است.

بدراه نبوده و بیراهه نیستند. بسان آب شور دریا نمی باشند. که تشنگی را رفع نکره، عطش آور نیز می باشد. یا بسان آب مسموم یا سم مایع نبوده که هلاکتبار است. به تعبیر **اخوان صفا** در **رسایل**: «ذلک ان کثیرا من الاجساد السیاله تُشبه لون الماء مثل الخل المصعد (الکخل یا الکحل فرار: الکل) و النفط الابیض و ما شاکلها» (همان)؛ «چرا که بسیاری مایعات مثل الکل فرار و نفت سفید و همانند اینهایند». که نوشیدن اشتباهی آنها ناشی از جهالت بسیط بوده یا جهالت مرکب علمی نمایانه باشد، بسبب شباهت ظاهری بآب، بجای آب، چه بسا سبب آسیب شده و بلکه مسبب هلاکت است. به تعبیر **فارابی** در زمینه تنازع بقای داروینیستی سلطه گری داخلی ملی و استکباری (امپریالیستی) خارجی و فراملی در فصل سی و چهارم کتاب **اندیشه های اهل مدینه فاضلی**، تحت عنوان «گفتار در آراء اهل مدینه های جاهلی و ضالی» (اندیشه های اهل مدنی فاضلی، ص ۳۱۶): «این همان آراء عقاید (بیماری درندگی گرگی) سبیت است که در آراء بنی نوع انسانی وجود دارد» (همان، ص ۳۲۲). **اخوان صفا** نیز در **رسایل** مدعی میباشند: «فی عالم الانسان ... أن کل جبار و سلطان ظهر فیه الجهل» (رسایل، ج ۴، ص ۳۷۹)؛ «در جهان انسانی ... تنازع و سلطه گری از جهالت ناشی میگردد». و «لم یجد فیه العلم» (رسایل، ج ۴، ص ۳۷۹)؛ «علمی در آن نمی یابی». «فهو مثل السباع و الوحوش» (همان)؛ «مثل درندگان و وحوشند». چنانکه «ملوکا و رؤساء، بعضهم جائر مُعتد» (همان، ص ۳۷۸)، «ملوک و رؤسای جائر و تجاوزگرند». ستمگرند. «یأخذ اموره بالقهر و الغصب و الظلم» (همان)؛ «با قهر، غصب و غضب و ظلمند». با تکرار و تأکید مینمایند: «کانواع السباع و الوحش» (همان)؛ «بسان درندگان و وحوشند». «فهی غایه فی الذم» (همان)؛ «غایت بدیند». زشتند. قابل سرزنشند. و «قله الانتفاع فی القرب منها» (همان)؛ «نزدیکی بدانها انتفاع کمی دارد». بل «اولی الهرب منها و البعد عنها» (همان، ص ۳۷۸)؛ «اولی گریز از آن بوده و دوری گزیدن است». «یأخذ من زمانه ما قدر علیه، و من وقته ما وصل الیه» (همان، ص ۳۷۹)؛ «هر زوری از دستشان بر آمده انجام داده و نتایجش عایدش می گردد». و «المجاورون له فی تعب و نصب و خوف منه و مشقّه مما یحملهم من مؤنّته و فی مذلّته من مملکت» (همان)؛ «نزدیکانش در زحمت، فشار و ترس و گرفتاریند از بار گرانیش بر گردن و گرده آنان و دچار ذلت و سرافکندگی در مملکتند». برعکس «منها ملوک و رؤساء يأخذون امورهم بحسن الخلق و طیب النفس» (همان)؛ «ملوک و رؤسای با حسن خلق و آرامش روانی و اطمینان خاطرند». «و الذین هم الخلفاء بغير هذه الصفه» (همان)؛ «اینان حکمروایانی بغير این صفاتند». مثل «الانبياء و الائمة و التابعین لهم» (همان)؛ بسان «انبياء و امامان و تابعین آنها می باشند». «باحسان» (همان)؛ «با احسانند». «رضی الله عنهم و رضوا عنه» (همان)؛ «خدا از آنها راضی بوده آنان از خدا راضی». «الأمیرین بالمعروف و الناهین عن المنکر» (همان)؛ «آمر معروف و ناهی از منکرند». جریانساز نیکبهای مدنی و بازدارنده بدیهایند. «هم خلفاء الله تعالی» (همان)؛ «جانشینان خدای تعالیند». «التابعون لأمره» (همان)؛ «تابع امر اویند». و «بهم صلاح العالم» (همان)؛ «صالح و اصلاح جامعه و

جهان بدانها می باشد». و «ربما ظاهرین بالعیان موجودین فی المكان» (همان)؛ «چه بسا ظاهر در دیدگان بوده و مستقر در مکان و مملکتیند».

اینچنین شناسایی و شناساندنی حکمت مدنی نظری و عملی، توحیدی است. حقیقی و یقینی واقعی میباشد. دو ساحتی مادی و معنوی دو بعدی باطنی و ظاهری سیاست نظری و عملی است. الف. در قبال شبه شناخت سیاسی و ضد سیاست غیر توحیدی ظنی پنداری نارسای تکساحتی مادی و یک بعدی ظاهری تفلسفی است. ب. در مقابله ضد شناخت سیاسی و سیاست ضد توحیدی توهمی کاذب ناسازوار سوفیستی متدانی میباشد.

جمعبندی

فلسفه و حکمت مدنی دانایی یا ارزش حقیقی و بینش یقینی کنش و روش یا رفتار اجتماعی و سیاسی است. شناسایی و شناساندن حقیقت و ماهیت واقعیت نظری و عملی سیاسی و سیاست نظری و عملی میباشد. جهالت نیست. چه جهالت بسیط بوده و چه جهالت مرکب باشد. نادانی مدنی نیست. الف. بینش ظنی سیاسی نمی باشد. ظاهرنگری سیاسی نیست. ظاهر گرایی سیاسی نمی باشد. باطن نگری ظاهر گرایی سیاسی است. بنیاد و بودشناسی نمود و نمودشناسی سیاسی میباشد. سیاست ظاهری نیست. سیاست باطنی و ظاهری است. پندار سیاسی نمی باشد. معرفت یقینی سیاسی است. سیاست پنداری نمی باشد. سیاست یقینی است. به تلقی و تعبیر قرآنی فارابی در فلسفه سیاسی فاضلی؛ ضلالت سیاسی و سیاست ضاله و ضالی نمی باشد («ضل عنکم ما کتتم ترعمون»: انعام/۶؛ ۲۴). یعنی گمراهی سیاسی نیست. هدایت سیاسی و سیاست هدایت است. در فلسفه سیاسی راستین یونانی: تفلسف سیاسی نمی باشد. بینش تکساحتی سیاسی نبوده و سیاست تکساحتی نیست. دوساحتی می باشد. بینش مادی و معنوی سیاسی و سیاست است. به تعبیر هربرت مارکوزه و مکتب انتقادی، یک بعدی نمی باشد. سیاست شناسی دو بعدی ارزشی، بینشی و منشی درونی و کنشی و روش یا رفتاری برونی است. به تصریح خواجه نصیر تا امام خمینی (ره): «سیاست ناقصه» نیست. سیاست کامله میباشد. در گفتمان حکمت شاهنامه فردوسی طوسی: کاستی نیست. به تأکید امام خمینی (ره) نارسایی سیاسی و سیاست نارسا نمی باشد. در گفتمان فلسفه سیاسی ابن سینا، ابن خلدون، اشتراوس تا علامه جعفری: سیاست طبیعی، سیاست حیوانی و سیاست مادی نیست. سیاست انسانی، اسلامی، فاضلی و متعالی است. ب. بینش توهمی سیاسی نیز نمی باشد. یعنی سیاست کاذب بمعنای دروغین نیست. یا توهم بینش سیاسی نمی باشد.

حکمت و فلسفه مدنی: دانایی و بینایی آگاهی سیاسی است. دانایی حقیقی و بینایی (بصیرت) یقینی آگاهی واقعی اجتماعی و سیاسی میباشد. به تعبیری ارزش و بینش دانش است. ارزشهای بنیادین و غایی، حدود کلی و احکام تفصیلی بینش و منش درونی دانش کنش و رفتار سیاسی بیرونی ظنی پنداری تفلسفی تکساحتی سیاسی («ذلک ظن الذین کفروا فویل للذین کفروا من النار»: ص/۳۸؛ ۲۷) نبوده یا توهمی کاذب یعنی دروغین سوفیستی تنازعی سیاسی («لا تنازعوا فتفشل ریحکم»: انفال/۸؛ ۴۶) نیست. چنانکه جریر طبری در

تفسیر «تفشل ریحکم» میگوید: «قدرت، سیاست و عزتتان را از دست میدهید» (تفسیر طبری). به تعبیری مسئله: شناخت حقیقت و ماهیت واقعیت سیاسی میباشد. شناسایی و شناساندن حقیقی و یقینی واقعی سیاسی و سیاست واقعی است. به عبارتی چرایی و چیستی یا هستی شناسی و چیستی شناسی سیاسی میباشد. چرایی یا هستی و چیستی چگونگی عینی سیاسی و چگونگیسازی عملی سیاسی است. هستی شناسی حقیقی و چیستی شناسی یقینی چگونگی شناسی سیاسی واقعی میباشد. فراهم آمده؛ یکی ارزششناسی ذاتی یعنی تکوینی و فطری عقلی و قلبی انسانی مدنی است. دیگری بینش و منش درونی ماهوی و هویتی سیاسی میباشد. سوم کنش و روش یا رفتار سیاسی واقعی عرفی عینی بیرونی است. فراگستر بخشهای سه گانه مدنی میباشد. الف. توسعه اقتصادی سیاسی و سیاست اقتصادی و تأمین آسایش بدنی همگانی است. ب. توأمان توسعه و تعادل اجتماعی سیاسی و سیاست اجتماعی و کارآمدسازی ملی و فراملی میباشد. ج. در جهت توسعه و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی سیاسی و سیاست فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی میباشد. تاکنون فلسفه سیاسی اجتماعی بیشتر مورد توجه بوده است. فراگیر گستره های فردی، جمعی و اجتماعی میباشد. از گستره فروملی، ملی داخلی و خارجی است. تا گستره فراملی امتی، بین مللی و جهانی است. که بایسته بوده فلسفه سیاسی آنها، پیشا پیشا مورد توجه قرار گیرد. چرا که عمدتاً فلسفه سیاسی مثلاً عدالت یا آزادی و نیز حاکمیت در گستره ملی پرداخته شده است. عدالت بین مللی تا حاکمیت جهانی، در حقوق بین ملل مطرح شده است. اما فلسفه سیاسی آنها نیاز بوده مور توجه بیشتر واقع شود. به عبارتی شناخت مبادی و مبانی مسایل واقعی سیاسی در تمامی بخشها و گستره های مدنی میباشد. از موضوعیت و ضرورت و حتی زیبایی امنیت، نظم و نظام، سیاست، حکومت و عدالت، آزادی، امانت، کارآمدی مدنی، پیشرفت مدنی و خودشکوفایی مدنی تا تحصیل سعادت مدنی تا کرامت مدنی انسانی است. اینها بایسته و شایسته ذاتی، فطری، شرعی و عرفی است. یعنی تکوینی آفرینش انسان مدنی میباشد. فطری اصلی و تبعی عقلی و قلبی انسانی مدنی هستند. شرعی یقینی میباشد. بایسته و شایسته نبوده ظنی یا توهمی بوده و بشمار آیند (چرا که «اکثرهم لا یعقلون»: عنکبوت/۲۹؛ ۶۳). عرفی علمی و عمومی همگانیند. بایسته سیاست شایسته میباشد. در نتیجه در قبال تفلسف پنداری سیاسی بوده و در مقابل سوفیسم توهمی کاذب سیاسی است. مراد سیاست فلسفی و حکمت مدنی است. به تعبیری منظور سیاست خوب و شایسته میباشد. حکمت حکمروایی مشروطه، معتدله و مشروعه است. برترین جایگزین حکفرمایی استبدادی سلطنتی جاهلی بسیط و حتی حکمرانی مطلقه جاهلی مرکب میباشد.

خودآزمایی دانشجویی: پرسش و پاسخهای درسی:

۱. مقدمات فلسفه سیاسی چه (و چگونه) میباشد؟ ۲. مداخل فلسفه سیاسی چه (و چگونه) است؟ ۳. شیوه های سه گانه بازآوری بنیادهای فلسفی سیاسی چه (و چگونه) میباشد؟

*ب) درامد

فلسفه سیاسی حکمت مدنی

(Political Philosophy of Civil Wisdom)

چرایی و چیستی چگونگی؟

خاستگاه، جایگاه و نقش؟

چکیده

«چرایی و چیستی حکمت اجتماعی و سیاسی»

«یعلمه الكتاب والحکمه» (آل عمران/۳؛ ۴۸)

درامد: مبادی، مفاهیم و کلیات، مبانی و مسایل فلسفه سیاسی است. اینها بمثابة مراتب چهار یا سه گانه اول. الف. مبادی ب. مفاهیم و کلیات، دوم. مبانی و سوم. مظاهر هستیشناسی و چیستی شناسی چگونگی شناسی پدیده و پدیده شناسی مدنی میباشد. بترتیب و نخست مبادی تا مسایل فلسفه سیاسی مطرح میگردند. مبادی بمثابة باصطلاح اصول متعارف فرضی و اصول موضوع قرضی از حکمت و فلسفه محض و نظری فرض گرفته شده یا موقتا قرض گرفته شده و ضمن بحث اثبات خواهند شد. اصول متعارف و موضوعی فلسفی سیاسی؛ ذاتی تکویتی و فطری (عقلنگری برهانی و قلبگرایی شهودی)، شرعی و عرفیند. مراد سیاست مبادی، مفاهیم و کلیات، مبانی و مسایل فلسفه سیاسی از عدالت، سعادت تا ولایت فقیه است. یک. بدین سبب محور اصلی: موضوعیت و ضرورت و حتی زیبایی یا چرایی یعنی هستی و چیستی چگونگی مبادی تا مسایل فلسفه سیاسی میباشد. در نگاه، نظریه و نظام سیاسی است. دو. بدین مناسبت محورهاى فرعى: خاستگاه، جایگاه و نقش مستقیم و غیر مستقیم گفتمان مبادی تا مسایل میباشد. ۱. در فلسفه سیاسی و حکمت مدنی و نیز در مبادی، مبانی و مسایل آن (ها) است. ۲. در چالش کارآمدسازی مدنی پیشا رو و راهبرد الگو سازی پیشرفت مدنی فراز آینده میباشد. ۳. الف. در فرایند بروز ظرفیتهای ذاتی فکری و روحی و فطری عقلی و قلبی انسانی مدنی، غریزی و حتی جسمانی بشری است. تا سر حد خودشکوفایی مدنی میباشد. ب. در فرابرد سیر تحصیل سعادت مدنی است. تا مرز کرامت انسانی مدنی میباشد. ۴. تا چشم انداز تمدنسازی نوین است.

مرتب اول)

مرتب اول فلسفه سیاسی بترتیب ذیل ارایه میگردد:

الف. مبادی فلسفه سیاسی

ب. مفاهیم اساسی و کلیات سیاسی.

الف. مبادی فلسفه سیاسی

اصول متعارف و موضوعی فلسفی مدنی حکمت سیاسی

«و من یؤتی الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا» (بقره/۲ غ ۲۶۹)

مبادی فلسفه سیاسی: باعتباری؛ اصول متعارف مفروض و اصول موضوعی فرضی فلسفی مدنی حکمت سیاسی اند. بویژه بر گرفته از فلسفه و حکمت نظر یو محض میباشند. به یک اعتبار در نگاه نگارنده: مبحث اول. اصول مفروض (متعارف) فلسفه سیاسی بترتیب عبارتند از: اول. فلسفه حکمت مدنی، دوم. سیر متکامل (پلکانی) تا ساختار کامل حکمت مدنی، سوم. فلسفه سیاسی حکمت مدنی فاضلی، چهارم. مراتب سه گانه پدیده و پدیده شناسی سیاسی: هستی شناسی، چیستی شناسی و چگونگی شناسی سیاسی نظری و عملی. مبحث دوم. اصول فرضی (موضوعی) فلسفه سیاسی بترتیب عبارتند از: اول. مطلق فلسفه سیاسی تا حکمت مدنی مطلق (کامل) مهدوی، دوم. حکمت پیشرفت مدنی، سوم. حکمت نظری و عملی کامل مدنی، حکمت محض و مدنی نظری و عملی، چهارم. علم مدنی: فلسفه یا حکمت و دانش مدنی؛ بنیاد حقیقی و بنیان یقینی بایسته سیاست واقعی شایسته، پنجم. حکمت و دیانت مدنی: حکمت دیانت مدنی - دیانت حکمت مدنی، ششم. حکومت مدنی حکمت.

پیشدرآمد

یک) عنوان، مسئله، موضوع و محور بحث چه (و چگونه) است؟ ۱. عنوان مبحث: اصول متعارف و اصول موضوعی فلسفی مدنی حکمت سیاسی میباشد. ۲. مسئله: چرایی و چیستی مبادی فلسفه مدنی یا حکمت سیاسی است. ۳. موضوع: اهم اصول متعارف و موضوعی فلسفی سیاسی حکمت مدنی میباشد. ۴. محور:

خاستگاه، جایگاه و نقش اصول متعارف و موضوعی فلسفی مدنی حکمت سیاسی در فلسفه و حکمت عملی و مدنی است.

دو پرسش اصلی: اصول متعارف و موضوعی فلسفی مدنی حکمت سیاسی چه هستند؟ پرسشهای فرعی: چرایی؟ چستی؟ چگونگی؟

درآمد

یک) فارابی در بخش پایانی کتاب و گفتمان تحصیل سعادت خویش، بعد از اینکه مدعی میشوند؛ این علم، اقدم علوم بوده که قدیم در شرق تولید شده، آنگاه این علم اقدم، به یونان انتقال یافت. به تعبیر وی؛ در آن، حکمت را: «یسمونها علم العلوم و أم العلوم و حکمه الحکّم و صناعه الصناعات» (تحصیل سعادت، ص ۳۷)؛ «علم علوم»، دانسته، و «مادر علوم» یعنی مرجع علوم یا علم مرجع خوانده شد. همچنین «حکمت حکمتها» و «صناعت صناعت» یعنی بر ساخت ساخته های مدنی انسانی نامیده شد. به تصریح ایشان: «یعنون بها الصناعه التي الصناعات كلها، و الفضيله التي تستعمل الفضایل كلها و الحکمه التي تستعمل الحکم كلها» (همان، صص ۸-۳۷)؛ یعنی؛ یک علم، فن و «صناعتی (علمی و عملی) که سایر صناعات را استفاده میکند». دو «نقشی که همه دستاوردهای (علوم، فنون و صنایع دیگر) را بکار میگیرد». از حکمت کل تا کاربردی و کارامدی آن در کارگذاری سیاسی و کشورداری؛ از کارآمدسازی ملی، پیشرفت کشور تا تحصیل سعادت مدنی است. سه «حکمتی که کل حکمت ها را مورد بهره گیری قرار داده و از آنها در اداره کشور بهره برداری میکند». منظور هم حکمت محض و نظری بوده هم حکمت سیاسی اقتصادی و اقتصاد سیاسی و نیز حکمت سیاسی فرهنگی و فرهنگ سیاسی میباشد. در کارگذاری کشور اعم از؛ سیاستگذاری و سیاستمداری است. حکمت مدنی: زیرساخت راهبردی و حدود کلی ساختاری مدنی میباشد. بمنظور؛ یکی ترسیم سیاست های فرابخشی، میان بخشی و کلان بخشی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی داخلی و خارجی تا زیربخشی میباشد. دیگری اعمال آنها است. اینجا بوده که فارابی اذعان مینمایند که این چنین علم نظری، اگر معطوف به عملی و مدنی نبوده، اجتماعی و سیاسی نیست. بسبب این کاستی، فلسفه ناقص میباشد. یعنی فلسفه نارسا و ناتمامست. در واقعیت، فلسفه نیست. بسان روح بدون جسم میباشد. که عبث یعنی بیهوده و بیفایده بوده و اثربخش نیست. اما در صورتی که حکمت معطوف به مدنی بوده، کامل میباشد. یعنی رسا و سازوار است. در نتیجه هم بهره ور نظری و هم اثربخش عمی و مدنی میباشد. در ماهیت؛ علم حکمت مدنی، فلسفه کامل است. بایسته بوده باشد. در نتیجه علم و حکمت و سیاست کارآمد یعنی بهره ور و اثربخش است. شایسته بوده، باشد.

(دو) مبادی سیاسی (Political Founds: Elements, Principles, Fundamentals): به تعبیری محکمتات (Firms) مدنی اند. مبادی و محکمتات؛ اول. مبادی ذاتی (Essential) یا (سنن) تکوینی میباشند. یعنی در آفرینش جهان انسانی بوده و ضروری و زیبایی. بعد از مبادی چون نظام احسن، نظام علی، خرد، مدنی و مختار بودن انسان، مبادی بسان ضرورت و زیبایی امنیت مدنی و نظام مدنی تا سعادت مدنی و کرامت انسانی مدنی اند. انسان بدون اینها، بقا و بویژه کارایی و کمال مدنی نیافته، پیشرفت نکرده و خودشکوفان شده و در نتیجه بسعادت مدنی و کرامت مدنی دست نخواهد یافت. تنها و تنها با اینها بقا یافته و کمال مییابد. چه بفهمد و چه نفهمد. چه بخواند و چه نخواند. البته میفهمد و میخواند. چرا که؛ دوم. مبادی ذاتی، فطری (Innate Disposition) هستند. یعنی فطرت از سانها بقدر ظرفیت خود درکی از اصل ضرورت و زیبایی اینها دارد. به تعبیری فطرت انسانی اصل بایستگی و شایستگی اینها را درک کرده و نسبت بدانها نگرش نظری و گرایش عملی دارد. الف. نگرش عقلی (Intellectual/ Wisdom) برهانی (Demonstrable) نسبت بدینها داشته یا می یابد («هاتوا برهانکم»: بقره/۲؛ ۱۱۱، ...). بمصداق: «هر آنچه دیده عقل بیند دل کند یاد» در نتیجه؛ ب. گرایش قلبی (Heart) شهودی (Intuition) بدین ها داشته یا پیدا میکند. به تعبیر ملا صدرا در کتاب اسفار: «للقلب ... العلم و الحکمه و التفکر» (نقل از واژه نامه فلسفی، ص ۲۳۸). قلب، ... شناخت، حکمت و اندیشه داشته و به تعبیر فلسفه مدنی فارابی: نزوع یعنی گروش دارد. به تعبیر قرآنی: «لهم قلوب یعقلون بها» (حج/۲۲؛ ۴۶). حتی با قلبشان، تعقل میکنند. بلکه در موضع مخالف: «لهم قلوب لا یفقهون بها» (اعراف/۷؛ ۱۷۹)؛ قلب دارند اما با قلبشان، تفقه (تعمق علمی و فهمی) نمیکنند. یعنی شایسته بوده تفقه، تعقل و تعمق کنند. اما نمی کنند. «فؤاد» در گفتمان قرآنی؛ اعم از عقلی و قلبی است. حتی امام خمینی (ره) در کتاب شرح حدیث جنود عقل و جهل، از فطرت عقلی و قلبی یاد میکند. که می توان این تقریب، تجمیع و تعادل را اوج توحید و تعالی حکمت برهانی عقلی و شهودی قلبی تلقی و تعبیر ساخت. یکی نگرش و دیگری گرایش میدهد. ریشه و سرچشمه سیاستنگری و سیاستگرایی این است. که موجب و موجد سیاستگری اعم از سیاستگذاری و سیاستپذیری میباشند. در حکمت مدنی و فلسفه سیاسی امثال فارابی؛ اولیات (First Principles)، ضروریات (Necessaries)، بدیهیات (Truths)، و مانند اینها میباشند. اصول اولیه (نظری، علمی و عملی: A Priori)، معقولات اولی

(Wisdom Ideas)، و همانند اینها خوانده میشوند. در فلسفه امثال کانت، علوم پیشینی (Prior Knowledge) هستند.^۷ با صطلاح وی عقل و عقلی بوده و به تعبیر وی: اصول عقل محض، عقل نظری و عقل زیبایی شناختی محسوب میشوند. که در سه اثر مستقل بدین نامها بتصیل بدانها پرداخته است. مبادی به دو معنای مکمل و دو سطح مترتب بر هم بکار گرفته شده است. یکی مبادی فلسفی و حکمی مدنی است. که در قالب مبادی بدانها میپردازیم. دیگری مفاهیم و کلیات سیاسی بوده که در مرتبت اول فلسفه سیاسی، طرح کرده و پی میگیریم. مراد مفاهیم (Concepts) و قواعد (Rules) پیشفرضها (مفروضات: Supposeds) و چهارچوب نظری (Frameworks) فلسفه سیاسی است. در اینجا اصول بنیادین سیاسی در قالب مبادی فلسفه سیاسی ارایه میگردند. مبادی، دو دسته بوده و دو بسته اند. بترتیب: یکی. مسلم بوده و نیاز به اثبات نداشته و مفروضند. بدانها «اصول متعارف» (Axiom) گفته میشود. همانند اصل علیت سیاسی، عدم تناقض سیاسی، و به تعبیر فارابی در کتاب اندیشه های اهل مدنی فاضلی: کوچکتری جزء از کل سیاسی مثل فرد و جامعه سیاسی در نظریه ارسطو، تساوی دو امر سیاسی مساوی با امر سوم، مانند اینها که ضروریند (ر.ک.: اندیشه های اهل مدنی فاضلی، صص ۴-۲۲۲). به تعبیر فارابی: اینها «همان معقولات اولیه ایست که همه مردم در آن مشترکند» (اندیشه های اهل مدنی فاضلی، ص ۲۲۲). کما اینکه به تقسیم وی: «معقولات اولیه مشترکه بر سه قسمند» (همان). شامل اولیات و مبادی یا اصول اولیه نظری، علمی و عملی یعنی حسن و قبح ها یا زیبایی ها و زشتی های مدنی اند. بسان زیبایی، شایستگی و بایستگی امنیت و نظام و همچنین عدالت و آزادی تا کارایی و کارآمدی؛ بهره روی و اثربخشی، پیشرفت مدنی و خودشکوفایی مدنی تا سعادت و کرامت مدنی انسانی است. اینها مطلوب همگانند. همه کس خواهان اصل آنهایند. ولو چپستی آنها را بصورت اجمالی دانسته و حدود کلی و احکام تفصیلی آنها را بصورت یقینی ندانسته که نمی دانند. مگر کسی تعادل سیاسی نداشته باشد. این چنین کسی دچار جهالت مرکب است. همچنین زشتی و ناشایستگی و نابایستگی نا امنی، بی نظمی (آناارشی) یا هرج و مرج، تا شقاوت و تحقیر انسان مدنی میباشند.

^۷ در مبحث ۶، مبانی سیاسی، محور ۲، معرفت شناسی سیاسی از سقراط تا نیهیلیسم معرفتی را بر می کاویم، نشان خواهیم داد که علوم پیشینی نداریم. اما مبادی فطری داریم. اینها بمثابة جدول بندی، فرمتبندیا و باصطلاح ماتریس و یا لگهای ذهن انسان مدنی اند. بدانسان که فاراب در کتاب آراء اهل مدنی فاضلی، بنحو بدیع بنیادین، جامع، نظاممند و هدفمدی آنها را طرح نموده اند. کانت علوم پیشینی را شامل معلومات محض، علمی و عملی دانسته که تحت سه عنوان نقادی عقل محض، عقل نظری و عقل زیبایی شناختی آورده اند. اما همانسان که در گفتمان حکمی مدنی توحیدی قرآنی فاضلی فارابی بوده و دیده و خواهیم دید یک عقل بیشتر نداریم اما وجوه سه گانه نظری، علمی و عملی دارد.

همگان از اینها نفورند. مگر بیمار سیاسی باشد. باصطلاح شرور بوده و شرخر سیاسی بشمار آید. به تعبیر خواجه نصیر در سیاست ملک و آدب ملوک سیاست مدنی کتاب اخلاق ناصری: «ظفر بعد از تقدیر دو تن را بود: یکی طالب دین و دیگر طالب ثار؛ و کسی که غرض او در تنازع غیر این دو چیز بود در اکثر احوال مغلوب باشد؛ و از این دو یکی محمود است و آن طلب دین حق بود و دیگر مذموم» (اخلاق ناصری، ص ۳۰۲). و «استحقاق ملک به حقیقت کسی را باشد که بر علاج عالم، چون بیمار شود، قادر بوده و به حفظ صحت او، چون صحیح بوده، قیام تواند نمود، چه ملک طیب عالم باشد» (همان). و «مرض عالم از دو چیز باشد، یکی ملک تغلبی و دیگری تجارب هرَجی» (همان، صص ۳-۳۰۲). یکی زورگویی و ظلم دولت و سرکوب ملت و اختناق بوده دیگری ضعف دولت و هرج و مرج، بی نظمی و ناامنی است. اما «ملک تغلبی قبیح باشد لذاته، و نفوس فاسده را حسن نماید» (همان، ص ۳۰۳). سلطه گری سیاسی، ذاتا و فطرتا زشت است. ولی نزد انسانهای سلطه گر بسبب فساد یعنی نارسایی و ناسازوای نفسانی، زیباییند. و «اما تجارب هرَجی مؤلم (دردناک) بوده لذاته، و نفوس شریره را مُلِّد (لذتبخش) نماید» (همان). هرج و مرج، اشکال ذاتی مشکل آفرین بوده اما خوشایند اشرار مدنی است. این مبحث بنیادینترین چالش معرفت شناسی سیاسی است. در حد کاشناسی به همین اشارت بسنده میکنیم. تفصیل و تبیین آنرا به مقاطع ار شد و دکتری و حتی فراتر ارجاع میدهیم. تا ایمانوئل کانت که ولو بغلط این مبادی را سه عقل پنداشته و برای هر یک کتابی مستقل و مبسوط نگاشته است. ولی حق مطالب را تا حد زیادی ادا میکند. کتاب سنجش خرد ناب و نیز کتاب نقادی عقل نظری و همچنین کتاب نقادی عقل زیبایی شناختی آثار سه گانه کانت در این زمینه میباشد. در حد همین اشارت گذرا درست این بوده که ذهن انسانی مدنی، مدرج یعنی بسان هاردیسک رایانه و هوش مصنوعی، فرمت بندی شده («علم آدم الاسماء کله») و کدگذاری («نفس و ما سواها فالفهمها فجورها و تقویها») کارخانه سازنده یعنی خداوندی است. اینها بسان جداول (ماتریس ها) و به اصطلاح لگ، لگاریسم یا الگوریتم منسوب به الخوارزمی بوده که داشته های بالقوه و اجمالی فطری عقل و قلبی انسانی مدنید. شریعت دینی مدنی بسان نرم افزار؛ حدود کلی و احکام تفصیلی داده همان ذهن سیاسی است. با ورود اطلاعات حسی، تجربی و عرفی، ذهن انسانی به داده پردازی پرداخته و به اصطلاح با توصیف حسی، تحلیل تجربیدی و تعلیل انتزاعی به یافته های نظری سیاسی و

با اصطلاح عقل و علم - اصولی و کسبی دست می یابد. آنگاه در فرایندی معکوس ذهنی-عینی به تجوین، تبیین و تطبیق عملی سیاسی میپردازد. تا شرح جنود عقل، اثر امام خمینی نیز همین است. کتاب کاوشهای عقل عملی، اثر مهدی حائری یزدی، نیز در این زمره اند. این اثر خود ملهم از هیوم در معرفت شناسی سیاسی است. که هیوم آنها را معرفت سیاسی (P.K.: Political Knowledge) در کنار دانش سیاسی (P.S.: Political Science) می خواند. حتی علامه طباطبایی در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم، ضمن مبحث حقایق و علوم اعتباری پیشا اجتماع و اعتباریات پسا اجتماع، این مبادی را مورد شناسایی قرارداد و می شناساند. همگی اینها به این مبادی و باید و نبایدهای ذاتی و فطری انسانی مدنی پرداخته اند. از جمله ضرورت و زیبایی امنیت یا نظام تا سعادت و کرامت مدنی انسانی که بدیهی میباشند. دیگری. مبادی بیشتر اثبات شده یا نشده اند. اینها از علوم پایه و پیشینی، بسان حکمت و فلسفه محض تا نظری، بصورت موقتی قرض گرفته شده و فرض گرفته میشوند. به تعبیری فرض و حتی فرضیه اند. تا حسب مورد بعدا در این اثر یا سایر آثار اثبات گردند. بدانها «اصول موضوعی» اطلاق میگردد. همانند «انسان، جاننداری متفکر است». تا «انسان، مختار؛ ارادی و تدبیری میباشد» تا «انسان، مدنی است» یا «انسان، مدنی طبع میباشد». و همانند اینها. که در این اثر طرح و اثبات میگردند. مثل «انسان گرگ انسان» و انسان شیر، در نظریه و فلسفه سیاسی هابس است. که مخدوش میباشد. چرا که انسان بالقوه گرگ و از آن بدتر بوده اینگونه بوده نه لزوما بالفعل گرگ باشد. همین طور انسان شیطان ماکیاول و انسان منفعت طلب لاک تا لذت طلب جان استوارت میل است. که در این اثر طرح و امکان شیطانی، گرگی، گرازی گشتن بمثابة سوبه افراطی غریزی و غرایز بشری تایید شده و فعلیت مطلق اینها رد و طرد میشوند. اینکه بشر امکان اینرا را داشته که «کلانعام بل هم اضل سبیلا»؛ بسان حیوان و حتی از آن پست تر شده، درست است. اما اینکه انسان، حیوان؛ گرگ، گراز یا شیطان بوده، پذیرفته شده نیست. کما اینکه همین انسان می تواند و ظرفیت آن را داشته که فرشته خو شده و از آن هم برتر گردد.

اهم اعم مبادی فلسفه سیاسی: به اعتباری علم فلسفه سیاسی بوده و به تعبیری فلسفه فلسفه سیاسی میباشد. بدینسان اهم اصول متعارف سیاسی و اصول موضوعی سیاسی را می توان تحت عنوان مبادی فلسفه سیاسی، مطرح و بازکاوی ساخت. بترتیب ذیل:

مبحث اول. اصول مفروض (متعارف) فلسفه سیاسی

مبحث دوم. اصول فرضی (موضوعی) فلسفه سیاسی

مبحث اول

«اصول مفروض فلسفه سیاسی»

(اصول متعارف: Axioms)

«العلیم الحکیم» (بقره ۲/ ۳۲)

اهم مواردی که تحت عنوان اصول متعارف مفروض فلسفه سیاسی واکاوی میگردند، بیک اعتبار بترتیب عبارتند از:

اول. فلسفه حکمت مدنی

دوم. سیر متکامل (پلکانی) تا ساختار کامل حکمت مدنی

سوم. فلسفه سیاسی حکمت مدنی فاضلی

چهارم. مراتب سه گانه پدیده و پدیده شناسی سیاسی.

اول. فلسفه حکمت مدنی

چرایی یا اصل ضرورت و حتی زیبایی حکمت مدنی، چیستی حکمت مدنی و چگونگی حکمت مدنی به ترتیب به مبادی، مبانی و مسایل حکمت اجتماعی و سیاسی میپردازند. انسان، خردورز، مدنی و مختار است. امور خصوصی و بویژه عمومی یعنی اجتماعی و سیاسی او بنحو شایسته، با تدبیر و تدبیر اداره شده و بایسته بوده مدیریت بشوند. این نیازمند علم و حکمت است. علم و حکمت حوکمت بمنظور حکومت علم و حکمت میباشد. در غیر اینصورت دچار ظن و توهم تکساحتی و تنازعی شده و خواهد شد..

دوم. سیر متکامل (پلکانی) تا ساختار کامل حکمت مدنی

حکمت مدنی کما بیش بسان حکومت مدنی و بمثابة دیانت مدنی سیری متکامل (پلکانی) از بنیاد و آغاز تا کنون داشته و طی نموده است. از حکمت جاویدان شرق و ایرانی، حکمت راستین یونانی در قبال تفلسف و در مقابل سوفیسم، حکمت دینی مدنی توحید اسلام (قرآن و سنت)، حکمت توحیدی مدنی اسلامی فاضلی فارابی، عقلی برهانی مشایی سینوی، قلبی شهودی اشراقی سهروردی تا حکمت مدنی تقریبی خواجه نصیر و حکمت متعالی مدنی صدرایی و سرانجام حکمت مدنی متعالی امام خمینی و انقلاب اسلامی و نیز حکمت حیات معقول علامه جعفری تا حکمت سیاسی متعالی علامه جوادی آملی است.

سوم. فلسفه سیاسی حکمت مدنی فاضلی

فلسفه سیاسی حکمت مدنی فاضلی: چرایی، چیستی و چگونگی و به تعبیری خاستگاه، جایگاه و نقش حکمت اجتماعی و سیاسی فارابی در سیر متکامل حکمت مدنی از بنیاد و آغاز تا کنون و تا آینده های قابل پیش بینی و پیشروی است. گرانیگاه و محوریت عزیمت حکمت مدنی می باشد. چنانکه پیشتر اشارت شد: جامع حکمت نظری محض و عملی مدنی پیشین می باشد. از حکمت جاویدان شرقی ایرانی و حکمت راستین یونانی، مفسر حکمت دینی مدنی توحید اسلام (قرآن و سنت) و خود مؤسس و بنیانگذار حکمت مدنی توحیدی اسلامی فاضلی است. دو شاخه حکمت عقلی برهانی مدنی نگری حصولی و کسبی بحثی مشایی سینوی و قلبی شهودی مدنی گرایی حضوری و ذوقی اشراقی سهروردی، بر بنیاد و برآمد آن بوده و برآمد آنند. حکمت مدنی خواجه، تقریب حکمت عقلی و قلبی، تجدید و روزآمدسازی حکمت فاضلی فارابی و تقریب حکمت مدنی نظری به حکمت عملی مدنی و مجموعاً تقریب حکمت بحکومت است. حکمت متعالی صدرایی، تجمیع تا مرز توحید مشارب حکمی، کلامی، عرفانی و تفسیری سیاسی معطوف حکومت می باشد. تا حکمت متعالی امام خمینی و انقلاب اسلامی که در همین راستا می باشد. سنت گرایان معاصر از رنه گنون بویژه در کتاب بحران دنیای متجدد خود و فریتو شوان از جمله در کتاب اسلام خویش بنوعی و غیر مستقیم و لئو اشتراوس در فلسفه سیاسی خویش، بنوعی دیگر و مستقیم؛ ملهم، متأثر و حتی تحت شعاع حکمت مدنی فاضلی فارابی است.

چهارم. مراتب سه گانه پدیده و پدیده شناسی سیاسی

پدیده مدنی و پدیده شناسی اجتماعی و سیاسی فرای معرفت شناسی و روش شناسی دارای مراتب و وجوه سه گانه هستی و هستی شناسی، چیستی و چیستی شناسی و چگونگی و چگونگی شناسی تا چگونگی سازی سیاسی است. فلسفه سیاسی: هستی شناسی سیاسی می باشد. چیستی شناسی سیاسی: معرفت سیاسی است. حکمت مدنی: هستی شناسی و چیستی شناسی اجتماعی و سیاسی می باشد. دانش سیاسی: چگونگی شناسی عینی سیاسی است. فن سیاسی: چگونگی سازی سیاسی می باشد. این مبحث متضمن علل و اسباب چهارگانه فاعلی - غایی (هستی) و مادی (ماهوی) و صوری (واقعی) مدنی است. مبین مراتب سه گانه هستی و هستی شناسی یا حقیقت و مبادی حقیقی، چیستی و چیستی شناسی به تعبیری ماهیت و مبانی ماهوی و چگونگی و چگونگی شناسی یا واقعیت و مظاهر (عوارض نه گانه کمی و کیفی) واقعی پدیده و پدیده شناسی اجتماعی و سیاسی می باشد. مستلزم نگرش ها و گرایشهای عمده و اصلی چهارگانه فلسفه سیاسی یا حکمت مدنی یعنی هستی شناسی و چیستی شناسی سیاسی، دانش سیاسی یا چگونگی شناسی عینی مدنی، فقه سیاسی یا حدود کلی و احکام تفصیلی چگونگی حقوق مدنی و فن سیاسی یا کارگذاری چگونگی سازی مدنی است. نگرش نظری و گرایش عملی عمده و اصلی فلسفه سیاسی یا حکمت مدنی فراهم آمده خرده نگرشها و گرایشهای ذیل است. شامل کلام سیاسی، عرفان نظری سیاسی، اخلاق نظری سیاسی و منطق و روش شناسی

سیاسی و معرفت شناسی سیاسی اعم از شناختشناسی (اپیستمولوژی) سیاسی و شناخت (انتولوژی) سیاسی نیز است. فراگیر اهم مکاتب، مسالک و مشارب و فرق و نحل حکمی مدنی و فلسفی سیاسی میباشد. از حکمت جاویدان شرقی - ایرانی تا حکمت راستین یونانی است. در قبال تفلسف سیاسی و در مقابل سوفیسم سیاسی اقدم، قدیم، میان، جدید تا نیهیلیسم پست مدرنیسم بویژه پسی میستی بدبینانه جاری بوده و چه بسا احتمالاً آینده میباشد. اوج آن حکمت توحید اسلام (قرآن و سنت) است. گرانیگاه و محوریت عزیمت آن حکمت توحیدی اسلامی فاضلی فارابی میباشد. دو شاخه و شعبه مکمل حکمت عقلی برهانی مشایی سینوی و حکمت قلبی شهودی اشراقی سهروردی تداوم و توسعه آن است. حکمت مدنی تقریبی خواجه نصیر و حکمت تجمیعی متعالی مدنی صدرایی کمال ساختاری آن میباشد. تا حکمت مدنی متعالی امام خمینی و انقلاب اسلامی و نگاه، نظریه و نظام جمهوری اسلامی ایران که کاربست حکمت در حکومت و ابتدای حکومت بر حکمت است. حکمت حیات معقول علامه جعفری روزآمدسازی آن میباشد. حکمت قرآنی متعالی علامه جوادی آملی کارآمدسازی آن است.

بدینسان مراتب یا وجوه سه گانه پدیده و پدیده شناسی مدنی چنانکه در مفهوم دانش مدنی و حتی فلسفه مدنی نیز خواهیم دید از بنیاد و بدو تا هماره تا کنون موضوعیت، ظرفیت و ضرورت و زمینه داشته و خواهد داشت. ناگزیر مود توجه و تصریح بوده و مورد تأکید و تسری خواهد بود. بایسته بوده باشد. شایسته بوده بشود.

جمع بندی

اهم مواردی که تحت عنوان اصول متعارف فلسفه سیاسی بترتیب عبارتند از:

اول. فلسفه حکمت مدنی، دوم. سیر متکامل (پلکانی) تا ساختار کامل حکمت مدنی، سوم. فلسفه سیاسی حکمت مدنی فاضلی، چهارم. مراتب سه گانه پدیده و پدیده شناسی سیاسی: هستی شناسی، چیستی شناسی و چگونگی شناسی سیاسی نظری و عملی. فلسفه حکمت مدنی به چرایی یا هستی و هستی شناسی و نیز چیستی و چیستی شناسی چگونگی فلسفه سیاسی و حکمت مدنی پرداخت. سیر متکامل (پلکانی) تا ساختار کامل حکمت مدنی، از حکمت مدنی جاویدان شرقی و ایرانی بنیاد گذاشته شده و آغاز گشت. حکمت جامع عقلانیت، دیانت و سیاست است. به تعبیری فراهم آمده توسعه اقتصادی و تأمین آسایش بدنی همگانی، تعادل سیاسی و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی میباشد. گفتمانی که باعتقاد و ادعای سنت گرایان معاصر از رنه گنون بعد، تنها راهبرد برونرفت از بحران تا مرز بن بست اشکال ذاتی و درونزادی توسعه ظنی تکساحتی تفلسفی و توسعه تنازعی سوفیستی مدرنیسم حتی تا نیهیلیسم پیامد رنیسم مشکل آفرین اقتصادی، سیاسی و فرهنگی میباشد. به فلسفه سیاسی یونانی حکمت راستین در قبال تفلسف سیاسی و در مقابل سوفیسم سیاسی است. حکمت مدنی توحیدی اسلام (قرآن و سنت)، آنگاه حکمت مدنی توحیدی

اسلامی فاضلی فارابی بمثابه گرانگاه و محوریت عزیمت نگرش نظری و گرایش عملی حکمت مدنی، جامع سلف و بنیاد خلف تا کنون می باشد. تا حکمت مدنی متعالی صدرایی و امام خمینی، انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ایران، که با چالش دولتشازی کارآمد فرا رو است. راهبرد الگوسازی پیشرفت مدنی را پیشا رو دارد. چشم انداز تمدنسازی نوین اسلامی در چشم انداز فراز رو این گفتمان است. در نهایت به مراتب یا وجوه سه گانه پدیده و پدیده شناسی سیاسی اعم از هستی شناسی، چیستی شناسی و چگونگی شناسی سیاسی نظری و عملی و پیشینه و پشتوانه آن و پیام و پیامدهای مربوطه پرداختیم.

خودآزمایی دانشجویی: پرسش و پاسخهای درسی:

پیش درآمد فلسفه سیاسی چه می باشد؟ مبادی فلسفه سیاسی چه هستند؟ اصول متعارف (مفروض) فلسفه سیاسی چه می باشند؟ اصول متعارف (مفروض) فلسفه سیاسی کدامند؟ فلسفه حکمت مدنی چه است؟ سیر متکامل (پلکانی) تا ساختار کامل حکمت مدنی چه می باشد؟ فلسفه سیاسی فاضلی چه است؟ مراتب سه گانه پدیده و پدیده شناسی سیاسی چه هستند؟ هستی شناسی، چیستی شناسی و چگونگی شناسی سیاسی نظری و عملی چه می باشند؟

مبحث دوم

«اصول فرضی فلسفه سیاسی»

(اصول موضوعی)

اهم مواردی که تحت عنوان اصول موضوعی فرضی فلسفه سیاسی بازکاوی گشته و در موقعیت خود اثبات میگردند، بترتیب عبارتند از:

اول. مطلق فلسفه سیاسی تا حکمت مدنی مطلق (کامل) مهدوی

دوم. حکمت پیشرفت مدنی

سوم. حکمت نظری و عملی کامل مدنی: حکمت محض و مدنی نظری و عملی

چهارم. علم مدنی: فلسفه یا حکمت و دانش مدنی؛ بنیاد حقیقی و بنیان یقینی بایسته سیاست

واقعی شایسته

پنجم. حکمت و دیانت مدنی: حکمت دیانت مدنی-دیانت حکمت مدنی

ششم. حکومت مدنی حکمت.

اول. مطلق فلسفه سیاسی تا حکمت مدنی مطلق (کامل) مهدوی

فلسفه سیاسی و حکمت مدنی: هستی شناسی سیاسی و چیستی شناسی است. از مطلق هستی شناسی و چیستی شناسی تا هستی شناسی و چیستی شناسی مطلق یعنی کامل و ۱۰۰٪ میباشد. مطلق فلسفه سیاسی: حکمت مدنی توحیدی بقدر متیقن و قدر مقدور و باصطلاح بقدر طاقت بشری است. حکمت مدنی مطلق (کامل) در گفتمان قرآنی «حکمت بالغه»، حکمت دینی مدنی توحید اسلام (قرآن و سنت) میباشد. از حکمت مدنی نبوی، علوی تا مهدوی است.

دوم. حکمت پیشرفت مدنی

مراد از حاکمیت، حکومت، سیاست و قدرت و اقتدار مدنی: تامین امنیت، نظم و نظام، عدالت، آزادی، کارآمدی، پیشرفت، خودشکوفایی تا تحصیل سعادت معطوف به گرامت مدنی انسانی است. پیشرفت مدنی، گرانیگاه و محوریت عزیمت اینها میباشد. منظور از حکمت مدنی: هستی شناسی و چیستی شناسی گفتمان اینها از جمله و بویژه گفتما پیشرفت مدنی است. که از فطرت انسانی مدنی آغاز شده تا خودشکوفایی مدنی فراز میرود. جامع بخشهای سه گانه مدنی است. الف. سیاست توسعه اقتصادی و تأمین آسایش بدنی همگانی میباشد. ب. توأمان توسعه تعادل اجتماعی و کارآمدسازی ملی است. ج. در جهت توسعه و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی میباشد. در تمامی گستره های فردی، جمعی (خانوادگی و گروهی) و اجتماعی است. اجتماعی فروملی، ملی داخل یو خارجی و فراملی میباشد. اعم از منطقه ای، امتیف بین مللی تا جهانی است.

سوم. حکمت نظری و عملی کامل مدنی: حکمت محض و مدنی نظری و عملی

حکمت نظری و عملی معطوف به مدنی، کامل است. حکمت محض و مندی نیز اعم از نظری و عملی میباشد.

چهارم. علم مدنی:

علم مدنی: فراهم آمده فلسفه یا حکمت و دانش مدنی است. بنیاد حقیقی و بنیان یقینی بایسته سیاست واقعی شایسته میباشد.

پنجم. حکمت و دیانت مدنی: حکمت دیانت مدنی-دیانت حکمت مدنی

حکمت مدنی و دیانت و شریعت مدنی: لازم و ملزوم هم، مکمل هم و هم افزاینده همبسته اند. به هم پیوسته اند. یک بسته اند. به اعتباری عین همنده. حکمت، دیانت و سیاست مدنی بعبارتی بسان فکر، روح و بدن یا جسم یعنی جسدند. مدبر، مدیریت و مجری مدنیدند.

ششم. حکومت مدنی حکمت

حکمت مدنی: بنیاد حقیقی و بنیان ماهوی یقینی حکومت مدنی است. بایسته بوده باشد. حکومت مدنی: بُروز، برآمد و بر بنیاد هستی شناسی و بنیان چیستی شناسی مدنی حکمت و حکمت مدنی است. شایسته بوده باشد. حکمت مدنی، فلسفه حکومت مدنی است. فلسفه حکمت مدنی نیز حکومت مدنی حکمت میباشد.

برآمد

«ادع الی سبیل ربک بالحکمہ و المواعظہ حسنہ و جادلہم باللہی ہی احسن» (نحل/۱۶؛ ۱۲۵)

الف. جمع بندی

مبادی فلسفی سیاسی و حکمی مدنی به چرایی و چیستی چگونگی؟ یا خاستگاه و جایگاه نقش گفتمان فلسفه سیاسی و حکمت مدنی در نگاه، نظریه و نظام مدنی پرداخت. بمثابة بنیادهای فرزانی سیاسی است. به تعبیری دانایی و بینایی آگاهی سیاسی میباشد. مراد سیاست فرزانی است. به تعبیری سیاست دانایی حقیقی و بینایی یقینی و آگاهی و آگاه واقعی مدنی میباشد. جایگزین تفلسف سیاسی و سوفیسم سیاسی است. منظور؛ یکی. در قبال ظن سیاسی بوده و سیاست ظنی یا پنداری تکساحتی میباشد. شبه واقعی و شبه علمی بسان سراب آبناست. دیگری. در مقابل توهم سیاسی بوده و سیاست توهمی یعنی کاذب یا دروغین تنازعی سلطه گری است. ضد واقعی و ضد علمی بسان آب شور عطش زای دریا بوده یا آب تلخ، مسموم و سم مایع مهلک و نفت سفید میباشد. اول. مراتب سه گانه پدیده و پدیده شناسی سیاسی، طرح شدند. مراد هستی، چیستی و چگونگی پدیده سیاسی است. همچنین هستی شناسی، چیستی شناسی و چگونگی شناسی سیاسی است. دوم. علم، فلسفه و حکمت محض و نظری، معطوف به و برای سیاست و مدنیت عملی و عینی مطرح گردد. بمثابة کمال بایسته حکمت است. این حکمت کامل مدنی شایسته میباشد. سوم. علم، فلسفه و حکمت مدنی، ارایه شد. بعنوان هستی و چیستی چگونگی سیاست است. حقیقت و ماهیت واقعیت سیاست میباشد. مبادی و مبانی مظاهر سیاسی است. ارزش و بینش و منش درونی کنش و روش یا رفتار سیاسی میباشد. چهارم. حکمت و دیانت مدنی و رابطه و نسبت وثیق و همسوی ایندو واکاوش شد. بیک اعتبار عینیت حکمت مدنی و دیانت مدنی مطرح است. باعتباری دیگری بترتیب مراتب دوگانه بنیادین ارزشی و بینایی بینشی و منشی مظاهر کنشی و رفتاری سیاسی اند. در قالب حکمت دیانت مدنی و به تعبیری دیگر دیانت حکمت مدنی واکاوش گردید. پنجم. فلسفه سیاست و حکمت مدنی، تبیین نظری شد. منظور ترسیم عملی حکومت حکمت مدنی است. مراد ترویج عمومی (گفتمانسازی نخبگانی، مردمی و مدیریتی) و تحقق عینی حاکمیت حکمت و سیاست فرزانی است. مهندسی، مدیریت و آسبیزدایی حکمت سیاسی و سیاست حکمت میباشد. در ضمن «طرح و برنامه مبحث فلسفه سیاسی» ارایه گشت.

ب. نتیجه

مبادی حکمت مدنی و فلسفه سیاسی: تنها و برترین جایگزین بهینه و بسامان و کارآمد مبادی تفلسف سیاسی و سوفیسم سیاسی بوده که چه بسا بر خود اهل ظن و توهم پوشیده باشند. شبه و ضد علم و حکمتی که مبنا و موجب کارآمدی، توسعه و سعادت مدنی ظنی تکساحتی و توهمی تنازعی میباشند. جایگزینی فرزانی سیاسی و به تعبیری دانایی و بینایی آگاهی واقعی سیاسی است. در نتیجه جایگزینی سیاست فرزانی و به تعبیری سیاست دانایی، بینایی

و آگاهی است. بجای نادانی و نابینایی یا بینش نارسا و ناسازوار و ناآگاهی یا آگاهی غیر و ضد واقعی نارسا و ناسازوار میباشد. همچنین بجای شبه یا ضد سیاست نادانی، نابینایی و ناآگاه و ناآگاهی است.

ج. راهبرد جدید (پیام و پیامد)

مبادی فلسفی سیاسی: تجرید و تعلیل نظری و نیز تجویز و تبیین عملی اصول مفروض (متعارف) و فرضی (موضوعی) فلسفی سیاسی میباشد. مبادی مفاهیم و کلیات، مبانی و مسایل فلسفه سیاسی و حکمت مدنی است. در؛ یک. چالش کارآمدسازی و ارتقای هر چه فراتر کارآمدی مدنی است. دو. راهبرد الگوسازی سیاست پیشرفت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مدنی میباشد. سه. چشم انداز خودشکوفایی و تحصیل سعادت مدنی و کرامت انسانی مدنی است. در گستره های فردی، جمعی و اجتماعی فروملی، ملی داخلی و خارجی و فراملی امتی، بین مللی تا جهانی میباشد. معطوف به تمدنسازی نوین است. مبادی مبانی بینشی خدا تا هستی گرایی استوار ساختار عدالت تا ولایت فقیه سرشتساز و سرنوشت ساز مدنی میباشد. موجب زایش، پویش و پایش نظام مدنی، کارآمدی سیاسی و پیشرفت مدنی میباشد. بدینسان: مبادی سیاسی یا مبادی فلسفی سیاسی: اصول متعارف مفروض و اصول موضوعی فرضی و به اعتباری چهارچوب نظری مفاهیم اساسی و کلیات سیاسی اند. بترتیبی که در مرتبت دوم خواهند آمد.

در نهایت، فلسفه سیاسی حکمت مدنی: حاکمیت، حکومت و سیاست حکمت مدنی شایسته و بایسته است.

خود آزمایی دانشجویی: پرسش و پاسخ های درسی

اصول موضوعی (فرضی) فلسفه سیاسی چه هستند؟ اصول موضوعی (فرضی) فلسفه سیاسی کدامند؟ مطلق فلسفه سیاسی چه است؟ فلسفه سیاسی مطلق چه میباشد؟ مطلق فلسفه سیاسی تا حکمت مدنی مطلق (کامل) مهدوی چه است؟ حکمت پیشرفت مدنی چه میباشد؟ حکمت نظری سیاسی چه است؟ حکمت عملی سیاسی چه میباشد؟ حکمت نظری و عملی کامل مدنی چه است؟ حکمت محض چه میباشد؟ حکمت مدنی چه است؟ حکمت محض و مدنی نظری و عملی چه میباشد؟ علم مدنی چه است؟ فلسفه یا حکمت دانش مدنی چه میباشد؟ علم مدنی: فلسفه یا حکمت و دانش مدنی چه است؟ بنیاد حقیقی سیاست چه میباشد؟ بنیان یقینی سیاست چه است؟ بنیاد حقیقی و بنیان یقینی بایسته سیاست واقعی شایسته چه میباشد؟ دیانت مدنی چه میباشد؟ حکمت و دیانت مدنی چه هستند؟ حکمت دیانت مدنی چه است؟ دیانت حکمت مدنی چه میباشد؟ حکومت مدنی حکمت چه است؟

ب. مفاهیم اساسی و کلیات فلسفه سیاسی

(Political Conceptions & Generals)

چرایی و چیستی چگونگی؟

خاستگاه، جایگاه و نقش؟

چکیده

مؤلفات و قواعد فلسفه سیاسی

«تبیاناً لکل شیء» (نحل/۱۶؛ ۸۹)

بعد از پیش درآمد و مبادی فلسفه سیاسی بترتیبی که گذشت، از این مبحث به مرتبت اول. مفاهیم و کلیات فلسفه سیاسی میرسیم. این ها نیز بنوعی مبادی سیاسی بوده یا به تعبیری مبادی تصویری و تصدیقی فلسفه سیاسی بشمار میآیند. بیک اعتبار عبارتند از؛ اول. مفاهیم: ۱. امر سیاسی، ۲. عمل سیاسی ۳. مقوله سیاسی، ۵. دانش سیاسی، فلسفه، ۶. سیاست، ۷. فلسفه سیاسی. دوم. کلیات: ۱. یک. فلسفه و دانش سیاسی دو. امر و عمل سیاسی، ۲. روش شناسی فلسفه سیاسی، ۳. یک. منابع و دو. متون اصیل فلسفه سیاسی اسلامی. مراد سیاست امر مدنی تا سیاست فلسفی مدنی اسلامی است. اینها محکومات مبادی حقیقی مبانی یقینی مسایل واقعی فلسفه سیاسی اند. یک. بدین سبب محور اصلی: موضوعیت و ضرورت و حتی زیبایی یا چرایی یعنی هستی و چیستی چگونگی مفاهیم و کلیات سیاسی میباشد. در نگاه، نظریه و نظام سیاسی است. دو. بدین مناسبت محورهاى فرعى: خاستگاه، جایگاه و نقش گفتمان مفاهیم و کلیات مدنی میباشد. ۱. در مبانی سیاسی و بنویت خود در مسایل سیاسی است. از امر سیاسی تا منابع و متون فلسفه سیاسی میباشد. ۲. در چالش کارآمدسازی مدنی پیشا رو و راهبرد الگوسازی پیشرفت مدنی فرازآینده است. ۳. الف. در فرایند بروز ظرفیتهای ذاتی فکری و روحی و فطری عقلی و قلبی انسانی مدنی، غریزی و حتی جسمانی بشری میباشد. تا سر حد خودشکوفایی مدنی است. ب. در فرابرد تحصیل سعادت مدنی میباشد. تا مرز کرامت انسانی مدنی است. ۴. تا چشم انداز تمدنسازی نوین میباشد.

درآمد مفاهیم و کلیات فلسفه سیاسی

یک. مفهوم: از فهم (Understanding) میباشد. به تعبیر جرجانی؛ «فهم: تصور معنی» است (تعریفات، ص ۱۷۶، نقل از واژه نامه فلسفی، ص ۲۲۴). دقیقتر اینکه فهم، تصور ماهیت و محتوا بوده یعنی حد و حدود پدیده میباشد. مفهوم (Comprehension): صورت مجرد (تحلیلی و تجربیدی) کلی ذهنی؛ الف. پدیده عینی

یا ب. محتوای واژگانند. به تعبیری پدیده، واژگان و مفهوم داریم. بسان پدیده عینی و خارجی دولت، واژگان و صورت کتبی و لفظی دولت و پدیده و صورت ذهنی دولت یا حتی نظریه است. همان باصطلاح یکی وجود یا وجه عینی و صورت خارجی دولت میباشد. دیگری وجود یا وجه و صورت ذهنی دولت است. سوم وجود یا وجه و صورت کتبی (کلماتی و تصویری) دولت یا حتی وجود یا وجه لفظی دولت یعنی نوشتاری و خواننداری دولت یعنی جنبه و شکل گفتاری و شنیداری دولت میباشد. جزء بوده و جمع آن اجزاء است. بسان دولت یا کل بوده بسان نظام مدنی که دولت جزئی از آن میباشد. واژگان نیز یا مفرد بوده بسان همین دولت و یا مرکب و باصطلاح مؤلفه بوده بسان؛ «دولتمرد»، «دولتسالاری» و «دولتسازی» می باشند. جمع اینها را مؤلفات گویند. واژگان برخی لغت و لغوی بوده و برخی اصطلاح بویژه علمی یا فنی خاص میباشند. بسان همین واژه دولت که در لغت بمعنای دارایی است. در اصطلاح: دارنده قدرت و حاکمیت میباشد. که بمعنای نظام سیاسی، هیئت حاکمه، قوه مجریه، هیئت وزیران بوده و حتی برخی بمعنای حکومت نیز بکار میگیرند.

تهانوی در کشف اصطلاحات علوم و فنون: الف. «مفهوم» را تجرید ذهنی و عقلی دانسته و ب. «معنی» (Sense) را تحلیل متن و واژگانی می خوانند. درستتر اینکه معنا: حقیقت پدیده عینی است. یا محتوای متعلق واژگان میباشد. هستی و وجود عقلی پدیده است. چرایی، ضرورت، فایده و نقش و جهت و خاستگاه آنرا مشخص میسازد. به عبارتی وجود فی نفسه: مفهوم است. وجود فی غیره: معنا میباشد. مفهوم: فهمیده شده است. ماهیت پدیده بوده یا محتوای متعلق واژگان است. صورت ذهنی و وجود خیالی و مثالی پدیده است. چیستی پدیده را روشن می نماید. ماهیت و چیستی شناسی پدیده ها میباشند. چنانکه به تعبیری؛ «الفاظ: قوالب معانی» اند. مفاهیم را برخی چون فارابی، تحت عنوان **الفاظ** در کتاب **الالفاظ مستعمله فی المنطق** آورده اند. مراد فرهنگ **واژگان** است. مراد وی محتوا یا مفهوم و معنی هر دو میباشد. برخی آنها در قالب **اصطلاحات**، همچون کتاب **کشف ظنون کتب و فنون**، اثر **حاجی خلیفه** و **کشف اصطلاحات علوم و فنون تهانوی** طرح نموده اند. فرهنگ اصطلاحات است. برخی نیز چون **ابن سینا**، مفهوم و مفاهیم را حد و حدود دانسته و رساله **حدود خویش** را بدین مناسبت بنگارش در آورده اند. مفهوم بدرستی همان حد به اصطلاح تام است. برخی نیز چون **جرجانی**، آنها را تحت عنوان تعریفات، در کتاب **التعریفات** ارایه نموده اند. مفهوم، عین تعریف نیست. خیلی چیزها را درک می کنیم اما نمی توانیم آنها را عینا تعریف نماییم. مثل درک درونی و حضوری محبت و عزت و همانند اینها میباشد. اما هرگونه تعریف اینها، بیشتر شرح لفظ و مترادفگویی است. مگر با کسی که این چنین درک داشته که همفهمی و درک مشترک یا مشابه صورت گیرد. باصطلاح توارد و یا تبادر ذهنی صورت گیرد. بسان مزه ها مثلا شیرینی را حس میکنیم. اما جز با مثال نمی توانیم انتقال دهیم. تعاریف: جنس و نوع و نیز عرض عام و عرض خاص را در بر میگیرد. اما مفهوم، فقط نوع یعنی ماهیت و گونه پدیده را مطرح میسازد. یا حتی **خوارزمی**، به عنوان **مفاتیح علوم** یعنی کلیدهای دانش میآورند. مفاتیح همان مبادی هم میتوانند باشند. امروزه واژه **نامه سهیل محسن افنان**، فرهنگ معارف

اسلامی سجادی، نیز فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملا صدرا اثر سجادی، فرهنگ فلسفی جمیل صلیبا، که در این اثر مورد استفاده قرار گرفته اند، از این جمله اند. کتاب مفاهیم سیاسی حکمت متعالی اثر نگارنده نیز اینچنین است. مفاهیم به تصریح فارابی در آغاز همان کتاب الفاظ کاربردی در منطق: «کل لفظ مفرد دالّ علی المعنی من غیر ان یدلّ بذاته علی زمان المعنی» (الالفاظ المستعمله فی المنطق، ص ۴۱)؛ «هر لفظ مفردی دلالت بر معنی فرا زمانی میکنند». به تعبیری دیگر وی در «عیون مسایل»: «العلم ینقسم الی تصور مطلق ... و الی تصور مع تصدیق»؛ «علم تقسیم می شود به تصور مطلق [مفردات و مؤلفات اعم از تصدیق] و تصور [مفهوم] با تصدیق [قضایا]» (نقل از واژه نامه فلسفی، ص ۱۵۴). تصور همان مفهوم است. مفاهیم: صورتهای ذهنی پدیده های عملی و عینی اند. هر مفهوم بسان یک نکته، جزء یا نقطه نظر میباشد. از چند مفهوم با رابطه و نسبت معنادار و مشخص، یک گزاره (جمله اسمی یا فعلی) یا قول به تعبیری قضیه (Proposition) یعنی قانون (Canon) یا قاعده (Rule) عملی فراهم میشود. از چند گزاره یک نظر تولید میشود. از چندین نظر، یک نظریه شکل میگیرد. البته همراه تصدیقات یا قوانین و قواعد اینکار صورت میپذیرد. تصدیق یا تصدیقات؛ قضایا و به تعبیری قول (جمله اسمی یا فعلی) به اصطلاح تام یا ناقص خبری (توصیفی، تحلیلی و تعلیلی) یا انشایی (تجویزی) یعنی گزاره اند. خواه قضایای شخصی بوده مثل «نظام سیاسی ایران، جمهوری اسلامی است». یا کلی باشند. همانند «کارآمدی ملی، سبب پیشرفت مدنی است». اعم از؛ یکی قوانین تکوینی یا طبیعی و با اصطلاح نظری و خبریند. یک. چه توصیفی بوده در حوزه علوم طبیعی اند. یا دو. در حوزه علوم انسانی و اجتماعی بوده که تحلیلی ذهنی و تجربیدی و فهمی و تفهمی نیز می باشند. یا سه. در حوزه علوم سیاسی بوده که قضایای تعلیلی و با اصطلاح امثال فارابی انتزاعی را هم در بر میگیرد. دیگری قواعد ارادی خبری بویژه انشائی یعنی تجویزی (دستوری) تدبیری و با اصطلاح عملی یا هنجاری (نرماتیک) و حتی ارزشی است. مثل: «ستم گری، سبب ناپایداری سیاسی میباشد». که بنوعی خبری میباشد. حتی «ستم خوب نیست» یا «بد است». اینها قواعد تکوینی ولی هنجاریند. «ستم نباید کرد»، اخلاق را در سیاست بایستی رعایت نمود» و مانند اینها را می توان قواعد ارادی و تدبیری هنجاری دانست. ولی لزوما تجویزی هم نیستند. بنوعی خبریند. اما «قانونمند باشد»، «قانونمدار باش»، یا «عدالت مدنی را رعایت کن»، «ستم نکن!». اینگونه قضایا، قواعد انشائی و تجویزی است. اینها نیز همان یکی و نخست تجویزی، دوم تبیینی و سوم توجیهی عملی و تطبیقی عینی اند. هر مکتب جامع چندین نظریه بوده و به اعتباری یک نظریه فراگیر بترتیبی که اشارت شد، میباشد. به تعبیر ابن خلدون در کتاب مقدمه تاریخ خویش نیز: «العلم: التصوریه و التصدیقیه الّتی للفکر»؛ «علم: تصور و تصدیق میباشد» (نقل از همان، ص ۱۵۵). علم: مفاهیم (تصوری) و دیگری گزاره یا قضایا (تصدیقی) می باشند. به تعبیری مفاهیم اساسی، اجزاء (عناصر) اصلی و کلیات شناخت اند. پدیده و نظریه نظام مدنی کل فراگیر ملی تا جهانی است. دارای اجزای متنوع و متفاضل میباشد. در نتیجه دارای نظام معنایی فراهم آمده یا فراگیر منظومه مفاهیم است. باعتبارات گوناگون موضوعی و مکاتب، متفکرین فلسفی و سیاسی دارای نگاه ها، نظریه

ها و نظامات مفهومی مختلف یعنی متنوع و حتی چه بسا متفاوت یعنی متعارضند. برای نمونه کارل اشمیت، در کتاب مفهوم سیاست خویش تصریح مینماید: «شناخت و تعریف مفاهیم اساسی سیاست: ۱. حاکمیت، ۲. پارلمانتاریسم، ۳. دموکراسی، ۴. دیکتاتوری، ۵. دولت، و البته خود ۶. سیاست (عرصه دوستی - دشمنی)» است (نقد و بررسی آثار بزرگ سیاسی در قرن بیستم، ویراسته موری فورسیت، موریس کینز، سایرین، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۰، ص ۸۹). می توان همان مفاهیم یعنی ماهیت و چیستی مبادی سیاسی یعنی امنیت، نظام، عدالت، حاکمیت، دولت، حکومت، و بسان اینها را مورد نظر قرار داد. یا مفهوم مقبولیت سیاسی، مشروعیت سیاسی، کارامدی سیاسی، اقتدار یاسی و همانند اینها را مطرح ساخت.

دو) مفاهیم اساسی و کلیات سیاسی: صورت ذهنی پدیده های عینی سیاسی اند. نیز محتوای ذهنی واژگان سیاسی میباشند. یا گزاره های سیاسی اند. فراهم آمده همان پدید ها یا واژگان و روابط و نسبت میان آنها هستند. فراگیر اقسام روابط صوری (ساختاری و شکلی)، روابط تعاملی (تأثیر و تأثری متقابل و متزاید) و انواع روابط علّی معلولی و علل چهارگانه فاعلی، مادی، صوری و غایی میان این ها بوده بترتیبی که اشارت خواهد شد. به تعبیر اخوان صفا در رسایل: «علل چهار نوعند: فاعلی، مادی (هیولانی)، صوری و غایی (تمامی)» (رسایل، ج ۳، ص ۳۵۸). اینها همان مراتب سه گانه نبادی بنیادین و غایی، مبانی ماهوی و مظاهر واقعیند. مبین نسبت های تساوی، عموم و خصوص مطلق یا عمومی و خصوص من وجه و حتی تباین میان مفاهیم میباشند. باصطلاح؛ یکی تصویری و تصورات (Conceptions) می باشند. دیگری تصدیقی و تصدیقات (Assents) هستند. چه؛ الف. تصورات و تصدیقات عام فلسفی محض و نظری بوده یا ب. تصورات و تصدیقات خاص فلسفی عملی، مدنی و سیاسی باشند. **یک. مفاهیم:** عناصر فلسفی سیاسی میباشند. مفاهیم اساسی: اهم مفاهیمی بوده که اساس فلسفه سیاسی و سیاستند. دو. کلیات: قولها، قضایا یا قوانین (ذاتی و فطری) نظری و قواعد (تشریعی و تدبیری) عملی فلسفه سیاسی و سیاستند. بیک اعتبار مفاهیم فلسفی سیاسی عبارت از اهم موارد ۷ گانه اند. بترتیب عبارتند از: ۱. امر سیاسی، ۲. عمل سیاسی ۳. مقوله سیاسی، ۴. دانش سیاسی، ۵. فلسفه، ۶. سیاست، ۷. فلسفه سیاسی.

یک

مفاهیم اساسی سیاسی

الف. مفاهیم چهار گانه:

۱. امر سیاسی، ۲. عمل سیاسی، ۳. مقوله سیاسی، ۴. دانش سیاسی،

چرایی و چیستی چگونگی؟

خاستگاه، جایگاه و نقش؟

چکیده

«مفاهیم امر، عمل، مقوله و دانش سیاسی»

در این مبحث مفاهیم چهارگانه؛ امر، عمل، مقوله و دانش با سیاست و رابطه و نسبت و آمیزه هر یک با سیاست یعنی مفاهیم: ۱. امر سیاسی، ۲. عمل سیاسی، ۳. مقوله و ۴. دانش سیاسی یا مدنی که با اعتباری یک بسته بوده، مطرح میشوند. ولو دانش سیاسی: پدیده شناسی امر سیاسی، عمل سیاسی و مقوله سیاسی بوده و به همین سبب بصورت مستقل خواهد آمد. منظور: ۱. امر عمومی است. ۲. عمل کنش و روش سیاسی یا رفتار سیاسی میباشد. ۳. مقوله پدیده سیاسی بویژه ماهیت و عوارض نه گانه کمی و کیفی سیاسی است. ۴. علم پدیده شناسی سیاسی میباشد. هستی شناسی حقیقی، چیستی شناسی یقینی (نه ظنی یا توهمی) و چگونگی شناسی واقعی سیاسی یا دانایی، بینایی (بصیرت) و آگاهی سیاسی است. منظور امر تا مقوله سیاسی، امر تا مقوله حقیقی و یقینی واقعی میباشد. ظنی تکساحتی تفلسفی نبوده و توهمی تنازعی سوفیستی نیست. حقیقت ذاتی و فطری (عقلی برهانی و قلبی شهودی) و ماهیت یقینی شرعی امر سیاسی تا مقوله سیاسی عرفی واقعی میباشد. مراد سیاست امر مدنی تا سیاست مقوله مدنی است. یک. بدین سبب محور اصلی: موضوعیت و ضرورت و حتی زیبایی یا چرایی یعنی هستی و چیستی چگونگی امر سیاسی تا دانش سیاسی میباشد. در نگاه، نظریه و نظام سیاسی است. دو. بدین مناسبت محورهای فرعی: خاستگاه، جایگاه و نقش گفتمان امر تا دانش مدنی میباشد. ۱. در سایر مفاهیم، مبانی و مسایل سیاسی است. ۲. در چالش کارآمدسازی مدنی پیشا رو و راهبرد الگوسازی پیشرفت مدنی فرازآینده میباشد. ۳. الف. در فرایند بروز ظرفیتهای ذاتی فکری و روحی و فطری عقلی و قلبی انسانی مدنی، غریزی و حتی جسمانی بشری است. تا سر حد خودشکوفایی مدنی میباشد. ب. در فرابرد تحصیل سعادت مدنی است. تا مرز کرامت انسانی مدنی میباشد. ۴. تا چشم انداز تمدنسازی نوین است.

پیش درآمد

یک) عنوان، مسئله، موضوع و محور بحث چه (و چگونه) است؟ ۱. عنوان مبحث: «مفاهیم اساسی سیاست» میباشد. ۲. مسئله: چرایی و چیستی (چگونگی) پدیده ها و واژگان دسته اول چهارگانه امر سیاسی، عمل سیاسی، مقوله سیاسی تا دانش سیاسی و مفاهیم آنها میباشد. ۳. موضوع: حقیقت و ماهیت واقعیت پدیده های امر، عمل، مقوله و دانش سیاسی است. ۴. محور: هستی شناسی و چیستی شناسی چگونگی این پدیده ها (عناصر) و واژگان و محتوا و مفاهیم آنها میباشد. به تعبیری خاستگاه، جایگاه و نقش این مفاهیم اساسی در سیاست است. مراد امر سیاسی، عمل سیاسی، مقوله سیاسی و دانش سیاسی میباشد. حتی بر عکس خاستگاه، جایگاه و نقش سیاست در مفاهیم است. منظور سیاست امر، سیاست دانش، سیاست عمل و سیاست مقوله مدنی میباشد.

دو) پرسش اصلی: «مفاهیم اساسی امر، عمل، مقوله و دانش سیاسی» چه میباشند؟ پرسشهای فرعی: چرا؟ چیست؟ چگونه؟

سه) بیک اعتبار؛ ۱. امر سیاسی: به یک اعتبار: حقیقت یا ماهیت سیاست است. ۲. عمل سیاسی: الف. کنش سیاسی و ب. روش یا رفتار سیاسی بیرونی است. ۳. مقوله سیاسی: پدیده سیاسی میباشد. بعد از هستی یا حقیقت سیاست، جامع ماهیت یا چیستی سیاست و مظاهر یا چگونگی (عوارض نه گانه کمی و کیفی) سیاسی است. منظور مبادی و محکومات حقیقی سیاسی و فلسفه سیاسی اند. از امنیت، نظام تا سعادت مدنی و کرامت انسانی است. که ذاتی، فطری، شرعی و عرفیند. مفاهیم و کلیات بالا، اعتبار و وجوهی از اینها می توانند باشند. این مبادی؛ یکی غیر حقیقی نمی باشند. ظنی یا پنداری نیستند. تکساحتی (فرویدیسمی) تفلسفی سیاسی نمی باشند. دیگری ضد حقیقی نیستند. توهمی کاذب یعنی دروغین نمی باشند. تنازعی (داروینیستی) سوفیستی سیاسی نیز نیستند. مبادی حقیقی مبانی یقینی و مسایل واقعی سیاسی مورد نظر است. مبادی ارزشی ذاتی یعنی تکوینی و فطری اعم از؛ (نگرش) عقلی برهانی و (گرایش) قلبی شهودی حقیقی مبانی و مسایل سیاسی میباشند. از امنیت، نظم، عدالت، آزادی، سیاست، پیشرفت تا سعادت و کرامت نگری و گرایی است. منظور حقیقت و ماهیت واقعیت مبادی سیاسی است. مبادی حقیقی؛ الف. مبانی ماهوی یقینی و بنوبت خود ب. مسایل واقعی عملی و عینی سیاسی میباشد. حقیقت و ماهیت امر سیاسی تا روش شناسی، منابع و متون فلسفه سیاسی اسلامی است. هستی شناسی و چیستی چگونگی آنها میباشد. الف. حقیقت ذاتی و فطری عقلی برهانی و قلبی شهودی، با ب. حدود کلی و احکام تفصیلی ماهیت یقینی شرعی، ج. مسایل فلسفه سیاسی عرفی میباشد. ۴. دانش سیاسی: پدیده شناسی سیاست است. اعم از؛ شناسایی و شناساندن نظری و عملی سیاسی یا سیاست نظری و عملی میباشد. یک. شناخت نظری: اول. توصیف عینی، دوم. تحلیل (تجريد) ذهنی و سوم انتزاع (تعلیل) عقلی سیاسی است. دو. شناخت عملی: اول. حقیقت یا هستی و هستی شناسی یا تجویز مبادی ارزشی سیاست میباشد. دوم. تبیین حدود ماهیت یا چیستی و چیستی شناسی و بینش و منش سیاست میباشد.

سوم. واقعیت یعنی عوارض نه گانه کمی و کیفی یا چگونگی و چگونگی شناسی کنش و رفتار سیاسی است. شناخت علمی: حکمی و فلسفی واقعی سیاسی میباشد. در مقابل ظن تکساحتی تفلسف سیاسی شبه علمی است. در قابله با توهّم تنازعی سوفیسم سیاسی ضد علم بشمار آید.

خود آزمایی: پرسش و پاسخ های درسی دانشجویی

۱. مفهوم سیاسی چه میباشد؟ ۲. مفهوم اساسی سیاسی یا مفهوم سیاسی اساسی چه میباشد؟ ۳. مفاهیم اساسی سیاسی کدامند؟

درآمد

«یدبر الامر من السماء الى الارض ثم يعرج اليه» (سجده/۳۲؛ ۵)

به تعبیر اتین ژیلسن در کتاب مبانی فلسفه مسیحیت: «مفاهیم بنیادین مابعد طبیعت مسیحیت، مبانی لازم را برای فلسفه اخلاق، اجتماعی و سیاسی فراهم می آورد» (مبانی فلسفه مسیحیت، ص ۴۱۹). در مورد مطلق فلسفه مدنی یعنی فلسفه انسانی یا فلسفه اخلاق و بویژه فلسفه اجتماعی و سیاسی نیز این چنین است. یعنی مبادی مفروضات و فرضیات، مفاهیم اساسی و کلیات سیاسی را روشن میسازند. مفاهیم و کلیات، مبانی را مشخص می نمایند. مبانی نیز مسایل را طرح کرده و تبیین نموده و پاسخ میگویند. بدیترتیب:

۱. امر سیاسی: از حکمت جاویدان شرقی و ایرانی، حکمت راستین سقراطی، امر معقول و حکمت حاکم افلاطونی، خیر عمومی اسطویی، تعادل و فرصتسازی مدنی فارابی، اعتدال و تعدیل مدنی خواجه نصیر، امر متعالی ملا صدرا، تمایز دوستی و دشمنی اسمیت تا امر هدایت عمومی امام خمینی و امر قدرت، سوژه تا هدایت فوکویی و حیات معقول علامه جعفری را در بر میگیرد. ۲. عمل سیاسی: کنش و روش یا رفتار اختیاری یعنی ارادی و تدبیری بیرونی امر سیاسی است. بروز و برآمد و بر بنیاد نظام ارزشی، بینش و منش درونی میباشد. ۳. مقوله سیاسی اعم از ماهیت و عوارض امر و عمل سیاسی و به تعبیری پدیده سیاسی است. اما در هر صورت سیاست، امر سیاسی تا مقوله سیاسی: پدیده، امر و مقوله ای؛ یک. فراگیر سهل و ممتنعند. دو. اول. اختیاریند. ارادی و تدبیری میباشد دوم. عملی هستند. کنشی و رفتاری بوده و محسوب میگردند. سوم. راهبردیند. بنیادین، جامع، نظاممند و هدفمندند. چهارم. عمومی می باشند. فرای خصوصی و شخصی هستند. پنجم. مدنی؛ دارای بخش های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی میباشد. ششم. کارگذاری بوده و محسوب میگردند. اعم از؛ سیاستگذاری و سیاستمداری بوده یا ترسیم و اعمال سیاست ها میباشد. سه. اعتباریند. اول. اضافی یعنی طرفینی میباشد. به تعبیری دارای دو طرف دولت - ملت، حاکم - تحت حاکمیت، و همانند اینها هستند. دوم. هدفمندند. هدفمدار و هدفمدارند. هدفشان سعادت مدنی است. سوم. جهتمندند. جهتدار بوده و جهتمدار میباشد. باصطلاح ارزشی مثبت یا منفی: حق و باطل، مشروع و نامشروع، سعادت یا شقاوت،

تکساحتی و تنازعی یا دوساحتی هستند. جملگی از مبادی ارزشی ذاتی و فطری عقلی و قلبی آغاز کرده و بایسته و شایسته شروع نمایند. مبانی بینشی و منشی درونی را دارند. در کنش و رفتار بیرونی بازتاب و بروز می یابند. جامع بخشهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می باشند. فراگیر گستره های فردی، جمعی و اجتماعی فروملی، ملی داخلی و خارجی، فراملی منطقه ای، امتی، بین مللی تا جهانی بوده و محسوب میگردند. نظاممند و سازوار بوده و هدفمند میباشند. ۴. دانش سیاسی: پدیده شناسی سیاسی است. معرفتشناسی، روششناسی و پدیده شناسی اعم از؛ هستی شناسی حقیقی، چستی شناسی یقینی و چگونگی شناسی واقعی مدنی نظری و عملی می باشد. ظنی شبه واقعی و توهم ضد واقعی نیست.

برآمد

الف. جمع بندی

مباحث مفاهیم اساسی و کلیات سیاسی به چرایی و چستی چگونگی؟ یا خاستگاه و جایگاه نقش گفتمان مفاهیم اساسی هفتگانه و کلیات سه گانه سیاسی بمثابة مقدمات و حتی به تعبیری مبادی علمی فلسفی سیاسی در نگاه، نظریه و نظام مدنی وارد شد. بیک اعتبار مفاهیم هفتگانه امر سیاسی تا کتابشناسی فلسفه سیاسی، مبادی فلسفی سیاسی را تشکیل میدهند. بسته مفاهیم سه گانه امر سیاسی، عمل سیاسی و مقوله سیاسی و نیز دانش سیاسی همراه بسته مفاهیم سه گانه فلسفه، سیاست و فلسفه سیاسی، بیک اعتبار؛ اهم مفاهیم اساسی هفتگانه همبسته سیاست و به تعبیری مبادی مفهومی (تصوری) فلسفی سیاسی میباشند. مبحث مفاهیم سه گانه نخست امر تا مقوله سیاسی به چرایی و چستی چگونگی؟ یا خاستگاه و جایگاه نقش گفتمان مفاهیم اساسی سه گانه امر سیاسی تا مقوله سیاسی پرداخت. ۱. امر سیاسی: مسئله و موضوع اصلی و محوریت عزیمت سیاست است. از خیر، تدبیر، فرصتسازی، تحصیل سعادت تا دوستی و دشمنی میباشد. ارزش و بینش و منش درونی سیاسی است. ۲. عمل سیاسی: کنش و روش یا رفتار امر سیاسی میباشد. بروز و برآمد ارزش، بینش و منش درونی سیاست است. بر بنیاد ارزشی و بر بنیان بینشی و منشی آن میباشد. ۳. مقوله سیاسی: ماهیت و مظاهر یا عوارض عمل سیاسی است. به تعبیری پدیده سیاسی میباشد.

ب. نتیجه

مفاهیم اساسی امر، عمل و مقوله سیاسی حقیقی و یقینی واقعی، تنها و برترین جایگزین بهینه و بسامان و کارآمد امر، عمل و مقوله سیاسی طبیعی بشری بوده که سبب کارآمدی، توسعه و سعادت مدنی ظنی تکساحتی تفلسفی و توهمی تنازعی سوفیستی میباشند

ج. راهبرد جدید

مفاهیم اساسی و کلیات سیاسی، بروز و بر بنیاد مداخل سیاسی اند. مبادی فلسفه سیاسی میباشند. در؛ یک. چالش کارآمدسازی و ارتقای هر چه فراتر کارآمدی مدنی است. دو. راهبرد الگوسازی سیاست پیشرفت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مدنی میباشد. سه. چشم انداز خودشکوفایی و تحصیل سعادت مدنی و کرامت انسانی مدنی است. در گستره های فردی، جمعی و اجتماعی فروملی، ملی داخلی و خارجی و فراملی امتی، بین مللی تا جهانی میباشد. معطوف به تمدنسازی نوین است. مفاهیم اساسی امر، عمل، مقوله سیاسی، بمثابة مبادی مفهومی امر تا مقوله سیاسی اند. مبادی مفهومی فلسفه، سیاست و فلسفه سیاسی میباشند.

خود آزمایی: پرسش و پاسخ های درسی دانشجویی

۱. امر سیاسی چه میباشد؟ ۲. عمل سیاسی چه میباشد؟ ۳. مقوله سیاسی چه میباشد؟

۴. علم و دانش سیاسی

(Political Science/ Alm)

«من ساس نفسه أدرك السياسة» (غرر حکم)

چکیده

علم مدنی: علم پدیده اجتماعی و سیاسی و سیاست است. پدیده شناسی مدنی، سیاسی و سیاست میباشد. معرفت شناسی، روش شناسی و پدیده شناسی میباشد. فراگردی اعم از مراتب سه گانه هستی شناسی و چیستی شناسی و چگونگی شناسی فرایندهای دوگانه نظری و عملی است. شناسایی و شناساندن حقیقت، ماهیت و واقعیت سیاسی میباشد. شناخت مبادی، مبانی و مظاهر سیاسی میباشد. علوم پدیده های مدنی: علوم مدنی است. علم سیاست: علم پدیده سیاست میباشد. علم پدیده های سیاسی: علوم سیاسی است. هستی شناسی حقیقی، چیستی شناسی یقینی و چگونگی شناسی واقعی میباشد. شناخت ظنی یا توهمی شبه یا ضد واقعی نمیشد. دانایی، بینایی و آگاهی مدنی و سیاسی است. بنیاد و غایت شناسی، بودشناسی و نمودشناسی اعم از کنش شناسی (پراگماتیسمی) و رفتارشناسی (پوزیتیویستی) میباشد. ارزش، بینش و دانش (بمعنای نمودشناسی یا آگاهی) است. نادانی و نابینایی یا بینش ظنی پنداری و توهمی کاذب نبوده و ناآگاهی یا شبه و ضد آگاهی سیاسی نمیشد. دانایی حقیقی، بینایی یا بینش یقینی و آگاهی واقعی است. دانایی برهانی (حصولی، کسبی، بحثی، استدلالی) عقلی و شهودی (حضور، وجدانی، کشفی) قلبی، بینایی یا بینش یقینی (حدود کلی و احکام تفصیلی) شرعی و آگاهی (حسی، استقرایی، تجربی و عرفی عینی) واقعی میباشد. نگرش نظری و گرایش عملی فلسفه و حکمت مدنی، دانش (چگونگی شناسی) مدنی، فقه مدنی و فن کارگذاری (چگونگی سازی) مدنی اعم از سیاستگذاری و سیاستمداری است. در بخشهای سه گانه اقتصادی سیاسی، اجتماعی سیاسی و فرهنگی سیاسی می باشد. در گستره های فردی، جمعی و اجتماعی است. از فروملی، ملی داخلی و خارجی تا فراملی میباشد. از منطقه ای، امتی، بین مللی تا جهانی است. شامل شناخت تمامی پدیده های سیاسی بسان امنیت مدنی، نظام مدنی، دولت مدنی، حکومت مدنی، عدالت مدنی، آزادی مدنی، راهبری مدنی، تغییرات و تحولات و انقلاب مدنی و همانند اینها بوده که اگر هر یک از آنها را موضوع و مسئله دانشی مستقل اما نه مجزا دانسته شود، بیمورد نمیشد. در بردارنده کارامدی سیاسی، پیشرفت سیاسی تا تحصیل سعادت مدنی است. اعم از علم و فن مهندسی یا معماری سیاسی، مدیریت سیاسی و آسیبشناسی و آسیبزدایی سیاسی میباشد.

پیشدرآمد

*الف. پرسش: **دانش و دانش سیاسی** چه (و چگونه) میباشد؟ ب. جمع بندی، نتیجه گیری و ارایه نظریه: علم مدنی؛ شناخت پدیده مدنی است. پدیده شناسی اجتماعی و سیاسی و سیاست میباشد. شناسایی و شناساندن

روشمند، قاعده مند، نظاممند و هدفمند پدیده نظری و عملی مدنی است. علم سیاسی بمعنای اعم، فراهم آمده: معرفت شناسی، روش شناسی و پدیده شناسی سیاسی میباشد. یا معرفتشناسی؛ مقدمه و روششناسی، لازمه پدیده شناسی سیاسی است. علم بمعنای عام: فراگیر هستی شناسی و چیستی شناسی مدنی یا فلسفه و حکمت مدنی و نیز چگونگی شناسی مدنی (علم بمعنای خاص) یا دانش مدنی است. کنش شناسی یا رفتار شناسی و پیشتر نمودشناسی سیاسی، هر یک علم سیاسی بمعنای اخصند.

برآمد

الف. جمع بندی

دانش سیاسی: معرفتشناسی، روششناسی و پدیده شناسی میباشد. شناسایی و شناساندن هستی، چیستی و چگونگی پدیده سیاسی است.

ب. نتیجه

مفهوم دانش سیاسی حقیقی و یقینی واقعی: تنها و برترین جایگزین بهینه و بسامان و کارآمد دانش سیاسی طبیعی بوده که سبب کارآمدی، توسعه و سعادت مدنی ظنی تکساحتی تفلسفی و توهمی تنازعی سوفیستی میباشند

ج. راهبرد جدید

دانش سیاسی: شناخت روشمند، قاعده مند، نظاممند و هدفمند پدیده عمل امر کارگذاری سیاسی میباشد.

خود آزمایی: پرسش و پاسخ های درسی دانشجویی

۱. دانش سیاسی چه (و چگونه) میباشد؟ ۲. علم سیاسی چه (چگونه) است؟ علم مدنی چه (و چگونه) میباشد؟ مراتب یا وجوه علم سیاست چه (چگونه) است؟ علم مدنی فاضلی فارابی چه (چگونه) میباشد؟

ب. مفاهیم سه گانه

۱. فلسفه، ۲. سیاست، ۳. فلسفه سیاسی،

اول. فلسفه و سیاست

یا

حکمت و مدنیت

چرایی و چیستی چگونگی؟

خاستگاه، جایگاه و نقش؟

چکیده

«حکمه البالغه» (قمر/۵۴؛ ۵)

در این مبحث مفاهیم فلسفه یا حکمت و سیاست، واکاوی میگردند. به تعبیری حکمت: دانایی است. فلسفه: فرزاندگی میباشد. عبارتی فلسفه: هستی شناسی است. هستی نگری عقلی برهانی و هستی گرایی قلبی شهودی میباشد. یکی شناخت باصطلاح حصولی، کسبی، استدلالی و بحثی است. دیگری شناخت باصطلاح حضوری، کشفی و وجدانی میباشد. اول. از هستی مطلق تا مطلق هستی سیاسی است. این هستی شناسی نظری میباشد. دوم. از مطلق هستی سیاسی تا هستی مطلق است. این هستی شناسی عملی میباشد. حکمت باعتباری هستی شناسی و چیستی شناسی است. هستی شناسی و چیستی شناسی چگونگی میباشد. هستی شناسی حقیقی و چیستی شناسی یقینی چگونگی، چگونگی شناسی و چگونگی سازی واقعی است. اگر چه فلسفه، دوستداری و نگرش و گرایش و حتی روش دانایی یعنی حکمت بوده اما در این اثر ایندو کما بیش مترادف بکار میروند. سیاست: هستی سازی مدنی است. از امنیت سازی مدنی و نظم و نظام سازی مدنی و نهاد سازی از جمله دولت سازی و حکومت مدنی میباشد. با عدالت سازی و آزادی سازی، مشروعیت سازی، است. در نتیجه کارآمد سازی، پیشرفت سازی مدنی تا خود شکوفاسازی مدنی میباشد. با چشم انداز، در جهت و در نهایت، سعادت مند سازی مدنی و در غایت کرامت سازی انسانی مدنی میباشد. حتی راهبرد و فرابرد اعتلای هستی مدنی بوده و محسوب میگردد. آمیزه این دو: حکمت مدنی یا فلسفه سیاسی است. برایندها: سیاست حکمت و فلسفی مدنی میباشد.

پیش درآمد

یک) عنوان، مسئله، موضوع و محور بحث چه (و چگونه) است؟ ۱. عنوان مبحث: «فلسفه، سیاست؛ فلسفه سیاسی» میباشد. ۲. مسئله: چرایی و چیستی (چگونگی) پدیده ها و واژگان فلسفه، سیاست و رابطه و نسبت و آمیزه این دو یعنی فلسفه سیاسی و مفاهیم مفرد و مؤلفه ترکیبی آنها میباشد. ۳. موضوع: حقیقت و ماهیت واقعیت پدیده های فلسفه، سیاست و فلسفه سیاسی است. ۴. محور: هستی شناسی و چیستی شناسی چگونگی این پدیده ها (عناصر) و واژگان و محتوا و مفاهیم آنها میباشد. به تعبیری خاستگاه، جایگاه و نقش این مفاهیم اساسی در سیاست بوده و محسوب میگردد. منظور فلسفه سیاسی است. حتی بر عکس؛ خاستگاه، جایگاه و نقش سیاست در فلسفه سیاسی میباشد. مراد سیاست فلسفی فاضلی یا فرزائگی و حکمی مدنی یعنی سیاست دانایی است.

دو) پرسش اصلی: فلسفه (فاضلی و فرزائگی یا فرهیختگی) چه میباشد؟ سیاست چه است؟ رابطه و نسبت فلسفه و سیاست یا سیاسی چه میباشد؟ در نتیجه فلسفه سیاسی چه است؟ حتی حکمت چه میباشد؟ مدنی چه است؟ رابطه و نسبت حکمت و مدنی چه میباشد؟ در نتیجه حکمت مدنی چه است؟ پرسشهای فرعی: چرا؟ چیست؟ چگونه؟ منظور حکمت مدنی؛ اجتماعی و سیاسی و سیاست است. همینطور میتواند رابطه و نسبت حکمت مدنی و فلسفه سیاسی مورد پرسش بوده که چه است؟ در نهایت سیاست حکمت مورد نظر باشد.

سه) با این پیشفرض که علم سیاسی: تبیین؛ روشمند، قاعده مند، هدفمند و نظاممند سیاسی بوده؛ ۱. الف. فلسفه سیاسی و حکمت مدنی: تبیین هستی و چیستی شناسی نظری و عملی حاکمیت، حکومت و سیاست، و مانند اینها میباشد. برای ب. تجویز، ترسیم عملی، ترویج عمومی و تحقق عینی حاکمیت، حکومت و سیاست، و همانند اینها، حکمت است. اول. فلسفه: فرزائگی است. دوم. سیاست: راهبرد راهبری و راهبری راهبردی مدنی میباشد. تدبیر، تدبیر و اداره عمومی امور است. سوم. یکی فلسفه سیاسی: فرزائگی سیاسی میباشد. حکمت مدنی: دانایی و بینایی آگاهی سیاسی است. دیگری سیاست فلسفی و حکمت: سیاست فرهیختگی، خوب، شایسته، و همانند اینها میباشد. ۲. الف. در قبال و فرای ظن یعنی پندار تفلسف سیاسی تکساحتی است. شبهه فلسفه میباشد. ب. در مقابل و مقابله با توهم سوفیسم سیاسی تنازعی است. ضد فلسفه میباشد. بسان نیهیلیسم پسامدرنیسم می توان بشمار آید. چنانکه «فلسفه غربی نیز از دوره رنسانس به بعد برای او (رنه گنون) شبهه فلسفه ای بیش نبود که از خود [خرد] و «سوفیای» واقعی [حکمت و دانایی حقیقی و بینایی یقینی آگاهی واقعی] دور افتاده سایه عقل [هوش ایزاری] را در حاقّ ذهن بجای حقیقت واقعی دنبال می کرد» (بحران دنیای متجدد، مقدمه مترجم، صص نه و ده). فلسفه سیاسی نیز از این مستثنی نیست. ۳. سیاست علمی و حکمی مورد نظر است. بمعنای دانایی حقیقی و بینایی یا بینش یقینی و آگاهی واقعی مدنی و سیاسی میباشد. در قبال و فرای جهالت بسیط شبه واقعی و واقعی نما است. در مقابل و مقابله با جهالت مرکب ضد واقعی میباشد. فلسفه و حکمت کما بیش مترادف بوده و بکاربرده شده و بمعنای هستی شناسی و چیستی شناسی

سیاسی است. هستی‌شناسی حقیقی و چیستی‌شناسی ماهوی یقینی مدنی یعنی اجتماعی و سیاسی و سیاست می‌باشد. هستی و چیستی‌شناسی؛ یک. چگونگی سیاسی، دو. دانش چگونگی‌شناسی سیاسی و سه. فن چگونگی‌سازی سیاسی است. فراهم آمده فلسفه محض و مدنی می‌باشد. فراگیر فلسفه سیاسی و حکمت مدنی نظری و عملی است.

جمع بندی

فلسفه و حکمت: هستی‌شناسی و چیستی‌شناسی است. باعتبار نظری: از هستی مطلق تا مطلق هستی می‌باشد. باعتبار عملی از مطلق هستی تا هستی مطلق است. شناخت حقیقت و ماهیت پدیده می‌باشد. مراد فلسفه و حکمت حقیقی و یقینی پدیده مطلق می‌باشد. تا شناخت حقیقت و ماهیت مطلق پدیده می‌باشد. منظور هستی‌شناسی حقیقی و چیستی‌شناسی یقینی است. شناخت ظنی تکساحتی پنداری تفلسف نبوده یا شناخت توهمی کاذب یعنی دروغین سوفیسم یعنی سفسطه یا مغالطه نمی‌باشد. به تعبیری شناخت مبادی و مبانی مظاهر است. در قیاس با دانش (ساینس) که آگاهی یعنی شناخت واقعیت، عوارض، چگونگی و مظاهر یا شاخصه‌ها و سازکارها و مانند اینها می‌باشد. به تعبیری دیگری دانایی و بینایی است.

ب. سیاست

راهبرد کارآمدسازی، پیشرفت و تحصیل سعادت مدنی

راهبرد راهبری و راهبری راهبردی

«الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم» (بقره/۲؛ ۲۱۳)

* ۱. الف. پرسش: سیاست چه (و چگونه) می‌باشد؟ مدنی (چگونه) چه است؟ سیاست مدنی چه (و چگونه) می‌باشد؟ ب. جمع بندی، نتیجه‌گیری و ارایه نظریه: در مبحث مبادی مطرح کردیم که، پدیده مدنی: هستی، چیستی و چگونگی اجتماعی و سیاسی ارادی و تدبیری است. پدیده‌شناسی مدنی: هستی‌شناسی، چیستی‌شناسی و چگونگی‌شناسی اجتماعی و سیاسی می‌باشد. در مبحث علم مدنی: هستی‌شناسی و چیستی‌شناسی اجتماعی و سیاسی، فلسفه و حکمت مدنی است. چگونگی‌شناسی مدنی: دانش اجتماعی و سیاسی می‌باشد. بدین ترتیب، علم مدنی: علم سیاست مدنی است. منظور از سیاست مدنی: سیاست علمی مدنی می‌باشد.

جمع بندی

یک. اگر سیاست از فطرت عقلی برهانی و قلبی شهودی انسانی آغاز شده و به پیشرفت مدنی تا خودشکوفایی مدنی و سعادت حقیقی و یقینی واقعی مدنی بیانجامد، سیاست، دو ساحتی است. سیاست دوساحتی می‌باشد.

سیاست مادی و معنوی است. سیاست، دو بعدی می‌باشد. سیاستِ دو بعدی است. سیاست دو بعدی باطن و ظاهر می‌باشد. سیاست باطنی و ظاهری است. اینچنین سیاستی: سیاست ارزشی می‌باشد. حقیقی است. ذاتی و فطری می‌باشد. بایسته است؛ عقلی برهانی بوده و قلبی شهودی باشد. با بینش و منش ماهوی یا هویتی درونی شایسته قابل تبیین است. یقینی می‌باشد. ظنی نبوده یا توهمی نمی باشد. در نتیجه شرعی است. یعنی در حدود کلی و با احکام تفصیلی شریعت، مشروعیت‌سازی میشود. در کنش و روش یا رفتار عرفی واقعی، تحقق و تجلی می‌یابد. این چنین سیاستی: سیاست انسانی مدنی است. به تعبیری سیاست مدنی انسانی می‌باشد. به تعبیر گوناگون حکمای مدنی بنام از فارابی تا علامه جعفری: سیاست توحیدی، راستین، انسانی، فاضلی، متعالی، اسلامی و معقول است. سیاست حقیقی و یقینی واقعی می‌باشد. دو. اگر سیاست از غریزه بشری آغاز شده و به توسعه مدنی تکساحتی و تنازعی تا ارضای غرایز و سعادت ظنی (مغنعت، ثروت و لذت) یا توهمی (سیطره و سلطه یا هژمونی) بیانجامد، سیاست، تکساحتی است. سیاستِ تکساحتی می‌باشد. سیاست مادی است. سیاست، یکبعدی (One Field) می‌باشد. سیاستِ یکبعدی است. سیاست یکبعدی ظاهر می‌باشد. سیاست ظاهری است. اینچنین سیاستی: سیاست ارزشی نمی می‌باشد. یا ارزشی حقیقی نیست. ذاتی و فطری نمی‌باشد. بایسته نیست؛ عقلی برهانی بوده و قلبی شهودی باشد. با بینش و منش ماهوی یا هویتی درونی شایسته قابل تبیین نیست. یقینی نمی‌باشد. ظنی بوده یا توهمی می باشد. در نتیجه شرعی نیست. یعنی در حدود کلی و با احکام تفصیلی شریعت، مشروعیت‌سازی نمیشود. در کنش و روش یا رفتار عرفی شبه یا ضد واقعی، تحقق و تجلی می‌یابد. این چنین سیاستی، شبه یا ضد سیاست انسانی مدنی است. می توان آنرا را سیاست بشری طبیعی و غریزی مدنی دانست. به تعبیری سیاست مدنی بشری نامید. به تعبیر گوناگون حکمای مدنی بنام از فارابی تا علامه جعفری: سیاست غیر و ضد توحیدی، جاهلی (ضالی و فاسقی)، نا متعالی، غیر و ضد اسلامی و طبیعی است. سیاست نا حقیقی و نایقینی یعنی ظنی و توهمی شبه یا ضد واقعی می‌باشد. بدینسان؛ (پدیده)سیاسی: منسوب به (پدیده)سیاست است. مثل جامعه سیاسی، قدرت سیاسی و حاکمیت سیاسی می‌باشد. موصوف به سیاست است. مثل امنیت سیاسی، آزادی سیاسی و عدالت سیاسی می‌باشد. موثر در سیاست است. مثل اقتصاد سیاسی و فرهنگ سیاسی می‌باشد. متأثر از سیاست است. مثل سیاست اقتصادی و سیاست فرهنگی می‌باشد. سرانجام جزء سیاست است. مثل دولت، حکومت، حاکمیت می‌باشد.

«حسن السياسة قوام الرعية» (غرر الحکم)

خود آزمایی: پرسش و پاسخ های درسی دانشجویی

۱. فلسفه چه (و چگونه) می‌باشد؟ ۲. حکمت چه (و چگونه) می‌باشد؟ ۳. رابطه و نسبت فلسفه و حکمت چه (و چگونه) می‌باشد؟ ۴. سیاست چه (و چگونه) می‌باشد؟ ۵. سیاسی چه (و چگونه) می‌باشد؟ ۶. مدنی چه (و چگونه) می‌باشد؟ ۷. رابطه و نسبت مدنی، سیاسی و سیاست چه (و چگونه) می‌باشد؟

ج. فلسفه سیاسی

حکمت مدنی

چرایی و چیستی چگونگی؟

خاستگاه، جایگاه و نقش؟

چکیده

«شددناه ملکه و ما آتیناه الحکمه و فصل الخطاب» (ص ۳۸؛ ۲۰)

رابطه و نسبت و آمیزه فلسفه و سیاست یعنی مفهوم فلسفه سیاسی یا حکمت مدنی که همبسته اند، مطرح میشوند. فلسفه سیاسی: به تعبیری حقیقت و ماهیت واقعیت سیاسی است. هستی شناسی و چیستی شناسی چگونگی مدنی یعنی اجتماعی و سیاسی میباشد. منظور فلسفه سیاسی و حکمت مدنی حقیقی و یقینی واقعی است. ظنی پنداری یا توهم کاذب تکساحتی و تنازعی تفلسفی و سوفیسمی سیاسی نمی باشد. ذاتی، فطری، شرعی و عرفیند. ذاتی تکوینی، فطری عقل نگری برهانی و گرایش قلبی شهودی اجمالی و تبیینی حدود کلی و احکام تفصیلی شرعی ذاتیات و فطریات مدنی اند. مراد سیاست فلسفی مدنی میباشد. تا سیاست حکمی مدنی است. فرزاندگی سیاسی میباشد. دانایی سیاسی است. به تعبیری دانایی و بینایی سیاسی می باشد. دانایی و بینایی آگاهی سیاسی است. یک. بدین سبب محور اصلی: موضوعیت و ضرورت و حتی زیبایی یا چرایی یعنی هستی و چیستی چگونگی فلسفه، سیاست و فلسفه سیاسی میباشد. در نگاه، نظریه و نظام سیاسی است. دو. بدین مناسبت محورهاى فرعى: خاستگاه، جایگاه و نقش حکمت، مدنیت و حکمت مدنی میباشد. ۱. در سایر مفاهیم، مبانی و مسایل سیاسی است. ۲. در چالش کارآمدسازی مدنی پیشا رو و راهبرد الگوسازی پیشرفت مدنی فرازآینده میباشد. ۳. الف. در فرایند بروز ظرفیتهای ذاتی فکری و روحی و فطری عقلیو قلبی انسانی مدنی، غریزی و حتی جسمانی بشری است. تا سر حد خودشکوفایی مدنی میباشد. ب. در فرایند تحصیل سعادت مدنی است. تا مرز کرامت انسانی مدنی میباشد. ۴. تا چشم انداز تمدنسازی نوین است.

پیشدرآمد

الف. پرسش: فلسفه حکمت مدنی؛ اجتماعی، سیاسی و سیاست چه (و چگونه) میباشد؟ ب. جمع بندی، نتیجه گیری و ارایه نظریه: به تعبیر الکساندر کویره در کتاب سیاست از نظر افلاطون: «می دانیم که به نظر افلاطون، فلسفه و سیاست یکی است» (سیاست از نظر افلاطون، ص ۱۲). حکمت بایسته، شایسته بوده معطوف به حاکمیت، حکومت، دولت، قدرت و اقتدرا و سیاست مدنی و بنیاد آن بوده و منجر به کارآمدی و پیشرفت مدنی گشته و در جهت و منتج به سعادت مدنی باشد. کما اینکه حاکمیت، حکومت، دولت، قدرت

و اقتدار و سیاست مدنی شایسته، بایسته بوده منعطف از حکمت بوده و بر بنیاد و بروز و برآمد آن باشد. این چنین حکمت و حکومتی عجین و آمیخته اند. بسان زیرساخت راهبردی و راهبرد ساختاریند. بسان راهنمایی مدنی و راهبری مدنیند. بمتابه طرح هادی مدنی و هادی طرح مدینند. بلکه بمتابه روح و جسمند. هستی و چیستی و هستی شناسی و چیستی شناسی چگونگی، چگونگی شناسی و چگونگی سازی مدنی اند. چنانکه اشتراوس در فلسفه سیاسی چیست؟ با اشارت به جهت ذاتی اعمال سیاسی بسوی معرفت به ماهیت خیر تصریح می نماید: «اگر این جهت گیری به سوی معرفت به خیر تصریح شود و اگر انسانها هدف خود را کسب معرفت به زندگی خوب و جامعه خوب قرار دهند، فلسفه سیاسی پدیدار می شود» (فلسفه سیاسی چیست؟ ص ۲). فلسفه سیاسی یا حکمت مدنی: هستی شناسی سیاسی است. هستی شناسی پدیده اجتماعی و سیاسی میباشد. از جامعه مدنی، نظام مدنی و زندگانی مدنی است. از سیاست مدنی، کارآمد مدنی، پیشرفت مدنی تا سعادت مدنی میباشد. به تصریح همو: «فلسفه سیاسی با مسایل سیاسی از آن نظر سروکار دارد که به زندگی سیاسی مربوط می شود» (همان). شناخت حقیقت سیاسی است. شناخت حقیقت واقعیت سیاسی میباشد. یا هستی شناسی و چیستی شناسی مدنی است. هستی شناسی حقیقی و چیستی شناسی یقینی چگونگی (پدیده) واقعی و (دانش) چگونگی شناسی عینی و (فن) چگونگی سازی عملی مدنی است. ظنی و توهمی نمی باشد. به تعبیر همو: بمتابه شاخه ای از فلسفه، «فلسفه سیاسی کوششی است برای نشان دادن معرفت به ماهیت امور سیاسی بجای گمان در باره آنها» (همان، ص ۴). همینطور «فلسفه سیاسی صادقانه میکوشد تا ماهیت امور و نظم سیاسی خوب و درست، هر دو، را بداند» (همان). بلکه «فلسفه سیاسی کوششی است برای فهم ماهیت امور سیاسی» (همان، ص ۸). این تعریف فلسفه سیاسی نادرست نیست، اما می تواند نارسا باشد. اگر منظور شناسایی و شناساندن حقیقت و ماهیت واقعیت سیاسی بوده دقیق است.

فلسفه و حکمت محض و نظری هستی شناسی و چیستی شناسی مطلق (خداشناسی) تا مطلق هستی شناسی و چیستی شناسی جهان و نظام آفرینش تا انسان است. فلسفه و حکمت عملی و مدنی: هستی شناسی و چیستی شناسی اجتماعی و سیاسی میباشد. می توان مدعی شد هستی شناسی و چیستی شناسی اجتماعی سازی و سیاسی سازی است. حتی میتوان اذعان نمود هستی سازی و چیستی سازی اجتماعی و سیاسی میباشد. حکمت و فلسفه مدنی بدین معنا خود نظر و عملی میباشد. حکمت و فلسفه نظری مدنی: هستی شناسی و حتی چیستی شناسی ذاتی یعنی تکوینی و فطری عقلی و قلبی انسانی مدنی و به تناظر آن اجتماعی مدنی و سیاسی مدنی است. حکمت و فلسفه عملی مدنی: کاربرست آموزه های تکوینی یعنی مبادی ذاتی و داشته های فطری یعنی مبادی عقلی و قلبی در بینش و منش درونی سیاسی و در دانش سیاسی و در کنش

سیاسی و رفتار سیاسی و در سیاست شایسته می‌باشد. بدیترتیب فلسفه و حکمت محض و نظری معطوف به فلسفه و حکمت عملی و مدنی؛ اجتماعی و سیاسی بوده و منجر به سیاست عملی و عینی است. بنیاد فلسفی سیاست: بنیاد هستی‌شناسی و بنیان چیستی‌شناسی (دانش) چگونگی‌شناسی و (فن) چگونگی سیاست و سیاسی می‌باشد. این چنین حکمت و فلسفه محض و مدنی نظری و عملی بایسته، فرزاندگی سیاست فاضلی شایسته است. ارزش و بینش منش یا نگرش و گرایش کنش و روش یا رفتار سیاسی است. فلسفه سیاسی یا حکمت مدنی: هستی‌شناسی و چیستی‌شناسی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی و سیاست می‌باشد. حقیقت و ماهیت واقعیت سیاست و سیاسی و شناخت آن (ها) است. چنانکه فرهنگ رجایی، مترجم کتاب فلسفه سیاسی چیست؟ اثر لئو اشتراوس، در مقدمه این اثر با الهام از اشتراوس دو تعریف از فلسفه سیاسی ارائه می‌دهد: یکی. «فلسفه سیاسی ... اندیشه سیاسی عام و کلی است و هر گونه تأمل در باب سیاست را شامل می‌شود» (فلسفه سیاسی چیست؟ مقدمه، صص ۳-۲). دیگری. «فلسفه سیاسی ... در پی کشف حقیقت سیاست است» (همان، ص ۴). بلکه در پی کشف حقیقت عام و ماهیت کلی واقعیت سیاست می‌باشد.

در خاتمه: اول. فلسفه برای سیاست: فلسفه محض یا فلسفه نظری معطوف به و برای فلسفه عملی بویژه فلسفه سیاسی می‌باشد. بمنظور سیاست از سیاست‌نگری و سیاست‌گرایی تا سیاست‌گری اعم از سیاست‌گذاری و سیاست‌مداری تا سیاست‌پذیری است. حکمت محض برای حکمت مدنی بمنظور حکومت مدنی می‌باشد. دوم. بنیاد فلسفی سیاست: آموزه‌های فلسفه و فلسفی و ابتدای سیاست بر بنیاد آن می‌باشد. سوم. فلسفه سیاسی: فلسفه پدیده سیاست و پدیده‌های سیاسی است. مورد اخیر در این اثر انجام می‌پذیرد. مورد اول و دوم حسب مورد مورد استفاده قرار گرفته و در ضمیمه پیوست مورد اشارت قرار می‌گیرند.

برآمد

«من یؤت الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا» (بقره/۲؛ ۲۶۹)

الف. جمع بندی

الف. جمع بندی

مفاهیم سیاسی به چرایی و چیستی چگونگی؟ یا خاستگاه و جایگاه نقش گفتمان امر، دانش، عمل و مقوله سیاسی در نگاه، نظریه و نظام مدنی پرداخت. فلسفه و سیاست به چرایی و چیستی چگونگی؟ یا خاستگاه و جایگاه نقش گفتمان فلسفه سیاست و فلسفه سیاسی یا حکمت مدنی در نگاه، نظریه و نظام مدنی پرداخت. به تعبیری به چگونگی «فلسفه» و «سیاست» و «حکمت» و «مدنیت» و رابطه و نسبت وثیق و مثبت این ها پرداختیم. سرانجام و در این مبحث به آمیزش و آمیزه و به تعبیری برآمد این ها یعنی چگونگی «فلسفه سیاسی» و نیز «حکمت مدنی» رسیدیم. مراد از فلسفه، سیاست و فلسفه سیاسی یا حکمت مدنی؛ اجتماعی و سیاسی و سیاست: هستی شناسی حقیقی و چیستی شناسی یقینی چگونگی سیاست و مدنیت حقیقی و یقینی واقعی میباشد. منظور علم، فلسفه و حکمت جاویدان، راستین، توحیدی اسلام (قرآن و سنت) و اسلامی (مذاهب، متفکرین و مفسرین قرآن و سنت)، از فاضلی تا متعالی است. در قیاس شناخت ناحقیقی میباشد. یکی در قبال شناخت غیر یقینی ظنی سیاسی و سیاست تکساحتی یعنی تفلسف است. دیگری در مقابل شناخت ضد یقینی یا ضد شناخت یقینی یعنی شناخت توهمی و به تعبیری توهم شناخت باصطلاح سوفیستیکی (سوفسطایی و مغالطی) تنازع سیاسی یا سیاست تنازعی یعنی سوفیسم سیاسی میباشد. مراد: نخست شناخت پنداری و دوم شناخت کاذب یعنی دروغین مدنی؛ اجتماعی و سیاسی و سیاست واقعی نما است. منظور سیاست نافاضلی و سیاست نامتعادل و نامتعالی میباشد. یعنی سیاست غیر و ضد فاضلی و غیر و ضد متعالی مادی و متدانی است. به تعبیری مضادات سیاست فاضلی یا سیاست جاهلی؛ ضاله و فاسقه (گفتمان فارابی)، سیاست ناقصه یا نارسا (خواجه نصیر)، سیاست طبیعی (ابن خلدون تا لئو اشتراوس و علامه محمدتقی جعفری)، بسان اینها، تا سیاست کمی (رنه گنون)، شئیت پندار (مکتب انتقادی فرانکفورت)، سیاست تکساحتی یا یک بعدی (هربرت مارکوزه)، سیاست متدانی (علامه جوادی آملی). الف. فلسفه (عام و محض): هستی شناسی بوده و محسوب میگردد. بدین ترتیب تعین و تشخیص حاکمیت، حکومت، نظام سیاسی و دولت و سیاست و حتی کارآمدی تا پیشرفت حتی سعادت مدنی و ارزش، بینش و منش و نیز کنش و روش یا رفتار سیاسی به (اندیشه علم و) فلسفه و حکمت محض و مدنی نظری و عملی است. برعکس نیز تحقق و تحصیل فلسفه و حکمت به حاکمیت تا سعادت مدنی میباشد. بدینسان فلسفه سیاسی و حکمت مدنی حاصل تعامل و هم افزایی فلسفه و سیاست و نیز حکمت و مدنیت می باشد.

ب. نتیجه

مفاهیم فلسفه، سیاست و فلسفه سیاسی: تنها و برترین جایگزین بهینه و بسامان و کارآمد فلسفه، سیاست و فلسفه سیاسی غیر و ضد حقیقی و یقینی واقعی بوده که سبب کارآمدی، توسعه و سعادت مدنی ظنی تکساحتی تفلسفی و توهمی تنازعی سوفیستی میباشند

ج. راهبرد جدید

مفاهیم اساسی فلسفه، سیاست و فلسفه سیاسی: برآمد و بر بنیاد مفاهیم امر تا مقوله سیاسی اند. همراه یا در راستای آنها، مبادی مفهومی کلیات فلسفه سیاسی اند.

خود آزمایی: پرسش و پاسخ های درسی دانشجویی

۱. رابطه و نسبت فلسفه و سیاست (یا حکمت و حکومت) چه (و چگونه) میباشد؟ ۲. فلسفه سیاست چه (و چگونه) میباشد؟
۳. فلسفه سیاسی چه (و چگونه) میباشد؟ ۴. حکمت سیاسی چه (و چگونه) میباشد؟
۵. حکمت مدنی چه (و چگونه) میباشد؟ ۶. رابطه و نسبت فلسفه و حکمت سیاسی چه (و چگونه) میباشد؟
۷. سیاست حکمت چه (و چگونه) میباشد؟ ۸. حکمت حکومت چه (و چگونه) میباشد؟ ۹. حکومت حکمت چه (و چگونه) میباشد؟

دو. «کلیات سیاسی»

[^](Political Generals)

چرایی و چیستی چگونگی؟

خاستگاه، جایگاه و نقش؟

چکیده «کلیات سیاسی»

از این مبحث کلیات سیاسی مطرح میگردند. کلیات سیاسی: رابطه و نسبت میان پدیده ها و مفاهیم آنهاست. به اصطلاح قول یا اقوال و قضیه یا قضایای منطقی و گزاره های فلسفی سیاسی هستند. اعم از؛ سنن تکوینی و فطری (عقلی برهانی و قلبی شهودی) یا قوانین جبری طبیعی و بویژه قواعد تشریعی و اختیاری یعنی ارادی و تدبیری مدنیت. بیک اعتبار کلیات فلسفه سیاسی عبارتند از: ۱. (رابطه و) نسبت میان فلسفه و دانش سیاسی، امر سیاسی و عمل سیاسی، ۲. روش شناسی فلسفه سیاسی، ۳. (مراجع فلسفه سیاسی؛) الف. منابع (فطرت عقلی و قلبی و نقل یا وحی) و ب. متون اصیل فلسفه سیاسی اسلامی. کلی های کل ها میباشند. چیستی کلی کل امر سیاسی تا فلسفه سیاسی و منابع و متون مرجع و اصلی آنست. مراد سیاست کلی میباشند. یک. بدین سبب محور اصلی: موضوعیت و ضرورت و حتی زیبایی یا چرایی یعنی هستی و چیستی چگونگی فلسفه دانش امر عمل سیاسی میباشند. در نگاه، نظریه و نظام سیاسی است. دو. بدین مناسبت محورهای فرعی: خاستگاه، جایگاه و نقش گفتمان حکمت دانی امر عمل مدنی میباشند. ۱. در سایر مفاهیم، مبانی و مسایل سیاسی است. ۲. در چالش کارآمدسازی مدنی پیشا رو و راهبرد الگوسازی پیشرفت مدنی فرازا آینده میباشند. ۳. الف. در فرایند بروز ظرفیتهای ذاتی فکری و روحی و فطری عقلیو قلبی انسانی مدنی، غریزی و حتی جسمانی بشری است. تا سر حد خود شکوفایی مدنی میباشند. ب. در فرابرد تحصیل سعادت مدنی است. تا مرز کرامت انسانی مدنی میباشند. ۴. تا چشم انداز تمدن سازی نوین است.

پیش درآمد

عنوان، مسئله، موضوع و محور بحث چه (و چگونه) است؟ ۱. عنوان مبحث: «کلیات سیاسی» میباشند. به تعبیری کلیات فلسفه سیاسی است. ۲. مسئله: چرایی و چیستی (چگونگی) مفهوم و اهم کلیات سیاسی میباشند. ۳. موضوع: حقیقت و ماهیت واقعیت کلیات فلسفه سیاسی است. ۴. محور: هستی شناسی و چیستی شناسی چگونگی کلیات فلسفه سیاسی میباشند. به تعبیری خاستگاه، جایگاه و نقش کلیات فلسفه سیاسی در مبانی و مسایل فلسفه سیاسی است. مراد؛ ۱. رابطه و نسبت؛ یک. فلسفه و دانش سیاسی و دو. امر و عمل

[^]کلی (General): مجرد از جزئیات (عوارض کمی و کیفی) و مصادیق شخصی است. قابل صدق بر مصادیق کثیر می باشد. Whole: کل است. فراگیر اجزاء میباشند. Total: فراگیر از حیث گستره بمعنای فراگسترده است. در مقابل غیر فراگسترده میباشند.

سیاسی می‌باشد. مراد از همه اینها برعکس از واژگان و عنصر آخر به اول یعنی سیاست عمل و عملی امر دانش فلسفه مدنی و حتی محض است. ۲. روش شناسی فلسفه سیاسی است ۳. منابع شناسی و متون شناسی فلسفه سیاسی بویژه اسلامی می‌باشد. حتی بر عکس خاستگاه، جایگاه و نقش مبانی و مسایل فلسفه سیاسی و بلکه سیاست در کلیات فلسفه سیاسی است. منظور مبانی، مسایل و سیاست کلی و کلیات فلسفی سیاسی می‌باشد.

درآمد

(الف. مفاهیم اساسی فلسفه سیاسی) ب. کلیات (فلسفه) سیاسی

کلیات (فلسفه) سیاسی چه (و چگونه) می‌باشد؟ کلیات: جمع کل یعنی کلها و جمع کلی یعنی کلی‌ها هر دو است. یکی. جمع «کل» (The Whole) به معنای «کل‌ها» است. یعنی تجمیع، جامع، و دارا یعنی فراهم آمده و فراگیر اجزاء و عناصر اصلی فلسفه سیاسی می‌باشد. بسان یک میز یا صندلی که دارای پایه‌ها، رویه و همانند اینها که اجزای آنند. دیگری جمع «کلی» (The Universal) به معنای «کلی‌ها» می‌باشد. یعنی مفاهیم کلی در قیاس با مصادیق عینی است. بسان مفهوم میز یا مفهوم صندلی که کلی بوده و باصطلاح قابل صدق بر کثیرین یعنی بر مصداق‌های عینی میزها و صندلی‌ها می‌باشد. به تعبیر ابن سینا در دانشنامه شفا؛ الف. «الکل: موجود فی الاشياء و ب. الکلی: فلیس موجودا الا فی التصور»؛ «الف. کل: در پدیده‌های عینی است و ب. کلی: جز در تصور (و صفحه ذهن) وجود ندارد» (نقل از واژه نامه فلسفی، ص ۲۵۶). فهم و مفهوم ذهنی است. ذهن انسان قادر به کلی‌یابی و کلی‌سازی و درک کلی و مفهوم یعنی صورت ذهنی مضاهی پدیده عینی می‌باشد. به تعبیر خواجه نصیر در کتاب منطق اساس اقتباس: «کلیات پنجگانه؛ جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض عام» (خواجه نصیر، اساس اقتباس، نقل از همان، ص ۲۵۷). مراد کلی‌ها می‌باشند.

سه) مراد روابط شکلی یا صوری، تعاملی یعنی تاثیر و تاثری متقابل و متزاید (به تعبیری تداول) و روابط علی- معلولی و یا روابط علل چهارگانه است. نسبت نیز نسبت مثبت و همسو می‌باشد. چه مستقیم یعنی بدون واسطه بوده یا غیر مستقیم و با واسطه محسوب شود. یا رابطه برعکس و ناهمسو است. مانند رابطه دیانت و سیاست که در فلسفه سیاسی اسلامی: همسو و هم افزا بوده و همبسته و مکمل و لازم ملزومند. نسبت‌های چهارگانه نیز باصطلاح؛ تساوی، عموم و خصوص مطلق، عموم و خصوص من وجه و یا تباین (تقابل، تضاد تا تناقض و تنافر) می‌باشند. همانند همان نسبت دیانت و سیاست در حکمت مدنی اسلامی که به تعبیری عین هم‌اند. در عین دوگونگی، یگانه بوده و دوگانه و از هم بیگانه نیستند. همانند روح و جسمند. یا رابطه عدال و آزادی سیاسی و بسان اینهاست. در اینجا مراد رابطه نسبت پدیده‌ها و مفاهیم چارگانه فلسفه و دانش سیاسی و امر

و عمل سیاسی که در مبحث جاری بدان خواهیم پرداخت. نیز روششناسی، منابع و متون فلسفه سیاسی اسلامی و بلکه جهانی بوده که مبحث آتی بدان میپردازیم. به یک اعتبار اهم کلیات سیاسی ذیل مورد نظر میباشند:

۱. (رابطه و) نسبت میان فلسفه و دانش سیاسی و امرسیاسی و عمل سیاسی

۲. روششناسی فلسفه سیاسی

۳. (مراجع فلسفه سیاسی؛)

الف. منابع (فطرت عقلی و قلبی و نقل یا وحی) و ب. متون اصیل فلسفه سیاسی اسلامی.

کلیت اول

رابطه و نسبت فلسفه، دانش، امر و عمل سیاسی

چکیده

«فلسفه دانش امر عمل سیاسی»

«العلم بلا عمل کالشجر بلا ثمر»

در این مبحث مفاهیم چهارگانه فلسفه سیاسی، دانش سیاسی، امر سیاسی و عمل سیاسی و رابطه و نسبت هر یک از دوگانه‌های فلسفه سیاسی و دانش سیاسی نیز امر سیاسی و فلسفه سیاسی مطرح میگردند. آنگاه رابطه و نسبت هر دو دوگانه فلسفه سیاسی و دانش سیاسی و نیز امر سیاسی و عمل سیاسی، با هم مطرح میشوند. سرانجام هر چهارگانه از فلسفه سیاسی تا عمل سیاسی باهمدیگر دیده میشوند. منظور اختیار حقیقی و یقینی واقعی است. ظنی تکساحتی تفلسفی نبوده و توهمی تنازعی سوفیستی نیست. حقیقت ذاتی و فطری (عقلی برهانی و قلبی شهودی) و ماهیت یقینی شرعی فلسفه دانش سیاسی و امر عمل سیاسی عرفی واقعی است. مراد سیاست فلسفه دانش سیاسی و سیاست امر عمل مدنی است. محور اصلی: چرایی و چیستی چگونگی فلسفه دانش سیاسی و نیز امر عمل سیاسی و نیز فلسفه دانش امر عمل سیاسی در نگاه، نظریه و نظام سیاسی میباشد. محورهای فرعی: خاستگاه، جایگاه و نقش گفتمان فلسفه دانش امر عمل سیاسی در؛ ۱. در هر یک چهارگانه‌ها یا دو دوگانه‌ها میباشد. و در ۲. روش شناسی، منبع شناسی و متون شناسی فلسفه سیاسی میباشد.

پیشدرآمد

یک) عنوان، مسئله، موضوع و محور بحث چه (و چگونه) است؟ ۱. عنوان مبحث: «فلسفه، دانش، امر و عمل سیاسی سیاسی» میباشد. ۲. مسئله: چرایی و چیستی (چگونگی) «فلسفه، دانش، امر و عمل سیاسی سیاسی» میباشد. ۳. موضوع: حقیقت و ماهیت واقعیت «فلسفه، دانش، امر و عمل سیاسی سیاسی» است. ۴. محور: الف. هستی شناسی و چیستی شناسی چگونگی «فلسفه، دانش، امر و عمل سیاسی سیاسی» میباشد. منظور بترتیب؛ یک. هستی شناسی و چیستی شناسی سیاسی، دو. چگونگی شناسی سیاسی، سه. امر عمومی و چهار. کنش و رفتار سیاسی است. ب. به تعبیری نقش مفاهیم اساسی فلسفه، دانش، امر و عمل سیاسی و خاستگاه، جایگاه و نقش یکایک، دو به دو و چهارگانه آنها در مبانی و مسایل فلسفه سیاسی میباشد. دو) پرسش اصلی: «رابطه و نسبت: ۱. یک. فلسفه و دانش سیاسی و دو. امر و عمل سیاسی» چه میباشد؟ پرسشهای فرعی: چرا؟ چیست؟ چگونه؟

سه) اول. ۱. یک. فلسفه و حکمت سیاسی: الف. هستی‌شناسی و ب. چیستی‌شناسی سیاسی میباشد. دو. دانش سیاسی: چگونگی شناسی سیاسی است. ۲. یک. علم سیاسی: الف. هستی‌شناسی، ب. چیستی‌شناسی و ج. چگونگی شناسی سیاسی میباشد. بنابراین دو. علم سیاسی فراهمی: فلسفه سیاسی و دانش سیاسی است. دوم. ۱. یک. امر سیاسی: بمثابة امر عمومی، مدنی، اختیاری یعنی ارادی و تدبیری و عملی؛ محوریت عزیمت سیاسی است. فراگیر؛ الف. ارزش، ب. بینش یا نگرش و ج. منش یا گرایش درونی سیاست میباشد. سیاستگری و سیاستگرایی است. دو. عمل سیاسی جامع: الف. کنش سیاسی و ب. روش سیاسی یا رفتار بیرونی سیاسی و سیاست میباشد. سیاستگری است. کارگذاری سیاسی میباشد. اعم از؛ سیاستگذاری و سیاستمداری و متقابلاً سیاستپذیری میباشد. ۲. یک. مقوله سیاسی: پدیده سیاسی است. تجميع و فراگیر: یکی. امر سیاسی و دیگری. عمل سیاسی میباشد. یا دو. پدیده سیاست و سیاسی فراهم آمده امر سیاسی و عمل سیاسی است. سوم. ۱. یک. علم اعم از؛ فلسفه و دانش سیاسی: شناخت امر و عمل سیاسی میباشد. پدیده‌شناسی امر و عمل سیاست و سیاسی است. دو. بدین ترتیب اینها دو به دو باخود و هر دو دوگانه‌ها با هم، دارای رابطه وثیق و معنادار و نسبت استوار و همسویند. دو دوگانه؛ فلسفه دانش سیاسی و امر عمل سیاسی بوده و سرانجام چهارگانه؛ فلسفه دانش امر عمل سیاسی میباشد.

بدینسان: می‌توان نخست رابطه و نسبت میان دوگانه‌های؛ یکی «فلسفه سیاسی» و «دانش سیاسی» و دیگری «امر سیاسی» و «عمل سیاسی» را باز جست. در ادامه رابطه و نسبت این دو دوگانه‌های «فلسفه سیاسی و دانش سیاسی» با «امر سیاسی و عمل سیاسی» را بر نمود. سرانجام رابطه و نسبت موارد چهارگانه «فلسفه سیاسی و دانش سیاسی و امر سیاسی و عمل سیاسی» را به ترتیب باز شناخت. فلسفه سیاسی و حکمت مدنی: مراتب ارزشی بنیادین و بینشی بنیانی دانش سیاسی اند. با هم علم سیاسی یا مدنی را تشکیل میدهند. امر سیاسی: جریان عمل سیاسی است. با هم، پدیده سیاسی یعنی مقوله سیاسی را فراهم میکنند. علم سیاسی: علم پدیده سیاسی می‌باشد. پدیده‌شناسی سیاسی است. علم به معنای فلسفه و دانش پدیده بمعنای امر و عمل سیاسی میباشد. پدیده‌شناسی پدیده سیاسی بوده و محسوب میگردد. فلسفه و دانش امر و عمل سیاسی است. بلکه فلسفه دانش امر عمل سیاسی میباشد. برعکس نیز است. عمل امر دانش فلسفه سیاسی میباشد. پدیده‌شناسی سیاسی است. در نتیجه اینها چه دو به دو و چه هر چهارگانه؛ ۱. فلسفه و ۲. دانش سیاسی و نیز ۳. امر و ۴. عمل سیاسی به همین ترتیب دارای؛ *اول. رابطه استوار و معنادارند. بترتیب: ۱. رابطه شکلی (صوری و ساختاری) اند. ۲. الف. رابطه تعاملی (تاثیر و تاثر متقابل متساوی) می‌باشند. حتی ب. رابطه تداولی (تاثیر و تاثر متزاید نمودار حلزونی و به تعبیری هم افزایی) دارند. ۳. الف. رابطه علی-معلولی میان اینها برقرار میباشد. ب. رابطه علل چهارگانه فاعلی-غایی و مادی-صوری میان اینها است. فلسفه سیاسی و حتی فلسفه محض، بنوعی فاعل و سبب فاعلی دانش سیاسی میباشد. بنیاد ارزشی و بینان بینشی آن است. متقابلاً

دانش سیاسی معلول و محصول فلسفه سیاسی و حتی فلسفه محض می‌باشد. چه مستقماً و بدون واسطه فلسفه مدنی بوده و چه غیر مستقیم و با واسطه فلسفه مدنی باشد. بُروز، برآمد و بر بنیان بینشی و بنیاد ارزشی آن است. صورت دانشی و سبب صوری می‌باشد. غایت و سبب غایی فلسفه سیاسی و حتی فلسفه محض نیز است. همچنین فلسفه سیاسی، ماده (حقیقت و ماهیت) و سبب مادی (ماهوی) دانش سیاسی می‌باشد. کما اینکه دانش سیاسی، صورت (ذهنی واقعیت) و سبب صوری (ذهنی واقعی) فلسفه سیاسی و حتی فلسفه محض بوده و بشمار می‌آید. امر سیاسی و بلکه امر محض حتی امر اقتصادی و امر فرهنگی با عمل سیاسی نیز این چنین رابطه و نسبتی را با هم و بصورت متقابل دارند. امر سیاسی: سبب، فاعل و سبب فاعلی و در عین حال ماده (مبنا و ماهیت) و سبب مادی (ماهوی) عمل سیاسی است. عمل سیاسی نیز بروز و برآمد امر سیاسی و بر بنیان آن می‌باشد. صورت و سبب صوری و نیز غایت و سبب غایی امر سیاسی است. فراتر از این او دو به دو ها یعنی فلسفه و دانش سیاسی بمثابة پدیده شناسی سیاسی و امر و عمل سیاسی بمثابة پدیده سیاسی نیز این چنین رابطه و نسبتی فاعلی-مادی و صوری-غایی را دارند. در نهایت همین رابطه و به همین ترتیب فاعلی-غایی (خارجی) و مادی-صوری (داخلی) میان چهارگانه فلسفه، دانش سیاسی، امر و عمل سیاسی برقرار می‌باشد. این بر این اساس میان این هر دو دوگانه ها و نیز میان چهارگانه با همین ترتیب رابطه شکلی یا ساختاری و نیز تعاملی یعنی تاثیر و تاثیر متقابل و حتی رابطه هم افزایی (تداولی) برقرار می‌باشد. چنانکه ارتقای فلسفه حقیقی سیاست یقینی، در ارتقای دانش واقعی سیاست عینی اثرگذار میشود. متقابلاً نیز ارتقای دانش واقعی ضمن طرح مسئله مبنایی و بنیادین بمنظور پاسخگویی فلسفه سیاسی، در ارتقای فلسفه سیاسی تاثیر میگذارد. همچنین درستی امر یقینی سیاسی واقعی، در دقت عمل عینی سیاسی خارجی، نقش آفرین است. کما اینکه دقت هر چه فراتر عمل سیاسی نیز ضمن مطالبه هرچه درستر امر سیاسی، در ارتقای آن اثرگذار میگردد. چنانکه همین رابطه تاثیر و تاثیر متقابل میان پدیده شناسی (فلسفه و دانش) سیاسی و پدیده (امر و عمل) سیاسی جریان داشته و بایسته و شایسته است جریان داشته باشد. *دوم. این ها همچنین چه دو به دو و چه هر چهارگانه دارای نسبت مثبت و جهتدارند. الف. از میان نسبت های چهارگانه دو کل بدیترتیب: ۱. در جامعه سیاسی فرهیخته و نظام سیاسی فرزانه (فاضلی و فلسفی) بترتیب عموم و خصوص مطلق (یکی در درون دیگری) است. فلسفه سیاسی؛ از حیث مرتبت، بنیادین می‌باشد. از جهت گستره، اعم است. دانش سیاسی؛ از حیث مرتبت، بنیانی می‌باشد. از جهت گستره، عام است. همینطور امر سیاسی؛ از حیث مرتبت، ماهوی و باطنی می‌باشد. از جهت گستره، خاص است. سرانجام عمل سیاسی؛ از حیث مرتبت واقعی و ظاهری می‌باشد. از جهت گستره، اخص است. بایسته و شایسته بوده اینگونه باشند. ۲. حداقل متساوی (هم پوشان) اند. ۳. در جوامع سیاسی و نظامهای سیاسی غیر فرهیخته اینها چه بسان عموم و خصوص من وجه (دارای بخش مشترک و بخش مختلف)، تا ۴. خارج از همنند. همانگونه که در گفتمان فارابی ملاحظه گردید؛ عمل سیاسی واقعی نما بر امر سیاسی ظنی یعنی ظاهری یا پنداری تکساحتی و بر توهم تنازعی کاذب غیر و ضد علمی، حکمی

و فلسفی سیاسی و محش می‌باشد. ب. در گفتمان فرهیختگی سیاسی، یک نسبت مستقیم و بدون واسطه و نیز غیر مستقیم با واسطه میان اینها برقرار می‌باشد. بترتیب فلسفه سیاسی دانش سیاسی و امر سیاسی با عمل سیاسی و همچنین فلسفه سیاسی با امر سیاسی و دانش سیاسی با عمل سیاسی و سرانجام پدیده شناسی (فلسفه و دانش) سیاسی با پدیده (امر و عمل) سیاسی است. دو نسبت مثبت یعنی همسو دارند. نه بسان جامعه سیاسی و نظام سیاسی نا فرهیخته که نسبت اینها منفی (معکوس) و ناهمسوی می باشد.

اول. رابطه و نسبت دو گانه فلسفه سیاسی و دانش سیاسی

یک. فلسفه دانش سیاسی، دو. دانش فلسفه سیاسی

*الف. پرسش: رابطه و نسبت دو گانه فلسفه سیاسی و دانش سیاسی چه (و چگونه) می‌باشد؟ ب. جمع بندی، نتیجه گیری و ارایه نظریه: اشتراوس در کتاب فلسفه سیاسی چیست؟ در مبحث «رابطه میان فلسفه سیاسی با علم سیاسی» (فلسفه سیاسی چیست؟ ص ۶)، با تاکید بر اینکه «علم سیاست اصطلاحی مبهم است» (همان، ص ۷)، تصریح می‌سازد: «آن نوع تحقیقات در باره امور سیاسی که با الگوی علوم طبیعی هدایت می شوند» (همان). در این راستا مدعی می‌شود: چنین «علم سیاسی «علمی» با فلسفه سیاسی ناسازگار است» (همان). در مباحث پیشین روشن شد؛ ۱) پدیده سیاست و پدیده های سیاسی یا مدنی دارای مراتب (و به اعتباری وجوه) سه گانه عینی و ذهنی یا نظری و عملی اند. هستی و هستی شناسی، چیستی و چیستی شناسی و چگونگی و چگونگی شناسی است. به تعبیری حقیقت، ماهیت و واقعیت بوده یا مبادی ارزشی حقیقی، مبانی بینشی و منشی ماهوی یقینی و مظاهر کنشی و رفتاری واقعی می‌باشد. بعبارتی دانایی، بینایی و آگاهی است. یکی و نخست عقلی (برهانی) و قلبی (شهودی) انسانی می باشد. دیگری نقلی (وحیانی و مکتبی) و فهمی بوده و به اصطلاح خیالی است. سوم حسی، استقرایی، تجربی و عرفی بوده و به اصطلاح توصیفی می باشد. دارای دو فرایند نظری و عملی اند. یکی فرایند نظری عینی-ذهنی: واقعیت، ماهیت و حقیقت است. دیگری فرایند ذهنی-عینی عملی یا تحقیقی (و به تعبیری تحصلی) مبادی حقیقی، مبانی ماهوی یقینی (در مقابل ظنی و در مقابله توهمی) و مظاهر واقعی (کنش و رفتار) می باشد. فلسفه (به معنای خاص) سیاسی: شناخت مبادی حقیقی سیاسی یعنی هستی شناسی سیاسی است. مبادی: ضروریات ذاتی یعنی تکوینی و فطری عقلی و قلبی انسانی می باشد. مراد ارزشهای بنیادین و غایی می باشد. بسان همان ضرورت امنیت، نظم و نظام، دولت و حکومت و حاکمیت، عدالت، امانت (پیمانداری)، و همانند اینها است. به تعبیری محکومات سیاسی می باشند. معرفت (به معنای خاص) سیاسی: شناخت چیستی، ماهیت، مبانی ماهوی، مفهوم و حدود کلی و احکام تفصیلی مبادی و محکومات یعنی ضروریات سیاسی می باشد. چیستی شناسی سیاسی است. فلسفه (به معنای عام) سیاسی: هستی شناسی سیاسی و چیستی شناسی سیاسی می‌باشد. این حکمت سیاسی است. حکمت مدنی: حکمت یعنی هستی شناسی و چیستی شناسی اجتماعی و سیاسی می باشد. دانش (به معنای عام)

سیاسی: شناخت؛ شناسایی و شناساندن پدیده سیاسی نظری و عملی است. پدیده شناسی سیاسی می باشد. هستی شناسی و چیستی شناسی و چگونگی شناسی سیاسی است. این علم (به معنای عام) سیاسی میباشد. دانش (به معنای خاص) سیاسی: دانش چگونگی است. چگونگی شناسی سیاسی میباشد. شناخت واقعیت سیاسی است. آگاهی سیاسی میباشد. یعنی یکی از مراتب یا جوه سه گانه پدیده شناسی سیاسی است. از جمله کنش شناسی و رفتار شناسی سیاسی میباشد. پراگماتیسم، کنش شناسی سیاسی یا کنش سیاسی شناسی را دانش سیاست میداند. پوزیتیویسم، روش یا رفتارشناسی را نمودشناسی دانسته و دانش سیاسی میخواند. می توان هر یک از کنششناسی سیاسی یا نمودشناسی سیاسی که بعداً تبدیل به رفتارشناسی سیاسی گردید، دانی میدانستند. می توان اینها را دانش (به معنای اخص) سیاسی تلقی و تعبیر ساخت. در نتیجه دانش چگونگی شناسی سیاسی با فلسفه هستی شناسی و چیستی شناسی سیاسی، قابل جمع بوده و علم سیاسی بمعنای عام یا اعم جامع فراهم آمده و فراگیر فلسفه یا حکمت و دانش یا آگاهی بوده و بشمار میآیند. چنانکه همو اشتراوس در همان کتاب **فلسفه سیاسی چیست؟** تصریح میسازد: «**معرفت سیاسی، فهم سیاسی، حکمت سیاسی، و مهارت (فن) سیاسی را در بالاترین درجه داراست؛ یعنی علم یا دانش (شناخت: Episteme) سیاست به معنای واقعی کلمه**» (فلسفه سیاسی چیست؟، ص ۸). بدین ترتیب فلسفه به معنای حکمت سیاسی: مراتب دوگانه بنیادین و بنیانی هستی شناسی و چیستی شناسی پدیده شناسی سیاسی، علم سیاسی و دانش (به معنای عام) سیاسی است. می توان گفت ارزش و بینش دانش سیاسی است. یا مبادی و مبانی مظاهرشناسی از جمله نمودشناسی سیاسی می باشد. اینها با هم علم یعنی شناخت مراتب سه گانه پدیده مدنی اند. به تعبیری مراتب سه گانه پدیده شناسی مدنی بوده و به شمار می آیند. فلسفه و حکمت سیاسی: هستی شناسی و چیستی شناسی سیاست یعنی پدیده سیاسی است. فلسفه و حکمت علم و دانش سیاسی: هستی شناسی و چیستی شناسی علم و دانش سیاسی یعنی پدیده شناسی سیاسی می باشد. فلسفه و حکمت فلسفه و حکمت سیاسی: هستی شناسی و چیستی شناسی فلسفه و دانش سیاسی است. این را می توان حکمت حکمت سیاسی تلقی نموده و تعبیر ساخت.

۲) فلسفه محض بخصوص فلسفه سیاسی بالاخص حکمت مدنی: هستی شناسی و چیستی شناسی محض و مدنی (اجتماعی و سیاسی) است. دانش سیاسی به معنای اخص: چگونگی شناسی سیاسی می باشد. این ها مراتب پدیده شناسی یعنی علم به معنای اعم مدنی و سیاسی می باشند. می توان بنوعی حکمت مدنی را سبب موجه و موجد دانش سیاسی دانست. دانش سیاسی را معلول و مسبب حکمت مدنی خواند. به تعبیری دیگر حکمت مدنی، سبب فاعلی، غایی و صوری دانش سیاسی است. دانش سیاسی: سبب مادی و ابزاری حکمت مدنی می باشد. نسبت این دو نیز مثبت و همسو می باشد. یعنی هر چه حکمت مدنی حقیقی و یقینی تر، دانش سیاسی، واقعی تر است. هر چه دانش سیاسی واقعی تر خواسته، حکمت مدنی حقیقی و یقینی تری میطلبد. کما اینکه ظن حکمت و توهم حکمت (به تعبیر فارابی حکمت ظنی و حکمت توهمی)، دانش به

معنای آگاهی نمایی تکساحتی و تنازعی ایجاب نموده و ایجاد میسازد. بر عکس نیز این چنین شناخت تکساحتی و تنازعی ظنی و توهمی: حکمت مدنی حقیقی و یقینی را بر نتابیده، بکار نگرفته و چه بسا نفی و نهی و خرافه نیز پنداشته یا بیانگارند.

دوم. رابطه و نسبت دوگانه امر سیاسی و عمل سیاسی؛

یک. امر عمل سیاسی، دو. عمل امر سیاسی

*الف. پرسش: رابطه و نسبت امر سیاسی و عمل سیاسی چه (و چگونه) میباشند؟ امر سیاسی: محوریت عزیمت سیاست و از جمله عمل سیاسی است. رابطه و نسبت امر سیاسی و عمل سیاسی بسان سبب و مسبب، روح و جسم، قلب و قالب، و همانند اینها می باشد.^۹ می توان رابطه این ها را رابطه کوشش سیاسی با جنبش و حرکت و تحرک به معنای کار سیاسی و کارایی و کارآمدی سیاسی تلقی و تعبیر ساخت. رابطه امر سیاسی و عمل سیاسی رابطه علی-معلولی است. امر سیاسی: سبب عمل سیاسی می باشد. عمل سیاسی: مسبب (معلول) امر سیاسی است. به اعتباری امر سیاسی: سبب فاعلی-غایی و مادی عمل سیاسی بوده و عمل سیاسی سبب صوری و ساختاری راهبردی امر سیاسی است. حتی در یک اعتبار دیگر امر سیاسی سبب صوری بوده و عمل سیاسی سبب مادی است. اینها نسبت مثبت و هم سو و حتی هم افزا دارند. امر سیاسی در قالب سیاست، راهبرد، تدبیر، راهبرد سیاسی و سیاست راهبردی بسان قلب یا علت فاعلی است. سیاست راهبردی بسان صورت یا علت صوری عمل (محض، انسانی و اجتماعی؛ اقتصادی و فرهنگی) می باشد. عمل (محض، انسانی و اجتماعی؛ اقتصادی و فرهنگی) نیز متعلق عمل (محض، انسانی و اجتماعی؛ اقتصادی و فرهنگی) بسان ماده یا علت مادی امر سیاسی بوده و محسوب میشوند. همانند مواردی چون مثلاً اقتصاد سیاسی و یعنی عمل اقتصادی امر سیاسی یا برعکس سیاست اقتصادی یعنی امر سیاست یا سیاسی عمل اقتصادی است. همین رابطه علی (مادی-صوری) و نسبت همسویی متقابل میان امر سیاسی و عمل فرهنگی جریان دارد. کما اینکه این چنین رابطه ای از حیث علی مادی-صوری و نسبتی از حیث همسویی متقابل میان امر و عمل غیر سیاسی یا محض یا خصوصی اقتصادی و فرهنگی با امر و عمل سیاسی یا عمومی و مدنی جاریست. بدین ترتیب: امر سیاسی؛ مبداء تحقق عینی عمل سیاسی و اقدامات سیاسی و مدنی است. امر سیاسی: چه به معنای کار و بسان پدیده عینی سیاسی باشد. چه به معنای حکم؛ امر حکومت، حکمرانی و حکمروایی و جریان عملی سیاست و سیاست عملی به شمار آید. در هر صورت؛ امر سیاسی، سبب فاعلی-غایی سیاست و عمل سیاسی است. عمل سیاسی، سبب مادی-صوری امر سیاسی و سیاست می باشد. بدین ترتیب عمل سیاسی بروز و

^۹. حتی می توان رابطه و نسبت امر سیاسی و عمل سیاسی: همانند رابطه و نسبت پدیده سیاسی با پدیدار سیاسی، نهاد یا فاعل (سوره) سیاسی با کردار سیاسی (اُبژه، قابل، و طرف و نودار و بروز سیاست) و نیز همانند رابطه و نسبت فاعل سیاسی با کنش و روش یا رفتار و بلکه رابطه و نسبت کنش سیاسی با روش یا رفتار سیاسی تلقی و تعبیر ساخت.

برآمد و بر بنیان امر یا امور سیاسی بوقوع میپیوندند. کما این که در یک سیر حلزونی متقابلاً عمل سیاسی در همافزایی و زمینه سازی و مطالبه امر سیاسی فراتر اثرگذارست. چه از حیث توسعه و قدرت و توانایی و اقتدار یا کارآمدی؛ بهره وری و اثربخشی) بوده، چه از حیث گستره مکانی و موضوعی و حتی از حیث گستره زمانی یعنی تداوم و پایداری بشمار آید. چه از حیث تعالی باشد. کما اینکه بر عکس نیز امر سیاسی فراتر بسان توسعه و تعادل و تعالی، عمل رسا تر و سازوارتر یعنی کارآمد؛ بهره ورت تر و اقبخش تر را ایجاب نموده و میطلبد و حتی ایجاد میسازد.

سوم. الف. رابطه و نسبت

یکی دوگانه فلسفه و دانش سیاسی با

دیگری دوگانه امر سیاسی و عمل سیاسی

یک. پدیده شناسی (فلسفه و دانش) پدیده (امر و عمل) سیاسی،

دو. پدیده (امر و عمل) پدیده شناسی (فلسفه و دانش) سیاسی

به تعبیر لئو اشتراوس در کتاب فلسفه سیاسی چیست؟: «موضوع فلسفه سیاسی باید با غایت عمل سیاسی یکسان باشد» (فلسفه سیاسی چیست؟ ص ۲). دوگانه های فلسفه و دانش سیاسی با امر سیاسی و عمل سیاسی: رابطه علی-معلولی دارند. دوگانه فلسفه سیاسی (و حکمت مدنی) و دانش سیاسی، سبب دوگانه امر سیاسی و عمل سیاسی می باشد. دوگانه امر سیاسی و عمل سیاسی، مسبب، معلول و محصول یا حاصل فلسفه و دانش سیاسی است. بلکه بایسته و شایسته است باشد. به تعبیری: تعین و تشخیص امر و عمل سیاسی به فلسفه و دانش سیاسی می باشد. به تعبیری: الف. فلسفه سیاسی و دانش سیاسی، در نتیجه ب. امر سیاسی و عمل سیاسی است. بلکه چرخه (امر و عمل سیاسی، در نتیجه) الف. فلسفه سیاسی و دانش سیاسی، در نتیجه ب. امر سیاسی و عمل سیاسی (در نتیجه فلسفه و دانش سیاسی) می باشد. مبادی حقیقی و مبانی ماهوی یقینی آنها را طرح نموده و تبیین می نماید. تحصیل و تحقق فلسفه و دانش سیاسی به امر و عمل سیاسی می باشد. حتی می توان مدعی شد فلسفه و دانش سیاسی، علت فاعلی-غایی امر و عمل سیاسی و طرح و تبیین کننده آنها است. امر و عمل سیاسی علت مادی-صوری فلسفه و دانش سیاسی و حاصل آنها می باشد. نسبت این دوگانه ها نیز مثبت یعنی همسو می باشد. هرچه فلسفه و دانش سیاسی حقیقی و یقینی واقعی تر بوده، امر و عمل سیاسی دوساحتی مادی و معنوی، دو بعدی باطنی و ظاهر متعادل و متعالی تر را ایجاب و ایجاد میسازد برعکس نیز امر و عمل سیاسی دوساحتی مادی و معنوی، دو بعدی باطنی و ظاهر متعادل و متعالی تر واقعی، بروز و برآمد و بر بنیاد مبادی و بر بنیان مبانی فلسفه و دانش سیاسی حقیقی بوده و فلسفه و دانش

سیاسی اینچنین را می‌طلبد. بدینسان فلسفه سیاسی و دانش سیاسی نسبت به امور و اعمال سیاسی بمثابة و بسان همان روح و جسمند. بسان دوگانه فلسفه و دانش سیاسی با دوگانه امور و اعمال سیاسی بسان رابطه و نسبت روغن و چراغ در روشنایی و نیز حرارت و حرکتند. همان رابطه و نسبت تعیین و تحصیل بمثابة ماده و صورت را دارند.

ب. چهارگانه های فلسفه و دانش سیاسی با

امر سیاسی و عمل سیاسی

این مفاهیم اساسی فلسفه و فلسفه سیاسی، دانش سیاسی، امر سیاسی و عمل سیاسی بمثابة پدیده هایی اجزای مراحل و یا مراتب پیوستاری سیاسی یگانه ای را تشکیل داده که از درون فطرت عقلی و قلبی انسانی ریشه گرفته و آغاز گشته و بروز بیرونی یافته یا پیشرفت و خودشکوفایی مدنی فردی، جمعی و اجتماعی مدنی فراز می‌رود. از مبادی ارزشی، مبانی بینشی و منشی درونی، مظاهر کنشی و روشی یا رفتاری بیرونی، راهبردها مهندسی، مدیریت و آسیب‌زدایی تا غایت یا غایت مدنی یعنی سعادت یقینی فراز رفته یا تا شقاوت ظنی و توهمی فرود می‌رود. بترتیب: یک. ارزش، بینش (نگرش)، منش (گرایش) درونی (کوشش) فلسفی سیاسی، دانش امر سیاسی، (کار یا جنبش) کنش و روش (رفتار) عملی سیاسی بیرونی است. می‌توان عمل سیاسی را عمل امر سیاسی، امر سیاسی را، امر سیاسی دانش سیاسی و دانش سیاسی را نیز دانش فلسفه سیاسی یا دانش سیاسی و عملی فلسفه محض و نظری نیز تلقی نمود. به تعبیری می‌توان این پیوستار را بترتیب شامل: دو. دانایی فرزاندگی فلسفی سیاسی و بینایی امر سیاسی و آگاهی واقعی دانش سیاسی، کوشش سیاسی و (کار یا) جنبش عملی سیاسی بمنظور تحقق عینی سیاست دانست. بدینسان؛ چهارگانه فلسفه سیاسی، دانش سیاسی، امر سیاسی و عمل سیاسی اینها نیز سبب و مسبب و اسباب چهارگانه دو به دوی فاعلی - غایی (خارجی)، و مادی - صوری (داخلی) می‌باشند. چنانکه در بالا اشارت شد این چهار پدیده ذهنی - عینی و نظری - عملی، پیوستاری از فلسفه حقیقی و یقینی - دانش سیاسی واقعی - امر سیاسی عملی متعادل - عمل سیاسی عینی متعالی را تشکیل می‌دهند. به تعبیری: اول. فلسفه سیاسی، در نتیجه دوم. دانش سیاسی، در نتیجه سوم. امر سیاسی، در نتیجه چهارم عمل سیاسی است. بلکه چرخه (عمل سیاسی، در نتیجه اول. فلسفه سیاسی، در نتیجه دوم. دانش سیاسی، در نتیجه سوم. امر سیاسی، در نتیجه چهارم عمل سیاسی، در نتیجه (فلسفه سیاسی). پیوستاری و چرخ ای که بمصداق؛ آخر فکر عمل و آخر عمل فکر، چرخه ای تشکیل داده که مجدداً به فلسفه (محض - مدنی) کشیده و دامن داده و با طرح مسایل پاسخ و پردازش آنها را از فلسفه و دانش سیاسی بمنظور ارتقای کارآمدی؛ بهره‌وری و اثربخشی امر سیاسی و عمل سیاسی بهینه و بسامان تر طلبیده و ایجاب و ایجاد می‌سازد. این چرخه سیر تداولی یعنی هم افزا و نموداری حلزونی داشته که تعمق و ارتقای هر چه فراتر فلسفه سیاسی حقیقی و یقینی (بجای ظنی و توهمی)، دقت هرچه برتر جهت

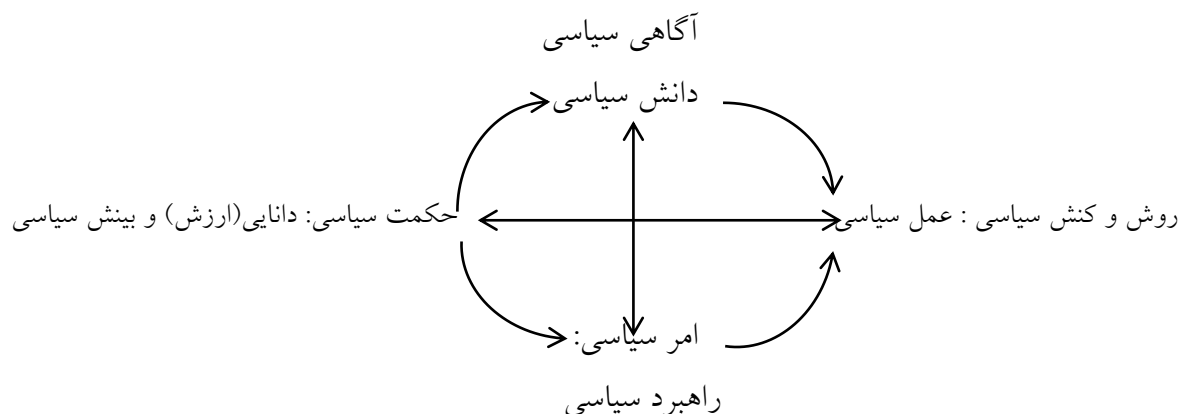
گیری مبادی بنیادین و غایی و درستی مبانی حدود دانش واقعی سیاسی را در پی داشته و دانش سیاسی واقعی هرچه بهینه تر و بسامانتر، امر سیاسی کاملتر یعنی؛ رساتر و سازوارتر و آن بنوبت خود عمل سیاسی کارآمدتر یعنی؛ بهره ور تر و اثربخش تر مدنی و سیاسی را در پی خواهد داشت. حاصل این چرخه رابطه علی (فلسفه سیاسی و دانش سیاسی نظری) - معلولی (امر سیاسی و عمل سیاسی تحقیقی) است. به اعتباری؛ رابطه علل چهارگانه؛ علت فاعلی-غایی (فلسفه سیاسی) و علت مادی (و ابزاری دانش سیاسی)-علت صوری (امر سیاسی و عمل سیاسی) میباشد. همچنین رابطه تعامل (تأثیر و تأثر متقابل) و تداول (تأثیر و تأثر متزاید) دو به دوی دوگانه و چهارگانه با هم است. اندیشه سیاسی (فلسفه و دانش سیاسی)، برای امر سیاسی و عمل سیاسی؛ به تبیین و ترسیم راهبرد راهبری پرداخته و متقابلاً امر سیاسی و عمل سیاسی به راهبری راهبردی بر اساس راهبرد راهبری و رفع موانع و ایجاد شرایط تحقق عینی و عملی آن میپردازد. رابطه اینها دو به دو رابطه و نسبت تعین و تحصيل یا یکی و نخست تحقیق و دیگری و دوم تحقق است. خروجی این پدیده ها و رابطه و نسبت همسو و هم افزای آنها؛ کارامدی؛ بهره وری و اثربخشی مدنی هرچه فراتر، کمال؛ رسایی و سازواری مدنی هر چه برتر و سعادت؛ آسایش بدنی و آرامش مدنی هر چه بهینه تر و بسامانتر میباشد. این چنین حکمتی، مدنی و سیاسی بوده یعنی «حکمت حکومت» و «حکمت سیاست» و «حکمت سیاسی» میباشد. این چنین مدنیت، سیاست و حکومتی، حکمی و حکمت (عملی) بوده و «سیاست حکمت» و «حکومت حکمت» است. اینجاست که بدانسان که پیشتر ملاحظه نمودیم به تعبیر خواجه نصیر در اخلاق ناصری؛ «چنانکه قوام بدن به طبیعت بود و قوام طبیعت به نفس و قوام نفس به عقل»، «قوام مدن به ملک بود و قوام ملک به سیاست و قوام سیاست به حکمت». و چون «حکمت در مدینه متعارف باشد و ناموس حق مقتدا، نظام حاصل بود و توجه به کمال موجود»، اما «اگر حکمت مفارقت کند خذلان به ناموس راه یابد، و چون خذلان به ناموس راه یابد زینت ملک برود و فتنه پدید آید و رسوم مروت مندرس شود و نعمت به نَقمت بدل گردد» (اخلاق ناصری، ص ۳۰۹)^{۱۰}. حکمت (فلسفه و دانش) سیاسی مقوم یعنی قوام بخش و پایه، پشتوانه و برپادارنده امر سیاسی (ملک؛ حاکم و حاکمیت) و عمل سیاسی (سیاست عملی) بوده و امر سیاسی و عمل سیاسی مقوم یعنی پایدار یا پایا و به تعبیری مقاوم و مستقیم به حکمت سیاسی و دیانت مدنی میباشند.

نمودار) پیوستار ذهن - عین سیاسی یا سیاست ذهنی - عینی یا ذهنی (نظری - عملی) - (تحقیقی) عینی سیاسی؛

^{۱۰} در مبحث اول. این تعبیر از اخلاق محتشمی خواجه استفاده شد. بر گرفته از حکمت جاویدان ابن مسکویه رازی در حکمت جاویدان شرقی و ایرانی میباشد. از کتاب السعادت و الاسعاد، ابوالحسن عامری، دستیار ابن مسکویه در خازنی (ریاست) کتابخانه ملی ری، پایتخت آل بویه (تصحیح استاد مجتبی مینوی، انتشار دانشگاه تهران) اتخاذ شده است.

ذهن سیاسی: فلسفه یا حکمت سیاسی باضافه یا در نتیجه دانش سیاسی سبب امر سیاسی باضافه یا مسبب عمل سیاسی و موجد سیاست عینی و عین سیاسی و در نهایت پدیده (مقوله) سیاسی اند. به تعبیری: پدیده شناسی (علم: فکر و فلسفه و دانش) سیاسی موجب و موجد پدیده (امر و عملی) سیاسی است. باعتباری پدیده شناسی فلسفی و دانش سیاسی تشخص و تعین (بخش) پدیده امر و عمل سیاسی میباشد. بر عکس نیز پدیده امر و عمل سیاسی، تحقق و تحصیل (بخش) پدیده شناسی فلسفی و دانش سیاسی است.

یا:



بدینترتیب موضوع و مسئله بحث این جلسه مبحث: بعد از یک مفاهیم اساسی سیاسی، دو کلیات سیاسی:

۱. یک فلسفه (محض و مدنی نظری و عملی) سیاسی و دانش سیاسی و دو امر (ارزش، بینش و منش یا نگرش و گرایش) سیاسی و عمل (کنش و روش یا رفتار) سیاسی بود. یکی و نخست چگونگی مفهوم اینها یا این مفاهیم یعنی فلسفه، دانش سیاسی، امر سیاسی و عمل سیاسی پیشتر بدان پرداخته شده است. دیگری و دوم چرایی و چیستی چگونگی رابطه و نسبت میان اینها است. چه رابطه نسبت دوگانه فلسفه و فلسفه سیاسی با دانش سیاسی و نیز دوگانه امر سیاسی و عمل سیاسی باشد. چه رابطه این هر دو دوگانه های با هم یعنی چگونگی رابطه و نسبت دوگانه فلسفه و دانش سیاسی با دوگانه امر سیاسی و عمل سیاسی مورد نظر باشد. حتی میتواند چگونگی رابطه و نسبت چهارگانه فلسفه و دانش سیاسی و امر سیاسی و عمل سیاسی یکایک همگی با هم و ارسی گردد.

فلسفه و حکمت سیاسی: هستی شناسی و چیستی شناسی سیاسی است. دانایی و بینایی سیاسی بوده یا ارزش و بینش سیاسی میباشد. دانش سیاسی: چگونگی شناسی سیاسی است. آگاهی سیاسی میباشد. علم یا پدیده شناسی عام سیاسی: فراگیر و فراهم آمده مراتب سه گانه دانایی، بینش و دانش سیاسی نظری و عملی است. بدینترتیب فلسفه و حکمت سیاسی مراتب بنیادین و بنیانی دانش خاص به معنای چگونگی شناسی سیاسی می باشد. امر سیاسی و مقوله سیاسی: امر راهبرد یا تدبیر سیاسی است. به تعبیری پدیده سیاسی میباشد. عمل سیاسی، میتواند پدیدار سیاسی بوده و محسوب گردد. کنش سیاسی است. بلکه روش سیاسی و به تعبیری رفتار سیاسی نیز به شمار می آید. منظور کنش سیاسی و روش کنش سیاسی است. حتی واکنش سیاسی

میباشد. کارکرد سیاسی است. کارگزاری سیاسی میباشد. سیاستگذاری و سیاستمداری یا اعمال سیاسی است. اقامه و اجراییسازی و جاریسازی سیاست ها بوده و محسوب میگردد. رابطه و نسبت امر و عمل سیاسی: رابطه و نسبت راهبرد سیاسی یا تدبیر و تدبیر سیاسی با اداره یعنی کنش و روش سیاسی و به تعبیری با سازمان دهی و مدیریت سیاسی است. رابطه و نسبت این دوگانه های فلسفه سیاسی و دانش سیاسی با امر سیاسی و عمل سیاسی رابطه و نسبت ذهن سیاسی-عین سیاسی یا نظر سیاسی-عمل سیاسی می باشد. بلکه رابطه و نسبت علم و تحقیق سیاسی و تحقق و عین سیاسی است. حتی و به اعتباری رابطه و نسبت تدبیر (تأمل و طراحی سیاسی) با تدبیر (برنامه ریزی سیاسی) با اداره (اجراییسازی و جاریسازی سیاسی یا اعمال سیاسی)؛ سازماندهی و مدیریت سیاسی به شمار می آید. رابطه علی-معلولی، علل چهارگانه فاعلی-غایی و مادی-صوری میباشد. فکر، فلسفه و دانش سیاسی: بسان سبب فاعلی-غایی سیاسی بوده یا آنها را تبیین می نماید. امر و عمل سیاسی بسان سبب مادی و صوری (ساختاری راهبردی) سیاسی بوده یا آنها را ترسیم و تحقق می بخشند. این چهارگانه و دو دوگانه ها؛ به اعتباری رابطه و نسبت خطی داشته و نیز به اعتباری دیگر رابطه و نسبت چرخه دوری و تأثیر و تأثری همسو و تعاملی هم افزایند. حاصل آن فلسفه دانش امر مقوله عمل سیاسی است.

بدیترتیب: حکمت مدنی و دانش سیاسی: باعتباری سبب فاعلی-غایی و سبب مادی-صوریند. حکمت مدنی یعنی هستی شناسی و چیستی شناسی مدنی: سبب فاعلی و غایی دانش سیاسی یعنی چگونگی شناسی سیاسی میباشد. دانش چگونگی شناسی سیاسی: سبب مادی حاصل و صوری عملی و تحقیقی واقعی هستی شناسی و چیستی شناسی حکمت مدنی است. نسبت اینها نیز تعین یا تشخیص و تحصیل یا تحقق میباشد. تعین و تشخیص نظری دانش سیاسی به حکمت مدنی است. تحصیل و تحقق عملی حکمت مدنی با دانش سیاسی میباشد. همین رابطه و نسبت میان امر و عمل سیاسی برقرارند. امر سیاسی: سبب فاعلی-غایی تعین بخش عمل سیاسی است. برعکس نیز عمل سیاسی: سبب مادی و صوری و تحقق بخش امر سیاسی میباشد. کما اینکه همین رابطه و نسبت میان دوگانه های فلسفه سیاسی و دانش سیاسی یا علم سیاسی و امر و عمل سیاسی یا مقوله یعنی پدیده سیاسی بقرار میباشد. مراد فرای رابطه تأثیر و تأثری متقابل و متزاید (هم افزایی) است. حتی دارای رابطه علی-معلولی میباشد. بلکه دارای همان رابطه علت فاعلی-غایی و مادی-صوریند. همچنین دارای نسبت مثبت و همسویند. بنابراین این چهار گانه ها و دو دوگانه های چهارگانه؛ لازم و ملزومند. مکملند. هم افزایند. حتی هم بسته اند. به هم پیوسته اند. یک بسته اند. بترتیبی که پیشتر آمد.

برآمد

الف. جمع بندی

مباحث فلسفه و دانش سیاسی و امر و عمل سیاسی و نیز روششناسی، منبعشناسی و کتابشناسی فلسفه سیاسی، به چرایی و چیستی چگونگی؟ یا خاستگاه و جایگاه نقش گفتمان مبادی کلی یا کلیات مبادی

فلسفی سیاسی پرداخت. ۱. مبحث فلسفه و دانش سیاسی و امر و عمل سیاسی به چرایی و چیستی چگونگی؟ یا خاستگاه و جایگاه نقش گفتمان فلسفه دانش و امر عمل سیاسی، رابطه و نسبت و آمیزه بهینه و بسامان و در نهایت کلیت فلسفه دانش امر عمل سیاسی در نگاه، نظریه و نظام مدنی پرداخت. مراد فلسفه یا حکمت محض و مدنی نظری و عملی دانش امر عمل سیاسی است. منظور هستی‌شناسی مبادی حقیقی (ارزش) و چیستی‌شناسی مبانی ماهوی (بینش) دانش چگونگی‌شناسی واقعی مظاهر و عوارض نه گانه امر ارزش، نگرش و گرایش یا منش درونی عمل کنش و رفتار بیرونی مقوله گفتمان و در نگاه، نظریه و نظام مدنی می‌باشد. بنابراین می‌توان ادعا نمود که بسان رابطه و نسبت متقابل ماده و صورت در فلسفه محض و عمومی بترتیب: یک. تعین و تشخیص عمل سیاسی به امر سیاسی است. امر سیاسی به دانش سیاسی می‌باشد. دانش سیاسی به فلسفه سیاسی است. کما اینکه بر عکس نیز می‌توان اذعان نمود که بترتیب: دو. تحقق و تحصیل فلسفه سیاسی به دانش سیاسی است. دانش سیاسی به امر سیاسی می‌باشد. امر سیاسی به مقوله سیاسی است.

ب. نتیجه

کلیت رابطه و نسبت یگانه فلسفه دانش امر عمل سیاسی چهارگونه‌های فلسفه، دانش، امر و عمل سیاسی: تنها و برترین جایگزین بهینه و بسامان و کارآمد چهارگانه‌های فلسفه، دانش، امر و عمل سیاسی متعارض بوده که سبب کارامدی، توسعه و سعادت مدنی ظنی تکساحتی تفلسفی و توهمی تنازعی سوفیستی می‌باشند

ج. راهبرد جدید

کلیت رابطه فلسفه دانش امر عمل سیاسی: مبادی فلسفی سیاسی مبانی زیرساختی خداگرایی تا جامعه‌گرایی مسایل ساختاری راهبردی عدالت سیاسی تا ولایت فقیه اند. در؛ یک. چالش کارآمدسازی و ارتقای هر چه فراتر کارامدی مدنی است. دو. راهبرد الگوسازی سیاست پیشرفت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مدنی می‌باشد. سه. چشم‌انداز خودشکوفایی و تحصیل سعادت مدنی و کرامت انسانی مدنی است. در گستره‌های فردی، جمعی و اجتماعی فروملی، ملی داخلی و خارجی و فراملی امتی، بین‌مللی تا جهانی می‌باشد. معطوف به تمدنسازی نوین است.

خودآزمایی: پرسش و پاسخ‌های درسی دانشجویی

۱. رابطه و نسبت فلسفه و دانش سیاسی چه (و چگونه) می‌باشد؟

۲. رابطه و نسبت فلسفه سیاسی و دانش چه (و چگونه) است؟

۳. رابطه و نسبت فلسفه سیاسی و دانش سیاسی چه (و چگونه) میباشد؟

۴. رابطه و نسبت امر سیاسی و عمل سیاسی چه (و چگونه) است؟

۵. رابطه و نسبت فلسفه سیاسی و امر سیاسی چه (و چگونه) میباشد؟

۶. رابطه و نسبت فلسفه سیاسی و عمل سیاسی چه (و چگونه) است؟

۷. رابطه و نسبت دانش سیاسی و امر سیاسی چه (و چگونه) میباشد؟

۸. رابطه و نسبت دانش سیاسی و عمل سیاسی چه (و چگونه) است؟

کلیت دوم و سوم

روشنشناسی، منبع شناسی و متون شناسی فلسفه سیاسی

چرایی و چیستی چگونگی؟

خاستگاه، جایگاه و نقش؟

چکیده

«روش، منابع و متون حکمت مدنی توحیدی»

در این مبحث روش شناسی، منبع شناسی و متون شناسی فلسفه سیاسی و حکمت مدنی و احیاناً رابطه و نسبت این سه، مطرح میشوند. منظور روش شناسی، منبع شناسی و متون شناسی فلسفه سیاسی و حکمت مدنی حقیقی و یقینی واقعی است. همراه نقادی تفلسف سیاسی ظنی تکساحتی بوده و نفی سوفیسم سیاسی توهمی تنازعی میباشد. مراد سیاست شناسی و سیاستگذاری روشمند، با منابع معتبر و متون مرجع و اصیل است. یک. بدین سبب محور اصلی: موضوعیت و ضرورت و حتی زیبایی یا چرایی یعنی هستی و چیستی چگونگی روش، منابع و متون فلسفه سیاسی اسلامی میباشد. در نگاه، نظریه و نظام سیاسی است. دو. بدین مناسبت محورهای فرعی: خاستگاه، جایگاه و نقش گفتمان روش، مبایع و متون حکمت دینی مدنی توحیدی میباشد. ۱. در سایر مفاهیم، مبانی و مسایل سیاسی است. ۲. در چالش کارآمدسازی مدنی پیشا رو و راهبرد الگوسازی پیشرفت مدنی فرازآینده میباشد. ۳. الف. در فرایند بروز ظرفیتهای ذاتی فکری و روحی و فطری عقلیو قلبی انسانی مدنی، غریزی و حتی جسمانی بشری است. تا سر حد خودشکوفایی مدنی میباشد. ب. در فرابرد تحصیل سعادت مدنی است. تا مرز کرامت انسانی مدنی میباشد. ۴. تا چشم انداز تمدنسازی نوین است.

. * یاد آوری-چکیده مبحث پیشین:

پرسش موضوع، گزیده و نکات اصلی و برجسته جلسه پیشین: موضوع و مسئله بحث جلسه پیشین، مبحث فلسفه یا حکمت سیاسی و دانش سیاسی همچنین امر سیاسی و عمل سیاسی بود. چرایی، چیستی و چگونگی بویژه رابطه و نسبت دو به دو، دوگانه ها و جملگی آنها مورد نظر بوده و بررسی شد. فلسفه و حکمت سیاسی: هستی شناسی و چیستی شناسی سیاسی است. دانش سیاسی: چگونگی شناسی سیاسی است. دانش یا علم یا پدیده شناسی عام سیاسی: فراگیر و فراهم آمده مراتب سه گانه دانایی، بینش و دانش سیاسی نظری و عملی است. بدیترتیب فلسفه و حکمت سیاسی مراتب بنیادین و بنیانی چگونگی شناسی سیاسی یعنی آگاهی سیاسی یعنی دانش به معنای خاص سیاسی می باشد. امر سیاسی و مقوله سیاسی: امر راهبرد یا

تدبیر است. به تعبیری امر مقوله پدیده سیاسی میباشد. عمل سیاسی: کنش سیاسی و روش سیاسی نیز به شمار می آید. کارگزاری سیاسی میباشد. سیاستگذاری و سیاستمداری یا اعمال سیاسی است. اقامه و اجراییسازی و جاریسازی سیاست ها بوده و محسوب میگردد. رابطه و نسبت امر و عمل سیاسی: رابطه و نسبت راهبرد سیاسی یا تدبیر سیاسی با اداره یعنی کنش و روش سیاسی و به تعبیری با سازمان دهی و مدیریت سیاسی است. رابطه و نسبت این چهارگانه های دو به دو و دوگانه های فلسفه سیاسی و دانش سیاسی با امر سیاسی و عمل سیاسی رابطه و نسبت ذهن سیاسی - عین سیاسی یا نظر سیاسی - عمل سیاسی می باشد. بلکه رابطه و نسبت علم سیاسی و تحقق سیاسی است. حتی و به اعتباری رابطه و نسبت تدبیر (تأمل و طراحی سیاسی) با تدبیر (برنامه ریزی سیاسی) با مدیریت یا اداره (اجراییسازی و جاریسازی سیاسی یا اعمال سیاسی)؛ سازماندهی و مدیریت سیاسی به شمار می آید.

پیش درآمد

یک) عنوان، مسئله، موضوع و محور بحث چه (و چگونه) است؟ ۱. عنوان مبحث: «روش شناسی فلسفه سیاسی» و همچنین؛ «الف. منابع و ب. متون اصیل فلسفه سیاسی اسلامی» میباشد. ۲. مسئله: چرایی و چیستی (چگونگی) روش، منابع و متون اصیل فلسفه سیاسی بویژه اسلامی میباشد. ۳. موضوع: حقیقت و ماهیت واقعیت روش و منابع فلسفه سیاسی و حتی متون محتوی حقیقت و ماهیت سیاسی است. ۴. محور: الف. هستی شناسی و چیستی شناسی چگونگی روش شناسی، منابع شناسی و متون شناسی فلسفه سیاسی میباشد. ب. به تعبیری نقش مفاهیم اساسی و خاستگاه، جایگاه و نقش روش شناسی، منابع شناسی و متون شناسی فلسفه سیاسی در مبانی و مسایل فلسفه سیاسی است.

دو) پرسش اصلی: «روش، منابع و متون شناسی فلسفه سیاسی» چه میباشند؟ پرسشهای فرعی: چرا؟ چیست؟ چگونه؟

سه) سطح بحث چگونگی شناسی کارشناسی میباشد. مراد روش شناسی، منابع شناسی و متون شناسی مراتب دوگانه چیستی شناسی و هستی شناسی فلسفی فرایندهای دوگانه سیاست نظری و عملی است. یا مرتبت هستی شناسی نظری و عملی و مرتبت چیستی شناسی فلسفی سیاسی نظری و عملی میباشد. در نتیجه فلسفه سیاسی و حکمت مدنی: فراگیر موارد چهارگانه اعم از؛ مراتب دوگانه هستی شناسی و چیستی شناسی و فرایندهای دوگانه نظری و عملی سیاسی است. هر یک با منابع، روشها و حتی متون خاص خویش است. منابع و روشها و بلکه چه بسا متون اصیل فلسفه سیاسی بویژه اسلامی، به تناسب موارد چهارگانه فوق میباشد.

درآمد

روش شناسی، منبع شناسی و متون شناسی فلسفه سیاسی و حکمت مدنی: به تعبیر اشتراوس در فلسفه سیاسی چیست؟: «در اصطلاح «فلسفه سیاسی»، کلمه «فلسفه» بیانگر روش بحث از مقوله سیاسی است:

روشی که هم فراگیر است و هم به ریشه مسئله توجه دارد» (فلسفه سیاسی چیست؟ ص ۲). کما اینکه «کلمه «سیاسی» هم بیانگر موضوع بحث است و هم کارویژه این مشغله است» (همان). هر گونه شناختی مرهون روششناسی، منبعشناسی و کتابشناسی است. با این تأکیدات که؛ اول. شناخت: بازتولید صورت ذهنی پدیده عینی است. بازتاب صرف یا تولید حقیقت نمی باشد. دوم. روش: طریقت دارد. حجیت نداشته و برعکس بی خاصیت نیز نمی باشد. سوم. منابع اعم از؛ الف. داشته های فطری عقلی و قلبی درونی مبادی سیاسی است. ب. داده های نقلی و حیانی بالایی شرعی مبانی می باشد. همان به تعبیر افلاطون افاضی (سروش غیبی معبد دلفی) و اشراقی و به تعبیر فارابی تا صدرا: خیال و فاهمه سیاسی است. ج. یافته های حسی، استقرای، تجربی و عرفی علمی و عرفی عمومی سیاسی می باشد.

بدانسان که در پرسمان پدیده شناسی سیاسی مفهوم دانش سیاسی ملاحظه کردیم، جامع و فراگیر است. یک موضوع تخصصی یا مرتبه مجزا نمی باشد. یک منبع تنها نیست. یک روش صرف ندارد. یک گونه واحد متن نیست. جنبه عمومی تمامی امور و اعمال مدنی بوده حتی چه بسا ناهمگون و ناهمگن باشند. امور و اعمالی که در نظریه و نظام مدنی، از فطرت مدنی انسان یا فطرت انسانی مدنی، کارامدی مدنی و پیشرفت مدنی تا تحصیل سعادت مدنی و حتی کرامت مدنی انسان و کرامت انسانی مدنی نقش آفرینند. پدیده سیاست در عین حال خود ناهمگون هم نیست. هماهنگ، همگون و همگنست. بایسته و شایسته بوده باشد. ساختار پویای سیر بنیادین، جامع، نظاممند و هدفمند کارامدی، پیشرفت و تحصیل سعادت و خودشکوفایی مدنی است. اما با توجه باینکه همین سیاست فراهم آمده فرایندهای دوگانه نظری و عملی و هریک فراگیر ماتب سه گانه هستی، چیستی و چگونگی است. علم سیاسی نیز شناسایی و شناساندن این موارد ششگانه می باشد. فلسفه سیاسی و حکمت مدنی فراهم آمده مراتب دوگانه؛ هستی شناسی و چیستی شناسی سیاسی است. هر یک با فرایندهای دوگانه؛ نظری و عملی می باشد. فراهم آمده موضوعات مراتب و مسایل مربوطه، منابع و روش یا شیوه های متنوع و متفاضل دو به دوی چهارگانه است. بدیترتیب: جامع: یک. فرایند نظری؛ الف. چیستی شناسی (شیوه) تحلیلی (کلی یابی و کلی سازی) م بانی توصیفی عینی با تجرید (منبع) ذهنی نظری می باشد. ب. هستی شناسی (شیوه) تعلیلی (علتکاوی و علتیابی) انتزاعی (منبع) عقلی نظری است. دو. فرایند عملی؛ الف. هستی نگری (نگرش) فطری عقلی برهانی، بسان امنیت نگری (ضرورت و زیبایی یا بایستگی و شایستگی امنیت) و هستی گرایی (گرایش) قلبی ارزشی فطری (شهودی و حضوری، کشفی و وجدانی)، بسان امنیت گرایی می باشد. ب. چیستی شناسی و بینش ذهنی (اعتقاد یا عقیده) سیاسی تفسیری و تدبری تبیینی و تفصیلی متون مرجع مکتب سیاسی (قرآن و سنت) است. بدین سبب و تناسب، منابع و روش های این شناختهای چهارگانه نیز تجميع منابع و شیوه های چهارگانه اند. کما اینکه هر کدام از اینها نیز اهم منابع و شیوه های جزئی تر خاص خود را داشته و می طلبد. در بر دارنده روش، منابع و متون؛ یک. الف. چیستی شناسی تحلیلی تجریدی ذهنی عینی و محتوایی و ب. هستی شناسی تعلیلی انتزاعی نظری، دو. الف. هستی نگری تجویزی

برهانی عقلی و هستیگرایی شهودی قلبی، ب.چیستی شناسی نقلی، سمعی، مکتبی و مکاتب جهانی، بویژه توحیدی، قرآنی و سنت و نیز تفسیر و تدبریات عملی متفکرین قویم اسلامی و اسلام شناسی سیاسی است. در بر گیرنده آثار و آراء از افلاطون و ارسطو تا فارابی و ملاصدرا میباشند. اعم از؛ ماکیاولی و روسو است. تا رنه گنون فرانسوی و لئو اشتراوش پیش آمده اند.. سرانجام تا امام خمینی، علامه جعفری و علامه جوادی آملی فراز میآیند.

معرفت شناسی سیاسی، از امکان، حدود، موارد (مراتب سه گانه فرایندهای دوگانه نظری و عملی) و منابع شناسایی و شناساندن نظری و عملی سیاست یا سیاست نظری و عملی سخن میگوید. مراد هستیشناسی حقیقی، چیستیشناسی یقینی و چگونگیشناسی واقعی سیاسی است.

یکی) منابع فلسفه سیاسی، یکی از اهم پرسشهای معرفتشناسی سیاسی است. روششناسی، دومین پرسه پرسمان پدیده شناسی علمی و فلسفی سیاسی است. و به تبع آن متون فلسفه سیاسی میباشد. **پرسمان فلسفه سیاسی** چه میباشد؟

کما اینکه این اثر خود ضمن سه بخش اول.رهیافتهای علوم سیاسی، بخش دوم.روش شناختی علوم سیاسی و بخش سوم.نظریه های دولت را که تا حدود زیادی با پرسه های سه گانه پرسمان علم سیاسی در این اثر، متناظرند. بترتیب ذیل:

اول.پرسه معرفت شناسی (Gnosiology) سیاسی

دوم.پرسه روش شناسی (Methodology) سیاسی

سوم.پرسه پدیده شناسی (Phenomenology) سیاسی است.

پرسه اول.معرفت شناسی سیاسی، از پرسش ها و پردازش دو به دوی چهارگانه ذیل فراهم میشود. بدینسان:

یک.شناخت شناسی (اپیستمولوژی: Epistemology) سیاسی؛

۱.امکان شناخت سیاسی؛ حقیقت (Truth)، ماهیت (Quiddity) و واقعیت (Reality) سیاسی

الف.شناسایی (تعرف: Recognition) سیاسی

(گورگیاس مدعی بود پدیده ها از جمله سیاست قابل شناسایی نیست).

ب.شناساندن (تعریف: Definition) سیاسی

(سقراط مدعی بود: سیاست قابل شناسایی بوده، اما قابل شناساندن نیست).

۲.حدود (Limits) شناخت سیاسی:

شناخت حقیقی، یقینی (Certitude) و واقعی (علم و فلسفه جاویدان، راستین، تا متعالی)

(در قبال شناخت ظنی [Opinion] تفلسفی تکساحتی [One-Dimensional_Man])

و در مقابل شناخت توهمی [Imagination] سوفیستی تنازعی [Struggle])

دو.شناخت(انتولوژی: Anthology) سیاسی؛

۳. مراتب (Cases) شناخت سیاسی: هستی (Existence)، چیستی (Quiddity) و چگونگی (Quality)

۴. منابع (Sources) شناخت پدیده سیاسی. فطرت (Innate) عقلی (Intellectual) و قلبی (Heart درونی: Internal)، نقل (Narration) یا وحی (Inspiration: بالایی)، حس (Sense) یا عرف (Convention بیرونی: External)

پرسه دوم. روش شناسی سیاسی:

الف. شیوه هستی شناسی (ذاتی-فطری، درونی) سیاسی (تعلیل [Causer] و تجویز سیاسی)؛
یک. برهانی (Demonstrable) عقلی (نگرش سیاسی)
دو. شهودی (Intuition) قلبی (گرایش سیاسی)

ب. شیوه چیستی شناسی سیاسی نقلی، وحیانی و مکتبی (تحلیل بمعنای تجرید [Abstraction] و تبیین یعنی تحدید [Limit] بمعنای تعیین حدود [Limitation] کلی و احکام تفصیلی سیاسی)

ج. شیوه چگونگی شناسی حسی، استقرایی (Inductive)، تجربی (Experimental) و عرفی عینی [Irreplaceable] واقعی (توصیفی [Descriptive] و تطبیقی [Comparative] تاریخی [Historical] و اجتماعی سیاسی جاری و آینده پژوهی فرایندی و سناریویی) است.

پرسه سوم. پدیده شناسی سیاسی:

یک. فرایند نظری (Theoretical: تعقلی عینی-ذهنی)؛ نگرش (Speculative) سیاسی

الف. چگونگی شناسی سیاسی (توصیف عینی)

ب. چیستی شناسی سیاسی (تحلیل: تجرید ذهنی [Mental])

ج. هستی شناسی سیاسی (تعلیل: انتزاع [Separation] عقلی)

دو. فرایند عملی (Practicable: تحقق [Certainty] ذهنی-عینی)؛ گرایش (Tropism)

سیاسی

الف. مبادی (Fundamentals) سیاسی (تجویز قلبی)

ب. مبانی سیاسی (تبیین نقلی و تفسیر [Interpretation] و تدبیر [Plan])

ج. مظاهر (Objects) سیاسی (تطبیق عملی عینی).

در این پرسمان اهم منابع عقلی و نقلی و شیوه های تحلیلی یا تجریدی و انتزاعی نظری و نیز تجویزی و تفسیری عملی روششناسی فلسفه سیاسی مشخصند.

دیگری) یک. منبع و روش شناخت حکمت نظری، حصولی و اکتسابی و استدلالی نظری سیاست میباشد. فراهم آمده؛ الف. شیوه چپستی شناسی نظری است. خود شامل: یک. شیوه تجرید (کلی یابی و کلی سازی) ذهنی پدیده های سیاسی، دو. شیوه تحلیل محتوای متون فلسفی سیاسی و سه. شیوه تحلیل ذهن حکمای مدنی است. ب. شیوه هستی شناسی نظری می باشد. عبارت از شیوه تعلیل (علت کاوی و علت یابی) و انتزاعی عقلی (حصولی، بحثی) است. اینها قوانین تکوینی بوده و خبریند. باصطلاح (اپیستمولوژیک) بوده و بشکل هست (و است) یا نیست میباشند. اینها را استلزامات عقلی میگویند. به تعبیری عقل و علم حصولی و کسبی اند. عقل ذهن و عقل انسان، ابزار تجرید و انتزاعند. دیگری. منبع و روش شناخت حکمت عملی، حضوری، شهودی، کشفی، وجدانی، ذوقی سیاست عملی است. اینها قواعد فطری و انشایی اند. تجویزی، هنجاری (نرماتیک)، امر نهی، دستوری، و همانند اینهایند. باصطلاح (انتولوژیک) بوده و بشکل خوب و بد، شایست و ناشایست و بایست و نابایسته اند. اینها مستقلات عقلیند. به تعبیری عقل و علم حضوری و شهودیند. کشفی، ذوقی، وجدانی و همانند اینها نیز تعبیر میشوند. فطرت اعم از؛ عقل و قلب انسان، مولد اینهاست. هستی نگری عقلی بسان امنیت نگری و هستی گرایی قلبی بسان امنیت گرایی قلبی است. فراگیر؛ الف. ۱. شیوه تذکر و توجه و تشخیص هستی (ضرورت) سیاسی و ۲. شیوه تجویز مبادی ارزشی سیاسی (زیبایی): فطری؛ نگرش عقلی برهانی و گرایش قلبی شهودی، ب. شیوه شناخت تبیین یا تحدید یعنی تعیین و شناخت حدود کلی ماهوی (چپستی شناسی) یقینی با شیوه تفسیر (تحلیل محتوایی) و شیوه (تحلیل متن) تدبر متن و حیانی قرآن و شیوه اجتهاد و استنباط احکام تفصیلی فرعی شرعی (از ادله تفصیلی عقل و قرآن) بصورت روزآمد و کارآمد در پاسخ به نیازها و مسایل زمان به تناسب مقتضیات عصر و نسل با تفسیر و تدبر روایات (سنت) است.

دو. چالش خیزترین پرسش رابطه و نسبت حکمت مدنی و فلسفه سیاسی نظری و عملی است. رابطه و نسبت هست ها و نیست ها با بایست ها و نبایست ها میباشد. برخی رابطه معناداری میان این دو نمی بینند. اما دارای رابطه تولیدی اند. بایست ها از هست ها و به تبع آنها نبایست ها از نیست ها و یا به صورت تبعی از بایست ها استنتاج میگردد. اما چگونه، بر میگردد به اصول اولی عقلی حاکم بر منطق و ساختار ذهن و عقل انسانی که به تصریح فارابی در کتاب اندیشه های اهل مدنی فاضلی، شامل سه دسته اصول اولیه نظری، علمی و عملی بمثابة فرمت بندی ذهن آدمی اند. که عمق هستی شناسی و هستی نگری بحث از سطح چگونگی شناسی کارشناسی فراتر میرود. در نتیجه به همین اشارت بسنده میشود. این اساس (هندسه) ذهن سیاسی، فکر و تفکر سیاسی، دانش سیاسی، عمل سیاسی و فن سیاسی و عین سیاسی میباشد. از هیوم چنانکه در کاوشهای عقل عملی حائری آمده تا اگوست کنت فرانسوی در فلسفه پوزیتیویستی و در سیاست پوزیتیویستی خویش تا برتراند راسل انگلیسی و علامه آیت الله سید محمد حسین طباطبایی در مبحث علوم حقیقی و اعتباری کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم تا علامه جعفری در مبحث شناخت در قرآن در مجموعه تفسیر

نهج البلاغه (ج ۷ و ۸) و بصورت اثری مستقل، درگیر این مبحث بوده و بدان پرداخته اند. علامه طباطبایی اینها را تحت عنوان علوم حقیقی و اعتباری آورده که همان علوم نظری و عملی بوده یا فرایند نظری و عملی علومند. برخی بسان هیوم اصل هست ها یا است ها و بایست های سیاسی را پذیرفته و بترتیب تحت عنوان دانش سیاسی (پلیتیکال ساینس) و معرفت سیاسی (پلیتیکال نالچ) آورده اند. کنت، اصل بایستهای سیاسی را نفی میکند. راسل بایست های جعلی میداند. رابطه تولیدی میان هست ها و است ها با بایست ها و حتی شایست ها، که مورد تایید و تبیین فارابی در فلسفه سیاسی خویش (کتاب آراء اهل مدنی فاضلی) بوده تا علامه جعفری (کتاب شناخت در قرآن و نیز نامه به راسل) حائز کمال اهمیت میباشد. موضعی که مورد تایید این پژوهش و نگارش است.

الف. روش و روش شناسی فلسفه سیاسی

(Political Philosophy Methodology)

روش شناسی: شیوه های چهارگانه؛ یکی شیوه های دوگانه نظری؛ تجرید (تحلیل محتوایی عینی) چستی شناسی ذهنی و انتزاع (تعلیل) هستی شناسی عقلی و دیگری شیوه های دوگانه عملی؛ تجویز عقلی برهانی و قلبی شهودی و تفقه (اجتهاد، استنباط، تفسیر و تدبر) متون (حدود کلی تبیینی و احکام تفصیلی) شرعی است. روش شناسی فلسفی سیاسی: اعم از؛ الف. روش شناسایی، ب. روش شناساندن است.

یک. الف. روش شناسایی علمی حکمت مدنی و فلسفه سیاسی

از آنجاییکه فلسفه سیاسی: هستی شناسی و چستی شناسی نظری و عملی می باشد. هر یک از این مراتب و جنبه های آنها، دارای ماهیت، منابع و روش های خاص خویش بوده و آنها را بصورت جامع و نظاممندی میطلبند. به همین سبب فلاسفه قویم و حکمای حکیم از افلاطون و ارسطو تا فارابی، خواجه نصیر و ملا صدرا، نیز امام خمینی و علامه جعفری و علامه جوادی آملی، این چنین برخوردی داشته و دارند. هر گونه برخورد تجزیه و جزء گرایانه به تفلسف سیاسی یا سوفیسم سیاسی منجر میگردد. چنانکه نیهیلیسم پست مدرنیستی امروزه همینگونه است.

مراد روش و روش شناسی خردورزی داخلی و خارجی (سخنورزی) این چنین است. کما اینکه سیاست نیز نوعی خردورزی و سخن ورزی عملی و عینی است. نظام سیاسی، حاکمیت، حکومت، سیاست، دولت و قدرت و اقتدر سیاسی نیز امنیت، عدالت، آزادی، کارامدی، پیشرفت مدنی تا سعادت مدنی، ضمن اینکه حاصل خرد و سخن و حتی براساس و با میزان آنها بوده بلکه به تعبیر قرآنی «کلمه الله» یعنی خود عین سخن و حکمت و خردند. منظور روش شناسایی تا شناساندن حقیقت و ماهیت تا واقعیت این و اینها میباشد. روش از تمیز حقیقت و تبیین ماهیت تا بیان و توصیف واقعیت میباشد. روش و روش شناسی علمی و حکمی که پدیده و پدیده شناسی مدنی و سیاسی: مصداق بارز آن است. بدینسبب و بدینسان: یک. شیوه های شناسایی

و شناساندن مراتب سه گانه علم نظری مدنی یا علم مدنی نظری بترتیب: الف. شناسایی مظاهر عینی است. کنش شناسی و رفتارشناسی سیاسی میباشد. به تعبیر محسوسات و مشاهدات عینی است. باصطلاح مطالعات میدانی، پیمایشی، آمایشی و داده پردازی است. شیوه توصیف حسی عینی میباشد. به تعبیری شیوه تحلیل متن و تحلیل ظاهری یا تحلیل جزئی است. با ابزار (تکنیک) تجزیه و ترکیب میباشد. به تعبیری اقتباس است. ب. شیوه چستی شناسی نظری سیاسی میباشد. باصطلاح معقولات اول است. تحلیل ماهوی و مبانی میباشد. تجرید ذهنی است. یعنی کلی یابی و کلی سازی پدیده های عینی سیاسی میباشد. با ابزار زبانشناسی قالبی تا زبانکاوی معنایی (چرا که «الفاظ قوالب معانی»)، تحلیل محتوایی متون فلسفی سیاسی و با تحلیل ذهن فلاسفه سیاسی و حکمای مدنی است. با روش منطقی و باصطلاح با صناعت منطق صوری و حتی مادی میباشد. ج. شیوه هستی شناسی است. به اصطلاح معقول دوم فلسفی میباشد. تعلیل یعنی علت کاوی و علت یابی است. با ابزار انتزاع عقلی میباشد. دو. شیوه های شناسایی و شناساندن مراتب سه گانه علم عملی مدنی یا علم مدنی عملی و تحقیقی بترتیب: الف. شناسایی مبادی عملی است. مراد تشخیص و تمیز ارزشهای بنیادین و غایی ذاتی و فطری انسانی مدنی است. همانند: همان بایستگی و شایستگی امنیت و نظام تا تحصیل سعادت و کرامت انسانی مدنی میباشد. با؛ یکی. شیوه برهانی عقلی بوده از امنیت و نظام مدنی نگری تا سعادت و کرامت نگری نظری و تحقیقی است. دیگری. شیوه شهودی قلبی بوده از امنیت و نظام مدنی گرایی تا تحصیل سعادت و کرامت انسانی مدنی گرایی عملی و تحقیقی میباشد. ب. شیوه شناسایی حدود کلی و احکام تفصیلی یقینی است. بویژه تمایز آنها از موارد ظنی و توهمی میباشد. شیوه تحلیل محتوایی است. با ابزار تفسیر متن یا متون وحیانی قرآن و روایات میباشد. شیوه هایی بسان اصول فقه، البته کاربرستی در معارف و اخلاق کاربری دارد. ج. شیوه توجیه عملی کارآمد و تطبیق عینی روزآمد (مثلا با ایران امروزه و امروزین انقلابی اسلامی) حسی تا عرفی (موقعیتمند و زمانمند) است. این روش پدیده شناسی پدیده مدنی است. فراهم آمده نظام شیوه ها و ابزار شناخت فرایندهای دوگانه نظری و عملی و هر یک مراتب سه گانه میباشد. فراگیر شیوه ها و منابع و حتی ابزار شناسایی و شناساندن؛ یک. فرایند نظری و مراتب سه گانه تحقیقی: الف. چگونگی شناسی، ب. چستی شناسی و ج. هستی شناسی نظری مدنی یا مدنی نظری است. دو. فرایند عملی و مراتب سه گانه تحقیقی: الف. مبادی ارزشی، ب. مبانی بینشی و منشی و ج. مظاهر کنشی و رفتاری عملی مدنی یا مدنی عملی میباشد. وحدت یعنی یگانگی نظام ساختاری روش شناخت مدنی در عین کثرت (گوناگونی یا تنوع و تفاضل سلسله مراتبی) منابع (فطرت؛ عقل و قلب، وحی و عین یا حس یا عرف)، شیوه ها (ی دو سه گانه نظری و عملی ششگانه) و ابزار (متعدد و متغیر) پدیده شناسی مدنی است. همچنین کثرت منابع، شیوه ها و ابزار در عین وحدت روش و نظام ساختاری روشی پدیده شناسی مدنی است. این برترین و کارآمدترین پدیده شناسی مدنی و نظام منابع، روش و شیوه ها و ابزار آن است. حکمت متعالی مدنی صدرایی، برترین نظریه ساز علمی (تئوریسین) این طرح پدیده شناسی مدنی فاضلی فارابی است. امام خمینی، برترین نظریه ساز عملی (دکترین)

این طرح و نظریه علمی است. فلسفه سیاسی و حکمت مدنی به مراتب چیرستی شناسی و هستی شناسی نظری و تمیز مبادی و تفسیر و تمایز مبانی عملی مدنی و سیاسی میپردازد. چگونگی شناسی عینی و عملی، دانش مدنی بمعنای آگاهی (ساینس) اجتماعی و سیاسی است. فن سیاسی: چگونگی سازی اجتماعی و سیاسی این علم؛ حکمت و دانش مدنی میباشد.

ب. روش شناساندن علمی حکمت مدنی و فلسفه سیاسی

(تعلیم یا تدریس یا آموزش نظری، تبلیغ و ترویج و پرورش و تجربه عملی تأدیب و تربیت)

سقراط معتقد بود سیاست را میتوان شناخت اما نمی توان شناساند. لذا مدعی تذکر یعنی یادآوری بجای یاد دهی در سیاست بود. چنانکه اصل ضرورت و زیبایی امنیت، نظام تا سعادت و کرامت انسانی مدنی، ذاتی و فطری بوده و همگان بدان معرفت بالقوه و کلی یا اجمالی دارند. اما نیاز به توجه دادن و توجه کردن دارد. این تذکر است. ولی اینکه حدود و احکام اینها چیست، نیاز تبیین و تحدید وحی است. کما اینکه چگونگی شناسی اینها نیز نیازمند مطالعات (اطلاعات) پیمایشی، آمایشی و داده پردازی واقعی بیرونی جامعه و جهان و تاریخ است. نیاز به توصیف حس، استقراء، تجربه و عرف و توجیه عملی و تطبیق عینی دارد. چنانکه در قرآن از فؤاد (عقل و قلب)، سمع و بصر یاد شده است. و در گفتمان قرآنی: قرآن و پیامبر (ص)؛ مذکر، مبین و مُبَصِّر خوانده شده است. نخست. تذکر یعنی یادآوری مبادی ذاتی و فطری حقیقی عقلی برهانی و قلبی شهودی که محکومات دینی بدانها توجه میدهند («کل ما حکم به العقل، حکم به الشرع»). دوم. تبیین یا تحدید یعنی تعیین حدود کلی و تفصیل احکام فرعی همان مبادی و محکومات توسط وحی و پیامبر (ص) در قالب کتاب کامل قرآن و اکمال آن یعنی سنت قولی، تقریری و عملی معصوم (ص و ع تا عج الله) است. قرآن و سنت بمثابة منابع دوگانه مکتب دینی مدنی توحیدی اسلام میباشد. سوم. الف. «تنظیر» («سیروا فی الارض فانظروا کیف ...»: آل عمران/۳؛ ۱۳۷ و ...) است. گشتن و مطالعات و دیدن اوضاع کنونی و تاریخی جامعه و جوامع مدنی جهان میباشد. ب. «تعبیر» («فاعتبروا یا اولی الابصار»: حشر/۵۲؛ ۲) است. عبور از ظواهر و اطلاعات جزئی و جزئیات، متعدد و متغیر، یعنی آگاهی ها (Informations) و دست یابی به قواعد کلی حاکم بر عبور یعنی سیر تحول و جریان تحولی پدیده ها می باشد. با این پیش فرض که بدیترتیب سیاست قابل شناسایی و قابل شناساندن است. بلکه علم سیاست: شناسایی و شناساندن سیاسی می باشد، روش شناسایی

فلسفی سیاسی شامل شیوه های شناخت متناسب منابع و مراتب بویژه هستی شناسی و چیستی شناسی نظری عقلی و عملی نقلی است. بسانی که اجمالا گذشت.

اینها اهم اعم شیوه ها، راهها، ابزار، سازکارها و چگونگی روش شناسی اعم از شناسایی و شناساندن علمی مراتب حکمت مدنی نظریو عملی اند. هر آنچه غیر از مراتب هستی شناسی و چیستی شناسی نظری و عملی، منابع و شیوه های چهارگانه آنها بوده، فرای رویکرد مثل توحیدی و غیر توحیدی تکساحتی و تنازعی یا رهیافت حقیقی و یقینی واقعی یا ظنی و توهمی و راهبرد میباشند. بسان مدرنیسم، پست مدرنیسم، نیهیلیسم، پلورالیسم، الیتیسیم یا نخبه گرایی، مارکسیسم، سوسیالیسم، کاپیتالیسم، و مانند اینها. یا تکنیک و ابزار میباشند. بسان رهیافتهای نهادی، رفتاری، گفتمان، یا تکنیک های مقایسه ای، ساختار و کارگزار. این رویکرد توحیدی، رهیافت راهبردی و راهبرد کثرتگرایی است. وحدت یعنی یگانگی سیاسی در عین کثرت یعنی تنوع و تفاضل مراتب هستی شناسی و چیستی شناسی و فرایندهای نظری و عملی، منابع و شیوه های فلسفه سیاسی میباشند. کما اینکه کثرت مراتب و فرایندها و مسایل، منابع و شیوه ها در عین یکسانی سیاست و سیاسی یا مدنی است. تعدد گرایی تعارض خیز نیهیلیسم همه چی پندار پست مدرنیستی نمیشد.

ب. منابع و متون اصیل فلسفه سیاسی اسلامی

(Political Philosophy Resources)

(Political Philosophy Books)

یک. منابع فلسفه سیاسی اسلامی

«فلسفه ینابیع» (زمر/۳۹؛ ۲۱)

منبع شناسی چهارمین پرسش پرسه معرفتشناسی پرسمان پدیده شناسی سیاسی است. از جمله منبع شناسی حکمت و فلسفه نظری و علمی سیاسی نظری و عملی میباشند. اعم از منابع و مجاری فطرت یا عقل و قلب فطری، وحی یا نقل (قرآن و سنت) و حس یا عرف (جامعه، جهان و تاریخ) است. تا کنون در گفتمان حکمی مدنی توحیدی قرآنی فارابی تا صدرا ملاحظه شده که عقل و نقل و عرف، یا فطرت، وحی و حس، منابع سه گانه مراتب سه گانه هستی شناسی، چیستی شناسی و چگونگی شناسی عمومی و بویژه مدنی و سیاسی اند. اول. در فلسفه سیاسی و حکمت مدنی نظری: عقل انسان، ابزار تجرید و انتزاع می باشد. دوم. در فلسفه سیاسی و حکمت مدنی عملی: الف. یکی. (داشته های بالقوه) عقل، فطرت عقلی و عقل فطری منبع نظری به اصطلاح مستقلات عقلی یعنی منشاء تشخیص و تجویز ارزشهای بنیادین و غایی و نگرش سیاسی است. دیگری. قلب یا دل، فطرت قلبی و قلب فطری مبداء کشف، شهود، وجدان، شناخت حضوری و نگرش سیاسی میباشند. ب. (داده های) نقل و سمع یا پیام وحی در قالب قرآن و سنت یا روایات، منبع شناخت حدود کلی فلسفی

سیاسی مبادی ارزشی سیاسی و محکمت دینی می باشد (ج. یافته های تجربی، چگونگی شناسی دانش سیاسی اند). این هستی شناسی است. چه تعلیلی انتزاعی نظری بوده یا تجویزی حضوری عملی باشد. بسان بایستگی و شایستگی از امنیت، نظم و نظام، عدالت کارامدی، پیشرفت تا سعادت و کرامت انسانی مدنی است. بدین ترتیب منابع: یکی. منبع فلسفه سیاسی و حکمت مدنی نظری است: الف. منشاء ذهن یا فهم (به تعبیر فارابی یا صدرا: خیال) تجربیدی که حاصل از حس، استقراء، تجربه و عرف سیاسی میباشد. و ب. منشاء عقل انتزاعی میباشد. دیگری. منبع فلسفه سیاسی و حکمت مدنی عملی است: الف. منشاء فطرت اعم از؛ عقل برهانی (نگرش) و دل شهودی (گرایش) و حضوری یا کشفی، در درک مبادی سیاست میباشد. به تعبیری منشاء فطرت عقلی و فطرت قلبی میباشد. مثل امنیت، عدالت تا سعادنگری و امنیت، عدالت تا سعادت گرایی ذاتی و فطری عقلی و قلبی انسانی است. ب.. منشاء نقل یعنی پیام وحی و سمع (شنیداری) و مکتب است. همانند حدود و احکام همان امنیت، عدالت تا سعادت مدنی میباشد.

دو. متون اصیل فلسفه سیاسی اسلامی

«فیها کتب قیمه» (بینه/۹۸؛ ۳)

متون اصیل فلسفه سیاسی اسلامی: آثار اعم از کتب و رسایل و حتی مقالات اصلی، معتبر و برجسته حاوی آراء فلسفی سیاسی و حکمت مدنی حقیقی و یقینی واقعی مکتب دینی اسلام (قرآن و سنت) و اسلامی (مذاهب، مفسرین و متفکرین) اند. این شناخت این آثار، فرای شناخت فلسفه سیاسی که بنیاد سیاست شایسته بایسته است باشد، به تعبیر تی بلوم در کتاب نظریه های نظام سیاسی: نقش مهمی در «شناخت فزاینده اهمیت آثار کلاسیک در فهم سیاست معاصر است» (نظریه های نظام سیاسی، ج ۱، ص ۵) و نقادی و نظریه پردزای دارد. این آثار یا مستقل و تخصصی بوده یا عمومی اند.

*الف. پرسش: متون اصلی و اصیل فلسفه و حکمت سیاسی و مدنی اسلامی (چه و) کدامند؟ ب. جمع بندی، نتیجه گیری و ارایه نظریه:

اول. متون اساسی و مرجع؛

۱. قرآن،

۲. روایات (بخصوص نهج البلاغه، امثال منشور حکومت مصر بویژه با شیوه تحلیل محتوا و با ابزار

دلالت ضمنی)،

دوم. منابع و متون اصلی؛ غالب آثار فلسفی و حکمی دارای آراء فلسفی سیاسی و حکمی، مدنی عموماً بویژه در بخش بازپسین آنها میباشند. اما آثاری که یا مستقلاً و تماماً سیاسی یا فلسفی و حکمی مدنی و سیاسی بوده یا بخش مستقل و کمابیش مبسوطی از آن بدان پرداخته یا با این چنین نگاهی نگاشته شده اند، بترتیب ذیلند:

۱. احصا علوم، فارابی، فصل پنجم. علم مدنی (دانش مدنی بویژه فلسفه مدنی؛ صص ۱۰۹-۱۲)، حکمت جاویدان در آثاری چون حکمت جاویدان و تجارب اممک ابن مسکویه رازی، سعادت و اسعاد عامری، و بسان اینها، بمثابه پیشینه، در اینجا، حتی خردنامه، نامه تنسر، اردیرافنامه و برخی اندرزنامه ها (اندرزنامه اشتر دانا، اندرز آذر بد، اندرز مارسپندان، ...) بلکه کتیبه ها، از گلنوشته تا سنگنوشته و حتی اخلاقنامه و سیاستنامه ها بسان نامه اردشیر بابکان، هوشنگنامه، ... حائز اهمیتند.

۲. سیاست مدنی، فارابی (در دو بخش مبادی مدنی و اجتماعات مدنی)،

۳. آراء اهل مدینه فاضله، فارابی (در دو بخش مبادی مدنی و اجتماعات مدنی)،

۴. اخلاق ناصری خواجه نصیر، مقالات سیم. سیاست مدن، بویژه فصول اول تا چهارم،

۵. شواهد ربوبیه، ملا صدرا، مبحث نبوات و ولایات (معرفتشناسی و روش شناسی مدنی و سیاسی)،

۶. مبدء و معاد، ملا صدرا، مبحث نبوات و ولایات (پدیده ثو پدیده شناسی مدنی و سیاسی)،

۷. شرح حدیث جنود عقل و جهل، امام خمینی (نگاه و نظام نظریه مدنی و سیاسی)،

۸. ولایت فقیه (فلسفه فقه سیاسی)، امام خمینی (نگاه و نظریه نظام مدنی و سیاسی)،

۹. حیات معقول علامه جعفری (مبحث سیاست در حیات معقول)

آثار فلسفی، اجتماعی و تفسیری ابن مسکویه رازی (حکمه جاویدان و تجارب امم و تهذیب اخلاق)، قطب الدین شیرازی (دره التاج)، غزالی (کیمیای سعادت، احیای علوم دینی، ...)، علامه طباطبایی، استاد مطهری، ... نیز حاوی مطالب زیادی در زمینه فلسفه سیاسی میباشند.

سوم. آثار درجه دوم: منابع در زمینه آثار و آراء متفکرین درجه اول می باشند. همانند:

۱. اندیشه سیاسی فارابی، محسن مهاجر نیا،

۲. اندیشه سیاسی خواجه نصیر، مرتضی یوسفی راد،

۳. اندیشه سیاسی ملا صدرا، نجف لکزایی،

۴. اندیشه سیاسی علامه جعفری، مرتضی یوسفی راد،

۵. گرایش فلسفی سیاسی، علیرضا صدرا،

۶. مفهوم شناسی حکمت متعالی سیاسی، علیرضا صدرا،

۷. ...

آثاری چون اندیشه سیاسی در اسلام معاصر اثر دکتر حمید عنایت نیز مفیدند.

فلسفه سیاسی غرب:

۱. افلاطون؛ جمهوریت افلاطون، قوانین (نوامیس) و سایر رسایل (بویژه سوفیست-سیاست)،

۲. ارسطو؛ سیاست (دانش اجتماعی سیاسی با نگاه فلسفی)، بویژه اخلاق نیکوماخوس،
۳. شهر خدای سنت آگوستین (فلسفه سیاسی مسیحیت که دوآلیستی میباشد)،
۴. الهیات عالی سنت توماس اکویناس (قوانین چهارگانه که بیشتر کلامی است)،
۵. ماکیاولی ایتالیایی؛ شهریار، بویژه گفتارها،
۶. ژان بدن فرانسوی؛ شش کتاب جمهوری،
۷. توماس هابس انگلیسی؛ لویتان،
۸. جان لاک انگلیسی؛ حکومت مدنی،
۹. منتسکیو فرانسوی؛ روح قوانین،
۱۰. ژان ژاک روسو فرانسوی؛ قرار داد اجتماعی،
۱۱. جان استوارت میل؛ گفتار در باب آزادی، حکومت انتخابی،
۱۲. سنت گرایان معاصر بویژه رنه گنون فرانسوی (بحران تجدد، و غیره)، شوان (کتاب اسلام)، سید حسین نصر، و سایرینند.
۱۳. آثار و آرای نیهیلیستی و پلورالیستی فرامدرنیسم خوش بینانه از آثار واپسین میشل فوکو (ایرانیها چه رؤیایی در سر دارند؟ و ایران: روح یک جهان بیروح، میشل فوکو فرا ساختارگرایی و هرمنوتیک، بویژه مقالات موخره) تا آنتونی گیدنز (راه سوم).
- ۱۴....

آثار عمومی یا موضوعی:

۱. خداوندان اندیشه سیاسی (غرب)، مایکل ب. فاسترف، لین و. لنگستر، و. ت. جونز،
۲. بنیاد تفکر سیاسی غرب، حمید عنایت،
۳. تاریخ اندیشه سیاسی غرب (۳ج)، تقریر درس جرج ساباین توسط بهاء الدین پاسارگاد،
۴. تاریخ عقاید سیاسی (غرب)، جرج ساباین،
۵. مکتب های سیاسی، بهاء الدین پاسارگاد،
۶. تاریخ عقاید و مکتبهای سیاسی، گائتانا موسکا،
۷. فلسفه سیاسی چیست؟، لئو اشتراوس،
۸. نظام نظریه سیاسی، ویلیام تی بلوم،
۹. ...

اندیشه سیاسی متفکرین اسلامی، ۱۹ جلد، بکوشش علیخانی
سیر تحول مفهومی فلسفه سیاسی اسلامی، بکوشش علیخانی
دانشنامه فلسفه سیاسی، موسسه امام خمینی (ره).

آراء فلسفی علمی سیاسی، فلسفی فقهی سیاسی و فلسفی فنی سیاسی را در آثار موسسین، شارحین و پیروان اهم نگرش های نظری و گرایش های عملی مربوطه می توان یافت. همانند مروج ذهب و نیز تنبیه و اشراف مسعودی در تاریخ، مقدمه تاریخ ابن خلدون، احکام سلطانی ماوردی، تنبیه امت و تنزیه ملت نایینی، میباشند. بسیاری آثار تحت عنوان اخلاق (نظری و از جمله عملی) تا تاریخ فخری اثر محمد بن طباطبا تا طبایع استبداد کواکبی اند.

بدیترتیب **متون اصیل**: مرجع: قرآن و سنت (مجامع روایی و روایت) بویژه نهج البلاغه اند. فراگیر آثار اصلی و اصیل تفسیری و آرای مذاهب و و متفکرین قویم اسلامی، مسلمان و جهان اسلام تا مسلمانان جهان است. از فارابی بویژه از علم مدنی احصا علوم (فلسفه علم مدنی)، کتاب ملت (مکتب مدنی)، اندیشه های اهل مدینه فاضله (آراء مدنی)، سیاست مدنی (مهندسی مدنی)، تنبیه علی سبیل سعادت (بسیج مدنی)، تحصیل سعادت (ساماندهی و پیشبرد) پیشرفت مدنی تا فصول متزعه (آسیبشناسی و آسیبزدایی مدنی)، بنیاد گذاشته شده و آغاز میشوند. با اخلاق ناصری و تجرید اعتقاد خواجه نصیر، تجدید و روزآمد و کارآمد میگردند. همچنین در شواهد و مبداء (معرفت شناسی مدنی) و معاد (پدیده شناسی مدنی) صدرا، تعالی می یابند. سرانجام به شرح جنود عقل امام خمینی تا حیات معقول علامه جعفری و آثار و آراء علامه جوادی آملی فراز میآیند. حتی پیشا آن آثار اصیل حکمت جاویدان شرقی و ایرانی، راستن یونانی بویژه افلاطون (رسایل، جمهوریت، نوامیس) و ارسطو و حتی اگوستین (شهر خدا) متفکرین بنام جدید امثال از اکویناس (الهیات عالی)، روسو، کانت حتی دکارت تا اشتراوس و بلکه آثار بازپسین فوکو را در بر میگیرند.

برآمد

الف. جمع بندی

کلیات فلسفه سیاسی، بعد از کلیت؛ ۱. فلسفه دانش امر عمل سیاسی مبحث پیشین، در این مبحث به کلیات؛ ۲. روش شناسی، ۳. یک. منبعشناسی و دو. متونشناسی فلسفه سیاسیسیاسی به چرایی و چیستی چگونگی؟ یا خاستگاه و جایگاه نقش گفتمان روش شناسی، منبع شناسی و کتابشناسی فلسفه سیاسی در نگاه، نظریه و نظام مدنی پرداخت. در این جلسه درسی به اهم مطالب دوگانه ذیل پرداختیم: ب. کلیات سیاسی نظام: ۲. روش شناسی و روش فلسفه و حکمت مدنی؛ اجتماعی و سیاسی و سیاست است. ۳. یک. منبع شناسی و دو. متون اصیل فلسفه و حکمت مدنی؛ اجتماعی و سیاسی و سیاست توحیدی متعالی اسلامی میباشد. بدیترتیب: ۲. روش شناسی فلسفی و حکمی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی و سیاست: فراگیر شیوه های مراتب دوگانه هستی شناسی و چیستی شناسی، هر یک فرایندهای دوگانه نظری و عملی است. منظور شیوه های چهارگانه هستی شناسی و چیستی شناسی نظری و عملی یا شیوه های نظری و عملی چیستی شناسی و هستی شناسی سیاسی است. شامل: نخست. شیوه های حکمی نظری مدنی میباشد. به اصطلاح شیوه بحثی، استدلالی،

حصولی یا کسبی (انتزاعی) است. فراهم آمده؛ الف. شیوه چستی شناسی میباشد. باصطلاح شیوه تجربیدی (کلی یابی و کلی سازی مفهومی و مفاهیم) عینی، تحلیلی محتوایی متنی (بویژه فلسفی سیاسی) و تحلیلی ذهنی سیاسی است. ب. شیوه هستی شناسی میباشد. باصطلاح شیوه تعلیلی انتزاعی (علت کاوی و علت یابی) عقلی است. دوم. شیوه های حکمی مدنی عملی: الف. شیوه؛ یکی. هستی نگری برهانی عقلی (تذکر) فطری میباشد. دیگری. یک. هستی گرایی شهودی قلبی فطری است. به اصطلاح شیوه حضوری، ذوقی، کشفی، وجدانی است. دو. شیوه تجویزی (هنجاری، دستوری، نرماتیک، اعتباری و راهبردی سازی) میباشد. ب. شیوه چستی نگری و چستی گرایی نقلی و سمعی و حیانی شرعی دینی و مکتبی مدنی است. مراد شیوه تفسیری (بنیاد و غایت نگری و چستی شناسی و چرایی شناسی) محتوایی متن (تبیینی و تحدیدی و حتی تفصیلی) نقلی قرآنی و روایی میباشد. منظور شیوه اجتهادی، تفقهی (دینی) و استنباطی و حتی حسب مورد شیوه تدبری (آغاز و انجام نگری) است. با روش شناسی بسان شیوه اصولی فقه در زمینه شیوه اصولی فلسفه (معارف و اخلاق) میباشد.

۲. منابع و متون مرجع و اصلی فلسفه و حکمت مدنی؛ اجتماعی و سیاسی و سیاست توحیدی متعالی مورد نظرند آنهم در اسلام (قرآن و سنت یا روایات) و اسلامی (مذاهب، مفسرین و متفکرین اسلامی) و مسلمان و غیر اسلامی تا ضد اسلامی در مورد فلسفه و حکمت مدنی توحیدی متعالی اسلام و اسلامی است. الف. منابع اصلی: یکی. (ذاتی یا تکوین و) فطرت؛ الف. عقلی هستی شناسی و ب. قلبی هستی گرایی و دیگری. سمع و سمعی، نقل، وحی، شریعت و مکتب بویژه دیانت مدنی توحیدی اسلام است. ب. متون اصیل: از آثار و آراء (فلسفی سیاسی) کندی، بویژه فارابی، در ادامه ابن سینا، سهروردی، اخوان صفا، ابوالحسن عامری، ابن مسکویه رازی، تا خواجه نصیر و قطب الدین شیرازی میباشد. تا ملاصدرای شیرازی، علامه طباطبایی، امام خمینی، علامه مطهری، شهید محمدباقر صدر، علامه محمدتقی جعفری و علامه جوادی آملی است.

ب. نتیجه

کلیات مبادی نظام؛ ۲. روش شناسی، ۳. یک. منبع شناسی و ب. کتاب شناسی فلسفی سیاسی: تنها و برترین جایگزین بهینه و بسامان و کارآمد تک روش شناسی و تک منبع شناسی و کتاب شناسی تفلسفی و سوفیستی قدیم، میان و جدید بوده که سبب کارآمدی، توسعه و سعادت مدنی ظنی تکساحتی و توهمی تنازعی مدرنیستی میباشد بویژه در مواجهه با التقاط روشی یا ضد روشی و نیز التقاط منابع نیهلیستی پوچ بمعنای هیچ انگار پسامدرنیسم بدبینانه امثال فایر بندی است. تا همه چی پندار پلورالیستی فرامدرنیسم خوش باورانه امثال حتی فوکوبی تا گیدنزی جاری و پیشا رو میباشد.

ج. راهبرد جدید

کلیات نظام؛ ۲. روششناسی، ۳. یک. منبعشناسی و دو. کتابشناسی فلسفی سیاسی: مبادی کلی روششناسی، منبعشناسی و کتابشناسی مبانی فلسفه سیاسی اند. مبادی مبانی زیرساختی خداگرایی تا جامعه گرایی مسایل ساختاری راهبردی عدالت سیاسی تا ولایت فقیه اند.

بدینسان: مفاهیم اساسی و کلیات سیاسی: از سویی بروز و برآمد مبادی سیاسی و بر بنیاد آنها بوده و از دیگر سوی مفاهیم اساسی و کلیات سیاسی مظاهر، مسایل و عمل اعم از کنش و رفتار سیاسی میباشند. بترتیبی که در مرتبت دوم خواهند آمد.

خود آزمایی: پرسش و پاسخ های درسی دانشجویی

۱. روش شناسی فلسفه سیاسی چه (و چگونه) میباشد؟
۲. روش شناسی حکمت مدنی چه (و چگونه) است؟
۳. روش فلسفه سیاسی چه (و چگونه) میباشد؟
۴. روش حکمت مدنی متعالی اسلامی چه (و چگونه) است؟
۵. منابع اصلی معرفتشناسی فلسفه و حکمت مدنی؛ اجتماعی و سیاسی اسلامی چه می باشند؟
۶. متون اصیل در فلسفه و حکمت مدنی؛ اجتماعی و سیاسی اسلامی کدامند؟

مرتب دوم)

مبانی فلسفه سیاسی

(Political Basis)

چرایی و چیستی چگونگی؟

خاستگاه، جایگاه و نقش؟

چکیده

«بینش سیاسی»

(Political Knowledge)

«أفمن أسس بنيانه على التقوى من الله و رضوان خير ام من أسس بنيانه على شفا جرف هار» (توبه/۹؛ ۱۰۹)

بعد از مرتب نخست. مبادی فلسفه سیاسی یعنی مفاهیم و کلیات فلسفی سیاسی یا حکمت مدنی، بترتیبی که گذشتند، از این مبحث به مرتب دوم. مبانی فلسفه سیاسی میرسیم. از اینجا اعم مبانی فلسفه سیاسی و رابطه و نسبت و آمیزه هر یک با سیاست و با هم و منظومه کل آنها مورد نظر می‌باشد. اهم مبانی فلسفه سیاسی بیک اعتبار عبارتند از؛ اول. خداشناسی سیاسی، دوم. معرفت شناسی سیاسی، سوم. ارزش شناسی سیاسی، چهارم. هستی شناسی سیاسی، پنجم. کلام سیاسی؛ سیاست توحیدی و تشریعی، ششم. انسانشناسی سیاسی، هفتم. انسانگرایی فطری مدنی و بشرگرایی غریزی سیاسی، هشتم. غایتشناسی سیاسی و نهم. جامعه شناختی سیاسی دهم. نقش مکمل فرد، جماعت و جامعه سیاسی. اهم مبانی سیاسی، به تبع مبادی سیاسی: ذاتی، فطری (عقلی برهانی و قلبی شهودی)، شرعی و عرفی. حدود کلی و احکام تفصیلی یقینی شرعی می‌آیند. مبانی بینشی و حتی منشی یقینی فلسفی سیاسی و حکمت مدنی مسایل فلسفه سیاسی اند. مراد سیاست بنیانی یا سیاست مبنایی یقینی مدنی است. از سیاست خدایی، تا سیاست اجتماعی انسانی می‌باشد. یک. بدین سبب محور اصلی: موضوعیت و ضرورت و حتی زیبایی یا چرایی یعنی هستی و چیستی چگونگی هریک از مبانی سیاسی هشتگانه می‌باشد. در نگاه، نظریه و نظام سیاسی است. منظور حقیقت و ماهیت یا

حدود خداشناسی سیاسی تا جامعه شناختی سیاسی واقعی می باشد. دو. بدین مناسبت **محورهای فرعی**:
خاستگاه، جایگاه و نقش گفتمان هر یک از مبانی مدنی و منظومه آنها می باشد. ۱. در سایر مبانی و مسایل
سیاسی است. ۲. در چالش کارآمدسازی مدنی پیشا رو و راهبرد الگوسازی پیشرفت مدنی فرازآینده می باشد.
۳. الف. در فرایند بروز ظرفیتهای ذاتی فکری و روحی و فطری عقلیو قلبی انسانی مدنی، غریزی و حتی
جسمانی بشری است. تا سر حد خودشکوفایی مدنی می باشد. ب. در فرابرد تحصیل سعادت مدنی است. تا
مرز کرامت انسانی مدنی می باشد. ۴. تا چشم انداز تمدنسازی نوین است.

خلاصه مبحث پیشین

پرسش موضوع، گزیده و نکات اصلی و برجسته جلسات پیشین؟

گزیده بحث جلسات پیشین تا کنون

ضمن ۵ مبحث نخست از آغاز و بنیاد تا کنون، بنیاد فلسفی سیاست یا چرایی و چستی فلسفه سیاسی و به
تعبیر فلسفه سیاسی حکمت مدنی طی یک جلسه اول بمثابة مقدمه و مداخل فلسفه سیاسی مطرح گردید.
بعد به مرتبت یک. مفاهیم و کلیات فلسفه سیاسی پرداختیم، مفاهیم اساسی و کلیات سیاسی را به عنوان
مبادی فلسفه سیاسی، طی چهار جلسه، از جلسه دوم تا پنجم، واکاوی کرده ایم. در جلسه درسی پیشین به
اهم مطالب دوگانه ذیل پرداختیم: الف. روش شناسی و روش فلسفه و حکمت مدنی؛ اجتماعی و سیاسی
و سیاست. ب. منبع شناسی و منابع اصیل فلسفه و حکمت مدنی؛ اجتماعی و سیاسی و سیاست حقیقی و
یقینی واقعی توحیدی متعالی اسلامی. الف. روش شناسی فلسفی و حکمی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی و
سیاست: شناخت اعم از شناسایی و شناساندن روش شناخت عین، ذهن و متن و حتی حسب مورد زبان و
عمل فلسفی و حکمی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی و سیاست یعنی مبادی بنیادین و غایی و مبانی ماهوی و به
تعبیری حقیقت و ماهیت یا ضرورت و ضروریات آنهاست. روش فلسفی و حکمی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی
و سیاست یا روش شناخت فلسفی و حکمی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی و سیاست: روش شناخت عین، ذهن
و متن و حتی حسب مورد زبان و عمل فلسفی و حکمی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی و سیاست یعنی مبادی
بنیادین و غایی و مبانی ماهوی عین، ذهن و متن و حتی حسب مورد زبان و عمل فلسفی و حکمی مدنی؛
اجتماعی و سیاسی و سیاست یعنی مبادی بنیادین و غایی و مبانی ماهوی آنهاست آنها می باشد. شامل شیوه
نظری و تحقیقی اعم از طریقه تحلیل (متن و محتوایی) و تجرید و کلی یابی و کلی سازی و طریقه تعلیل و
انتزاعی و شیوه عملی و تحقیقی اعم از طریقه تجویز یا تجویزی (هنجاری یا نرماتیک) و دستوری و طریقه

تبیین (تحدید؛ تعیین حدود کلی و ماهوی) و تفصیل (تعیین احکام یا ترسیم راهبردی-کاربردی) است.

ب. منابع و متون مرجع و اصلی فلسفه و حکمت مدنی؛ اجتماعی و سیاسی و سیاست توحیدی متعالی اسلام (قرآن و سنت یا روایت) و اسلامی (مذاهب، مفسرین و متفکرین اسلامی) و مسلمان و غیر اسلامی تا ضد اسلامی در مورد فلسفه و حکمت مدنی؛ اجتماعی و سیاسی و سیاست توحیدی متعالی اسلام و اسلامی است.

از آثار و آراء کندی، فارابی، ابن سینا، سهروردی، اخوان صفا، ابوالحسن عامری، ابن مسکویه رازی، خواجه نصیر، قطب الدین شیرازی تا ملا صدرای شیرازی، علامه طباطبائی، امام خمینی، علامه مطهری، شهید محمدباقر صدر، علامه محمد تقی جعفری و علامه جوادی آملی است.

پیشدرآمد

«اصول سیاسی»

(Political Principles)

«مسجدا ضرارا و كفرا و تفریقا بین المؤمنین ... لا تقم فیہ ابدًا، لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیہ» (توبه/۹؛ ۱۰۸)

مبانی ضرار(کاذب)-مبانی حقیقی یقینی

یک)عنوان، مسئله، موضوع و محور بحث چه (و چگونه) است؟ ۱.عنوان مبحث: «مبانی فلسفه سیاسی» یا «مبانی حکمت مدنی» میباشد. ۲.مسئله: چرایی و چیستی چگونگی مبانی هشتگانه از خداشناسی تا جامعه شناختی سیاسی میباشد. ۳.موضوع: حقیقت و ماهیت واقعیت مبانی فلسفه سیاسی است. ۴.محور: هستی شناسی و چیستی شناسی چگونگی مبانی فلسفه سیاسی میباشد. به تعبیری خاستگاه، جایگاه و نقش این مبانی در مسایل فلسفه سیاسی و در سیاست فلسفی است. حتی بر عکس خاستگاه، جایگاه و نقش مسایل در مبانی است. منظور سیاست مبنایی و مبانی از سیاست خداشناسی تا سیاست اصالت فردی و جامعه سیاسی میباشد.

دو)پرسش اصلی: «مبانی فلسفه سیاسی» چه میباشند؟ پرسشهای فرعی: چرا؟ چیست؟ چگونه؟

الف.مبانی فلسفه سیاسی، باعتبارات گوناگون قابل تقسیم بندی، دسته بندی، طبقه بندی و نظام بندی است.

ب.هم مبانی فلسفه سیاسی، همچنین رابطه و نسبت دو یا چند و چندین و حتی همه جانبه آنها و سرانجام نظام مبانی مورد نظر میباشد. ج.مراد نظام مبانی نظریه فلسفه سیاسی است.

الف. مبانی سیاسی یا مبانی فلسفی و فلسفه سیاسی و به تعبیری مبانی کلامی و معرفتی سیاسی بسان نگرش و گرایش توحید، نبوت، معاد، عدالت، امامت و کرامت انسانی سیاسی است. تبیین نظری بمنظور ترسیم عملی، ترویج عمومی و تحقق عینی سیاست توحیدی، نبوی، امامی، عدالت یا متعادل و معاد یا متعالی با کارآمدی ملی، پیشرفت مدنی و تحصیل سعادت مدنی تا مرز کرامت انسانی میباشد. باعتباری نسبت به: خدا، معرفت، ارزش و هستی، کلام (توحید و تشریع)، انسان، غایت نظام جهان، نظام سیاسی و رفتار سیاسی، و جامعه (اصالت فرد یا جامعه) میباشد. نگرش نسبت بدینها و گرایش بدینها، سیاسی است. مبانی بینشی مبادی ارزشی امر سیاسی تا فلسفه سیاسی میباشد. بینش دانش سیاسی و امر عمل سیاسی یا کنش و روش یا رفتار سیاسی مقوله یا پدیده سیاسی است. از خدانگری و خداگرایی تا جامعه نگری و جامعه گرایی بمنظور کارگذاری؛ سیاستگذاری و سیاستمداری دولتی و متقابلاً سیاستپذیری خدایی تا اجتماعی مردمی مسایل سیاسی میباشد. مبانی هشتگانه؛ الف. از سویی بر بنیاد هستی و هستی شناسی فلسفی و فلسفه سیاسی است. برآمد مبادی ارزشی حقیقی سیاسی میباشد. اعم از؛ مفاهیم هفت گانه امر سیاسی تا فلسفه سیاسی و نیز کلیات سه گانه روش، منابع و متون اصیل فلسفه سیاسی است. ب. از دیگر سوی بینشی ماهوی یقینی دانش چگونگی شناسی واقعی سیاسی میباشد. بنیان بینشی مسایل کنشی و رفتاری چگونگی سازی سیاسی است. شامل مسایل هفتگانه عملی و تحقیقی عینی از عدالت سیاسی تا ولایت فقیه میباشد. در مرتبت دوم. از همین مباحث بدانها خواهیم پرداخت.

ب. تا کنون روشن گردیده است: امنیت، نظم و نظام، عدالت، آزادی، کارآمدی، پیشرفت، تحصیل سعادت و کرامت انسانی مدنی، ضروری ذاتی یعنی تکوینی و در آفرینش انسانی، سرشته و آمیخته اند. باصطلاح جبلی انسان مدنید. فطری نیز هستند. اصل ضرورت و زیبایی آنها را فطرت عقلی انسانی بشیوه برهانی درک کرده و بدانها نگرش بالقوه داشته با تبیین شرعی و تجربه زندگی سیاسی نگرش بالفعل می یابد. فطرت قلبی انسان نیز به شیوه شهودی، آنها را دریافته و بدانها گرایش داشته یا با تبیین شرعی و تجربه عملی و عینی سیاسی بدانها گرایش می یابد. اینها مبادی و محکمتاند. یعنی حقتند. حقیقت اند. بایسته اند. بایسته اند باشند. غیر و ضد آنها نیستی اند. زشتند. باطلند. نا بایسته اند. بایسته اند نباشند. نباید باشند. مبادی بسان بازتاب ها و تجلیات نور خورشید، وجوه و جلوه های گوناگون وجود و هستی بوده و جملگی زیبا و مطلوب ذاتی فطریند. فرای مبادی محکم، مبانی متشابهند. بسیار پرسشخیز و چالش انگیز میباشد. یعنی هر مورد یقینی دارای دو مورد؛ یکی شبه یقینی و دیگری ضد یقینی است. مراد مبنای یقینی میباشد. به تعبیری مبنای مبادی حقیقی مبانی یقینی مظاهر واقعی مورد نظر است. که بایسته و شایسته بوده اینگونه باشند. یا نایقینی اعم از؛ غیر یقینی و ضد یقینی اند. به تعبیری ظنی یا پنداری و توهمی یا کاذب یعنی دروغین است. که ناشایسته و نابایسته اند. بایسته و شایسته بوده نباشند.

ج. فلسفه سیاسی؛ شناخت حقیقت و ماهیت واقعیت سیاسی است. شناخت حقیقی و یقینی واقعی سیاسی می‌باشد. یکی غیر یقینی نمی باشد. ظنی یعنی پنداری نیست. تکساحتی تفلسفی سیاسی نبوده و واقعی نما نمی باشد. دیگری ضد یقینی نیست. توهمی کاذب یعنی دروغین نمی باشد. تنازعی سوفیستی سیاسی و ضد واقعی نیز نیست. مبانی بینشی (نگرش) و منشی (گرایش) یقینی و حیانی، شرعی و دینی سیاسی؛ الف. از سویی مبانی مبادی حقیقی سیاسی می‌باشند. یعنی حدود کلی و احکام تفصیلی مبادی و محکمانند. ب. از دیگر سوی مبانی مظاهر و مسایل واقعی سیاسی می‌باشند. همان حدود کلی و احکام تفصیلی کنش و روش یا رفتار و سازکارهای سیاسی اند. منظور ماهیت و حدود ماهوی واقعیت مسایل عملی و عینی سیاسی است. مظاهر و مسایل سیاسی واقعی؛ الف. با مبادی حقیقی و ب. بر مبانی ماهوی یقینی می‌باشد. حقیقت و ماهیت مظاهر اعم از؛ کنش و رفتار یعنی مسایل عدالت سیاسی تا ولایت فقیه سیاسی واقعی مرتبت بعدی اند. هستی‌شناسی و چیستی چگونگی آنها می‌باشند. الف. حقیقت ذاتی و فطری عقلی برهانی و قلبی شهودی است. با ب. حدود کلی و احکام تفصیلی ماهیت یقینی شرعی می‌باشد. ج. مسایل فلسفه سیاسی از عدالت‌گرایی تا ولایت فقیه گرای سیاسی عرفی واقعی اند. منظور حقیقت و ماهیت واقعیت مسایل عملی و عینی سیاسی است. مظاهر و مسایل سیاسی واقعی؛ الف. با مبادی حقیقی و ب. بر مبانی ماهوی یقینی می‌باشد. حقیقت و ماهیت عدالت سیاسی تا ولایت فقیه سیاسی واقعی است. هستی‌شناسی و چیستی چگونگی آنها می‌باشد. حدود کلی و احکام تفصیلی ماهیت یقینی شرعی خداشناسی تا جامعه‌گرایی انسانی؛ الف. از طرفی حقیقت ذاتی و فطری عقلی برهانی و قلبی شهودی، از امر سیاسی امنیت تا روش‌شناسی، منابع و متون فلسفه سعادت مدنی اند. ب. از طرف دیگر مسایل فلسفه سیاسی از عدالت‌گرایی تا ولایت فقیه گرای سیاسی عرفی واقعی می‌باشند.

اهم مبانی فلسفه سیاسی بترتیب ذیل بازکاوی می‌گردند.

اول. خداشناسی سیاسی

دوم. معرفت‌شناسی سیاسی

سوم. ارزش‌شناسی سیاسی

چهارم. هستی‌شناسی سیاسی

پنجم. کلام سیاسی؛ سیاست توحیدی و تشریعی

ششم. انسان‌شناسی سیاسی

هفتم. انسان‌گرایی فطری مدنی و بشر‌گرایی غریزی سیاسی

هفتم. غایت‌شناسی سیاسی

هشتم. جامعه‌شناختی سیاسی

نهم. نقش مکمل فرد، جماعت و جامعه سیاسی.

مبانی

«خداشناسی»، «معرفتشناسی» و «هستی‌شناسی سیاسی»

چکیده

«خدا، معرفت و هستی‌گرایی سیاسی»

سیاست‌خدایی، معرفتی و هستی‌سازنده

خداشناسی سیاسی، معرفت‌شناسی سیاسی، ارزش‌شناسی سیاسی و هستی‌شناسی سیاسی، کما بیش یک بسته‌اند. هم هر یک جداگانه و هم بصورت همبسته در سیاست نه تنها تأثیر گذار بوده بلکه تعیین‌کننده‌اند. به تعبیری سبب‌موجه یعنی ایجاب‌کننده سیاستند. چنانکه انسان و جامعه مدنی سبب‌موجه یعنی ایجاد‌کننده‌اند. منظور خدانگری تا هستی‌گرایی یقینی سیاسی است. ظنی تکساحتی تفلسفی نبوده و توهمی تنازعی سوفیستی نیست. تبیین حدود کلی و احکام تفصیلی ماهیت یقینی شرعی خداگرایی تا هستی‌گرایی سیاسی عرفی واقعی است. مراد سیاست‌خدایی، معرفتی، ارزشی و هستی‌گرایانه می‌باشد. بجای سیاست غیر تا ضد‌خدایی ظنی و توهمی غیر و ضد ارزشی نیستی‌پندارانه نیهیلیستی است. یک‌بدین سبب **محور اصلی**: موضوعیت و ضرورت و حتی زیبایی یا چرایی یعنی هستی و چیستی چگونگی هر یک از مبانی سیاسی خداشناسی تا هستی‌شناسی سیاسی می‌باشد. در نگاه، نظریه و نظام سیاسی است. منظور حقیقت و ماهیت یا حدود خداشناسی سیاسی تا جامعه شناختی سیاسی واقعی می‌باشد. دو‌بدین مناسبت **محورهای فرعی**: خاستگاه، جایگاه و نقش گفتمان هر یک از مبانی مدنی خداگرایی تا هستی‌گرایی مدنی می‌باشد. ۱. در سایر مبانی کلامی سیاسی تا جامعه‌گرایی سیاسی و در مسایل سیاسی است. ۲. در چالش کارآمدسازی مدنی پیشا رو و راهبرد الگوسازی پیشرفت مدنی فراآینده می‌باشد. ۳. الف. در فرایند بروز ظرفیتهای ذاتی فکری و روحی و فطری عقلی قلبی انسانی مدنی، غریزی و حتی جسمانی بشری است. تا سر حد خودشکوفایی مدنی می‌باشد. ب. در فرایند تحصیل سعادت مدنی است. تا مرز کرامت انسانی مدنی می‌باشد. ۴. تا چشم انداز تمدنسازی نوین است.

پیش درآمد

یک) عنوان، مسئله، موضوع و محور بحث چه (و چگونه) است؟ ۱. عنوان مبحث: «مبانی خداشناسی، معرفتشناسی، ارزششناسی و هستیشناسی سیاسی» میباشد. ۲. مسئله: چرایی و چیستی (چگونگی) خدا نگری و گرایی تا معرفت، ارزش و هستی نگری و گرایی سیاسی است. بمنظور خدایی (خدایگونگی)، معرفتی، ارزشی و هستی سازی سیاسی میباشد. ۳. موضوع: حقیقت و ماهیت واقعیت خداشناسی تا هستی شناسی سیاسی است. ۴. محور: هستی شناسی و چیستی شناسی چگونگی خداگرایی تا هستیگرایی میباشد. به تعبیری خاستگاه، جایگاه و نقش خدا یا هستی نگری و گرایی در سایر مبانی و مسایل فلسفه سیاسی و حتی در سیاست فلسفی، فاضلی و فرزانه‌گی است. مراد خدا تا هستی نگری و گرایی سیاسی میباشد. حتی بر عکس خاستگاه، جایگاه و نقش فلسفه سیاسی و سیاست فلسفی سیاست در خدا تا هستی نگری است. منظور سیاست خداگرایی تا هستی گرایی مدنی میباشد. تا خدامداری و هستی پذیری سیاسی پیش رفته و فراز می‌گراید.

دو) پرسش اصلی: «مبانی فلسفه سیاسی یا حکمت مدنی» چه می‌باشند؟ پرسشهای فرعی: چرا؟ چیست؟ چگونه؟ از این مبحث: مرتبت دو. (درآمد: الف. نظریه) مبانی و آنگاه مرتبت سه. مسایل فلسفی (فلسفه) سیاسی طرح و تبیین می‌گردند. در ادامه به اهم مبانی فلسفه سیاسی می‌پردازیم.

سه) خدا: جهان آفرین و جهاندار و جهانپرور است. معرفت: امکان، حدود، مراتب و منابع شناخت حقیقی و یقینی واقعی میباشد. ارزش: نظام ارزشی و ارزشهای بنیادین و غایی پایه بینش و منش درونی و کنش و روش یا رفتار بیرونی است. هستی: در قیاس با چیستی و چگونگی میباشد. که خود مبنای مبانی کلام توحید و توحیدی سیاسی، انسان فطری مدنی، غایت خودشکوفایی و سعادت مدنی و جامعه شایسته میباشد. مراد نقش این ارکان و نگرش نظری و گرایش عملی بدانها در سیاست است. این مبحث: اول. مبانی خداشناسی سیاست، دوم. مبانی معرفت شناختی سیاست، سوم. مبانی ارزش شناختی سیاست و چهارم. مبانی هستی شناسی سیاست را واکاوی می نماید. مراد تبیین خداانگری و گرایی، معرفتنگری و گرایی، ارزشنگری و ارزشگرایی و هستینگری و هستیگرایی سیاسی است. بمنظور ترسیم عملی، ترویج عمومی و تحقق عینی سیاست خدایی، ارزشی، معرفتی و هستیمداری و حتی هستی سازی سیاسی میباشد. از انسانسازی مدنی و جامعه سازی مدنی است. که خود مقدمه و لازمه عدالت سیاسی تا ولایت فقیه سیاسی اند.

دو) بدینسان مبانی: جمع مبنا می باشد. مبنا: زیربنا است. زیرساخت میباشد. اساس است. پی میباشد. پایه است. پشتوانه و پشتیبان سیاست بوده و محسوب میگردد. مراد بینش می باشد. جهان بینی است. نگاه و دیدگاه میباشد. حتی ماهیت است. مبانی فلسفه سیاسی: مراد مبانی بینشی فلسفی سیاسی است. بینش مبنایی میباشد. مبنای بینشی بنای فلسفه سیاسی است. زیر بنای آن بوده و بشمار می‌آید. زیرساخت ساخت، ساختار

و ساختمان فلسفه سیاسی می‌باشد. بسان هر ساختمان و بنایی استحکام و کمال (رسایی و سازواری) هر بنایی فرای مواد (مصالح؛ مبادی، مفاهیم و مسایل) و سازه (ساختار و نظام)، پیشا همه به محکمی و نظاممندی (رسایی و سازواری) زیربنای آن و تناسب با آن بستگی دارد. فرای مبادی علمی و نظری فلسفه سیاسی که پیشتر بدان پرداختیم، مبادی عملی و عینی فلسفه سیاسی به تعبیری علل و اسباب سیاسی اند. پیوستاری از مبادی اُبعد (دورترین) و بعید (دور) یعنی خدا و ملکوت (ملایک و مدبران امور) یا مبادی ناپیدا، تا انسان و جامعه انسانی یا ملت را در بر گرفته است که بترتیب سبب فاعلی و در عین حال ماده و سبب مادی یعنی متعلق و موضوع نظام سیاسی و دولتند. هم نظام سیاسی صورت عمومی و سیاسی جامعه بوده و دولت بمیابه کارگذار جامعه سیاسی و نظام سیاسی، سیاستگذار و سیاستمدار است. ترسیم کننده سیاستهای عمومی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بوده و هم اعمال کننده آنها می‌باشد. هم نظام سیاسی، دولت و سیاستپذیرند. قابل نظام سیاسی، دولت و سیاستند. نظام سیاسی: صورت و سبب صوری و ساختاری راهبردی جامعه انسانی و مدنی است. تا دولت بمثابه هیئت حاکمه نظام سیاسی و جامعه مدنی در کشور که سبب فاعلی قریب، اقرب و مباشر یعنی نزدیک، نزدیکتر و مستقیم سیاست و سیاستگذار و سیاستمدار رسمی می باشد. بنابراین اینها بترتیب مبادی، علل و اسباب خدایی، ملکوتی، انسانی اجتماعی تا دولتی سیاستند. همانگونه که در جایگاه خود خواهیم دید طبیعت (درون بشر و برون یا محیط زیست سرزمینی، زمینی، حتی جوی تا فضایی) نیز در سیاست نقش آفرین است. بترتیبی که **فارابی در سیاست مدنی و ابن خلدون در مقدمه فلسفه تاریخ** سیاسی خویش، پیشا همه تا کنون، بدان پرداخته اند. در درجه بعد متسکیو در روح قوانین خود، چه بسا با الهام و حتی ایده گرفتن از ابن خلدون، بدان توجه نموده است (بسان بهره گیری از فلسفه تاریخ ایشان در کتاب **علل عظمت و انحطاط روم** و اینکه چه بسا عصبیت همان روح قوانین مصطلح متسکیو در کتاب خویش است). اما طبیعت عامل مؤثره می‌باشد. علت تامه نبوده و حتی علت ناقصه نیست. علت موجب (ایجابکننده) نبوده و موجد (ایجادکننده) سیاست نمی باشد. تاثیر گذارند. تعیین کننده نمی باشند. بسان عوامل واسطه (کاتالیزور) در فرایند کنش و واکنشهای شیمیایی؛ تسهیل کننده، تسریع کننده و تشدید کننده اند. یا برعکس سختی سازنده، کندسازنده و کاهنده یعنی تقلیل دهنده فرایند کار (کنش و واکنش)، کارایی سیاسی نیروها، کارامدی؛ بهره وری و اثربخشی نهادها و نظامات سیاسی اند. ایجاب و ایجاد کننده و یا جهت دهنده سیاست نمی باشند. مبانی: مبادی در بینش یا حدود کلی (مفهوم و تعریف) مبادی اند. پس از اصل موضوعیت، موجودیت، ضرورت و حتی زیبایی آنها است. چستی شناسی جهان آفرین، جهان آفرینش در جهانبینی می‌باشد. فراگیر چستی شناسی انسان، جامعه انسانی، جهان انسانی و حتی نظام سیاسی، دولت، حاکمیت و حکومت و سیاست در جهانبینی است. تا چستی شناسی پیشرفت و سعادت مدنی در جهانبینی می‌باشد. منظور جهانبینی نسبت به؛ جهان آفرین، جهان آفرینش، انسان مدنی و مدنیت انسانی، جامعه انسانی تا جهان انسانی و حتی نظام سیاسی، از جمله دولت، حاکمیت و حکومت و سیاست تا پیشرفت و سعادت مدنی و چستی

آنها است. چگونگی شامل؛ چگونگی شناسی و چگونگی سازی خدایی و ملکوتی انسان مدنی و جامعه مدنی انسانی، نظام مدنی، دولت، حاکمیت و حکومت تا پیشرفت مدنی و سعادت و کمال مدنی، بترتیب کارویژه دانش سیاسی و فن سیاسی یعنی کارگذاری؛ سیاستگذاری و سیاستمداری می باشد. اینها بترتیب مبانی اعم، عام، خاص و اخص مبادی ابعاد، بعید، میانین و قریب، اقرب تا مباحث سیاست و علم و فلسفه سیاسی اند.

الف) اهم مبانی فلسفه سیاسی و سیاست در واقعیت، در ماهیت مبانی بینشی فلسفی سیاست و در حقیقت مبانی فلسفه سیاسی بیک اعتبار اعم از اهم موارد ذیل اند: الف. مبانی فلسفه سیاسی: اول. مبانی خداشناسی سیاست، دوم. مبانی معرفت‌شناختی و سوم. (مبانی) ارزش‌شناختی سیاست، چهارم. مبانی هستی‌شناختی سیاست؛ پنجم. مبانی کلامی سیاست؛ ۱. سیاست بر مدار توحید؛ ۲. ربوبیت تشریعی. ششم. مبانی انسان‌شناختی سیاست: ۱. از دیدگاه غرب؛ ۲. از دیدگاه اسلام. هفتم. مبانی غایت‌شناختی نظام هستی و سیاست: ۱. هدفمندی نظام سیاسی؛ ۲. هدف رفتارهای سیاسی. هشتم. مبنای جامعه‌شناختی سیاست (اصالت فرد یا جامعه) میباشند. اینها بیشتر و عمدتاً مبانی بینشی سیاستند. همان معرفت سیاسی یا جهان بینی سیاسی میباشند. حتی اعتقاد سیاسی و جمع آن اعتقادات سیاسی یا عقاید سیاسی اند. بلکه به تعبیری ایمان سیاسی بوده و حتی ایدئولوژی سیاسی است. جنس اندیشه سیاسی می باشد. صورت های ذهنی اند. از جنس علم سیاسی است. اما نوعش: باور سیاسی می باشد. بینش سیاسی و به عبارتی گرایش سیاسی، از سویی برآمد ارزش سیاسی یعنی ارزشها و نظام ارزشی است. مراد ارزش های ذاتی یعنی تکوینی و فطری اعم از؛ ارزشهای عقلی برهانی و قلبی شهودی و بر بنیاد آنها می باشد. تبیین یعنی تحدید بمعنای تعیین حدود کلی و اصلی و نیز تفصیل آنها یعنی استنباط احکام فرعی و جزئی آنها است. نگرش سیاسی می باشد. از دیگر سوی منش سیاسی یعنی در گرایش سیاسی مؤثر می باشد. بینش دانش سیاسی یعنی بنیان آگاهی سیاسی نیز بوده و محسوب میگردد. در کنش سیاسی و در روش یا رفتار سیاسی بیرونی و ظاهری نیز بازتاب و تجلی می یابد. همچنانکه هیچ نظام سیاسی، بدون نظریه سیاسی نمی باشد. بدون یا غیر مدون، درست یا غلط. رسا و سازوار بوده یا نارسا و ناسازوار باشد. هیچ نظریه ای بدون منظر (زاویه دید) نیست. کما اینکه هیچ دانشی بدون بینش نمی باشد. همانطور که هیچ واقعیت (و نمودی) بدون ماهیت (مبنا یا مبانی ماهوی و بود و بودشناسی) و بدون حقیقت (وجود و هستی) نیست. مبانی فلسفه سیاسی: ماهیت واقعیت و ماهیت مبادی یا همان ماهیت حقیقت آند. مکتب سیاسی: جامع مبادی، مبانی و مظاهر (مسایل) سیاسی است. فراهم آمده بینش سیاسی یا معارف، منش سیاسی یا اخلاق و احکام کنش و رفتار سیاسی یا فقه و به تعبیری حقوق می باشد.

ب) اول. مبانی خداشناسی سیاست، و دوم. مبانی معرفت‌شناختی سیاست حتی ارزش شناسی و هستی شناسی سیاسی را باعتباری می توان باصطلاح متافیزیک (ما بعد یا ماوراء طبیعت) سیاست خواند. مراد جهان بینی، جهان‌شناسی، چهارچوبه نظری، مبادی بینشی، زاویه دیده یا دیدگاه و حتی نگاه، (منظر) مفروضات یعنی پیش فرضها، حتی چهارچوب نظری، ... سیاست است. پیشتر ملاحظه گردید که سیاست: تدبیر، تدبیر و اداره

میباشد. مدیریت امور عمومی بوده و مدیریت عمومی امور است. یعنی ساماندهی و راهبرد سیر و تحصیل سعادت انسانی، جماعات و جامعه انسانی و جهانی میباشد، امری بنیادین، جامع، نظاممند و هدفمند بوده و بایسته است باشد. سیری از بنیاد هستی و آفرینش و فطرت انسانی آغاز میشود. جامع تمامی جهات و جوانب زندگانی مدنی بوده یعنی رسا و همه جانبه است. بایسته بوده باشد. سازمند بوده و شایسته است باشد. تا کمال مدنی را فرا نگرسته و شایسته بوده فراز رود. به همین سبب پدیده سیاست و امر سیاسی فراهم آمده و فراگیر مبادی ارزشی بنیادین و غایی، مبای بینشی و منشی یا نگریش و گرایش و مظاهر کنشی و روشی یا رفتاری است. به تعبیری از خدا و ملکوت (غیب) جهان آغاز میگردد. از فطرت انسانی و دامنه طبیعت بشری و محیطی سرزمینی گذار میکند. تمامیت جهات زندگانی انسانی و جامعه و جهان مدنی را در بر گرفته و دیده و در می نورد. به خودشکوفایی و سعادت مدنی نگرسته و میگرداند. میخواهد و میتواند تا مرز ملکوتی و خداگونگی فرا میرود («انا لله و انا الیه راجعون»: بقره/۲؛ ۱۵۶). بدین منظور یکی از اهم ویژگی های فلسفه از جمله فلسفه سیاسی و حکمت مدنی: نگاه و برخورد بنیادین، جامع و همه جانبه (رسا)، نظاممند (سازوار) و هدفمند است. یعنی پدیده شناسی از بنیاد و حتی آغاز هستی و آفرینش تا غایت و نهایت و حتی انجام آنست. باصطلاحی از مبدء تا معاد می باشد. که مبین خاستگاه، جایگاه و نقش سیاست، انسان و جامعه و جهان سیاسی است. مراد در نظام جهان هستی و آفرینش میباشد. ارسطو در مقام معلم اول فرای مابعد طبیعت (متافیزیک) و طبیعت (کتاب طبیعیات) و نفس (کتاب در باره نفس) بصورت مستقل و حتی مجزا، در حوزه سیاسی از انسان مدنی آغاز نموده به جامعه مدنی (در کتاب سیاست) و احیاناً نظام مدنی (در کتاب اصول حکومت آتن) رسیده و تا اخلاق مدنی (کتاب اخلاق نیکوماخوسی) پیش میرود. روش شناسی مدنی (در تألیف منطق ارغنون) را می توان بر این افزود. فارابی مجدد (تجدید کننده) حکمت جاویدان شرقی و ایرانی و محیی (احیاگر) فلسفه راستین یونانی و مؤسس حکمت مدنی اسلامی فاضلی در مقام معلم دوم از بنیاد هستی، آفرینش و فطرت مدنی انسان و انسان مدنی (کتاب فصول حکم)، اجتماعات مدنی (کتاب سیاست مدنی) پی ریزی و آغاز نموده آراء مدنی (کتاب ملت و کتاب آراء اهل مدنی) و نظامات فاضلی و جاهلی را تبیین ساخته تا سعادت مدنی (کتاب های آراء اهل مدنی و سیاست مدنی) را فراز مینگرند. مبدء و معاد را بصورت کامل اما کمابیش کلی مطرح ساخته و به سیاست بمثابه سیر سلوک از مبدء به معاد به تفصیل پرداخته اند (کتابهای احصاء علوم، تنبیه علی سبیل سعادت، تحصیل سعادت و فصول منتزعه). خواجه نصیر، خداشناسی سیاسی را در مبحث کلام سیاسی در کتاب تجرید اعتقاد می آورند. چنانکه ملا صدرا مبدء و معاد (در کتاب اسفار؛ سیر خودسازی بسوی خالق و سیر خلقسازی بسوی خالق، در بخش های اول کتابهای مبدء و معاد و شواهد ربوبیه) را بیشتر تفصیل داده و سیاست سیر از مبدء و معاد را بصور کامل اما کمابیش کلی مطرح نموده اند (در بخش های دوم شواهد ربوبیه و مبدء و معاد). خواجه نصیر و امام خمینی از این حیث در آثار مختلف خود تقریباً بیک میزان به خداشناسی و سیاستشناسی پرداخته اند. حاصل اینها خداشناسی

سیاسی و سرانجام سیاست خدایی، خدانگرا نه و خداگرایانه تا سیاست خدایگونگی و خدایگونگی سیاسی است. ارسطو اسباب چهارگانه را نیز هم در مابعد طبیعت خود و حتی در طبیعیات خود آورده اما در سیاست با طرح مدنی بودن انسان به کالبدشکافی انسان مدنی نپرداخته و با روش تجزیه و ترکیب (تحلیل: آنالیز) به تشریح جامعه سیاسی میپردازند. فارابی فرای وارد کردن اسباب چهارگانه در سیاست، به کالبدشکافی انسانی سیاسی همت گماشته اند..

در فلسفه مدنی توحیدی اسلامی فاضلی وی؛ سبب اول: خدا میباشد. آفرینشگر نظام جهان است. غایت آن نیز میباشد («انه یبدؤا الخلق ثم یعیده»: یونس/۱۰؛ ۴). سبب و اسباب دوم: ملکوت یا ملایک یعنی فرشتگان به تعبیری مدبران امور نظام جهان از جمله امر سیاستند. شبکه پنهان شاکله آشکار نظام جهانند. با کمک مدبران امور با فراهمی ماده اولی و صورت، جسم تشکیل میشود. جسمی که نفس یافت، جان میابد. انسان: برترین جاندار است. عقل فعال: مدبر نوع انسان میباشد. مسبب هدایت؛ سیاست و تربیت انسان تا کمال نهایی و سعادت مدنی و جامعه و جهان انسانی است. از طریق پیام وحی که ارایه طریق («هدایت صراط مستقیم») یعنی طرح هادی و نقشه راه و راهنمایی راهبردی جهان بشری است. بمنظور سیر و نیل به کمال انسانیت تا مرز انسانیت کامل میباشد. هستیشناسی یا دانایی مدنی یعنی ارزش شناسی حقیقی و حقیقت میباشد. چیستی شناسی این مبادی یا هستی ها، مبانی یا بینش مدنی است. به تعبیری چیستی مبادی هستی مدنی: مبانی بینشی مدنی بوده و محسوب میگردد. جهان بینی سیاسی است. اعتقاد سیاسی می باشد. همان معرفت سیاسی (P.K.: Political Knowledge) می باشد. بینش یا چیستی شناسی یا ماهیت واقعیت و چگونگی شناسی واقعی یا واقعیت شناسی اینها، دانش عینی مدنی یا آگاهی مدنی است. فن مدنی: چگونگی سازی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی میباشد. عین مدنی: پدیده مدنی است. از اینجا به واکاوی مستقل هر یک از مبادی خداگرایی تا جامعه گرایی سیاسی می پردازیم. حسب مورد خداشناسی سیاسی ذیل همین مبحث و در ادامه می آید. معرفت شناسی، ارزش شناسی و هستی شناسی سیاسی، باهم و ضمن مبحث بعدی خواهند آمد. کلام سیاسی؛ سیاست توحیدی و تشریعی و غایت شناسی سیاسی، در مباحث جداگانه می آیند. حسب مورد انسان شناسی سیاسی و نیز بشر غریزی و انسان فطری و نیز جامعه شناسی سیاسی و نیز اصالت مکمل فردی و جامعه، هر یک مجزا ولی مرتبط با هم و بصورت مکمل هم ارایه میشوند.

مبنای اول

«خدا» و «سیاست»

خداشناسی سیاسی

چکیده

«الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور» (بقره/۲؛ ۲۵۷)

«خدای سیاست» [رب، ول، حاکم، مدبر، سائیس، ...] (Political Deism)^{۱۱}

به تعبیر رباعی ملا صدرا (ضمیمه رساله سه اصل، ص ۱۵۹):

جهان آفرین بین من کم مباد

جهان بین من گر چه رفت از نهاد

جهان را جهان بان نه غیر از خداست.

جهان بین اگر شد جهان بان بجا است

آنهم به تعبیر اخوان صفا در رسایل: «مدبر الجمیع و سائس الكل الحکیم الاول الباری المصور جل جلاله» (اخوان الصفا، الرسایل، ج ۱، ص ۴۰)؛ «مدبر نظام هستی و سیاستگذار و سیاستمدار نظام آفرینش و انسان» است. مبانی خداشناسی سیاست: مبین خاستگاه و پایگاه نقش مستقیم و غیر مستقیم تکوینی و تشریعی جهان جهاندار حکیم حاکم در آفرینش، پرورش، هدایت و ولایت جهان و انسان، جامعه تا جهان انسانی و در سیاست انسانی تا سعادت مدنی حقیقی و یقینی واقعی است. متضمن خدانگری حقیقی در سیاست می باشد. بلکه خداگرایی یقینی سیاسی بوده و محسوب میگردد. بمنظور ترسیم و تحقق سیاست خداگرایی واقعی است. مراد سیاست خدایی میباشد. تا مرز خدایگونگی سیاسی است. میتوان آنرا مبداء شناسی سیاسی دانسته بویژه مبداء مبادی شناسی سیاسی دانست. که در رویکرد توحیدی؛ معاد یا متعالی یعنی بازگشتگاه غایت غایات سیاست نیز است («الاولین و الآخرین»: واقعه/۵۶؛ ۴۹). خدانگری و خداگرایی سیاسی بمنظور ترسیم و تحقق سیاست خدایی است. در خداشناسی سیاست و سیاسی: شناخت اهم اسما حسنای جلال و جمال و صفات ذات بویژه افعال بمنظور دعوت و به تعبیری اقتداء بدانها بمنابه شالوده ها و شاخصه های اصلی سیاستند. این سیاست خدایی بوده و سیاست خدانگری و خداگرایی بوده و سیاست خدایگونگی می باشد. تا مرز خدایگونگی سیاسی است. باصطلاح: «تخلق باخلاق الهی بقدر طاقت بشری» است. به تعبیر ملا صدرا در اسفار: «اقتداء به آفریدگار متعالی در سیاستش می باشد» که به تلقی همو «حکمت» بوده و محسوب میگردد.

^{۱۱} Theology: خداشناسی است. بر علم نظری و فن عملی کلام نیز چون خداشناسی یعنی خدانگری بلکه خداگرایی نیز اطلاق میشود. (تو از The): هستی است. چون خدا: هستی محض و مطلق است. موجودیتش عین وجود میباشد. در هستی شناسی و سیاست همین مبحث بدان اشارت خواهد رفت. خداگرایی (Godliness) و بویژه یگانه گرایی (Monism)

پیشدرآمد

سبب اسباب، مبنای مبانی و غایت غایات سیاسی

مبنای خداشناسی سیاست و سیاسی چگونه میباشد؟ گفتمان فلسفه سیاسی و حکمت مدنی فاضلی فارابی، اشراقات حکمت مدنی خسروانی فهلوی جاویدان شرقی و ایرانی و فلسفه اشراقی سیاسی افلاطونی و نیز عقول دهگانه فلسفه استدلالی سیاسی ارسطویی را تعویل به؛ مبادی، علل و اسباب محض و عملی و نیز جهان هستی و آفرینش و انسان، جامعه، نظام و جهان مدنی مینماید. اعم از مبادی ملکوت و ملک، غیب و شهود یا پنهان و آشکاره و حتی معنوی و مادی میباشند. به تعبیری فراگیر مبادی الهی، طبیعی و انسانی اند. سبب اول، خدا، سبب موجب و موجد یعنی ایجاب کننده و ایجاد کننده حقیقی میباشد. اسباب دوم، ملایک و باصلاح مدبران امورند. سبب موجب یعنی ایجاب کننده اند. همانگونه که در فلسفه سیاسی فارابی میبینیم فقط خدا و انسان ایجاد کننده و سبب فاعلی و موجد اند. به تعبیری: خدا، انسان را آفرید. انسان: جامعه، نظام سیاسی و دولت و حاکمیت و حکومت و به عبارتی مدنیت، شهر و شهرنشینی را آفرید. هر دو و این دو آفرینشگر، آفریننده (آفریدگار) و رب یعنی تربیت کننده، پرورش دهنده و پروردگار یکی انسان و دیگری سیاست و جامعه و جهان انسانی اند. طبیعت جهان و جهان طبیعی مادی (درونی بشری و برونی محیطی جبری)، عامل موثرند. تسهیل کننده، تسریع کننده و تشدید کننده فرایندهای تاسیسی و تغییرات کمی و کیفی عارضی مدنی اند. جوهری یعنی جوهر و جوهره ساز و به تعبیری هویت ساز و جهت دهنده نیست. یا بر عکس سختی سازنده، کند کننده و کاهنده یعنی تقلیل دهنده اند. انسان مدنی و حتی جسم ابزاری او با مدیریت نفس (فطرت تعالی طلب و کمک و ابزاریت غریزه یا کشش های جاذبه و دافعه پیشران توسعه طلب) و مدیریت فکر (عقل یا خرد هدایتگر و کمک و ابزاریت شعور یا هوش ابزاری) یعنی با اراده (خواست و حاکمیت) شخصی و فردی خود و به تناظر آن، اراده جمعی جماعات مدنی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و اراده عمومی و اجتماعی جامعه یا جوامع مدنی تا اراده و تدبیر جهان مدنی، سبب موجد یعنی ایجاد کننده تغییرات جهات مدنی (حق یا باطل، فاضلی یا جاهلی) و تحولات جوهری (غیر و خیر خواهی سیاست انسانی-خدایی یا خود و بدخواهی سیاست حیوانی-شیطانی) و نیز نهادها و نظامات مدنی اند. مراد سبب و اسباب انسانی (ارادی) فردی، جمعی و اجتماعی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است.

برآمد

خداگرایی سیاسی

سیاست خدایگونگی سازی

خدایگونگی سیاسی

بدین ترتیب **خداشناسی سیاسی**: سبب فاعلی-غایی سیاست می باشد. مبداء، مبداء نخست، مبداء حقیقی، حقیقت مبدائیت سیاست است. مبداء مبادی و مسبب اسباب فاعلی سیاست می باشد. غایت، غایت حقیقی، حقیقت غایت سیاست و سعادت سیاسی و مدنی است. غایت غایی و غایت غایات آنست. کما اینکه فرای حاکمیت تکوینی و تشریعی، اسمای حسناى جلال و جمال او، شالوده ها، مبنا یعنی اساس و شاخصه های سیاست، حکومت، دولت، کارامدی، پیشرفت و سعادت مدنی تا کرامت انسانی اند. مبنای نخست، مبنای حقیقی، حقیقت مبنا و مبانی، و مبنای مبانی سیاست می باشد. بسان روح و نفس در بدن انسانی است. که هم مبداء و غایت، هم مبنا و مقوم (برپادارنده برپا نگاهدارنده) بدن می باشد. مدبر آنست. همه حرکات و سکناش از آنست. به تعبیر رباعی ملا صدرا:

حق جان جهان است و جهان جمله بدن اصناف ملائکه حواس این تن

افلاک و عناصر و موالید اعضاء توحید همین هست دگرها همه فن

(رساله سه اصل، ضمیمه، ص ۱۵۹)

از جمله انسان، جامعه و نظام و جهان سیاسی و فن سیاست انسانی، مدنی تا جهانیست.

خودآزمایی: پرسش و پاسخ های درسی دانشجویی

۱. مبانی خداشناسی سیاست چه (و چگونه) می باشد؟

۲. رابطه و نسبت مبانی خداگرایی سیاسی با سایر مبانی سیاسی چه (و چگونه) است؟

۳. رابطه و نسبت مبانی خداگرایی سیاسی با اهم مسایل سیاسی چه (و چگونه) می باشد؟

مبانی معرفت‌شناسی، ارزش‌شناختی و هستی‌شناختی

سیاسی

مبنای دوم

«معرفت» و «سیاست»

«معرفت سیاسی»

(P.K.: Political Knowledge)

چکیده

«تعلمون علم الیقین. لترون الجحیم» (تکاشر/۱۰۲؛ ۵)

معرفت‌شناسی سیاسی

معرفت‌شناسی سیاسی: پرسه نخست از پرسگانه سه گانه پرسمان پدیده و پدیده‌شناسی سیاست و سیاسی است. بترتیب: معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و پدیده‌شناسی سیاسی می‌باشد. اعم از هستی‌شناسی، چیستی‌شناسی و چگونگی‌شناسی نظری و عملی سیاسی و سیاسی‌نظری و عملی است. معرفت‌شناسی اعم از پرسش از؛ الف. شناخت‌شناسی (اپیستمولوژی) سیاسی، شامل پرسش از: ۱. امکان شناخت، ۲. حدود شناخت و ب. شناخت (انتولوژی) سیاسی، شامل پرسش از: ۳. موارد یا مراتب و به تعبیری وجوه شناخت و ۴. منابع شناخت و پاسخ‌بدانها و پردازش آنها می‌باشد. مراد ۱. امکان شناخت حقیقت، ماهیت و واقعیت سیاست و سیاسی است. ۲. حد و حدود شناخت حقیقی و یقینی واقعی می‌باشد. الف. شناخت غیر یقینی ظنی تکساحتی مادی شبه واقعی نیست. ب. شناخت ضد یقینی توهمی یا کاذب یعنی دروغین تنازعی ضد واقعی نمی‌باشد. ۳. مراتب یا وجوه سه گانه شناسایی و شناساندن هستی، چیستی و چگونگی نظری و عملی سیاست است. به تعبیری هستی‌شناسی، چیستی‌شناسی و چگونگی‌شناسی نظری و عملی سیاست نظری و عملی می‌باشد. ۴. منبع‌شناسی است. منابع؛ الف. فطری می‌باشد. یک. فطرت عقلی بوده و عقل فطری است. عقل و برهان و عقلی برهانی هستی‌نگری می‌باشد. نگرش سیاسی از امنیت‌نگری و نظم و نظام‌نگری سیاسی است. تا سعادت‌نگرای ملی و کرامت‌نگری انسانی مدنی می‌باشد. دو. فطرت قلبی و قلب فطری است. قلب و شهود و قلبی شهودی می‌باشد. هستی‌گرایی سیاسی است. گرایش سیاسی از امنیت‌گرایی و نظم و نظام‌گرایی سیاسی می‌باشد. تا سعادت‌گرایی و کرامت‌گرایی انسانی مدنی است. ب. نقل، سمع، وحی و مکتب یعنی نقلی، سمعی، وحیانی و مکتبی (کتاب یا قرآن و روایت یا سنت) محکم و متشابه یقینی شرعی توحیدی مادی و معنوی و باطنی

(ارزش شناسی، بینش شناسی و مَنش شناسی) و ظاهری (کنش شناسی و رفتارشناسی) میباشد. ج.حسی و عرفی جامعه و جهان عینی و عرف و تاریخ سیاسی است. بترتیبی که در مبادی دانش سیاسی و نیز منابع فلسفه سیاسی بدان پرداختیم. جهان بینی سیاسی نسبت به جهان آفرین، نظام جهان هستی و آفرینش، انسان، جامعه و جهان انسانی را در مبحث کلام سیاسی خواهیم دید.

پیشدرآمد

معرفتگری و معرفتگرایی سیاسی

مبانی معرفتشناختی سیاست چه (و چگونه) میباشند؟

یک)عنوان، مسئله، موضوع و محور بحث چه (و چگونه) است؟ ۱.عنوان مبحث: «مبانی معرفتشناسی سیاست» میباشد. ۲.مسئله: چرایی و چیستی (چگونگی) معرفتگری و معرفتگرایی سیاسی است. ۳.موضوع: حقیقت و ماهیت واقعیت «معرفت سیاسی» است. ۴.محور: هستی شناسی و چیستی شناسی چگونگی معرفت علمی و فلسفی سیاسی»میباشد. به تعبیری خاستگاه، جایگاه و نقش «معرفت سیاسی» در؛ ۱.مبانی انسانشناسی، غایت شناسی و جامعه شناختی سیاسی است. ۲.در اهم مسایل فلسفه سیاسی از عدالت سیاسی تا ولایت فقیه مدنی میباشد. حتی ۳.فلسفه سیاسی است. بلکه در ۴.سیاست فلسفی و کلامی توحیدی و تشریعی میباشد. بر عکس نیز خاستگاه، جایگاه و نقش فلسفه سیاسی و اهم مبادی و سایر مبانی پیشا و پسا کلامی و نیز مسایل فلسفه سیاسی در معرفت شناسی سیاسی و همچنین سیاست معرفتی سیاسی است.

دو)پرسش اصلی: «مبنا یا مبانی معرفتی سیاسی» چه میباشند؟ پرسشهای فرعی: چرا؟ چیست؟ چگونه؟ سه)معرفت سیاسی: چیستی شناسی علمی و فلسفی سیاسی است. امکان، حدود، مراتب و منابع شناخت سیاسی میباشد. شناخت حقیقی و ماهوی یقینی واقعی سیاسی است. در قبال شناخت ظنی یا ظن شناخت سیاسی و شبه شناخت سیاسی میباشد. در مقابل شناخت توهمی یا توهم شناخت سیاسی و ضد شناخت سیاسی است. شناسایی و شناساندن علمی نظری و عملی عینی سیاسی میباشد.

(مبانی) معرفت شناختی سیاسی: امکان، حدود (اپیستمولوژی: Epistemology) و مراتب و منابع شناسایی و شناساندن (انتولوژی: Anthology) نظری و عملی حقیقی و یقینی واقعی سیاسی را بررسی میکند. معرفتگری و معرفتگرایی سیاسی بمنظور ترسیم و تحقق سیاست معرفتی است. در قبال و در مقابل ظن ظاهری یا پنداری تکساحتی تفلسف سیاسی میباشد. در مقابله متقابل با توهم تنازعی کاذب یعنی دروغین سوفیسم (سفسطه و مغالطه) سلطه گری سیاسی است. به تعبیری معرفتشناسی علمی سیاسی از جمله فلسفی سیاسی فراگیر: یک.شناختشناسی (اپیستمولوژی) سیاسی میباشد. فراهم آمده؛ ۱.پرسه امکان شناسایی و شناساندن نظری و عملی هستی، چیستی و چگونگی سیاسی، است. ۲.پرسه حدود حقیقی، یقینی و واقعی شناخت سیاسی یا شناخت حقیقی، ماهوی و واقعی سیاسی میباشد. دو.شناخت (انتولوژی) سیاسی است.

فراهم آمده؛^۳ پرسه موارد (مراتب یا وجوه) شناخت مبادی ارزشی، مبانی بینشی و مظاهر کنشی و روشی یا رفتاری سیاسی، میباشد.^۴ منابع شناخت؛ یک. درونی (داشته های) فطری؛ الف. شناخت عقلی برهانی (نگرش) و ب. شناخت قلبی شهودی (گرایش) هستی و هستی شناسی سیاسی، است. دو منبع بالایی (داده های) نقلی، سمعی، مکتبی بویژه وحیانی چیستی شناسی یقینی، در قبال شناخت ظنی پنداری تکساحتی (تفلسف) و در مقابل شناخت توهمی کاذب (سوفیسم) میباشد. سه منبع بیرونی (یافته های) حسی، استقرایی، تجربی و عرفی (تاریخی، جامعه و جهان) است. روششناسی و پدیده شناسی علمی سیاسی به تناسب این معرفت شناسی علمی سیاسی است. بترتیبی که در پدیده شناسی در مفهوم دانش سیاسی و روش شناسی و منبع شناسی در مبحث روش شناسی فلسفه سیاسی و نیز منبع شناسی فلسفی سیاسی، بدانها پرداخته ایم.

در یونان باستان، نخست، سیاست را سخن (ریطوریکا: خطابه)، سخنورزی و سخنرانی بمنظور متقاعد ساختن مخاطبین و مردم میخواندند. تدریجا سیاست را جدل بمنظور ساقط کردن مخالفین از مواضع خویش تلقی می نمودند. سوفیستها (پروتاگوراس و گورگیاس) که بشر را منبع و معیار همه چیز خواند. گورگیاس میگفت: «در خارج (از ذهن ما) چیزی نیست و اگر باشد قابل شناخت نیست و اگر قابل شناخت باشد قابل شنا ساندن نیست» (کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، ج ۱، ترجمه جلال الدین مجتبوی، ج ۱، ص ۱۳۲). یا هیچ چیز نیست و هیچ چیز تشخیص نمی دهیم. یا هر چه تشخیص دادیم درست است. به اعتقاد مولوی در مثنوی معنوی:

هر که گوید: جمله حق اند احمقی است هر گوید: جمله باطل، او شقی است

در این راستا و در هر صورت سیاست را سفسطه و مغالطه و بازیچه بمنظور تحمیق توده و جلب آرای و بازی گرفتن آنها تعبیر مینمودند. در مقابل و مقابله با اینها و این جریان سوء ولی با کمال تاسف غالب در عصر همانند امروزه، سقراط معرفت را به تعبیر افلاطون در رساله تیئتوس؛ «باور صادق موجه» (True Justified belief) به همراه امر معقول می خواند. بر این اساس سیاست و حکومت را (حاکمیت) حکمت و هدایت در جهت سعادت جامعه اعلام کرد. آنرا فلسفه بمعنای دانش راستین در قبال تفلسف شبه علم ظنی تکساحتی و در مقابل سوفیسم ضد علم توهمی تنازعی خواند. در این مقابله نیز جام شوکران نوشید و جان داد. در ادامه افلاطون حکمت (نظریه علمی یعنی تئوری با کتاب جمهوریت: حکمت حاکم) و قانون (نظریه عملی یعنی دکترین در کتاب نوامیس) آن را نگاشت. ارسطو، منطق (روششناسی با رساله

ارغنون یا ارگانون یعنی ابزار)، دانش (جامعه سیاسی در کتاب سیاست) و اخلاق (رفتارشناسی در کتاب اخلاق نیکوماخوس) تدوین نمود. وی در تألیف منطق صنایع برهان، خطابه، شعر، جدل و حتی سفسطه را مطرح ساخت. منطق و برهان، مورد اقبال فارابی قرار گرفت و در منطقیات خود آنها را تفصیل داد. حکمای اسلامی از ابن سینا تا خواجه نصیر برخی از اهم مسایل سیاسی خود را در مبحث خطابه بمثابة ابزار افکار سازی سیاسی و نیز مشاورت سیاسی می آوردند (همانند مبحث خطابه اساس اقتباس خواجه نصیر). سقراط: معرفت سیاست را فطری قابل شناسایی با تذکر یعنی یادآوری و توجه دادن دانسته و قابل شناساندن با تعلیم و تعلم یعنی یاد دهی نمی داند. چیزی که در فلسفه کانت تحت عنوان علوم پیشینی آمده است. ذهن ما مصقول یعنی صفحه صیفلی و صافی است. چیزی در آن نگاشته نمی باشد («الله اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا»: نحل/۱۶؛ ۷۸). وی نیز بیشتر پیش نمی آید. فارابی: ذهن و بلکه فطرت و حتی انسان را عقل، عاقل و معقول بالقوه دانسته که بسان زمین حاصلخیزی دارای داشته های ذاتی درونی بوده ولی نیازمند داده های معرفتی (حدود کلی) بذر وحی و بسان عوامل آب، هوا و گرمایش (انرژی یا نیروی محرکه)، یافته ها یا اطلاعات حسی، استقرایی، تجربی و عرفی بوده با بالفعل، بارور و بهره ور گردد. یا بسان خمیر بوده که نیازمند خمیرمایه می باشد که ور آمده و برسد و در غیر اینصورت نارس مانده یا ترش میگردد. کما اینکه نیازمند ورز نمایی، تنور و آتش برای پرداختن و پختن است. ولی نکته دقیق این بوده که همین صاف ما بدون معلومات پیشینی ذهن ما، بسان صفحه نقاشی یا خطاطی مدرج بوده به اصطلاح بسان صفحه هارد دیسک رایانه امروزی، فرمت بندی کلی شده کارخانه اصلی سازنده است («علم آدم الاسماء کلها»: بقره/۲؛ ۳۱). مثبت و منفی ها را تمیز میدهد («نفس و ما سواها، فالهمها فجورها و تقویها»). ذهن ما همانگونه که فارابی مطرح میسازند با اصول اولیه نظری بسان اصل علیت، اصول علمی علمی بسان عدم اجتماع و ارتفاع نقیضین و اصول عملی بسان حسن و قبح ها مثل زیبایی امنیت و عدالت و زشتی نا امنی و ستم، فرمت بندی و شبکه بندی و با صطلاح جدولبندی (ماتریس) شده است. نه اینکه معرفت فراموش شده داشته باشیم بسان سقراط، نه اینکه معرفت پیشینی داشته باشیم بسان کانت. شبکه داشته های اصول اولیه نظری، علمی و عملی حقیقی بالقوه ذهن ما یعنی مبادی ذاتی و فطری و عقلی برهانی و قلبی شهودی، بسان چشم و بینایی با کسب داده های حدود کلی و احکام تفصیلی یقینی شرعی بسان نور و روشنایی و با

یافته ها و اطلاعات و آگاهی هایی حسی و تجربی، بسان نموده های بیرونی، علم مدنی یافته و عالم و معلوم میشود. در هر صورت این جریان معرفت، معرفتی و معرفتنشاسی سیاسی تا حالت اولیه در فلسفه سیاسی روالز و والزر تداوم می یابد. تا پیشا آنارشی معرفتی نسبی گرای مطلق پست مدرنیستی جاری (ر.ک.): سیاست پست مدرن)، که به نیهیلیسم همه چی پندار حتی بدبینانه کشیده و به لا ادیریگری می انجامد. امثال پل فایرابندی با طرح؛ «هر چیزی امکان دارد» یا «هیچ چیز محال نیست» در کتاب علیه روش خویش است. شناخت استاد مطهری و شناخت در قرآن علامه جعفری، که بخشی از ترجمه و شرح نهج البلاغه ایشان بوده، در این زمینه مفیدند. بدینسان افلاطون: معرفت سیاست را فطری عقلی درونی و نیز بویژه افاضی بالایی می بیند. چنانکه بارها اشارت شد وی بارها از افاضه سروش غیبی در معبد دلفی یاد میکند. ارسطو: معرفت سیاست را تجربی و عرفی بیرونی و حتی حسی تا استقرایی میداند. چه بسا به همین سبب گفته شده ارسطو سیاست را از آسمان بزمین آورد. در گفتمان قرآنی: اولاً یک. «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره/۲؛ ۳۱)؛ «ا سامی کلی یا کلیات سامی به آدم تعلیم داده شده است». یعنی فطرت انسان و انسان فطری اصل ضرورت و زیبایی و همان بایستگی و شایستگی اینها را میداند. و میخواهد. دو. «اللّٰهُ اخْرَجَكُمْ مِنْ بَطْنِ امْهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا» (نحل/۱۶؛ ۷۸)؛ «خدا شما را از شکم مادرانتان خارج نموده و چیزش نمی دانستید». سه. «نَفْسٌ وَمَا سَوَّاهَا فَالَهُمَّهَا فَجُورُهَا وَتَقْوِيهَا» (شمس/۹۱؛ ۷)؛ «نفس در حالت اعتدال، ضد ارزش ها و ارزشها را که بدو الهام شده درک میکند». در گفتمان فاضلی فارابی، عقلی برهانی سینوی و قلبی شهودی سهروردی، تقریبی خواجه نصیر تا متعالی صدرایی، امام خمینی و علامه جعفری: نفس انسان: صیقلی یعنی صاف است. اما مُدَرِّج (درجه بندی شده) بوده و بسان هاردیسکها رایانه کارخانه سازنده، فرمت بندی شده سازنده اصلی انسان یعنی خدا می باشد. اینها شبکه مبادی فطری عقلی و قلبی شاکله معرفتی انسان را تشکیل میدهند. همینها همان اصول اولیه عقلی سه گانه نظری، علمی و عملی در اندیشه اهل مدنی فاضلی در گفتمان فارابی میباشند. اینها سقراطوار نیاز به تذکر یعنی توجه و یاد آوری دارند. اما چون این مبادی و شبکه آنها اجمالی بوده، خود نیازمند تبیین و تفصیلند. وحی و شریعت چیستی یعنی حدود کلی آنها را تبیین («تبیان لکل شیء») نموده و احکام تفصیلی («تفصیل کل شیء») آنها را بر نمایند. در این مرتبت افلاطونوار نیاز به وحی و شریعت بمتابه طرح هادی و راهبردی بمنظور هدایت صراط مستقیم میباشد.

تطبیق عینی و تحقق عملی اینها نیازمند حس، استقراء، تجربه و عرف اجتماعی، جهانی و تاریخی است. اینجا: ارسطو وار، تجربه بکار میآید. دیانت مدنی توحیدی کامل جهانی جاویدان اسلام: جامع مراتب (حقیقت، ماهیت و واقعیت)، منابع (فطری عقلی و دل، وحی و عین یا عرف) و شیوه های (برهانی و شهودی، تحلیلی و تفسیری و استقرایی و تجربی) سه گانه است. در دروان جدید هیوم قضایای نظری سیاسی را که بصورت هست و نیست یا است و نیست بود را دانش سیاسی (پلتیکال ساینس) می خواند. قضایای عملی را که بصورت باید و نباید بوده را معرفت سیاسی (پلتیکال نالچ) می خواند (ر.ک.: کاوشهای عقل عملی، اثر حائری یزدی). پس از آن آگوست کنت فرانسوی در کتاب جامعه شناسی و آنگاه در کتاب (فلسفه) سیاسی پوزیتیویستی خود، با طرح قانون مراحل سه گانه دینی سیاسی اساطیری، فلسفی سیاسی یونانی و علمی سیاسی تجربی اثباتی یا پوزیتیویستی جدید (که در تقویم تاریخی علمی خود ابن سینا و خواجه نصیر را پایه گذار علوم تجربی معرفی کرد)، معرفت سیاسی را غیر منطقی، غیر علمی، جعلی و حتی خرافی خوانده و در گزاره ای متناقض مدعی شد: «در سیاست باید و نباید، نباید باشد». بدینترتیب معرفت سیاسی را از حوزه علم سیاسی خارج و در اصل اخراج کرده و به چگونگی شناسی سیاسی آنها نمود شناسی سیاسی بسنده نمود. که بعدها به رفتارشناسی سیاسی، نشانه شناسی سیاسی (ویلیام کونولی امریکایی) و زبان شناسی سیاسی (وینگشتاین اول) ختم گردید. سپس با تحول زبان کاوی (وینگشتاین دوم)، این جریان از اگزیستانسیالیسم کی کگاردی، پدیدارشناسی هوسرلی، معنا کاوی هایدگری و نیز هرمنوتیسم، گفتمان (دیکورس) مورد نقادی قرار گرفت. نیهیلیسم پست مدرنیستی به نفی معرفت شناسی مدرنیستی پرداخته و حتی مدعی شالوده شکنی معرفت شناسی، و در نتیجه نفی روش شناسی و پدیده شناسی مدرنیسم گردیده است. تا امروزه که خود به نیهیلیسم یعنی پوچگرایی فرای هیچ پندار نیچه ای بلکه به پلورالیسم معرفتی، روشی و علمی سیاسی همه چی انگار پست مدرنیسم بدبینانه (پسی میستی) تا فرامدرنیسم خوس باورانه کشیده است (ر.ک.: سیاست پست مدرنیته). قوه خیال یا فاهمه که جایگاه برجسته ای در فلسفه سیاسی فارابی تا ملاصدرا داشته، منبع معرفتشناسی سیاسی و معرفتپذیری سیاسی است.

برآمد

بینش علمی سیاسی

جمع بندی

سیاست معرفتی

بدین ترتیب معرفت شناسی سیاسی: جهان بینی علمی، علم و علوم سیاسی است. همچنین بینش دانش میباید. مراد امکان، حدود، مراتب و منابع فطری عقلی و قلبی، وحیانی و تجربی عرفی شناخت سیاسی اند. منظور شناسایی و شناساندن نظری و عملی حقیقی، یقینی و واقعی هستی و چیستی چگونگی سیاست است. منبع علمی: منشاء شناخت و نگرش علمی نظری سیاست میباید. کما اینکه موجب گرایش (به تعبیر فارابی: نزوع) و مبداء اراده عملی بمثابه امر سیاسی و موجد عمل سیاسی است. در قبال و مقابل شناخت ظنی تفلسفی سیاسی و شناخت توهمی سوفیستی سیاسی است.

«المعرفة نور القلب» (غرر حکم)

خودآزمایی: پرسش و پاسخ های درسی دانشجویی

۱. مبانی معرفتشناسی سیاست چه (و چگونه) میباید؟ ۲. رابطه و نسبت مبانی معرفتگرایی سیاسی با سایر
- مبانی سیاسی چه (و چگونه) است؟ ۳. رابطه و نسبت مبانی معرفتگرایی سیاسی با اهم مسایل سیاسی چه (و چگونه) میباید؟

مبنای سوم

«ارزش» و «سیاست»

«ارزش سیاسی»

(Political Values)

«لله العزه و للرسوله و للمؤمنين لكن المنافقين لا يعلمون» (منافقون/۶۳؛ ۸)

چکیده

ارزش‌شناختی سیاست

ارزش: هستی است. هستی: ارزش می‌باشد. ارزش: زیبا و زیبایی می‌باشد. نیستی: ارزش نیست. زشت و زشتی بوده و بشمار می‌آید. غیر و ضد ارزش است. غیر و ضد ارزش: نیستی می‌باشد. زیست حتی بدوی تا چه رسد به زندگی بشری مدنی ارزش است. بهزیست و زندگانی مدنی انسانی دو ساحتی مادی و معنوی، ارزش می‌باشد. امنیت، نظم و نظام، عدالت، آزادی کارامدی؛ بهره‌وری و اثربخشی، کمال، پیشرفت مدنی، خودشکوفایی و سعادت مدنی تا کرامت انسانی مدنی ارزش مدنید. چون وجوه وجود یا تجلیات هستی اجتماعی و سیاسی اند. ارزش تدبیر و تلاش باصطلاح ارزش سرمایه‌گذاری و هزینه کردن بمنظور تبیین علمی و فلسفی، ترسیم عملیاتی، ترویج عمومی و تحقق عینی را دارند. الف. توسعه اقتصادی و ابزاری و تأمین آسایش بدنی همگانی، ارزش است. از جمله افزایش سن امید بزندگانی اعم از طول عمر و بهداشت و سلامت ارزش می‌باشد. چنانکه ارتقای کیفیت زندگانی ارزش است. ب. توأمان توسعه و تعادل سیاسی ارزش می‌باشد. در جهت ج. تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش باطنی مدنی، ارزش است. حتی ثروت، قدرت و شهرت مدنی اگر ابزار و در جهت سعادت حقیقی و یقینی واقعی بوده، خیر و فضیلت و ارزشمند. در غیر اینصورت خیر. اینها برای خود، غیر ارزشمند. بلکه ضد ارزشند. بویژه در صورتی که ثروت طلبی، سلطه طلبی و شهرت طلبی ابزار و در جهت رذیلت و پندار توسعه تکساحتی و توهم تنازعی یعنی شقاوت باشد. خدا: عزیز یعنی ارزش حقیقی و حقیقت ارزش بوده و بنیاد و غایت هر ارزشی است. بایسته بوده باشد. ارزش شایسته است. بدینسان نظام ارزشی و ارزشهای ذاتی و فطری عقلی و قلبی حقیقی انسانی و شرعی مدنی یقینی، شبکه زیرساختی و درونسازه شاکله جامعه و نظام مدنی را تشکیل می‌دهند. بسان استخوانبندی و اسکلت فولادین یا بتونی سازه کارامدی، پیشرفت تا ساختمان سعادت مدنی را فراهم می‌سازند.

پیشدرآمد

ارزشنگری و ارزشگرایی سیاسی

مبانی ارزششناختی سیاست چگونه میباشد؟ خاستگاه، جایگاه و نقش ارزشهای مدنی: به تعبیر اشتراوس در کتاب فلسفه سیاسی چیست؟: «ارزش ها» هم چیزهایی است که ترجیح داده می شوند و هم اصولی که براساس آن یک امر ترجیح داده می شود» (فلسفه سیاسی چیست؟، ص ۱۴). ارزش تدبیر و تلاش و هزینه کردن بمنظور تحصیل آنها را دارد. آنتونی کوئینتن در مقدمه کتاب مجموعه مقالات تحت عنوان فلسفه سیاسی ویراسته وی: «کلی ترین مفاهیم ایدئولوژی از آن عمده ترین ارزشهای سیاسی ای هستند که اهداف کما بیش مشترک و مورد قبول همه حکومتها را تشکیل میدهند: یعنی آزادی، عدالت، امنیت، رفاه و احیاناً دموکراسی» (فلسفه سیاسی، ص ۱۶). به تعبیر ویلیام تی بلوم در نظریه های نظام سیاسی نیز: «در تعریف ارزش ها گفته اند: مفروض های متافیزیکی، شناخت شناسی و اخلاقی اند که حدود و گزینش چهارچوب مرجع و شکل چشم انداز سیاسی مورد پژوهش در تمامی الگوهای علمی ما را تعیین می کنند» (نظریه های نظام سیاسی، ص ۶). هستی، ارزش است. چرا که ارزش، هستی میباشد. نیستی، ارزش نیست. غیر و ضد ارزش میباشد. غیر و ضد ارزش، نیستی است. ضد ارزش میباشد. ارزششناسی، هستی شناسی میباشد. همان مبادی بایسته سیاسی اند. چنانکه امنیت، نظام، آزادی، عدالت، امانت و همانند اینها ارزشمند. مبانی ارزششناسی سیاست: هستی شناسی سیاست و سیاسی است. حدود شایسته بایسته های سیاسی اند.

در نتیجه همانگونه که در مبحث مبادی اشارت نمودیم و رای پدید های طبیعی، پدیده های عملی و مدنی دو غیر یا شبه و ضد دارند. بسان عدالت که ستم گری و ستم پذیری، ضد و غیر آنند. یا آزادی و اقتدار دولت که سلطه گری (زورگویی) دولت یا ضعف دولت، ضد و غیر آنند. زبان سیاسی نیز بدین سبب بدین ترتیب بوده یعنی سه وجهی است. امروزه زبان دو وجهی طبیعی در حوزه سیاسی سیطره دارد. این مانع فهم یقینی و مخل تفاهم درست و دقیق از متشابهات ظنی جدل خیز تفلسف سیاسی و توهمی تنازع انگیز سوفیسم سیاسی است. امروزه نیز نیازمند باز آوری منطق سیاسی و زبان سیاسی در قبال نسبیت مطلقه مدرنیسم سیاسی و در مقابله نیهیلیسم همی پندار پست مدرنیسم سیاسی می باشیم. همانگونه که ارسطو در زمانه خود، ارغنون را تألیف کرده است.

مبادی ارزشی - ارزشهای بنیادین و غایی: ارزش ها، بنیادین و غایی اند. اینها مبادیند. مبادی ارزشییند. ارزشهای بنیادین و غایییند. مثلاً حکمت، شجاعت، عفت و عدالت یا امنیت هم از آغاز و بمثابه بنیاد و در سطح اولیه و مقدماتی (امنیت ظاهری و اعتدال) نیاز بوده هم در فرایند پیشرفت و در سطح میانی نیازند (ایمان باطنی و تعادل). مطلوب غایی بوده و در نهایت و در سطح عالی و متعالی (امان و عدل) مورد نیازند.

برآمد

سیاست ارزشی

جمع بندی

ارزشمداری و ارزشمداری سیاسی

یک) مبانی ارزش شناختی سیاست: مبادی بنیادین و غایی ذاتی یعنی تکوینی بویژه فطری عقلی و قلبی تا حدود شرعی احکام و اشکال عرفی سیاستند. محکومات سیاست میباشند. شبکه شاکله شکل سیاستند. اصل ضروریات و زیبایی های سیاست و سیاسی بسان امنیت، نظم و نظام، عدالت، امانت و بایستگی ها و شایستگی های بسان این و حدود شرعی آنها است. بایسته ها و شایسته سیاستند.

دو) ارزش شناسی سیاسی: ارزشهای بنیادین و غایی مدنی اند. اول. امنیت مدنی: ارزشی مقدماتی است. دوم. پیشرفت مدنی: ارزش محوری میباشد. اعم از؛ الف. توسعه اقتصادی کمی و کیفی، سخت، نیمه سخت و نرم افزاری، تامین آسایش جسمانی بدنی است. از سلامت (افزایش سن امید بزندگی)، تا ارتقای کیفیت زندگانی میباشد. ب. توأمان توسعه و اعتدال، تعادل و عدالت مدنی، آزادی مدنی و کارآمدی؛ بهره وری و اثربخشی مدنی است. ج. در جهت توسعه و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش اجتماعی و سیاسی میباشد. سوم. غایت و ارزش غایی: سعادت مدنی است. تا کرامت انسانی میباشد. به تعبیری دیگری؛ عدالت اجتماعی، حضور و مشارکت عمومی و کارآمدی و اقتدار قانونی، مردمی و موثر و عرت ملی است. در اینجا چپستی شناسی این هستی ها مورد نظر میباشد. هر چه غیر از اینها بوده، مقدمات، اجزاء، لوازم، ابزار، و بسان اینها بوده در نتیجه بدان سبب و نسبت ارزش بوده و ارزشمندند. همچون قدرت و مقام، ثروت و لذت، شهرت یا اعتبار. در غیر اینصورت با بی ارزش بوده یا ضد ارزشند.

«هو الحق و یهدی الی صراط العزیز الحمید» (سباء/۳۴؛ ۱۶)

خودآزمایی: پرسش و پاسخ های درسی دانشجویی

۱. مبانی ارزش شناختی سیاست چه (و چگونه) است؟

۲. رابطه و نسبت ارزش شناسی سیاسی با سایر مبانی سیاسی چه (و چگونه) می‌باشد؟

۳. رابطه و نسبت ارزش شناسی سیاسی با اهم مسائل سیاسی چه (و چگونه) است؟

مبنای چهارم هستی شناسی سیاسی

«هستی» و «سیاست»

چکیده

«هستی سیاسی»

(Political being)^{۱۲}

هستی: ارزش و زیبا و زیبایی است. مرتبت بنیادین یا مبادی چیستی و چگونگی پدیده می‌باشد. اصالت دارد. بسان نور که همه چیز با آن دیده شده اما خود دیده نمی‌شد. در اصل اول آن دیده شده اما قابل اشارت نمی‌باشد. تشکیکی، اشتراکی و اشتدادی است. بسان همان نور: شدت و ضعف دارد. اما همه پدیده‌های، وجود یعنی هستند، به تعبیری هستی دارند. هستینگری عقلی برهانی سیاسی و هستگرایی قلبی شهودی سیاسی: اصالت هستی سیاسی است. هستی سیاسی: اصل و ارزش و زیبا و جهانشمول جاویدانند ماهیت سیاسی: متشابه و اعتباری بوده و در نتیجه اعم از یقینی یا ظنی یا توهمیند. مظاهر و سازکارهای سیاسی: عوارض کمی کیفی و ابزار متغیر متناسب مقتضیات زمانی، مکانی و موضوعیند. اصالت با اصل ضرورت و بایستگی و بلکه زیبایی و شایستگی از فطرت انسانی مدنی تا کمال مدنی انسان است. اصالت ذاتی یعنی تکوینی، فطری عقلی و قلبی، شرعی و عرفی می‌باشد. از مبداء تا غایت مدنی، انسان مدنی و جامعه مدنی است. اصالت امنیت، نظم و نظام، عدالت و آزادی می‌باشد. اصالت عدالت، سعادت، مشروعیت، آزادی، حاکمیت، امامت و

^{۱۲} Being: بودن بمعنای هستی است. غیر از بودشناسی که به معنای ماهیت در قیاس با نمودشناسی می‌باشد. به تعبیری ناصر خسرو: «بودی و نمودی» است. بودشناسی هایدگری، یا دازاین وجود فی‌غیره و بلکه همان مقوله عارضه اضافه در منطق و فلسفه است. Reality: بیشتر واقعیت یعنی چگونگی یا عوارض نه گانه می‌باشد. Exist: بیشتر موجود یعنی پدیده است. اعم از وجود یا هستی بمعنای حقیقت، ماهیت یا چیستی و واقعیت یعنی چگونگی می‌باشد.

ولایت فقیه است. اصالت کارآمدی، پیشرفت مدنی، خودشکوفایی مدنی تا کرامت انسانی مدنی است. اصل موضوعیت و ضرورت اینها واحد و ثابتند ماهیت اینها، متشابه و متحول است. واقعیت اینها، متعدد و متغیرند. نظام جهان هستی و آفرینش، انسان مدنی، جامعه مدنی و نظام مدنی، حاکمیت و حکومت و دولت و نیز ریاست و سیاست مدنی تا جهان مدنی، فراهم آمده و فراگیر اینها میباشد.

پیشدرآمد

هستی‌شناختی سیاسی و سیاست

*مبانی هستی‌شناختی سیاست چه (و چگونه) میباشد؟ فلسفه: باعتبار غالب؛ «هستی‌شناسی» است. هستی‌شناسی چیستی و چگونگی میباشد. به تعبیری هستی‌شناسی چیستی شناسی و چگونگی شناسی است. اما حکمت متعالی صدرایی را به سبب اصالت هستی، نماد فلسفه هستی‌شناسی به به تفسیر هانری کربنی از فلسفه هایدگری؛ بودشناسی تلقی و تعبیر کرد. برین اساس و در این راستا، فلسفه و حکمت تحول‌گرایی انقلابی امام خمینی را می‌توان فلسفه (صیوروت) «شدن» تعبیر ساخت. که در آن؛ بودن هستی و هست بودن، عین شدن هستی بوده و هست شدن است. از هستی بخشی و هستی سازی تا هستی پذیری و هستی یابی میباشد. از جمله سیاست هستی است. که سیر و صیوروت هستی مدنی میباشد. و هستی سیاسی که صورت و ساختار هستی عمومی انسانی و اجتماعی بوده و محسوب میگردد. در نتیجه شدشناسی سیاسی بوده یا شدشناسی مدنی میباشد. هستی و هستی‌شناسی: از مطلق هستی تا هستی مطلق است. الف. گاه در مقابل نیستی میباشد. مراد نظام جهان هستی و آفرینش و از جمله انسان و جهان مدنی میباشد. ب. گاه در قبال چیستی (و چگونگی) است. این همان مبادی سیاست و علل سیاسی یا اسباب مدنی اند. ج. برخی نیز آنرا بمعنای شناخت (انتولوژی) یعنی مراتب و منابع شناخت هستی، چیستی و چگونگی تلقی مینمایند. مورد اول و سوم، پیشتر در پدیده‌شناسی و معرفت‌شناسی سیاسی اشاره شده است.

به تعبیر سعدی در بوستان:

به عقل جز پیچ بر پیچ نیست	بر عارفان جز خدا هیچ نیست
توان گفتن این با حقایق شناس	ولی خرده گیرند اهل قیاس
که پس آسمان و زمین چیستند؟	بنی آدم و دام و دد کیستند؟
پسندیده پرسیدی ای هوشمند	بگویم گر آید جوابت پسند
نه هامون و دریا و کوه و فلک	پری و آدمی زاد و دیو و ملک

همه هرچه هستند ازان کمترند	که با هستیش نام هستی برند
عظیم است پیش تو دریا به موج	بلندست خورشید تابان به اوج
ولی اهل صورت کجا پی برند	که ارباب معنی به ملکی درند
که گر آفتاب است یک ذره نیست	و گر هفت دریاست یک قطره نیست
چو سلطان عزت علم بر کشد	جهان سر به جیب عدم در کشد

بسان خورشید که با طلوعش و در تشعشعات پرتو نورش و دمیدن روشنای روز، تمام ستارگان شب پیدا، ناپدید میگردند. چرا که نور مستنیرشان، همه پرتو نور خورشید منیرست. همه روشنایی، گرمایش یا حرارت و حرکتشان و جاذبه و حتی حیات طبیعی در زمین و زمان، از او مییابد. همه روشنایی، گرمایش یا حرارت و حرکتشان و جاذبه و حتی حیات طبیعی در زمین و زمان مدنی و معنوی انسانی از اوست. به تعبیر حکمای بزرگ مدنی بواسطه عقل فعال یا فرشته وحی و مدبر نوع انسان مییابد. بمتابۀ خورشید آسمان (ملکوت مُلک و غیب شهود یا ناآشکاره آشکاره) زمین و منظومه شمسی مدنی است. هستی: هستی مطلق یعنی کامل («انا للهی») بسان نور خورشید تا مطلق هستی ولو ناقص انسانی و مدنی بسان روشنایی یک شمع یا چراغ بوده که سیر هبوطی و گشت است. بر عکس از مطلق هستی بسان قطره باران از جمله هستی انسانی و اجتماعی تا جهانی مدنی تا هستی مطلق («انا الیهی راجعون») بمتابۀ دریا که سیر کمالی، بازگشت و صعودی و اعتلای هستی است. سیاست: تبیین علمی، ترسیم عملاتی، ترویج عمومی و تحقق عینی این سیر و سلوک مدنی مییابد.

برآمد

هستیگرایی و شدن سیاسی

الف. جمع بندی

معرفت شناسی سیاسی، ارزششناسی سیاسی و هستی شناسی سیاسی به چرایی و چیستی چگونگی؟ یا خاستگاه و جایگاه نقش گفتمان معرفت، ارزش و هستی در نگاه، نظریه و نظام مدنی پرداخت. مراد معرفتنگری و معرفت گرایی تا هستینگری و هستیگرایی ذاتی، فطری، شرعی و عرفی است. همچنین نگرش عقلی برهانی و گرایش قلبی شهودی این چنین مییابد. منظور معرفت تا هستی حقیقی و یقینی واقعی است. ظنی تکساحتی واقعی نما و توهمی تنازعی ضد واقعی نیست. معرفتنگری و گرایی تا هستینگری و گرایی فردی، جمعی و اجتماعی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مدنی است. معرفتگرایی، ارزشگرایی و هستیگرایی توحیدی دو ساحتی مادی و معنوی است. معرفتگرایی تا هستی گرایی دو بعدی باطنی و ظاهری مییابد.

ارزشی، بینشی و منشی درونی و کنشی و رفتاری بیرونی است. به تعبیری: الهی، متعادل، متعالی، مانند اینها بوده و محسوب میگردد. معرفتنگری تا هستیگرایی در حدود کلی و با احکام تفصیلی مکتب مدنی یقینی مورد پذیرش عمومی است. مراد مکتب دینی مدنی توحیدی میباشد. مبنا، حدود و جهت بخشی مدنی است.

ب. نتیجه

معرفتنگری تا هستیگرایی سیاسی: تنها و برترین جایگزین بهینه و بسامان و کارآمد مادیتگرایی (Materialism)، طبیعتگرایی (Naturalism)، دوگانگیگرایی (Dualism) سیاسی بوده که مبنا و موجب کارامدی، توسعه و سعادت مدنی ظنی تکساحتی و توهمی تنازعی میباشد.

ج. راهبرد جدید

مبنای معرفتگرایی سیاسی تا هستیگرایی سیاسی: تبیین نظری، تفسیر عملی و تطبیق عینی حدود کلی و احکام تفصیلی مبنا خداگرایی تا جامعه گرایی یقینی شرعی زیرساختی مسایل فلسفه سیاسی اند. در؛ یک. چالش کارآمدسازی و ارتقای هر چه فراتر کارآمدی مدنی است. دو. راهبرد الگوسازی سیاست پیشرفت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مدنی میباشد. سه. چشم انداز خودشکوفایی و تحصیل سعادت مدنی و کرامت انسانی مدنی است. در گستره های فردی، جمعی و اجتماعی فروملی، ملی داخلی و خارجی و فراملی امتی، بین مللی تا جهانی میباشد. معطوف به تمدنسازی نوین است. معرفتنگری تا هستیگرایی سیاسی: تبیین حدود کلی و احکام تفصیلی معرفتی سیاسی میباشد. مراد حدود و احکام ماهوی یقینی شرعی معرفت سیاسی است. بمثابة مبنای مبانی کلامی تا جامعه گرایی سیاسی میباشد. مبنای معرفتگرایی مسایل سیاسی است. از عدالت سیاسی تا ولایت فقیه میباشد. به تعبیری مبداء و غایت آنها نیز بوده و بشمار میآیند. موجب زایش، پوشش و پایش نظام مدنی و پیشرفت مدنی میباشد.

خودآزمایی: پرسش و پاسخ های درسی دانشجویی

۱. مبانی هستی شناختی سیاست چه (و چگونه) است؟

۲. رابطه و نسبت هستی شناسی سیاسی با سایر مبانی سیاسی چه (و چگونه) میباشد؟

۳. رابطه و نسبت هستی شناسی سیاسی با اهم مسایل سیاسی چه (و چگونه) است؟

مبنای پنجم

«کلام» و «سیاست»

«کلام سیاسی»

(Political Theology)

الف. توحید سیاسی و ب. تشریع سیاسی

چرایی و چیستی چگونگی؟

خاستگاه، جایگاه و نقش؟

چکیده

مبنای کلامی سیاست

در این مبحث مبنا یا مبانی کلامی سیاست مطرح میشود. مراد سیاست توحیدی و تشریعی است. غایت توحید سیاسی و تشریع سیاسی میباشد. کلام؛ علم و فن معارف یعنی جهان بینی، عقیده و بینش حتی توحید و بلکه خداگرایی سیاسی است. نسبت به جهان آفرین، جهان آفرینش، انسان تا جامعه و جهان انسانی و مدنی میباشد. توحید: مبنای مبانی و اصل اصول دینی و مذهبی از نبوت، معاد(غایت متعالی)، عدالت تا امامت و کرامت انسانی مدنی است. یگانگی مبداء، نظام و غایت سیاسی است. سیاست توحیدی: سیاست یقینی دو ساحتی مادی و معنوی میباشد. در قبال سیاست غیر و ضد توحیدی ظنی تکساحتی-توهمی تنازعی مادی است. تشریع سیاسی: فرای تبیین یعنی تعیین حدود کلی و احکام تفصیلی شرعی سیاست در شریعت(قرآن و سنت)، ترسیم سیاست دو بعدی باطنی و ظاهری در حدود کلی و با احکام تفصیلی شرعی میباشد. فراهم آمده ارزش، بینش و منش دورنی سیاسی است. فراگیر کنش و روش یا رفتار بیرونی سیاسی میباشد. در مقابل سیاست یک بعدی ظاهری است. سیاست متعادل و متعالی است. مراد سیاست کلامی؛ توحیدی و تشریعی میباشد. یک. بدین سبب محور اصلی: موضوعیت و ضرورت و حتی زیبایی یا چرایی یعنی هستی و چیستی چگونگی مبانی کلام سیاسی است. منظور سیاست توحیدی و تشریعی میباشد. در نگاه، نظریه و نظام سیاسی است. دو. بدین مناسبت محورهای فرعی: خاستگاه، جایگاه و نقش گفتمان کلام سیاسی؛ سیاست توحیدی و تشریعی میباشد. ۱. در سایر مبانی و مسایل سیاسی است. ۲. در چالش کارآمدسازی مدنی پیشا رو و راهبرد الگوسازی پیشرفت مدنی فرازا آینده میباشد. ۳. الف. در فرایند بروز ظرفیتهای ذاتی فکری و روحی و فطری عقلی قلبی انسانی مدنی، غریزی و حتی جسمانی بشری است. تا سر حد خودشکوفایی مدنی میباشد. ب. در

فرابرد تحصیل سعادت مدنی است. تا مرز کرامت انسانی مدنی میباشد. ۴. تا چشم انداز تمدنسازی نوین است.

پیش درآمد

مرتبت چستی شناسی سیاسی

یک) عنوان، مسئله، موضوع و محور بحث چه (و چگونه) است؟ ۱. عنوان مبحث: «مبانی کلامی سیاست؛ سیاست توحیدی و تشریعی» میباشد. ۲. مسئله: چرایی و چستی (چگونگی) بینش توحیدی سیاسی (خدانگری و خدگرای سیاسی) و الف. سیاست توحیدی (یگانه نگری و یگانه گرایی) و ب. سیاست تشریعی (شریعتگذاری و شریعتمداری) میباشد. ۳. موضوع: حقیقت و ماهیت واقعیت «کلامی سیاسی؛ سیاست توحیدی و تشریعی» است. ۴. محور: هستی شناسی و چستی شناسی چگونگی کلامی سیاسی؛ سیاست توحیدی و تشریعی» میباشد. به تعبیری خاستگاه، جایگاه و نقش «کلامی سیاسی؛ سیاست توحیدی و تشریعی» در؛ ۱. مبانی انسانشناسی، غایت شناسی و جامعه شناختی سیاسی است. ۲. در اهم مسایل فلسفه سیاسی از عدالت سیاسی تا ولایت فقیه مدنی میباشد. حتی ۳. فلسفه سیاسی است. بلکه در ۴. سیاست فلسفی و کلامی توحیدی و تشریعی میباشد. بر عکس نیز خاستگاه، جایگاه و نقش فلسفه سیاسی و اهم مبادی و سایر مبانی پیشا و پسا کلامی و نیز مسایل فلسفه سیاسی در کلام سیاسی و همچنین سیاست کلامی سیاسی است. منظور سیاست توحیدی و سیاست تشریعی مدنی میباشد.

دو) پرسش اصلی: «مبانی کلامی سیاست؛ سیاست توحیدی و تشریعی» چه میباشند؟ پرسشهای فرعی: چرا؟ چیست؟ چگونه؟

سه) کلام سیاسی: بینش سیاسی است. باور سیاسی میباشد. حتی ایمان سیاسی است. منشاء نگرش نظری از عدالت نگری تا ولایت فقیه نگری میباشد. مبداء گرایش عملی کنش و رفتار سیاسی از عدالت گرایی تا ولایت فقیه گرایی است. جهانبینی حقیقی یقینی واقعی سیاسی میباشد. بینش ظنی تکساحتی تفلسفی نیست. بینش توهمی تنازعی سوفیستی نیز نمی باشد. فرای معرفت شناسی یعنی شناخت سیاسی، باصطلاح معارف سیاسی است. بیشتر هست و نیست های نظری و بایسته ها و نابایسته های عمل د رمورد جهان آفرین، جهان نظام هستی و آفرینش، انسان مدنی تا جامعه و جهان انسانی و سیاست مدنی تا کارآمدی، کمال و کرامت مدنی میباشد. همراه و مبنای شریعت یا فقه اصغر یعنی حقوق سیاسی و نیز اساس اخلاق سیاسی می باشد. که این سه گانه سیاسی با هم، فقه اکبر یا دین و باصطلاح مکتب سیاسی و به تعبیر فارابی تا نایینی: ملت سیاسی بمعنای دیانت سیاسی و آیین سیاسی را تشکیل میدهند. به تعبیری دین و مکتب: فراهم آمده و فراگیرین سه گانه است. عقیده یا اعتقاد سیاسی نیز تعبیر میشود. گاه ایدئولوژی سیاسی که بایسته

ها و نابایسته های سیاسی بوده نیز خوانده شده است. ماهیت یعنی چیستی و چیستی شناسی سیاسی می باشد. از طرفی ماهیت حقیقت سیاسی است. مبنای مبداء یا مبانی مبادی سیاسی می باشد. چیستی هستی سیاسی است. به تعبیری چیستی شناسی هستی شناسی سیاسی می باشد. بینش ارزش سیاسی است. حدود کلی و احکام تفصیلی ضروریات تکوینی و فطری عقل و قلبی سیاسی می باشد. در طرف دیگر ماهیت واقعیت سیاسی است. مبانی مظاهر سیاسی می باشد. چیستی چگونگی سیاسی است. به تعبیری چیستی شناسی دانش چگونگی شناسی و فن چگونگی سازی سیاسی می باشد. بینش و حتی منش درونی کنش و روش یا رفتار سیاسی بیرونی است. مبین حدود کلی و احکام تفصیلی ماهوی یقینی و حیانی می باشد. در صورتیکه بمثابة مذکور و میثاق مشترک و متن محتوایی سند قرارداد دینی مدنی، مورد پذیرش عمومی واقع گشته، مبنا و حدود سیاست عرفی واقعی قرار میگیرد. و در آنها بازتاب و تجلی مییابد.

الف. سیاست توحیدی

(Political Theism)

«فی الدنيا حسنه و فی الاخره حسنه» (بقره/۲؛ ۲۰۱)

سیاست توحیدی چگونه میباشند؟ سیاست بر مبنا، در حدود و در جهت توحید می باشد. منظور توحید حقیقی است. مراد: سیاست توحید و سیاست توحیدی قدر متیقن و قدر مقدور می باشد. توحید سیاسی: بمعنای وحدت سیاسی بوده یعنی یگانگی سیاسی است. توحید سیاسی به سه معنا می باشد. اول. یگانگی حقیقت سیاسی و وحدت آن در عین کثرت تجلیات و مظاهر آن است. چنانکه به تعبیر **سهروردی** به نقل از **شهرزوری** در **تاریخ حکما**: «حقیقت یک آفتاب (هستی) است که (ماهیت و مبانی آن) متکثر و (مظاهر و شاخص های آن) متعدد میشود به (تکثر مبانی و) تعدد مظاهر از دریچه ها و روزنها و شکافها، که شهر یکسیت و خانه های بسیار و راه های بشمار» (تاریخ حکما، ص ۴۶۶). چنانکه حقیقت امنیت یعنی اصل موضوعیت، ضرورت و حتی زیبایی آن، یکی است. همه کس، همه جا، در همه جوامع و همه زمانها امنیت خود را میخواهند. در پی تأمین آنند. واحد بوده و ثابت می باشد. این از مبادی ذاتی و فطری بوده و از محکومات مکتبی، دینی و مذهبی است.

کفر و دین هر دو در رهش پویان وحده لا شریک له گویان

ماهیتش متشابه می باشد. یعنی یقینی یا غیر و ضد یقینی است. اعم از ظنی تکساحتی بوده یا توهمی تنازعی می باشد. ماهیت امنیت: مبانی اعم از حدود کلی و احکام تفصیلی آنست. متکثر یعنی متنوع و متفاضل و متحول می باشد. شبکه سلسله مراتبی طولی و عرضی است. تشکیکی، اشتراکی و اشتدادی می باشد. یعنی با ضعف و شدت است. متحول از ضعف بشدت می باشد. بسان نور و روشنایی است. مظاهر امنیت: متعدد و متغیرند. فراتر آیا عدالت، چیزی غیر و فرای امنیت می باشد؟ مگر نه اینکه عدالت نوعی امنیت و وجهی و تجلی از آنست. حداقل بدون حداقلی از امنیت، عدالت میسر نیست. و برعکس آیا عدالت، امنیت نیست؟ چه بسا عدالت نوعی امنیت بوده و حداقل امنیت آور است.

تبعیض بیهودگی تهدید امنیتی میباشد. آزادی هم همین است. امنیت اعمال اراده میباشد. اعمال اراده امن و ایمن میباشد. تمامی پدیده ها، ارزشها و مسایل سیاسی که هستی بوده بنوعی قابل ارجاع به همدیگر و حتی بسان انرژیها قابل تبدیل بهمند. چون همه هستند. هستی حقیقی، حقیقت هستی است. هر چه به حقیقت یعنی مبادی هستی از جمله حقیقت سیاسی رسیده به وحدت و ثبات میرسیم. هر چه به مبانی چیستی ماهوی سیاسی رسیده به کثرت اعم از تنوع و تفاضل و به تحول جوهری دست می یازیم. هر چه به مظاهر چگونگی واقعی سیاسی رسیده، به تعدد (عارضی و عوارض نه گانه کمی و کیفی) و تغییر عارضی و ظاهری کمی و کیفی زمانی و مکانی کنشی و واکنشی میرسیم. چنانکه در عبارت و تمثیل سهروردی تصریح گردیده اند. **دوم** یگانگی مبداء، مبنا، نظام و غایت سیاست و نظام سیاسی و دولت میباشد. به تبع، در گستره و در راستای یگانگی مبداء، مبنا و نظام و غایت جهان هستی و آفرینش است. از مبداء تا معاد و بازگشت میباشد. بتناسب خاستگاه، جایگاه و نقش خلیفگی خدایی انسانی مدنی مختار یعنی ارادی و تدبیری است. به تناظر آن جامعه مدنی، به تبع آن نظام مدنی و جهان مدنی یعنی بهزیست مدنی میباشد. به تعبیری مبداء، نظام و غایت واحد یعنی یگانه است. این نیز در عین کثرت که بمعنای تنوع و متنوعی یعنی گوناگونی، تفاضل و متفاضلی یعنی سلسله مراتبی میباشد. **سوم**. توحید سیاسی: یگانگی حقیقی و حقیقت در عین دو گونگی ساحات مادی و معنوی، ابعاد باطنی و ظاهری، دیانت و سیاست، و مانند اینها است. **سیاست توحیدی**: **سیاست** (سیاستگذاری، سیاستمداری و سیاستپذیری) **بر مبنای توحید و توحید سیاسی** است. سیاست بر مبنا و در حدود کلی کلی و با احکام تفصیلی یقینی توحیدی می باشد. سیاست دوساحتی مادی و معنوی است. الف. سیاست توسعه اقتصادی و تأمین آسایش همگانی، ب. سیاست توأمان توسعه و تعادل سیاسی و کارآمدسازی ملی، ج. در جهت توسعه و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی میباشد. سیاست دو بعدی باطنی و ظاهری است. سیاست ارزشی، بینشی و منشی درونی بوده و کنشی و رفتاری مدنی بیرونی میباشد. سیاست متعادل است. دارای تعادل بوده و تعادل بخش انسانی، اجتماعی و سیاسی میباشد. سیاست متعالی است. در جهت تعالی بخشی فرهنگی؛ معنوی اخلاقی مدنی بوده و تعالی بخش اجتماعی و سیاسی میباشد. تا مرز کرامتبخشی انسانی مدنی است. این چنین سیاستی: سیاست یک بعدی و یک بعد سیاست نمی باشد. مادیت سیاسی و سیاست مادی نیست. مادیت سیاست نمیشد. سیاست غیر توحیدی تکساحتی نیست. که یکساحت سیاست است. سیاست ضد توحیدی تنازعی نیز نمیشد. که ضد سیاست است. هر دو در حقیقت و در مبادی، سیاست نمیشدند. غیر و ضد توحید سیاسی و سیاست توحیدی نمیشد. که در ماهیت و در مبانی، سیاست نیستند. **سیاست توحیدی** است. **سیاست دو ساحتی** میباشد. **سیاست مادی و معنوی** است. سیاست توسعه ساحت مادی و تأمین آسایش بدنی همگانی میباشد. در جهت سیاست تعالی ساحت معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش باطنی مدنی است. **سیاست دو بُعدی** میباشد. **سیاست باطنی و ظاهری** است. الف. سیاست ارزشی انسانی مدنی میباشد. سیاست ارزشهای حقیقی ذاتی و فطری عقلی برهانی و قلبی شهودی مدنی انسانی است. به تعبیری ارزشهای انسانی مدنی و مدنی انسانی سیاسی میباشد. ب. با سیاست بینش و منش دینی توحیدی یقینی درونی است. به عبارتی با بینش و منش سیاسی توحیدی و توحیدی سیاسی میباشد.

ج. سیاست کنش و رفتار بیرونی است. یا با کنش و رفتار سیاسی بیرونی می‌باشد. فردی، جمعی و اجتماعی فروملی، ملی داخلی و خارجی تا فراملی امتی، بین مللی و جهانی است. **سیاست متعادل** می‌باشد. دارای تعادل است. تعادل‌بخش می‌باشد. سیاست تعادل میان بخشی میانه سیاست توسعه اقتصادی و سیاست تعالی فرهنگی است. تعادل اجتماعی و سیاسی میانه تأمین آسایش همگانی و آرامش مدنی می‌باشد. **سیاست متعالی** می‌باشد. دارای تعالی است. تعالی‌بخش می‌باشد. سیاست کارآمدسازی مدنی است. ارتقای هر چه فراتر بهره‌وری و اثربخشی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی می‌باشد. سیاست پیشرفت مدنی است. الف. سیاست توسعه اقتصادی و ابزاری و تأمین آسایش همگانی است. ب. مثابه سبب مادی، مقدماتی و ابزاری می‌باشد. ب. توأمان با توسعه و تعادل اجتماعی و ارتقای کارآمدسازی ملی است. ب. مثابه سبب صوری ساختاری راهبردی می‌باشد. ج. در جهت سیاست توسعه و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش باطنی مدنی است. تا کرامت انسانی می‌باشد. ب. مثابه سبب فاعلی و غایی الگوی پیشرفت مدنی است. این چنین سیاستی توحیدی و تشریعی می‌باشد. برترین جایگزین کارآمد بهینه و بسامان سیاست غیر و ضد تشریعی و توحیدی است. مراد سیاست تکساحتی (فرویدیسمی - هدونیستی) - تنازعی (داروینیستی - امپریالیستی) مادی و یک بعدی ظاهری نامتعادل و متدانی می‌باشد. امروزه سیاست مدرنیستی است. چه سیاست لیبرالیستی بوده یا سیاست سوسیالیستی باشد. جایگزینی سیاست اشکال داری نارسایی و ناسازوای ذاتی و درونزادی مشکل آفرین تکساحتی - تنازعی توسعه مادی و متدانی است. که مشکل آفرین افزون طلبی؛ استثمار و تبعیض و شکاف فقر و غنای شدید و فزاینده و فراگستر اقتصادی، سیطره جویی استکباری (هژمونی امپریالیستی) سیاسی و خلاء معنوی و اخلاقی فرهنگی می‌باشد. همان شبه سیاست و ضد سیاست مادی و متدانی؛ الف. توسعه فرهنگی و شهروندسازی می‌باشد. ب. مثابه سبب مادی و ابزاری است. ج. در جهت توسعه سیاسی و تولید نظم و سیطره می‌باشد. ب. مثابه سبب صوری و ساختاری است. ج. در جهت توسعه اقتصادی و ابزاری و تولید ثروت تا لذت می‌باشد. ب. مثابه سبب فاعلی و غایی الگوی توسعه و زیست تکساحتی - تنازعی مدنی است.

«هدیناه النجدین» (بلد/۹۰؛ ۱۰)

ب. سیاست تشریعی

(Political Legislation)

«شرع لکم من الدین» (شوری/۴۲؛ ۱۳)

سیاست تشریعی چه (و چگونه) می‌باشند؟ تشریع سیاسی: تبیین بمعنای تحدید یعنی تعیین حدود کلی و احکام تفصیلی سیاست توحیدی بر اساس، در راستا و در جهت توحید سیاسی است.

قوانین ازلی: همان سنت های تکوینی الهی پایدار از ازلی تا ابدی حاکم بر نظام جهان هستی و آفرینش و انسانند. قوانین طبیعی: مراد قوانین فطری و فطریات عقلی و قلبی انسانی است. قوانین یزدانی همان حدود کلی و احکام تفصیلی الهی، وحیانی، شرعی و دینی میباشند. به تعبیری دین، جامع همه قوانین است. قوانین بشری (انسانی): قواعد اختیاری؛ ارادی و تدبیری بشری و انسانی اند. تکوین: آفرینش ویژه بشری و ضرورت و ضروریات و زیبایی های ذاتی اجتناب ناپذیر و پر جاذبه زندگانی و بهزیست مدنی و سیاست مدنی تا تحصیل سعادت انسانی مدنی می باشد. مراد مبادی ارزشی و ارزش های بنیادین و غایی زندگانی سیاسی اند. بسان همان ضرورت و زیبایی امنیت، نظم و نظام، عدالت، امانت (پیماننداری اجتماعی) است. از جمله بایستگی و شایستگی خود سیاست، دولت، حاکمیت و حکومت و قدرت حتی اقتدار یا وحدت، کارامدی و پیشرفت میباشند. فطرت: درک درونی اصل ضرورت و ضروریات تکوینی مدنی و نگرش و حتی گرایش به ضرورت و زیبایی آنها بقدر ظرفیت انسانی می باشد. تشریع: تبیین یعنی تحدید بمعنای تعیین («تبیان لکل شیء») حدود کلی و اصلی و تفصیل («تفصیل کل شیء») یعنی احکام فرعی بینشی و منشی درونی سیاسی است. حدود کلی اصلی و احکام تفصیلی فرعی؛ چه معرفتی و معارف یا بینش بوده، چه اخلاقی و منشی بشمار آمده و چه عملی و حقوقی یا فقه باشد. تدبیر: شاخصه های کنشی و روشی یا رفتاری سیاسی بیرونی و چگونگیسازي آنها می باشد. یا ترسیم سیاستهای عینی بر مبنای تشریعی در جهت تحقق مبادی تکوینی و خودشکوفایی مدنی فطرت و فطری تا مرز سعادت مدنی است. این ها فراگیر معارف سیاسی، فقه سیاسی و اخلاق سیاسی بوده که هر مکتبی مدنی فراهم آمده تبیین و تفصیل آنها می باشد. به تعبیری دیگر تدبیر سیاسی با ترسیم سیاست ها یا سیاستگذاری تا سیاستمداری یا اعمال و تحقق سیاست ها، بر اساس این بینش سیاسی، در حدود و با احکام این فقه سیاسی و در راستای همین اخلاق سیاسی صورت پذیرند و صورت می پذیرند. بدین ترتیب سیاست تشریعی: تدبیر سیاسی با بینش کلامی دینی و در حدود و با احکام تفصیلی شرعی و تشریعی می باشد. تبیین مبادی فطری است. کارگذاری؛ سیاستگذاری و سیاستمداری و حتی سیاستپذیری بر مبنای بینش سیاسی توحیدی، در حدود حقوق سیاسی متعادل (دارای تعادل و تعادلبخش) دینی و با اخلاق سیاسی متعالی (در جهت تعالی و تعالیبخش) مذهبی می باشد. تشریع، شریعت، شریعت و مشروعیت سیاسی یک بسته اند. چنانکه سیاست تشریعی، شرعی، شریعت و مشروع نیز همبسته اند. این دو دسته با هم پیوسته اند. تشریع: تبیین بمعنای تحدید یعنی تعیین حدود کلی و اصلی و تفصیل بمعنای احکام تفصیلی فرعی است. شریعت: نظام جامع حدود و احکام تشریعی است. شریعت: مطابقت با شریعت می باشد. مشروعیت: عینیت مبادی سیاست با محکومات شریعت، عدم غیریت مبنای سیاست با حدود متشابهات یقینی شریعت و عدم ضدیت مظاهر سیاست با احکام فرعی تفصیلی شریعت است.

اینچنین تشریع، شرعیت، شریعت و مشروعیتی؛ سیاسی میباشد. این چنین سیاستی؛ تشریعی، شرعی و مشروع است. بدانسان که در مبحث مشروعیت سیاسی بدان خواهیم پرداخت.

برآمد

«یهدیهم الی صراط مستقیم» (مائده/۵؛ ۱۶)

الف. جمع بندی

جهان بینی سیاسی

مبحث کلام سیاسی به چرایی و چیستی چگونگی؟ یا خاستگاه و جایگاه نقش گفتمان سیاست توحید و تشریعی در نگاه، نظریه و نظام مدنی پرداخت. مراد توحید ذاتی، فطری، شرعی و عرفی است. همچنین نگرش عقلی برهانی و گرایش قلبی شهودی این چنین میباشد. منظور جهان بینی، بینش و عقیده توحید و تشریع حقیقی و یقینی واقعی است. ظنی تکساحتی واقعی نما و توهمی تنازعی ضد واقعی نیست. سیاست توحیدی و تشریعی فردی، جمعی و اجتماعی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مدنی است. سیاست توحیدی و تشریعی دو ساحتی مادی و معنوی است. دو بعدی باطنی و ظاهری میباشد. ارزشی، بینشی و منشی درونی و کنشی و رفتاری بیرونی است. به تعبیری: الهی، متعادل، متعالی، و بسان اینها بوده و محسوب میگردد. کارگذاری سیاسی اعم از؛ سیاستگذاری و سیاستمداری یا ترسیم و اعمال سیاست ها و حتی سیاستپذیری همگانی، عمومی و اکثری در حدود کلی و با احکام تفصیلی مکتب مدنی یقینی مورد پذیرش عمومی است. مراد مکتب دینی مدنی توحیدی میباشد. مبنا، حدود و جهت بخشی کارگذاری؛ سیاستگذاری و سیاستمداری مدنی است.

ب. نتیجه

سیاست توحیدی و تشریعی: تنها و برترین جایگزین بهینه و بسامان و کارآمد سیاست تکساحتی و تنازعی خودخواهی (Egoism) و هوشورزی ابزار (Rationalism) سیاسی بوده که مبنا و موجب کارآمدی، توسعه و سعادت مدنی ظنی تکساحتی و توهمی تنازعی میباشد.

ج. راهبرد جدید

کلام سیاسی؛ سیاست توحیدی و تشریعی: بروز و بر بنیان خداگرایی تا هستیگرایی سیاسی است. تبیین حدود کلی و احکام تفصیلی می باشد. حدود و احکام ماهیت یقینی تشریعی توحیدی دوساحتی مادی و معنوی و دو بعدی باطنی و ظاهری زیرساختی انسانگرایی مدنی تا جامعه گرایی سیاسی میباشد.

خودآزمایی: پرسش و پاسخ های دانشجویی

۱. مبانی کلامی سیاست چه (و چگونه) می باشند؟ ۲. کلام سیاسی چه (و چگونه) می باشد؟ ۳. سیاست توحیدی چه (و چگونه) میباشد؟ ۴. توحید سیاسی چه (و چگونه) میباشد؟ ۵. سیاست تشریعی چه (و چگونه) میباشد؟ ۶. تشریع سیاسی چه (و چگونه) میباشد؟ ۷. سیاست بر مدار توحید چه (و چگونه) میباشد؟ ۸. ربوبیت تشریعی و سیاست چه (و چگونه) میباشد؟

مبنای ششم

«انسان» و «سیاست»

«انسانشناسی سیاسی»

چرایی و چیستی چگونگی؟

خاستگاه، جایگاه و نقش؟

چکیده

انسان مدنی

«لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم ثم رددناه اسفل السافلين» (تین، ۹۵؛ ۴)

در این مبحث مبنا یا مبنای انسان شناختی سیاسی مطرح میشود. منظور انسان حقیقی و یقینی واقعی است. حقیقت و ماهیت انسان واقعی میباشد. انسان فطری خردورز، مدنی و مختار سعادتمند تا کرامت طلب میباشد. به تعبیر مولوی در مثنوی:

جانور فربه شود لیک از علف آدمی فربه ز عزست و شرف
جانور فربه شود از حلق و نوش آدمی فربه شود از راه گوش (هوش)

مدنی: اجتماعی و سیاسی نگر عقلی و مدنی گرای قلبی میباشد. همگرایی، هماهنگی و همکاری یعنی تقسیم کار تبادل کالایی، کار خدماتی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مدنی است. که تا همبستگی و پیوستگی و مرز یگانی اجتماعی و اجتماع واحد مدنی و مدنی واحد فرا میرود. جامعه نیز که نیازمند و واجد نظام سیاسی و دولت میباشد. در نتیجه هم فاعل مدنی (سوژه) و هم قابل مدنی (ابژه) است. اجتماع و سیاست گذار و پذیر میباشد. غریزه میل و دافعه و مدبره جزئی یا هوش ابزاری دارد. اما بشر غریزی تکساحتی و تنازعی نیست. که ذاتا غیر و ضد مدنی باشد. ولو هوشورز ابزاری است. چنانکه به تعبیر اخوان صفا در رسایل: «ان الاتحاد هو خاصیه الامور الروحانيه، و الاحوال النفسانيه» (رسایل، ج ۳، ص ۲۷۳)؛ «اتحاد خاصیت امور روحی (فطری) و احوال نفسانی است». حال آنکه «امور جسمانی، امکان اتحاد ندارند. بلکه مجاورت (مخلوط)، امتزاج (ترکیب) و تماس (در کناری هم) دارند» (همان). ولی اجتماع و «اتحاد در امور نفسانی صورت میپذیرد» (همان). بنابراین فطرت انسانی، مدنی بوده و انسان فطری مدنی میباشد. در عین حال مختار است. در نتیجه مادی یا متدانی نمی باشد. مجبور یا در نقطه متعارض آن، مفوض یعنی بخود واگذاشته نیست. مراد

سیاست انسانی مدنی و سیاست مدنی انسانی است. یک. بدین سبب محور اصلی: موضوعیت و ضرورت و حتی زیبایی یا چرایی یعنی هستی و چیستی بشر و انسان سیاسی و مدنی است. در نگاه، نظریه و نظام سیاسی میباشد. منظور سیاست انسانی مدنی است. دو. بدین مناسبت محورهای فرعی: خاستگاه، جایگاه و نقش گفتمان انسان سیاسی میباشد. است. الف. نقش، حق و اصالت فاعلی-مادی فردی سیاسی، ب. نقش، حق و اصالت جامعه مدنی مورد نظر میباشد. ۱. در سایر مبانی و مسایل سیاسی است. ۲. در چالش کارآمدسازی مدنی پیشا رو و راهبرد الگوسازی پیشرفت مدنی فراآینده میباشد. ۳. الف. در فرایند بروز ظرفیتهای ذاتی فکری و روحی و فطری عقلیو قلبی انسانی مدنی، غریزی و حتی جسمانی بشری است. تا سر حد خودشکوفایی مدنی میباشد. ب. در فرایند تحصیل سعادت مدنی است. تا مرز کرامت انسانی مدنی میباشد. ۴. تا چشم انداز تمدنسازی نوین است.

پیش درآمد

انسان اجتماعی و سیاسی

«انک عالم الکبیر فانطوی فی جرم صغیر» (اما علی، غرر حکم)

عالمی تو در دو گز تن گمشده

یک. عنوان، مسئله، موضوع و محور بحث چه (و چگونه) است؟ ۱. عنوان مبحث: «مبانی انسانشناسی سیاست» میباشد. ۲. مسئله: چرایی و چیستی (چگونگی) انسانسیاسی و انسانسیاسی شناسی تا انسانشناسی سیاسی و مدنی میباشد. ۳. موضوع: حقیقت و ماهیت واقعیت انسان سیاسی یا انسان مدنی است. ۴. محور: هستی شناسی و چیستی شناسی چگونگی انسانسیاسی میباشد. به تعبیری خاستگاه، جایگاه و نقش انسان سیاسی و انسانشناسی سیاسی در فلسفه سیاسی و مبادی، مبانی و مسایل آن بوده و بلکه در سیاست مدنی است. حتی بر عکس خاستگاه، جایگاه و نقش فلسفه سیاسی، مبادی، مبانی و مسایل و نیز سیاست مدنی در انسان شناسی سیاسی و در انسانسازی سیاسی است. منظور سیاست و مدنیت انسانی مدنی میباشد.

دو. پرسش اصلی: «انسان سیاسی» یا «انسان مدنی؛ اجتماعی و سیاسی» چه میباشد؟ الف. از دیدگاه غرب چگونه میباشد؟ مراد بشر غریزی هوشیار ابزاری مفوض بوده که جبرا در پی (کمال اولی) تا حد زیست سیاسی و زندگی مدنی است. با چالش کارآمدی، الگوسازی توسعه تکساحتی و تنازعی و چشم انداز جهانیشدن (گلوبالیتی) ظنی مادی و جهانیشازی (گلوبالیزیشن) تنازعی متدانی میباشد. ب. از دیدگاه اسلام چگونه است؟ منظور انسان فطری خردورز بوده که در پی (کمال ثانوی) بهزیست سیاسی و زندگانی مدنی میباشد. با چالش ارتقای کارآمدی، الگوسازی پیشرفت تا چشم انداز تحصیل سعادت مدنی و کرامت انسانی تا جهانی گرایی (گلوبالیسم) دو ساحتی مدنی است. مادی و معنوی میباشد. دو بعدی باطنی و ظاهری است.

متعادل و متعالی می‌باشد. توسعه اقتصادی، تعادل سیاسی و تعالی سیاسی و مدنی است. پرسشهای فرعی:
چرا؟ چیست؟ چگونه؟

اختیار مدنی انسانی: گزینش خردمندانه خیر بمعنای فضیلت می‌باشد. فرای گرایش هوشمندانه ابزاری خیر در حد منفعت، قدرت و شهرت، در صورتی که ابزار خرد، فضیلت و سعادت حقیقی و یقینی واقعی مدنی بوده، اراده می‌باشد. در غیر این صورت یعنی در صورت لذت طلبی، سلطه طلبی و شهرت طلبی، تکساحتی و تنازعی، ظن یعنی پندار و توهم اراده یا اراده کاذب یعنی دروغین می‌باشد. بنابراین و بدینسان انسان:

الف. مختار است. یعنی ارادی و تدبیری می‌باشد. انسان بایسته بوده با اراده و تدبیر، تدبیر و مدیریت (ساماندهی و مدیریت) و تلاش خود، کارایی و پیشرفت خویش را تا مرز تحصیل سعادت کرامت انسانی تبیین، ترسیم، ترویج و تحقق بخشید. بدیترتیب بهزیست و زندگانی شایسته خویشتن را تامین و تضمین نماید. ظرفیت، ضرورت و زمینه های آن را دارد. این ذاتی یعنی تکوینی و در آفرینش انسان بوده، فطری عقلی و قلبی، شرعی و عرفی است. اختیار: اراده و تدبیر می‌باشد. اراده تدبیری است. تدبیر ارادی می‌باشد. گزینش خیر می‌باشد. جمع میان قضا اعم از سنت های تکوینی آفرینش جهان بسان نظام علی و انسان بسان مدنی و همین مختار بودن و نیز قوانین نگرش های عقلی و گرایشهای قلبی انسانی بسان امنیت تا سعادت و کرامت نگری و گرایی انسانی مدنی با قدر و تقدیر یعنی تدبیر زندگانی خویش در حدود و با احکام شرعی مورد پذیرش عمومی خویش است. امکان اعم از اجازه و توانایی تمیز خیر از شر، فرصت از تهدید، پیشرفت از پسرفت و تحصیل سعادت از شقاوت و کرامت از ذلت و اجتناب از کجراهه و بیراهه زیانبار («ان الانسان لفی خسر») و («الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات») پیمودن راه راست و درست کارامدی و کمال، از ناکارامدی و نارسایی و ناسازواری است. **دو.** انسان بدانسان که در رویکرد غیر و ضد توحیدی بشرگرایی غریزی طبیعی مطح است؛ **یکی. مجبور** یعنی بی اختیار و باصطلاح مسلوب اراده نمی باشد. که نفی قدر است. نقش انسان در تدبیر و تقدیر یعنی تعیین سرشت و سیاست و سرنوشت فردی، جمعی و اجتماعی خویش را بر نمی تابد. چنانکه در بنیاد و غایت آن بوده و بدان می انجامد. همچنانکه اشعریگری نیز بغلط مدعی آندند. **دیگری.** برعکس **مفوض** یعنی بخود واگذاشته هم نیست. که نفی قضا است. نفی سنتهای تکوینی بسان نظام علی و قوانین فطری عقلی برهانی و قلبی شهودی بسان امنیت تا سعادت و کرامت نگری و گرایی انسانی مدنی است. کما اینکه در بنیاد و غایت از جبر نفس و خود نفسانی و غریزه سرچشمه گرفته و بدان ختم می شود. **ب. مدنی** است. یعنی بصورت ذاتی یعنی تکوینی و در آفرینش؛ اجتماعی و سیاسی می‌باشد. درک اعم از نگرش عقلی و گرایش قلبی فطری یعنی سرشتی بدان نیز دارد. حتی چه بسا از حیث جسمانی و بدنی نیز کاملاً متناسب مدنی می‌باشد. هدف، نظام و قانون نگر و گرا بوده و هدف، نظام و قانونگذار و پذیر است. کما اینکه امنیت، عدالت، آزادی، کارامدی، پیشرفت تا سعادت و کرامت نگر و گرا بوده و امنیت تا کرامتگر اعم از؛ امنیت تا

کرامت گذار و مدار و امنیت تاکرامت پذیر می باشد. یعنی ظرفیت، ضرورت و زمینه آن را دارد. این بصورت ذاتی و تکوینی انسان است. با فطرت عقلی برهانی خاص انسانی خود، این را درک کرده و بدان نگرش دارد. یعنی مدنی نگر است. با فطرت قلبی شهودی خویش، بدان گرایش دارد. یعنی مدنی گرا است. مدنیت؛ اجتماع و سیاست را بایسته و شایسته یعنی ضروری و زیبا میداند. در پی سیاست و مدنیت بایسته و شایسته نیز هست. بهمین سبب هم ساینس و هم مسوس یعنی هم فاعل و هم قابل سیاست و مدنیت است. در نتیجه هم مدنی گذار بوده و همچنین مدنی پذیر می باشد. این مهم با هدایت شریعت در حدود کلی و احکام تفصیلی مدنی آن، و پذیرش عمومی مردمی آن بمثابة طرح هادی و نقشه راه و راهبردی صورت پذیرفته و زایا، پایا و پویا خواهد بود. آنهم بکمک شعور یعنی هوش ابزاری بشری است. بصورت ضروری و زیبا اما اختیاری یعنی ارادی و تدبیری مدنی بوده که بدین ترتیب بساماندهی و اداره فردی، جمعی و اجتماعی خویشتن میپردازد. با نیروی مولده غریزه جاذبه و دافعه یعنی کشش های بشری، پیشرفت نموده تاخودشگوفایی مدنی و سعادت مدنی فراز میرود.

مبانی انسان شناختی سیاست و انسان سیاسی از دیدگاه مکتب و در مدنیت های؛ یکی. رویکرد غیر و ضد توحیدی رهیافت مادی مدرنیستی غرب است. از تفلسفی و سوفیستی پیشا سقراطی و مکاتب انحطاطی پسا ارسطویی می باشد. نیز بشر غریزی مدرنیستی جدید تا سرانجام نیهیلیسم پست مدرنیستی جاری است. دیگری. رویکرد توحیدی دینی اسلام (قرآن و سنت) می باشد. و رهیافت مذاهب، مفسرین و متفکرین اسلامی اولیه، میانه و معاصر تا جدید است. انسان در بینش سیاسی یا انسان سیاسی در بینش توحیدی و غیر و ضد توحیدی اسلام و غرب مورد نظر می باشد. بینش انسان سیاسی و بینش سیاسی انسان؛ یکی. تکساحتی و تنازعی مادی یک بعدی ظاهری نامتعادل نامتعالی متدانی و دیگری. دوساحتی مادی و معنوی دو بعدی باطنی و ظاهری متعادل و متعالی است. انسان سیاسی و به تبع آن سیاست انسانی تکساحتی مادی بوده یا دو ساحتی مادی و معنوی بوده و بشمار می آید؟ انسان و به تبع آن سیاست انسانی یک بعدی ظاهری (کنشی و روشی یا رفتاری) سیاسی بوده و بشمار می آید؟ یا دو بعدی (ارزشی، بینشی و مَنشی) درونی سیاسی و (کنشی و روشی یا رفتاری) بیرونی سیاسی بوده و محسوب میگردد؟ بدینترتیب: مبانی انسان شناختی سیاست از دیدگاه؛ غرب و اسلام مطرح است.

برآمد

سیاست انسانی

جمع بندی

سیاست انسانسازی

در گفتمان حکمی مدنی قرآنی؛ واژگان بریه، ناس، بشر، انسان و آدم آمده اند. بریه: جاندار است. از خیر بریه تا شر بریه می باشد. ناس: مردمند. بشر بیشتر جنبه جاننداری نفسانی و جسمانی است. انسان: دارای روح خدایی («نفخت فیه من روحی»: حجر/۱۵؛ ۲۹) و فطرت («فطره الله التي فطر الناس عليها») می باشد. در تعبیر امام خمینی (ره): فطرت (و فؤاد) اعم از؛ عقل یا خرد نگرشگر به بایسته های ذاتی و قلب یا دل گرایشگر شایسته های تکوینی است. از امنیت نگری و امنیت گرایی و نظام نگری و گرایی عقلی و قلبی انسانی مدنی می باشد. تا سعادت نگری و گرایی مدنی و کرامت نگری و گرایی انسانی برهانی و شهودی مدنی است. همچنین واژگان فطرت، فؤاد، روح و نفس آمده اند. فطرت، فؤاد و روح ولو اعتبارت مختلف بوده ولی اجمالاً مترادفند. نفس در گفتمان حکمی اعم از؛ نفس کلی و نفس جزئی است. نفس کلی: همان روح و فطرت می باشد. کما اینکه عقل: خرد است. راهنمای سعادت مدنی می باشد. به تعبیر حکیم طوس:

خرد رهنما و خر دلگشای خرد دستگیرت به هر دو سرای

ویژه انسان است. شعور: هوش می باشد. مشترک حیوان و بشر است. یعنی حیوان نیز هوشمند دارد. در هوش بشری: ابزار خرد است. ابزاری می باشد. ابزار سازماندهی می باشد. در گفتمان حکمی، طبع: به تعبیری گزینه است. غرایز می باشد. کشش میل و دافعه می باشد. حتی باعتباری مدبر جزئی مشترک حیوانی و بشری می باشد. یعنی حیوان نیز واجد آنها است. عقل و شعور یا هوش و خرد مطرحند. در گفتمان حکمی: فطرت، نفس کلی می باشد. نفس جزئی: طبع یا گزینه بوده و غرایز است. شعور بشری در گفتمان قرآنی: هوش ابزاری: عقل جزوی و جزء نگر است. بدینسان انسان، بسان سایر جانوران فرای جسم، دارای نفس جزئی اعم از غرایز سه گانه میل، خشم و هوش جزئی می باشد. فراتر دارای فطرت خاص انسانی است. اعم از فطرت عقلی و حتی فطرت قلبی می باشد. بسان همان امنیت و نظام نگری تا سعادت و کرامت نگری عقلی برهانی است. امنیت و نظام تا سعادت و کرامت گرایی قلبی شهودی می باشد. این را در گفتمان فلسفی: «نفس کلی» («نفس و ما سواها فالهمها فجورها و تقویها»)، و در گفتمان قرآنی «روح» خدایی («نفخت فیه من روحی») و حتی «فؤاد» («نثبت به فؤادک»: اسراء/۱۷؛ ۳۶) تعبیر شده است.

خود آزمایی: پرسش و پاسخ های درسی دانشجویی

۱. رابطه و نسبت انسان و سیاست چه (و چگونه) می باشد؟ ۲. انسان سیاسی چه (و چگونه) می باشد؟ ۳. انواع انسان کدامند؟ ۴. بشر و انسان چه می باشند؟ ۵. خرد و هوش چه می باشند؟

مبنای هفتم

«انسانگرایی فطری مدنی» و «بشرگرایی غریزی سیاسی»

الف. از دیدگاه غرب، ب. از دیدگاه اسلام

چرایی و چیستی چگونگی؟

خاستگاه، جایگاه و نقش؟

چکیده

«هم کلالانعام بل هم اضل سیلا» (اسراء/۲۵؛ ۴۴)

«بشرگرایی غریزی مدنی» و «انسانگرایی فطری مدنی»

انسان؛ یکی. الف. دارای فطرت یا روح تعالی طلب خاص خویش میباشد. ب. نفس جزئی یا غریزه جانوری با اصطلاح بشری طبیعی توسعه طلب دارد. همچنین یکی. دارای عقل یا خرد راهنما است. دیگری شعور یا هوش ابزاری دارد. یک. انسان مدنی حقیقی و یقین واقعی، سیاست و سیر بهزیست و زندگانی مدنی خویشتن را از فطرت عقلی و قلبی تعالی طلبی خاص انسانی، بنیاد گذاشته و آغاز کرده و با کمک غرایز بشری و ابزار هوش، در پی کارآمدی، پیشرفت و خودشکوفایی تا تحصیل سعادت (آسایش و آرامش) و کرامت انسانی مدنی فراز میرود. به عبارتی چنین انسانی؛ حقیقی و یقینی واقعی است. این چنین انسانی در تعابیر مختلف حکمای مدنی بنام: انسان توحیدی، فاضلی و فضیلت طلب، متعادل، متعالی، کمال طلب، سعادت طلب و کرامت طلب مدنی تلقی میگردد. دو. در صورتی که فطرت انسانی را ندیده یا نادیده پنداشته و سیاست و سیر زیست و زندگی مدنی خود را از غرایز توسعه طلبی تکساحتی میل (منفعت، ثروت و لذت طلبی) و دافعه تنازعی (سلطه طلبی) و هوشورزی بنیاد گذاشته و آغاز کرده در پی کارآمدی، توسعه و خود ارضایی تا تحصیل آسایش یا لذت جلو میرود، انسان مدنی حقیقی و یقینی واقعی نمی باشد. انسان ظنی تکساحتی بوده یا توهمی تنازعی است. بلکه ظن انسان و توهم انسان می باشد. اینرا که حکمای مدنی بنام: غیر و ضد توحیدی، جاهلی، طبیعی، مادی، متدانی، اعم از؛ ثروت طلب، شهرت طلب و قدر تطلب و بسان تلقی و تعبیر میسازند. میشود ایران بشر مدنی دانسته و نامید. گفتمان انسان مدنی اسلام، مورد نخست است. گفتمان بشر مدنی مدرنیسم غرب و غربی، مورد دوم میباشد. چالشی جدی و جهانگستر میان این دو گفتمان در جریانست. چالشی سرشت ساز و سرنوشت ساز میباشد. در بستر جهانی شدن (Globality)، تعارض؛ الف. جهانی سازی

(Globalization) ب. جهانی گرایی (Globalism) آینده جهان را رقم میزنند. آینده ای که در گرو تبیین علمی و فلسفی سیاسی، ترسیم علمی راهبردی سیاسی، ترویج علمی عمومی یعنی گفتمانسازی علمی نخبگانی، مردمی و مدیریتی و سرانجام تحقق علمی عینی یعنی مهندسی، مدیریت و آسبیدایی نظام بین ملل و تمدن نوین جهانی با حاکمیت این یا آن گفتمان مدنی میباشد.

پیشدرآمد

دو گونه‌ی انسانی و بشری مدنی

یک) چنانکه به تعبیر فارابی در احصاء علوم: «این گونه حکومت اقسام بسیار دارد. و بر هر یک از آنها به مناسبت هدف و مقصدی که دنبال می‌کند، نامی مخصوص می‌نهند. تعداد آنها به اندازه هدف‌ها و غرض‌هایی است که این گونه حکومت‌ها در جستجوی آنها هستند» (احصاء علوم، ص ۱۰۸). مراد حکومت جوامع بوده که خود صورت و نظام سیاسی جوامع مدنی واجد همان حکومت‌ها میباشد. پس «اگر حکومتی در صدد مال‌اندوزی باشد، آن را حکومت خست (= پستی) می‌نامند» (همان). ثروت طلب، سرمایه داری و سرمایه سالاری است. و «اگر حکومتی در طلب بزرگی و سرافرازی (اعتبار و پرستیژ ملی) گام بردارد، حکومت کرامت (شهرت طلبی) نامیده می‌شود» (همان). و «اگر سوای این دو بوده باشد، آن را به مناسبت هدفی که در پیش می‌گیرد نامگذاری می‌کنند» (همان). اگر در طلب قدرت و سلطه بود؛ ثدرت طلب و سلطه طلب است.

دو) اخوان صفا در رسایل تصریح مینمایند: اول. «حکما در ماهیت انسان، و حقیقت معنای آن، اختلافات زیادی دارند ولی در سه نظریه قابل جمعند: ۱. «انسان را همین بدن دیدنی مرکب از گوشت و خون و استخوان و بسان اینها و نه چیزی دیگری می‌پندارد» (رسایل، ج ۳، ص ۳۷۱). ۲. «انسان را مجموعه جسد جسمانی و روح نفسانی یعنی روحانی می‌انگارد» (همان). ۳. «برخی نیز حقیقت انسان و انسان حقیقی را نفس ناطقه دانسته و جسد او را بمنزله لباس پیراهن، یا غلاف پوشاننده او، میدانند» (همان، صص ۲-۳۷۱). ماهیت یعنی چیستی نفس انسان را نیز؛ ۱. «برخی جسم لطیف نا پیدا و نامحسوس می‌پندارند» (همان، ص ۳۷۲). ۲. «برخی جوهر روحانی غیر جسم، معقول و غیر محسوس، باقی بعد از مرگ میدانند» (همان). ۳. «برخی نفس را عرض حاصل مزاج بدن و ترکیبات (اخلاط) جسد دانسته که با مرگ از بین رفته (بیطل) و فاسد میگردد، چون جسد متلاشی شده و بدن تلف شود (از میان برود)، و وجودی جز با جسم ندارد» (همان). به تأکید اخوان: «اینان را جسمیون گویند. چیزی غیر از اجسام محسوس و عوارض کمی و کیفی قائل نمی‌باشند» (همان). چنان که پراگماتیسم سیاسی و پوزیتیویسم سیاسی، علم سیاست را بجای هستی‌شناسی، چیستی‌شناسی و چگونگی‌شناسی یا دانایی، بینایی و آگاهی سیاسی به چگونگی‌شناسی سیاسی (Political Science) یعنی آگاهی از جمله در باب انسان مدنی و بشر سیاسی تقلیل میدهند. حتی

چیستی شناسی سیاسی و هستی شناسی سیاسی را با دغدغه و داعیه بزعم تکساحتی نارسای خود، برنتابیده و غیر علمی و بلکه ضد علمی و منفی خوانده و نفی و نهی میسازند. دوم. **اخوان صفا** در مواضعی دیگر در **رسایل می آورند: الف.** «اعلم ان ادون رتبه الانسانیه التي تلى الحيوانيه هي رتبه الذين لا يعلمون من الامور الا المحسوسات، و لا يعرفون من الخيرات الا الجسمانيات، و لا يطلبون الا صلاح الاجساد، و لا يرغبون الا فى زينه الدنيا، و لا يتمنون الا الخلود فيها مع علمهم انه لا سبيل لهم الى ذلك، و لا يشتهون من اللذات الا الأكل و الشرب مثل البهائم، و لا تنافسون الا فى الجماع و النكاح مثل الخنازير و الحمير، و لا يحرصون الا على جمع الذخائر من متاع الدنيا يجمعون ما لا يحتاجون اليه كامل، و يحبون ما لا ينتفعون به كالعقاقق، و لا يعرفون من الزينه الا اصباغ اللباس من الطاووس، و يتحاربون على حطام الدنيا كالكلاب على الجيف! فهؤلاء و ان كانت صورتهم الجسدانيه صورته الانسان فأن افعال نفوسهم افعال النفس الحيوانيه و النباتيه» (رسایل، ج ۴، ص ۲۸۱)؛ «بدان پستترین رتبه انسان نزدیک حیوان بوده ...». ب. «و اما الرتبه الانسانيه تلى رتبه الملائكه» (همان)؛ «برترین مرتبت، رتبه نزدیک و بلکه فرای فرشتگانست». پس «فهى رتبه الذين انتبهت نفوسهم من نون الغفله و رقدته الجهاله، و انتعشت بحياه العلوم و المعارف، و انفتحت لها عين البصيره» (همان)؛ «رتبت كسانی که نفوسشان از غفلت و جهالت هشیار شده، زندگانی علمی و معرفتی یافته، چشمه های بصیرتش باز شده اند». «فأبصرت بنور قلبها ما كان غائبا عن حواسها من الامور الروحانيه و الموجودات العقلية» (همان)؛ «بنور قلبش روحانیاتی که از حسش غایب بوده و فرا عقلش می باشند را یا می بیند». و «شاهدت بصفاء جوهرها عالم الارواح و رأت بعين اليقين اصناف الخلايق الذين هم هناك» (همان)؛ «بفای خودسازی جوهرش، ملکوت ملک و عالم را بصورت یقینی مشاهده میکند». و «هى الصورة المجردة عن الهیولی الجسمانيه و هى اجناس الملائكه و جنود ربك من الروحانيين و الكروبيين و حمله العرش اجمعين» (همان، صص ۲-۲۸۱)؛ «صور مجرد از جسم و اجناس ملایک و جنود رب که جملگی روحانیین، کروبیین و حاملان عرش بوده را می بیند». و «عرفت احوالهم و تبیین لها سرورهم و ملاذهم و نعيمهم» (همان، ص ۲۸۲)؛ «به احوال آنها معرفت یافته و سرورشان بو لذتشان و نعماتشان رایش تبیین میگردد». «فتشوقت نحوها و رغبت فيها، و حرصت على طلبها» (همان)؛ «شوق سیر بسوی آنها، رغبت بدانها و حرص بر طلب آنها او را فرامیگیرد». و «زهدت فى نعيم ابناء الدنيا و الكون فى عالم الاجساد، و تركت طلب شهواتها الجسمانيه، و تعرضت عن تناول لذاتها الجرمانيه» (همان)؛ «از نعمت های دنیوی ولو در عالم جسدانی بوده، زهد ورزیده و طلب شهوات جسمانی را ترک گفته و از لذات جرمانی روی بر میگرداند». و «صارت بفكرتها هناك و ان كانت بحسدها هاهنا» (همان)؛ «بفكرش سیر بدانسو نموده ولو جسدش اینجا است». «فأسهر ليله مفكرا و نهارا طاويا فى طلب المعارف و البحث عن حقايق الامور» (همان)؛ «شبیداری در فکر و روزانه در طلب معارف و بحث از حقایق امور می باشد». به تعبیر مولوی در مثنوی معنوی:

روزها فکر من اینست و همه شب سخنم
ز کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود؟
که چرا غافل از احوال دل خویشتم
بکجا میروم آخر نمایی وطنم؟

به تعبیر مولای متقیان (ع): «من این؟ فی این؟ الی این؟»؛ «از کجا؟ در کجا؟ به کجا؟». انسان هر چه انسانیت، پرسش های چالش خیز هر چه فراتر. بشر هرچه فروتر و حیوانتر، چگونگی منفعت، ثروت و لذت، قدرت و سلطه و شهرت و اعتبار هر چه افزونتر. و «رضی من متاع الدنيا بکسره یقیم بها حياه الجسد و خرقه یواری بها العوره الی وقت معلوم» (همان)؛ «در متاع دنیا، راضی به کمترین در حد قوام زندگی جسدانی و لباسی حداقلی پوشش تن تا زمان معین». و «عاش فی الدنيا مع ابناء جنسه الادمیین بجسده و هو جنسه من اجناس الملائکه» (همان)؛ «زندگی در دنیا با همجنسان آدمی با جسدش نموده و جنس و نوع یا گونه اش از فرشتگانست». فرشته انسان نما ست. برخلاف حیوان یا شیطان، انسان نما میباشد. به تعبیر سعدی در اینصورت:

دلی زنده خوابیده در زیر گل به از روی گل، عالمی مرده دل

سه) در گفتمان حکمی مدنی خواجه نصیر نیز در اخلاق ناصری نیز به تعبیر وی: اول، «هر مردم که این قوی (اراده و تدبیر) در او تمام افتد و باستعمال آلات و استنباط مقدمات آنرا از نقصان بکمال بهتر تواند رسانید فضیلت و شرف او زیاده بود بر آنکه این معانی در او کمتر باشد» (اخلاق ناصری، ص ۶۲). و «اوایل این درجات کسانی را بود که بوسیله عقل و قوت حدس استخراج صناعات شریف و ترتیب حرفتهای دقیق و آلات لطیف میکند» (همان). این همان بشر هوشورز ابزارساز تکساحتی - تنازعی مدنی است. و «بعد از آن جماعتی که بعقول و افکار و تأمل بسیار در علوم و احکام معارف و اقتناء (پیروی) فضایل خوض می نمایند» (همان). این همان انسان خردورز دو ساحتی مادی و معنوی مدنی است. و «از ایشان گذشته کسانی که بوحی و الهام معرفت حقایق و احکام از مقربان حضرت الهی بی توسط اجسام تلقی میکنند و در تکمیل خلق و تنظیم امور معاش و معاد سبب راحت (آرامش) و موجب سعادت اهل اقالیم و ادوار میشوند و این نهایت مدارج نوع انسانی بود» (همان). و «تفاوت در این نوع بیشتر از تفاوت بود در نوعهای حیوانات» (همان). بدیترتیب انسان مدنی انواع بشری، انسانی و کامل دارد.

پیشتر روشن شد که انسان بصورت ذاتی و فطری؛ متفکر و خردورز بوده، مدنی یعنی اجتماعی و سیاسی میباشد و مختار یعنی دارای اراده با تدبیر است. بدین سبب برخلاف سایر جانوران که هر کدام یک نوعند. چنانکه گوسفند، همه جا و همیشه، چرنده است. گرگ، همه جا و همواره، درنده است. بلکه همگی یکنوعند. غریزیند. دارای میل و جاذبه ملایم و لذت جسمانی، دافعه ناملایم و مدبره جزئی یا هوش طبیعی اند. انسان

و انسانها، ولو در بدو تولید یک گونه بوده ولی در سیر تحول و تغییرات و در خاتمه حیات خود، انواعند. انواع دو گانه؛ یکی انسانی فطری فاضلی است. دیگری بشری غریزی جاهلی می باشد. بشر غریزی طبیعی ابزاری بنوبت خود؛ یک. با غلبت غریزت میل؛ منفعت، ثروت تا لذت طلب تکساحتی است. یا دو. با غلبت غریزت دافعه و خشم؛ سلطه طلب، سیطره جوی تنازعی می باشد. سوم. با غلبت شهرت طلبی و اعتبار (پرستیژ) است. البته چه بسا با ترکیبات مختلف اینها باشند. باصطلاح با دوز و درجات متنوع متفاضل بتعداد یکایک انسانها بسان اثر انگشت یا دی. ان. هر یک است. بلکه در هریک نیز متغیر بوده و گاه متحول (انقلابی از ردیلت بفصیلت یا ارتجاعی از فصیلت به ردیلت) می گردد. چرا که به تعبیر حکیم ناصر خسرو در کتاب وجه دین: «مردم از دو گوهر مرکب بود یکی جسم کثیف و دیگر نفس لطیف» (وجه دین، ص ۴۶). و «لطیف ... نفس و عقل کلی است» (همان). مراد فطرت یا روح یا فؤاد و خرد راهنما می باشند. این «نفس و عقل جزوی که اندر مردم است از آن نفس و عقل کلی اثر است» (همان). منظور غریزه و شعور یا هوش ابزاری میباشد. که رابط، مبدل و ابزار فطرت و خرد با بدن و جسم و بیرون است. اگر فطرت و خرد در کشور تن حاکم بوده و بر مملکت بدن مدبر و مدیر باشد و بشود، پیامبران و راهبران دینی «بعلم شریف ایشان مردم را از درجه دیوی بدرجه فرشتگی رسانند» (همان). «الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور» (بقره/۲؛ ۲۵۷). و در غیر اینصورت و برعکس، برعکس. «و الذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات» (همان). در هر دو صورت سبب فاعلی بنیادین، محوریت عزیمت و غایت نهایی و باصطلاح اصالت معمولاً یکی از اینها می میباشد. در این صورت باصطلاح هویت از جنس آن بوده و اصالت با آنست. مثلاً کسی که در پی منفعت، ثروت و لذت میباشد، منفعت طلب، ثروت طلب و لذت طلب بوده یا گشته و نامیده میشود. یا کسی که در پی مقام، قدرت و سلطه می باشد، مقام طلب، قدرت طلب و سلطه طلب بوده و خوانده میشود. چنانکه کسی که در پی شهرت و اعتبار میباشد، شهرت طلب، اعتبار طلب بوده و بدو اینگونه میگویند. برخی ثروت و قدرت را برای شهرت میخواهند. برخی دیگر، ثروت و شهرت را برای قدرت میطلبند. یا بعضی هم قدرت و شهرت را برای ثروت و لذت پی میگیرند. به تناظر اینها، جوامع مدنی؛ فاضلی انسانی یا جاهلی بشری ظنی تکساحتی یا توهمی تنازعی و یا شهرت طلب بروز میابند. جوامع مدنی نیز چه بسا با ترکیبات مختلف اینها باشند. اما در جوامع هم، سبب فاعلی بنیادین، محوریت عزیمت و غایت نهایی یکی از اینها میباشد. در این صورت باصطلاح هویت از جنس آن بوده و اصالت با آنست.

دوم. در گفتمان حکمی مدنی خواجه نصیر در اخلاق ناصری همچنین به تعبیر وی: اول. «مقصود از این اشاره و غرض از شرح این مراتب (کمالی انسانی) آنست که تا بدانند که انسان در بدو فطرت (آغاز آفرینش و تولد) مرتبه وسطی یافته است و میان مراتب کاینات افتاده» (اخلاق ناصری، ص ۶۳). میانه و جامع مُلک و ملکوت، ظاهر و باطن، روح و جسم و مادیت و معنویت و خاک تا خدا میباشد. و «او را راهی

است باراده بمرتبه اعلی و بالطبیعه بمرتبه ادنی» (همان). الف. فرایرد اختیاری؛ ارادی و تدبیری توسعه اقتصادی و آسایش بدنی، تعادل سیاسی و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی تا آرامش مدنی تعالی معنوی و اخلاقی از فطرت انسانی مدنی بوده تا کارآمدی، پیشرفت، خودشکوفایی و کرامت مدنی انسانی می‌باشد. یا ب. توسعه طبیعی غریزی و جسمانی تک ساحتی و تنازعی از رفاه تا ارضا و اشباع غرایز می‌باشد. از برای آنکه «همچنانکه در ظاهر آنچه در دیگر حیوانات بدان احتیاج افتاد مانند غذا که بدل مایتحلل (جبران نیاز بدنی) باشد و موی و پشم که مضرت سرما و گرما باز دارد و آلات دفع که بدان از منافعی و معاند احتراز توان کرد طبیعت بر یک وفق مصلحت ساخته است و ایشان را مزاج العله (واسطه) گردانیده» (همان). غذا، پوشش و دفاع جانوران، طبیعیند. و «آنچه انسان را بدان حاجت بود از این اسباب حواله با تدبیر و رویت (تدبر و اندیشه ورزی) و تصرف و اراده او کرده تا چنانکه بهتر داند میسازد» (همان). غذا (خوردنی و آشامیدنی)، مسکن و پوشاک و ابزار دفاعی انسان، بازتولید صنایعند. «نه غذای او بی ترتیب زرع (گشتگری) و حصاد (دروگری) و طحن (آردسازی) و عجن (خمیرسازی) و خبز (نانوایی) و ترکیب بدست آید و نه لباس او بی تصرف غزل (نخریسی) و نسج (نساجی: بافندگی، پارچه بافی) و خیاطت (خیاطی: دوزندگی، لباس دوزی) و دباغت (دباغی: چرمسازی) میسر شود» (همان). و «نه سلاحش بی صنعت و تهنید (پردازش) و تقدیر (ارزیابی) صورت بندد» (همان، صص ۶-۶۵). همه اینها تولید طبیعی نیستند. بازتولید طبیعی صنایعند. ارادی و تدبیریند. همچنان «در باطن کمال هر نوع از انواع مرکبات نباتی و حیوانی در فطرت (خلقت و آفرینش) او تقدیم یافته است و با غریزت او مرکوز شده» (همان، صص ۶۶). طبیعی و غریزیند. دوم. «کمال انسانی و شرف فضیلت او حواله بفکر و رویت و عقل و اراده او آمده» (همان). انسان ذاتی و فطری مدنی بالقوه در بدو تولید، طبیعی و غریزی است. اما میتواند تدریجا ارادی و تدبیری شده و فطرتش بالفعل شده و فعلیت، فاعلیت و فعالیت یابد. و «کلید سعادت و شقاوت و تمامی و نقصان بدست کفایت او باز داده» (همان). کارایی؛ بهره وری و اثربخشی انسان، کلید خودشکوفایی تا مرز خوشبختی و کرامت مدنی انسانی است. برعکس آن برعکس می‌باشد. ناکارایی یا کارایی؛ بهره وری و اثربخشی تکساحتی و تنازعی او، موجد خوشکوفایی نشده و یا موجد توسعه تکساحتی-تنازعی او می‌گردد. این عین مشقت و شقاوت مدنی بوده که مانع و مخل پیشرفت و خودشکوفایی و سعادت حقیقی و یقینی واقعی است. سوم. الف. اگر «بر وفق مصلحت از روی ارادت بر قاعده مستقیم حرکت کند» (همان). مراد راهبرد پیشرفت مدنی راهبردی است. و «بتدریج سوی علوم و معارف و آداب و فضایل گراید» (همان). منظور علم، معرفت، آداب و اخلاق یا فرهنگ راهبردی پیشرفت مدنی می باشد. «شوقی که در طبیعت (ذات و فطرت) او بنیل کمال مرکوز است او را بطریقی راست و قصدی محمود از مرتبه بمرتبه و از افق بافق میرساند» (همان). این پیشرفت نگری عقلی برهانی و پیشرفت گرایی قلبی شهودی فطری انسانی مدنی و به تناظر و تبع آن

جامعه مدنی است. تا «نور الهی بر او تابد و مجاورت ملاء اعلی یابد و از مقربان حضرت صمدی شود» (همان). به خدایگونگی مدنی رسیده و تشبه بخدا و تخلق باخلاق الهی نماید. ب. و «اگر در مرتبه اصلی (اولیه) سکون و اقامت اختیار کند و زمام بدست طبیعت (غریزت) خود دهد» (همان). در حد بشر غریزی بماند. «او را بطریق انتکاس (سرنگونی) روی بسمت اسفل گرداند» (همان). واپسگرا میگردد. و «شوقی فاسد و میلی تباه مانند شهوتهای ردیه که در طبایع بیماران بود با آن اضافت شود تا آنکه روز بروز و لحظه بلحظه ناقص تر میشود» (همان). بجای توسعه و تعالی، توسعه و تنازل می پذیرد. و «انحطاط و نقصان غلبه می یابد» (همان). بجای صعود و عروج، سقوط میکند. تا «مانند سنگی که از بالا به نشیب گردانند بکمتر مدتی بدرجه ادنی و رتبه اخس رسد و این مقام هلاکت و بوار او بود» (همان). بجای پیشرفت به توسعه تکساحتی و تنازعی کشیده و میکشاند. چنانکه گفته اند: «هی النفس ان تهمل تلازم خساسة و ان تتبع نحو الفضائل تلهج» (همان)؛ «نفس را بحال خود رها سازی، فرومیکشد و اگر بسوی برتری ها بکشانی، برانگیخته میشود». سوم. و از جهت آنکه «مردم در بدو فطرت (خلقت و تولد) مستعد این دو حالت باشد احتیاج افتاد به پیغمبران و حکیمان و امامان و هادیان و مؤدبان و معلمان» (همان). نیازمند راهبرد راهبری، راهنما، راهبر، تأدیب و تعلیم یعنی آموزش نظری و پرورش عملی است. تا «بعضی بلطف و گروهی بعنف (شدت) او را از توجه بجانب شقاوت و خسران که در آن بزیادت جهدی و حرکتی حاجت نبود بلکه خود سکون و عدم حرکت در آن معنی کافی است مانع میشوند» (همان). از توسعه تکساحتی-تنازعی غریزی که طبیعی بوده باز دارند. و «روی او بجانب سعادت ابدی که جهد و عنایت را مصروف بدان می باید داشت» (همان). در راهبرد پیشرفت مدنی وادرنند. و «جز بحرکت ضمیر (سرشت و درونی) در طریق حقیقت و اکتساب فضیلت بدان مقصد نتوان رسید میگردانند» (همان). از فطرت انسانی مدنی و ارزشهای فطری با بینش و منش درونی آغاز شده، سرچشمه گرفته و بنیاد گذاشته میشود. با راهبرد حقیقی و یقینی واقعی است. توسعه و آسایش بدنی در جهت تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و آرامش مدنی میباشد. تا «بوسیله تسدید و تقویم و تأدیب و تعلیم ایشان بمرتبه اعلی از مراتب وجود میرسند» (همان). سدسازی، برپایی و ارزیابی، پرورش عملی و آموزش نظری، از بشریت طبیعی و توسعه تکساحتی - تنازعی به انسان مدنی بالفعل و پیشرفت مدنی اعم از توسعه و تعالی دست مییابد. «وفقنا الله لما يحب و يرضى و جنبنا عن اتباع الهوى» (همان)؛ «خدا ما را توفیق داده در حد بایسته که شایسته رضایت او بوده و از تبعیت غریزه باز دارد».

بدینسبب انسانهای فطری و بشر غریزی با ترکیبیات مختلف و میزانهای متفاوت (کم تا زیاد سلسله مراتبی) اند. باندازه تعداد انسان ها و افراد بشری حتی بشمار مراحل و بلکه لحظاظ زندگی آنها میباشند. بدین سبب

تنوع و تفاضل انسانها و بشرها، که به تناظر آن تنوع و تفاضل جوامع انسانی، به تبع آن تنوع و تفاضل و نیز تغییرات شکلی و ساختاری و تحولات ماهوی یا هویتی نظامات مدنی و حکومت های مدنی و به تناسب آن سیاست های مدنی را در پی دارد، مهم است. تا بدانجا که اگر اینرا بمثابه یکی از مبانی سیاست و سیاسی دانسته که بایسته بوده فلسفه سیاسی و حکمت مدنی شایسته بدان پردازد، دور از واقعیت نیست. به همین مناسبت به اهم انواع دوگانه بشری غریزی و انسانی فطری در دیدگاه غرب و اسلام می پردازیم.

درآمد

الف. مبانی بشرگرایی غریزی مدنی سیاست از دیدگاه غرب

«بشر سیاسی»

(Political man/ Human)

مبانی انسان‌شناختی سیاست از دیدگاه غرب چگونه می‌باشد؟ مبانی انسان‌شناختی سیاست از دیدگاه غرب: مراد انسان سیاسی و انسان‌شناسی سیاسی مدرنیسم و در مدرنیسم غرب جدید است. که رنسانی یعنی تجدی حیات نه فلسفه و حکمت راستین سقراطی، افلاطونی و ارسطویی است. بلکه روزآمدسازی تفلسف هراکلیتی و سوفیسم پروتاگوراسی و گورگیاسی پیشا سقراطی و همچنین مکاتب انحطاطی شکاکان، نسیون، رواقیون و اپیکورین های پسا ارسطویی نیز می‌باشد. چنانکه پست مدرن ها آنها را پست مدرنی پیشا مدرن دانسته و مرجع میدانند. گفتمان فراگستر غالب اومانیسم از ماکیاولی، هابس، لاک تا میل بعد و تا نیهلیسم پست مدرنیستی کنونی و جاری می باشد. دوران جدید: با دغدغه انسان‌خدایی (انسان خودآ) یا خداانسانی (خودآیی انسان)، یعنی طرد خدا از زندگی انسان است. و طرح انسان قائم بخود، عصر تقلیل انسان به بشر طبیعی و سیطره بشرگرایی غریزی یا غریزه گرایی بشری طبیعی می‌باشد. این ها همان غرایز (کشش های) طبیعی سه گانه بشری بوده که در طبیعت حیوانات نیز گاه حتی بسیار قوی تر از طبیعت بشر وجود دارند. در انسان ها اینها نیز بسان حواس پنجگانه بینایی، بویایی، شنوایی، چشایی و بساوایی، به صورت متوسط بوده ولی جامعند. ماکیاول (۱۵۲۶-۱۴۶۹م.)، غریزه شناخت و شکل افراطی آن یعنی شیطنت بشر را (روبروی حماقت) بجای خرد و حکمت انسانی برجسته نموده و اولویت و حتی اصالت می‌دهد. در نتیجه سایر غرایز (میل و دافعه) و حتی قوا (فطرت و خرد و خیال) را ابزاری سازی می کند. به سبب همین بشر روباهی و شیطانی، به نگاه و نظریه و نظام سیاسی استبداد نوین می کشد. که فلسفه دولت را حداقل در عمل، حداکثر فریب، در مقابل اکثریت فریبکار میداند. هابز، غریزه امنیت و شکل افراطی آن یعنی خشم و خشونت

(و ستم گری روبروی ستم پذیری) بشر را بجای غریزه دفاعی متعادل و عدالت و قاطعیت انسانی و نه ستمگری و نه ستم پذیری او بر جسته نموده و اولویت و حتی اصالت داده که سایر غرایز را ابزاری سازی آن کرده است. به سبب همین بشرگرگی، به نظریه سیاسی لویتان، گرگ بزرگ یعنی نظام سلطنتی دولت مطلقه (ابسولوتیسم) می کشاند. که در آن، حاکم، شاه و دولت را منشاء و معیار قانون و حتی اخلاق دانسته و ورای آنها میداند. بدین ترتیب فلسفه سیاسی دولت را تأمین حداکثر امنیت برای حداکثر افراد میخواند. لاک نیز غریزه شهوت (میل) و شکل افراطی آن یعنی منفعت طلبی (روبروی خمودگی) بشر را بجای توسعه مادی و ابزاری و آسایش بدنی بشری در جهت تعالی فرهنگی طلبی و آرامش جویی معنوی و اخلاقی انسانی برجسته نموده و اولویت و حتی اصالت داده که سایر غرایز را ابزاری سازی نموده است. به سبب همین بشر بنوعی خرسی و خوکی، به نظام سیاسی مشروطیت سلطنت یا سلطنتی مشروطه می گراید. که فلسفه دولت را تأمین حداکثر منفعت برای حداکثر افراد می داند. بدینان هابس نیز بسان ماکیاول و نیز همانند لاک اشتباه غلط نمی گویند. اما کامل نمی گوید. یعنی جامع نمی گویند. شبه ناک و مغالطه انگیز میگویند. که انسان بالفعل روباه، گرگ یا گراز (یا خرس) است. بلکه انسان جامع فطرت هدایتگر و همه غرایز سه گانه پیشران بوده که در صورت تعادل، به تعالی میرسد. کما اینکه در صورت افراط یا تفریط به استکبار یا استضعاف کشیده میشود. یعنی یا به استثمارگری و استیلاگری و شیطنت سیاسی یعنی سیاستبازی کشیده و در اصل دچار شده یا متقابلاً به همان نسبت و میزان به استثمارپذیری و استیلا پذیری و حماقت سیاسی یعنی بازیچه سیاسی کشانیده و در اصل گرفتار میگردد. فرای اومانیزم یا هیومنیزم (بشرگرایی غریزی بجای انسانگرایی فطری) سایر شالوده ها و شاخصه های مدرنیسم اعم از ماتریالیسم (مادیتگرایی)، نچرالیزم (طبیعتگرایی)، دوآلیسم (دوگانه گرایی)، سکولاریسم (دنیویت گرایی)، اگوئیسم (خودخواهی) تا راسیونالیسم (هوش ابزاری)، در همی راستا میباشند. شالوده هایی که حتی پست مدرنیسم با ادعای شالوده شکنی مدرنیسم، همچنان بدینها وفادار است. حداکثر اینکه با فرا رفتن از جهان بینی فیزیکی و مکانیکی جامداتی نیوتنی مدرنیسم که از هابس شروع شده و در پوزیتیویسم اگوست کنتی باوج رسیده، تحت تاثیر جهان بینی فیزیکی کوانتومی، اینها را فیزیکی و مکانیکی سیال، ژله ای، لرزانکی، مایعاتی یا گازی مینگرند. بشر مدنی، توسعه مدنی تا خودارضایی غریزی را بدین ترتیب نگریسته و حاکمیت مدنی، حکومت مدنیف قدرت مدنی و یاست مدنی را بدینسان تلق میسازند.

ب. مبانی انسان شناختی فطری مدنی سیاست از دیدگاه اسلام

انسانشناسی سیاسی

(Political Anthropology)

مبانی انسان‌شناختی سیاست از دیدگاه اسلام چگونه است؟ مراد انسان سیاسی و انسان‌شناسی سیاسی در مکتب و مدنیت اسلام اعم از قرآن و سنت و اسلامی اعم از مذاهب، مفسرین و متفکرین بویژه فلاسفه اسلامی است. از مطلق انسان تا انسان مطلق یعنی انسان کامل می‌باشد. به تعبیر نسفی در کتاب انسان کامل: الف. «آدمی که ممتاز می‌شود از دیگر حیوانات بروح انسانی ممتاز می‌شود» (انسان کامل، ص ۲۳). کما اینکه «در عالم صغیر (انسان) عقل خلیفه خدای است، و در عالم کبیر انسان عاقل خلیفه خدای است» (همان، ص ۱۴۳). ب. اما «انسان کامل آن است که در شریعت و طریقت و حقیقت تمام باشد» (همان، ص ۴). حکیم، شارح و حکمروا بوده و بایسته و شایسته است، باشد. «انسان کامل را شیخ و پیشوا و هادی و مهدی گویند» (همان). و «دانا و بالغ و کامل و مکمل گویند» (همان). نیز «امام و خلیفه و قطب و صاحب زمان گویند» (همان، صص ۴-۵).

یک) انسان‌شناسی مدنی و سیاسی در فلسفه سیاسی و حکمت مدنی فارابی در حد فطرت‌شناسی او، در مبحث پیشین اشارت شد. دوگانگی انسان مدنی و فطری خردورز فاضلی و نیز بشر غریزی طبیعی هوشیار ابزارساز غیر و ضد مدنی فاضلی دوگونه ضالی یا فاسقی را پیشتر از نگاه فارابی ملاحظه کردیم. در انسان‌شناسی و انسان مدنی اسلامی: خرد راهنما و فطرت تعالی طلب حاکمند. هوش ابزارساز، ابزار و واسطه خرد با بدن و بیرونست. بسان راننده یا خلبان که سیستم فرمان و از جمله جعبه فرمان، ابزار و واسطه راننده و خلبان با جهت‌گیری چرخ‌ها یا باله‌های هواپیما می‌باشد. غریزه کشش گر و توسعه‌گرا، ابزار و واسطه فطرت تعالی طلب با بدن و بیرونست. بسان سیستم کلاچ و بویژه صفحه کلاچ در خودرو که واسطه میان اعمال اراده راننده در انتقال قدرت از موتور به چرخ‌ها می‌باشد. همانگونه که در قسمت بالا ملاحظه گردید: در بشر طبیعی غربی مدرن از ماکیاول، هابس و بدن و لاک تا کنون، هوش ابزاری راهنمای سیاست بوده و غریزه غالب و پیشران توسعه سیاسی می‌باشد. بنابراین این چنین انسان فطری عقلی برهانی و قلبی شهودی، مورد نظر و مطلوب همگی متفکرین قویم بوده و می‌باشد. اما به تعبیر حافظ در دیوان خود:

جنگ هفتاد و دولت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

درست این بوده که انسان فطری خردورز مدنی را دیدند و دانستند. چنانکه هم اینک در کانت می‌بینیم. اما نادیده گرفتند. غفلت کرده بلکه تغافل کرده و از چاله جهالت بسیط قرون وسطا در نیامده بسر به چاه ویل جهالت مرکب رنسانس در افتادند. با ادعای واقع‌گرایی سیاسی، انسان مختار فطری خردورز مدنی را واپس زده و بشر غریزی هوشورز مدنی را جایگزین و میدان دار فلسفه و سیاست کردند. خرد و فطرت، تعطیل بردار نیست. اما اسیر و ابزار هوش و غریزه می‌شود و شده است. بسان این بوده که فرمان خودرو یا هواپیما بریده شده و بریده باشد. یا سیم کلاچ بریده و قدرت موتور بدون کنترل راننده از طریق پدال کلاچ، مستقیماً

به چرخها انتقال مییابد. آنهم در سرایشی تند، گردنه تنگ و صخره کوه بلند و پرتگاه عمیق یا در پرواز و یا فرود هواپیما است. حاصل آن بجای صعود، چیزی جز سقوط نمی باشد. ولو آدم های ظاهر بین، حرکت ظاهری آنها را دیده و قضاوت میکنند. جهت و حاصل حرکت را که بجای سعادت مدنی، شقاوت مدنی بوده را نمی بینند. جا دارد که انسان اسلام حداقل کتاب انسان در قرآن و انسان و ایمان تا حد انسان کامل، جملگی از آثار استاد مطهری و با نیم نگاهی به انسان کامل نسفی اینجا مورد توجه و حتی حسب مورد مطرح شود.

بنابراین حیوان، نوع می باشد. یک گونه بوده و محسوب میشود. بشر، انواع است. گونه های دو یا سه گانه یقینی دوساحتی انسانی، و بشری غیر یعنی ظنی تکساحتی خرسی و ضد یقینی توهمی تنازعی گرگی و روباهی دارد. چه بالقوه بوده و چه بالفعل باشد. غالباً یک. («ان الانسان لفی خسر») یکی. بشر خرس یا بشر خرسی و خرس بشر نما می باشد. بدانسان که در جانمایه انسانشناسی جان لاک که بر غریزه میل و منفعت طلبی تاکید نموده، بروز مینماید. سیاست و فلسفه سیاسی دولت مادی تکساحتی نیز تأمین حداکثر منفعت برای حداکثر افراد است. تا سوداگرایی و لذت گرایی جرمی بتهام، جیمز میل پدر و تا جان استوارت پسر می باشد. دیگری. بشر گرگ یا بشر گرگی و گرگ بشر نما و بشر نمایی است. در ابسولوتیسم توماس هابسی تا سیاست زور هانس مورگنتای و حتی برخورد تمدنهای ساموئیل هانتینگتونی همین می باشد. که در امپریالیسم تا جهانسازی خودنمایی میکند. انسان و سیاست تنازعی می باشد. سومین. بشر روباه یا روباهی و روباه بشر نما می باشد. ماکیاولیسم همین است. البته ولو خود ماکیاول در شهریار این را مطرح کرده اما در گفتارها راه دیگری میجوید. به تبع آن سیاست ها نیز انواع انسانی، حیوانی و شیطانی یافته و دارند. به تناظر انسان و انسانها و سیاست انسانی و انسانها، جامعه و جوامع مدنی نیز بشری و انسانی اینگونه اند. اینها همان انسان، جامعه، سیاست و نظام سیاسی و دولت جاهلی است. اعم از؛ ضالی یا فاسقی می باشد. ظاهرگرایی یا ظنی تا توهمی است. یعنی پنداری یا کاذب بمعنای دروغین می باشد. تکساحتی یا تنازعی است. به تعبیر قرآنی: یکی دچار ضیق («ضاقت الارض بما رحبت»؛ تنگنایی) بوده و شده و دیگری گرفتار ضنک («و من اعرض عن ذکری فله معیشته ضنکا»؛ تشتت و تعارض) گشته و میگردد. یکی. فرویدیسمی تا دیگری. داروینیستی (امپریالیستی) می باشد. که در پی جهانسازی (گلوبالیزیشن) است.

اول. در نتیجه: بدانسان که پیشتر نیز اشارت شد، واقعیت نیز این بوده که همه جا انسان بصورت اجتماعی و در جامعه زندگی میکند. کما بیش همه زمانها نیز اینگونه بوده و چه بسا خواهد بود. هر جامعه و همه جوامع در پی امنیت و ثبات، تعاون یعنی تقسیم کار و تبادل و توسعه و پیشرفت بوده و دارای نظام سیاسی و دولت و سیاست و نیز حاکمیت، حکومت و قدرت سیاسی و سرزمین یا قلمرو سیاسی برای تحقق این نیازها و مطلوبات خویش بوده و میباشند. در نتیجه امر واقع این بوده که انسانها همواره دارای زندگی سیاسی بوده و میباشند. یعنی کنش و روش یا رفتار ظاهری انسان ها، سیاسی است. بدینترتیب انسان، مدنی یعنی اجتماعی

و سیاسی می‌باشد. حال اینکه چون اجتماعی بوده در نتیجه سیاسی است؟ یا برعکس چون سیاسی بوده اجتماعی می‌باشد؟ یا هر دو یعنی هم اجتماعی بوده و هم سیاسی است؟ بلکه هم سیاسی بوده و هم اجتماعی است؟ مورد اخیر درست‌تر و دقیق‌تر بنظر می‌رسد. ماهیت یعنی بینش و منش درونی و حقیقت یعنی ارزش‌های ذاتی یا تکوینی (در آفرینش) و فطری یعنی سرشتین بنیادین و غایی انسانی و انسانها چطور؟ آیا سیاسی بوده یا خیر؟ انسان دارای جسم، نفس و فکر است. یا نفس انسانی دارای فکر بوده و متفکر بشمار می‌آید. انسان(ها) در تأمین امنیت پایدار و همه‌جانبه حتی جسمی و جانی بدنی خود در طبیعت و در مقابل تهدیدات محیطی و نیز مدنی و حفظ یا اعاده سلامت بدنی و در تأمین غذا و سایر احتیاجات زیست تا چه رسد به بهزیست خود، نیازمند همگرایی، هماهنگی و بویژه همکاری یعنی تقسیم کار صنفی و تخصصی و تبادل کالایی، کار و خدمات(توسعه، تعادل و تعالی؛ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی) تا مرز همبستگی و حتی پیوستگی یعنی یگانگی اجتماعی است. جامعه نیز نیازمند نظام سیاسی و دولت می‌باشد. نفس انسان: اعم از کلی و جزئی یا روح یعنی فطرت انسانی و نیز غریزه یا غرایز (کشش‌های) سه‌گانه بشری طبیعی یعنی جاذبه، دافعه و مدبره جزئی (شعور یا هوش ابزاری بشری) است. حیوان در غرایز با انسان یا انسان با حیوان مشترکست. حتی حیوانات از حیث غرایز طبیعی البته هر حیوانی در یکی از غرایز چه بسا از انسان بسیار قوی‌تر باشند. اما غرایز و نیز حواس انسان کما بیش متوسط بوده اما جامع است. در شعور یا هوش ابزاری نیز این چنین است. هر حیوانی در یکی از جهات هوش ابزاری ب(شناخت یا شعور یعنی هوش ابزاری) به تناسب حواس مربوطه گاه بمراتب از انسان قوی‌تر است. مثلاً حس و هوش بویایی سگ، حس و هوش بینایی عقاب، و همینطور حس و هوش شنوایی، چشایی و بساوی هر یک از سایر حیوانات، چه بسا بمراتب از انسان تیزتر می‌باشد. اما انسان از حیث هوشمندی نیز متوسط بوده ولی جامع است. مثلاً سگ در بویایی قوی می‌باشد. اما در بینایی ضعیف است. همینطور سایر حیوانات حتی گیاهان نیز این چنینند. و بلکه جمادات که قوانین (فیزیکو-شیمیایی) فیزیکی و شیمیایی حاکم بر آنها مبین نفس یا طبع و هوش طبیعی و حتی کنش و واکنش‌های آنها مبین اراده آنها بوده باشد. همگی هوشمندند. هستی یعنی هوشمندی است. جهان هستی: جهان هوش و هوشمندی می‌باشد. اما جانوران هوشیار هم هستند؟ یعنی میدانند که میدانند؟ به تعبیری بر هوشمندی خود وقوف دارند؟ چه بسا خیر! و یا در حد خیالی باشد. انسان فراتر از هوشمندی، هوشیار است. یعنی میدانند که میدانند. بر هوشمندی خود واقف است. حیوان هوشمند بوده و میدانند، اما چه بسا نمی‌دانند که میدانند. مثلاً آیا زنبور، در ذهن خود تصور و تصویر میکند که چه کندویی با چه مواد (موم) و چه شکل و ساختاری (شش ضلعی) نیاز بوده بعد بدنبال فراهمی رفته و با فراوری و کاربری موم بر اساس طرح هادی و نقشه پیشران و به اصطلاح با سیاست ترسیمی به کندوسازی می‌پردازد. بدیترتیب که انسان در ساخت حتی کوچکترین و ساده‌ترین چیز مثلاً قلم یا میز تا مهندسی مواد (مقاومت مصالح) و مهندسی سازه (ساختار) در ساختمانسازی تا ساختمان یک شهر، کشور و تمدن و ابزارسازی بسان ابراینه رایانه و ماهواره انجام می‌دهد.

یا زنبور با شعور طبیعی و بصورت غریزی اعجاب بر انگیز، موادی جمع آوری نموده و حتی با بزاق خود فراوری کرده، روی هم میچیند و این کندوسازی اعجاز آمیز صورت میپذیرد. سایر حیوانات نیز چه بسا کما بیش بدینسانند. اما در انسان همین هوشیاری انسانی سبب ابزارسازی از زبانسازی (گفتاری و نوشتاری تا گُدسازی)، قانونسازی، نهادسازی، دولتشازی و نظامسازی تا تمدنسازی گشته و میگردد. جریانی متکامل (پلکانی) از چرخسازی، درشکه سازی، تا هواپیماسازی، موشکسازی و ماهواره سازی و ابر رایانه سازی تا شبکه سازی مجازی جهانی و جهانی شدن سرانجام تا مرز جهانی سازی یا جهانگیری بوده و میباشد. یک نیروی جذب: کشش شهوت یا غریزه میل و منفعت جویی تا تأمین آسایش بدنی است. در صورت تحریف و انحراف و افراط به استثمار، ثروت طلبی و در نهایت لدت طلبی کشیده و میکشاند. تفریط آن نیز استثمارپذیری، وابستگی و عدم تلاش و توسعه نیافتگی اقتصادی است. دو نیروی دفاعی: غضب یا خشم و غریزه امنیت جویی میباشد. در صورت تحریف و انحراف و افراط: سلطه گری و ستم گری از جمله نظامیگری (میلیتاریسم) است. تفریط آن سلطه پذیری و ستم پذیری و به اصطلاح انظلام میباشد. سه نیروی مدبره جزئی: شناخت یا شعور یعنی هوش ابزاری سامانده زیست و زندگی است. در صورت تحریف و انحراف و افراط: شیطنت سیاسی میباشد. در صورت تفریط: سادگی سیاسی و حماقت سیاسی است. به تناظر انسان در اجتماع و جامعه انسانی و سیاسی: حد میانی متعادل اینها: توسعه و تأمین آسایش بدنی، استقلال و آزادی و امنیت و ثبات و تعادل سیاسی و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش و کرامت انسانی میباشد. در غیر این صورت و در صورت هر گونه افراط تنازعی به تشنت و تعارض و تنازع و سلطه گری و ستم کاری کشیده و یا با تفریط تکساحتی، به توسعه نیافتگی، وابستگی و تنگنایی و تحت سلطگی سلطه پذیری و ستم پذیری می کشاند.

دوم. به تعبیر ملا صدرا: «نوع انسان در بدایت امر (یعنی در آغاز امر و سیر نزولی) متفق و متحد اند و در نهایت امر (یعنی پایان عمر و سیر صعودی و بازگشت به عالم آخرت) بر حسب اوصاف و احوال و اعمال، مختلف و متفاوتند» (شواهد ربوبیه، ص ۴۴۹). مختلف یعنی متنوع و متفاضلند. متفاوت یعنی انسانی، بشری شبه انسانی تکساحتی و بشری ضد انسانی گرگی تنازعی و شیطانیند. به تعبیری انسان، نوع است. در عبارتی دیگر: «انسان که در نهاد او هم عقل و هم شهوت قرار داد، همین طور نوع انسان را به سه گونه متفاوت آفرید» (همان، ص ۴۸۷). در حالی که حیوان: نوعست. بچه خرس، خرس بوده و عاقبت خرس میشود. گرگزاده، گرگ است گر چه با آدمی بزرگ شود. روباه، روباه است. اما بچه انسان: بالقوه ظرفیت آن را دارد که «ان هم الا کلانعام بل هم اضل سبیلا» (اسراء/ ۲۵؛ ۳۴). حیوان بسان خرس، گرگ یا روباه شده و از آن بدتر و شیطان گشته و یا برتر شود و از فرشته نیز بالاتر رود. در نتیجه انسان: انواع است. نوع انسانی، نوع حیوانی به اصطلاح ددگی (گوسفندی) یا درندگی (گرگی) و نوع شیطنانی است. سیاست انسانی، حیوانی (تکساحتی و تنازعی) و شیطنانی، انواع تولیدات متناسب با انواع انسانند. از کوزه برون همان تراود که در اوست. اگر

بتوان رفتار حیوانی و شیطانی را سیاست نامید. اینها غیر سیاست یا شبه سیاست و ضد سیاست یا شیطنتند. سیاست تکساحتی حیوانی یا سیاست تنازعی شیطانیست. و الا سیاست نیستند. فعل طبیعی بشریند. اما عمل سیاسی انسانی نمی باشند. غیر انسانیند. حیوانی و شیطانیست. در گفتمان توحیدی قرآنی: انسان طبیعی و غریزی را بشر تعبیر مینماید. انسان نیز بشر دارای روح خدایی («نفخت فیهِ من روحی») و فطرت الهی («فطرت الله التي فطر الناس علیها») و خلافت خدایی در زمین («انی جاعل فی الارض خلیفه»: بقره/۲؛ ۳۰) یعنی دارای حکومت و سیاست بر تعیین (ترسیم و تحقق) سرنوشت و سعادت خویش در زمین است. چنانکه شاهد آنیم. سوم. بدینسان: انسان مختار مدنی، محل و مرکزیت تجمع و تجلی سایر مبانی محض و مدنی نظری و عملی سیاسی است. محوریت عزیمت تبیین علمی، ترسیم عملیاتی، ترویج عمومی و تحقق عینی آنها میباشد. چون انسان: ساینس و مسوس است. فاعل سیاست بوده و در عین حال و متقابلاً قابل سیاست نیز میباشد. باصطلاح هم سوژه سیاست بوده و در عین حال همچنین ابژه سیاست است. هم سیاستگر و سیاستگرا میباشد. هم سیاستگر است. فعال سیاسی بوده و بشمار میآید. اعم از کارگذار سیاسی شامل سیاستگذاری و سیاستمداری دولتی و حاکمیتی بوده و هم متقابلاً سیاستپذیری مردمی و تحت حاکمیتی و تحت حکومتی میباشد. مبانی انسان شناسی سیاسی به ماهیت و به تعبیری هویت یعنی چیستی و چستی شناسی یقینی انسان مدنی و سیاسی میپردازد. بدانسان که در اسلام مدعی آنست. شخصیت انسانی و مدنی انسان را نظام ارزشی ذاتی و فطری عقلی برهانی و قلبی، بینش و منش شرعی درونی و کنش و روش یا رفتار عرفی بیرونی تشکیل میدهند. به تعبیری شخصیت انسانی انسان فراهم آمده و فراگیر این مبادی، مبانی و مظاهر و حتی راهبردها میباشد. شهودی بدینسان که اشارت شد. در غیر اینصورت، خیر. در صورت تقلیل انسان فطری و خردورز به بشر غریزی طبیعی و صرفاً هوشورز ابزاری، یا پیشرفت مدنی نکرده یا زیست و زندگی مدنی؛ چه به توسعه ظنی تکساحتی تفلسفی کشیده و چه به توسعه تنازعی سوفیستی میکشاند. در هر صورت به بهزیست و زندگانی مدنی نرسیده و نمی رساند. بدانسان که در تفکر و تمدن غرب پیشا سقراطی و پسا افلاطونی و مدرنیسم تا نیهیلیسم پست مدرنیسم غالب بوده و در جریانست. به تعبیر رسای حکمت شاهنامه فردوسی:

اگر بار خار است خود کشته ایم اگر پرنیانست خود رشته ایم

به تعبیر سعدی:

هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

در گفتمان قرآنی: «کل نفس بما کسبت رهینه ...» (...). کما اینکه «امه بما کسبت و لکم بما کسبتم» (...). هر فرد و هر جامعه ای مرهون عمل و کارکرد اعم از؛ کنش و رفتار بیرونی خویش بوده و بنویت خود معلول ارزش ها، بینش و منش درونی و تغییرات مثبت یا منفی آن است.

چهارم. در رویکرد توحیدی اسلام، انسان دارای نفس و جسم یا بدن می‌باشد. یا بدن انسان دارای جسم و نفس است. حتی به تعبیری نفس انسان دارای بدن و جسم (نظریه روحانی حدوث بودن نفس سینیوی) بوده یا برعکس جسم و بدن انسان دارای نفس (جسمانیه حدوث بودن روح صدرایی) می‌باشد. نفس انسان: نفس کل و نفس جزء یا اجزا داشته و همچنین نفس کلی و نفس جزئی دارد. نفس کلی: فطرت (فؤاد) یا روح ویژه انسانی است. نفس جزئی: غریزه یا غرایز (کشش)های ابزاری نفس کلی در مدیریت بدن می‌باشد. نفس جزئی واسطه و مبدل میان جان و جسم آدمی است. نفس آدمی دارای جنبه علمی (ذهنی) و عملی (اراده) می‌باشد. خرد و هوش ابزاری جنبه علمی و ذهنی نفس است. خرد: مدبر نفس و راهنما است. به تعبیر حکیم فردوسی در حکمت مدنی شاهنامه:

خرد رهنما و خرد دلگشا خرد دستگیرت به هر دو سرای

هوش: ابزار شناخت جزئی و ظاهری، ابزار ساز (نهاد ساز دولت و نظام ساز سیاسی) و سازماندهنده است. اراده: راهبر و راهبرنده است. غرایز: موتور مولده قدرت و نیروزا و حرکت بخشند. جلو برنده اند. ابزار اراده اند. بایسته و شایسته است باشند. بسان موتور خودرو، هواپیما یا کشتی در کشور بدنند. در غیر اینصورت یعنی در صورتی که غریزه بر فطرت و هوش ابزاری بر خرد رهنما غلبه یابد، سیاست به شبه و ضد آن تبدیل می‌گردد. تعادل و تعالی به تدانی و تنازل می‌گراید. به تعبیر امام سیاست عدالت، امام علی (ع): «کم من عقل اسیر و هوی امیر»؛ «چه بسیار خرد (و فطرت انسانی) که اسیر بوده و هوش ابزاری (و غریزه بشری) امیر می‌باشد». به تعبیر **اخوان صفا در رسایل**: «جبله الانسان و طبیعته» (رسایل، ج ۱، ص ۲۹۸) یعنی فطرت و طبیعت نفسانی و حتی جسمانی یا غریزی و بدنی و بویژه خرد انسانی و هوش ابزاری استعداد و بالقوه است. به تعبیری فطرت عقلی و قلبی و غرایز و هوش ابزاری ظرفیت فعلیت، فعالیت و کارایی‌سازی؛ بهره وری و اثربخشی تا مرز کمال؛ رسایی و سازواری و شکوفایی و در حقیقت خودشکوفایی را دارند. بویژه با هدایت مکتبی دینی مدنی. چرا که به تعبیر **مثنوی معنوی**:

حس دنیا نردبان این جهان (توسعه) حس دینی نردبان آسمان (تعالی)

صحت این حس بجوید از طبیب (از دانش) صحت آن حس بجوید از حبیب (از دین)

منظور **انسان فطری خردورز** تا **خردمند** (و به سیاق آن دلورز تا دلمند؛ «لهم قلوب یعقلون بها»: حج/۲۲؛ ۴۶) **بالقوه تا بالفعل فعال کارا؛ بهره ور و اثر بخش خودشکوفای مدنی** می‌باشد. فرای بشر غریزی هوشورز (و غریزه ورز) است. حقیقت انسان از حیث تکوینی و به اصطلاح ذاتی و آفرینش، بگونه ای بوده که بدون اجتماع و جامعه سازی و جامعه پذیری، نظام سیاسی و نهادسازی دولت، امنیت و زیست مدنی نداشته و نخواهد داشت. تا چه رسد به بهزیست. انسانی که به تعبیر امام سیاست عدالت: «عالم کبیر فانطوی فی جسم صغیر»؛ «جهان بزرگ بوده پیچیده در جسم کوچکست». به تفسیر **مولوی در مثنوی معنوی**:

بحر علمی در نمی پنهان شده در سه گز تن عالمی پنهان شده

بلکه بعبارتی: «انسان، جهان صغیر است. و جهان، انسان کبیر می باشد». به اعتباری دیگر: «انسان، جهان کبیر است. جهان، انسان صغیر است». این چنین انسانی ظرفیت آنرا داشته و نیازمند امنیت، نظم و نظام، دولت، سیاست، قانون، حاکمیت و حکومت، عدالت و امانت، قدرت و اقتدار و کارامدی تا مرز سعادت است. فطرت عقلی و قلبی انسان نیز این ضرورت و ضروریات و بایستگی و حتی شایستگی وز بیایی آنها را بصورت برهانی و شهودی یا حضوری درک کرده و بدانها نگرش و نیز گرایش دارد. این مبادی ارزشی بنیادین، مطلوبات و مطالبات آنها نیز میباشند. در نتیجه حقیقت انسان نیز سیاسی است. سیاستگر و سیاستگرا می باشد. سیاستگر است. اعم از؛ سیاستگذار و سیاستمدار و نیز سیاست پذیر می باشد. فاعل سیاست و متقابلاً قابل سیاست بوده و محسوب میگردد. چرا که ماهیت و هویت یعنی بینش و منش انسانی؛ هدف نگر و هدفگرا؛ هدفگذار و هدفپذیر است. قانوننگر و قانونگرا و نیز قانونگذار و قانونپذیر میباشد. نظم و نظام نگر و گرا بوده و نظام گذار و نظام پذیر است. قدرت و اقتدار نگر و گرا بوده و قدرت و اقتدار گذار و پذیر میباشد. بدینترتیب واقعیت، ماهیت و حقیقت انسان و بلکه برعکس حقیقت (ارزشی)، ماهیت (بینشی و مَنشی) و واقعیت (کنشی و روشی یا رفتاری) انسان، انسانی و انسانها، مدنی یعنی اجتماعی و سیاسی است. حقیقت، ماهیت یقینی و واقعیت عینی انسان حقیقی، یقینی ماهوی و عینی واقعی، مدنی؛ اجتماعی و سیاسی می باشد. در این گفتمان، مبدا و مبنا: امنیت، سلامت و رفاه (آسایش) و در جهت کرامت (آرامش) است. به تعبیر مثنوی معنوی:

جانور فربه شود از حلق و نوش آدمی فربه شود از راه گوش (و هوش)

مراد: توسعه اقتصادی و ابزاری و تأمین آسایش بدنی (افزایش سن امید بزندگی و ارتقای کیفیت زندگی)، تعادل و در جهت تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش باطنی مدنی است.

منظور انسان ذاتی و فطری عقلی برهانی راهنما و قلبی شهودی راهبر با ابزار غریزی مورد نظر است. بشر خردورز تا خردمند هوشیار ابزارساز پیشرفت گر دوساحتی می باشد. انسان سیاسی توحیدی دوساحتی مادی و معنوی دو بعدی ظاهری و باطنی متعادل و متعالی است. به تناظر آن جامعه سیاسی انسانی، به تبع آن نظام سیاسی و دولت و به تناسب آن سیاست انسانی اینچنین میباشد. جامعه، نظام سیاسی و دولت و سیاست تا سعادت توحیدی است. دو ساحتی مادی و معنوی میباشد. دو بعدی باطنی و ظاهری است. متعادل بوده و متعالی میباشد. با اعتدال فرابخشی میانه افراطگری و تفریطگری، تعادل میان بخشی میان توسعه اقتصادی و آسایش بدنی با تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و آرامش مدنی و تعدیل پیش میرود. ظرفیت و ضرورت آنرا نیز دارد. ولو غالباً خلاف آن میرود. بسوی تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی فراز میرود. مطلوب اصلی و حتی مدعی نهایی او آنست. ظرفیت و ضرورت آنرا دارد. ولو غالباً به تدانی و حتی تنازل کشیده و میکشاند. تا مرز جهانی گرایی مهدوی میباشد.

پنجم. بدیترتیب: تمایز خرد از هوش (ابزاری) و نیز تمایز فطرت از غریزه (ابزاری) و در نتیجه انسان و انسانیت از بشر و بشریت و ترسیم کارویژه های هر یک از این ها و نیز تبیین رابطه و نسبت همین ها، برترین چالش حکمی سیاسی و وجه تفاوت یعنی تعارض سیاست متعالی یا (شبه و ضد) سیاست مدانی برترینی که در این اثر آمده اند از حال تا آینده فراز رو میباشد.

انسان مدنی حقیقی خلیفه الهی و فطری و یقینی شرعی واقعی غریزی و هوشورز ابزاری میباشد. بشر ظنی تکساحتی و توهمی تنازعی نمی باشد. حتی با نقادی و نفی رویکرد و رهیافت غیر و حتی ضد آن میباشد. به تعبیری خلیفه الله ذاتی یعنی تکوینی و فطری یعنی جبلی است. جانشینی و قائمی مقامی خدا بر زمین میباشد. دارای ظرفیت و ضرورت حکومت بر تغییر و تعیین سرشت خویش و در نتیجه سرنوشت خویش است. با ترسیم و تحقق سیاست مدنی خود و جامعه و جهان مدنی انسانی میباشد. چه سیر بسوی تحصیل سعادت بوده یا سیر برعکس و مسیر و اسیر مشقت شقاوت باشد و بشود. کما بیش با نگرش عقلی برهانی و گرایش قلبی شهودی اجتماعی و سیاسی است. یک) انسان حقیقی و یقینی واقعی مورد نظر میباشد. با؛ الف. فطرت الهی انسانی تعالی طلب و تعالی طلبی فطری است. ب. کشش غرایز طبیعی جاذبه و دافعه یا میل و خشم نیروساز میباشد. ج. سازماندهی بکمک؛ یک. هوش ابزاری، حتی دو. اعضای بدنی جسمانی است. در پی کارایی و کارآمدی؛ بهره وری و اثربخشی، پیشرفت و تحصیل سعادت مدنی خویش است. توسعه اقتصادی و ابزاری سخت، نیمه سخت و نرم افزاری و تأمین آسایش بدنی، میباشد. توأمان تعادل عقلانی، سیاسی و مدنی است. در جهت تعال فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی است. تا مرز عزت، شرافت و کرامت انسانی مدنی است. دو) بشر طبیعی صرفاً غریزی (هیومن)، هوشورز ابزاری و ابزارساز و مجبور یا مفوض (بخود وا گذاشته) نیست. الف. بشر ظنی تکساحتی تفلسفی نیست. که ظن انسان بوده نمی باشد. ب. بشر توهمی تنازعی سوفیستی نیست. که توهم انسان کاذب بوده نیز نمی باشد.

برآمد

سیاست انسانی

(انسانسازی)

الف. جمع بندی

مبحث انسان مدنی به چرایی و چیستی چگونگی؟ یا خاستگاه و جایگاه نقش گفتمان انسان سیاسی در نگاه، نظریه و نظام مدنی پرداخت. مراد انسان ذاتی، فطری، شرعی و عرفی است. منظور انسان حقیقی و یقینی واقعی میباشد. که متفکر، مختار و مدنی و حتی متعالی یعنی تعالی گرا است. ظنی تکساحتی واقعی نما و توهمی تنازعی

ضد واقعی نیست. انسان فردی، جمعی و اجتماعی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مدنی است. انسان دو ساحتی مادی و معنوی است. دو بعدی باطنی و ظاهری می‌باشد. واجد نظام ارزشی، بینشی و منشی درونی و کنشی و رفتاری بیرونی است. به تعبیری: الهی، متعادل، متعالی، بسان اینها بوده و محسوب می‌گردد. انسان مدنی در حدود کلی و با احکام تفصیلی مکتب مدنی یقینی مورد پذیرش عمومی است. مبنا و موجد کارگذاری؛ سیاستگذاری و سیاستمداری مدنی است. فاعل و قابل سیاست می‌باشد.

ب. نتیجه

انسانگرایی فطری خردورز مدنی: تنها و برترین جایگزین بهینه و بسامان و کارآمد بشرگرایی غریزی (Humanism) ظنی تکساحتی ضالی (گمراه) و توهمی تنازعی فاسقی (بد راه یا بیراهه) خودخواه ولو هوشورز ولی ابزاری سیاسی است. مبنا و موجب کارآمدی، توسعه و سعادت مدنی ظنی تکساحتی و توهمی تنازعی می‌باشند.

ج. راهبرد جدید

انسانگرایی سیاسی: تبیین حدود و احکام ماهیت انسانی مدنی و انسانگرایی مدنی ماهوی است. مراد حدود کلی و احکام تفصیلی یقینی شرعی است. برآمد و بر بنیان مبانی خداگرایی سیاسی تا مبانی کلامی سیاسی است. همراه مبانی غایتگرایی مدنی و جامعه گرایی سیاسی یا بنیان آنها می‌باشد. زیرساخت انسانگرایی سیاسی مسایل فلسفی سیاسی از عدالت سیاسی تا ولایت فقیه سیاسی است.

خود آزمایی: پرسش و پاسخ های درسی دانشجویی

۱. فطرت انسانی و غریزه بشری چه (و چگونه) می‌باشند؟

۲. خرد و هوش انسان مدنی چه (و چگونه) اند؟

۳. مبانی انسان شناختی سیاست چه (چگونگی) می باشند؟

۴. انواع انسان مدنی کدامند؟

۵. مبانی بشر شناختی غریزی سیاسی از دیدگاه غرب چه (و چگونه) می باشند؟

۶. مبانی انسان شناختی فطری سیاسی از دیدگاه اسلام چه (و چگونه) می باشند؟

مبنای هشتم

غایت شناسی سیاسی

«غایت» و «سیاست»

الف. هدفمندی نظام سیاسی؛ ب. هدف رفتارهای سیاسی

چرایی و چیستی چگونگی؟

خاستگاه، جایگاه و نقش؟

چکیده

«البه يرجع الامر كله» (هود/۱۱؛ ۱۲۳)

غایت شناختی نظام هستی و سیاست

ما ز بالاییم بالا میرویم ما ز دریاییم دریا میرویم

در این مبحث، مبنا یا مبنای غایت شناختی سیاست؛ الف. هدفمندی نظام سیاسی، ب. هدف رفتارهای سیاسی مطرح میشود. منظور اصل غایتمندی و غایت سیاسی میباشد. غایتمداری و غایتمداری حقیقی و یقینی سیاسی واقعی است. ظنی تکساحتی تفلسفی نبوده و یا توهمی تنازعی سوفیستی نیست. غایت و هدف: از امنیت مدنی تا تحصیل سعادت مدنی است. غرض و هدف از آن: امان تا سعادت جاویدان اخروی میباشد. مراد سیاست غایتمدارانه است. یک. بدین سبب محور اصلی: موضوعیت و ضرورت و حتی زیبایی یا چرایی یعنی هستی و چیستی غایت سیاسی میباشد. منظور؛ الف. هدفمندی نظام سیاسی، ب. هدف رفتارهای سیاسی است. در نگاه، نظریه و نظام سیاسی میباشد. منظور سیاست انسانی مدنی است. دو. بدین مناسبت محورهای فرعی: خاستگاه، جایگاه و نقش گفتمان غایت سیاسی؛ الف. هدفمندی نظام سیاسی، ب. هدف رفتارهای سیاسی میباشد. ۱. در سایر مبانی و مسایل سیاسی است. ۲. در چالش کارآمدسازی مدنی پیشا رو و راهبرد الگوسازی پیشرفت مدنی فرازآینده میباشد. ۳. الف. در فرایند بروز ظرفیتهای ذاتی فکری و روحی و فطری عقلیو قلبی انسانی مدنی، غریزی و حتی جسمانی بشری است. تا سر حد خودشکوفایی مدنی میباشد. ب. در فرابرد تحصیل سعادت مدنی است. تا مرز کرامت انسانی مدنی میباشد. ۴. تا چشم انداز تمدنسازی نوین است.

پیش درآمد

«ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» (ذاریات/۵۱؛ ۵۶)

«غایت سیاسی»

(Political End)

یک) عنوان، مسئله، موضوع و محور بحث چه (و چگونه) است؟ ۱. عنوان مبحث: «مبانی غایت‌شناختی نظام هستی و سیاست؛ الف. هدفمندی نظام سیاسی و ب. هدف رفتارهای سیاسی» میباشد. ۲. مسئله: چرایی و چیستی (چگونگی) «غایت‌شناختی نظام هستی و سیاست؛ الف. هدفمندی نظام سیاسی و ب. هدف رفتارهای سیاسی» میباشد. ۳. موضوع: حقیقت و ماهیت واقعیت «غایت نظام هستی و سیاست؛ الف. هدفمندی نظام سیاسی و ب. هدف رفتارهای سیاسی» است. ۴. محور: هستی‌شناسی و چیستی‌شناسی چگونگی «غایت‌شناختی نظام هستی و سیاست؛ الف. هدفمندی نظام سیاسی و ب. هدف رفتارهای سیاسی» میباشد. به تعبیری خاستگاه، جایگاه و نقش مبانی «غایت‌شناختی نظام هستی و سیاست؛ الف. هدفمندی نظام سیاسی و ب. هدف رفتارهای سیاسی» در سایر مبانی، مسایل فلسفه سیاسی و به تبع آنها در سیاست هدفمند و نظاممند است. مراد اهداف نظام سیاسی و هدفمندی رفتارهای سیاسی میباشد. حتی بر عکس خاستگاه، جایگاه و نقش سایر مبانی، مسایل فلسفه سیاسی و حتی سیاست در «الف. هدفنگری و گرایشی نظام سیاسی و ب. هدفگذاری و هدفمداری و هدفپذیری رفتارهای سیاسی» است. منظور سیاست هدفمند؛ سیاست هدفدار و هدفمدار نظام سیاسی و دولت و رفتارهای سیاسی فردی، جمعی و اجتماعی میباشد. (دو) پرسش اصلی: «مفاهیم اساسی امر، دانش، عمل و مقوله سیاسی» چه میباشند؟ پرسشهای فرعی: چرا، چیست؟ چگونه؟

درآمد

اول. غایت‌مندی، غایت‌شناسی و غایت نظام جهان هستی و آفرینش و انسان

«ربنا ما خلقت هذا باطلا» (آل عمران/۳؛ ۱۹۱): یعنی جهان غایتمند است.

«غایت مدنی»

(Civil End)

به تعبیر مولوی در مثنوی معنوی:

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش	باز جوید روزگار وصل خویش
ما ز دریاییم دریا میرویم	ما ز بالاییم بالا میرویم

مبانی غایت‌شناختی نظام هستی و سیاست: به غایت‌مندی یعنی غایت‌داری و غایت‌مداری نظام جهان هستی و آفرینش پرداخته و به تاثیرگذاری تعیین کننده سرشت‌ساز و جهت بخش سرنوشت ساز غایت‌نگری و حتی نظام‌نگری جهان هستی و آفرینش در سیاست‌گذاری، سیاست‌مداری و سیاست‌پذیری شایسته می‌پردازد. به تعبیر اخوان صفا در رسایل: «ان العالم انسان کبیر، ذوجسم و نفس و حیاة و علم» (رسایل، ج ۱، ص ۸۸)؛ «جهان: انسان کبیر، دارای جسم (مُلکِ طبیعت قابل مشاهده) و نفس (ملکوت فرا طبیعی غیب عالم) و حیات (زندگی طبیعی و فراطبیعی) و علم (قوانین مادی و معنوی) است». به تعبیری: «جهان، انسان کبیر می‌باشد» (رسایل، ج ۳، ص ۱۸۸ و ص ۲۱۲) مبین؛ الف. هدف‌مندی نظام سیاسی: نظام سیاسی شایسته، بایسته است؛ هدفدار بوده و هدفمدار باشد. ب. هدف رفتارهای سیاسی، مراد غایت یا هدف رفتارهای سیاسی فردی، جمعی و اجتماعی مدنی: پیشرفت مدنی و سعادت مدنی یعنی بهزیست است. غایات بترتیب بعد از امنیت جانی، که غایت مباشر و مستقیم بوده توسعه اقتصادی، سلامت (افزایش سن امید بزندگانی) و تأمین آسایش بدنی می‌باشد. که غایت اقرب و قریب بوده و مسحوب می‌گردد. اینها غایات جزئی، مرحله ای و مقدماتی و ابزارینند. توأمان با توسعه و تعادل سیاسی و کارآمدی بمثابة غایت میانی است. در جهت توسعه و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی و کرامت انسانی است. این غایت نهایی رفتار سیاسی و سیاست می‌باشد. سعادت مدنی: غایت فراگیر است. غایت نهایی می‌باشد. کرامت انسانی، غایت غایی است. غایت و هدف زندگانی سیاسی، اجتماع مدنی، نظام سیاسی، دولت و سیاست و پیشرفت مدنی خود به عنوان غایت محوری، کمال و سعادت مدنی در دنیا است. غرض یا هدف از آن: سعادت جاویدان اخروی می‌باشد. این چنین تبیین غایت‌مندی بایسته، سیاست شایسته ترسیم، ترویج و تحقق می‌بخشد. چرا که غایت و سعادت حقیقی و یقینی واقعی است. در مقابل و فرای رهیافت ظنی تفلسفی سیاسی شبه سعادت تکساحتی مادی با مشقت خلاء معنوی می باشد. در مقابله با رهیافت توهمی سوفیستی سیاسی شقاوت ضد سعادت تنازعی متدانی نیز نیست.

* ۱. غایت چه می‌باشد؟ در مبحث هستی و هستی‌شناسی سیاسی، قانونمندی و نظاممندی جهان هستی و آفرینش مطرح شد. مقدمه و لازمه هر دوی قانونمندی و بویژه نظاممندی می‌باشد. همه پدیده های جهان آفرینش؛ همانگونه که مبدائی و آغازی داشته، نظامی دارند. کما اینکه همینگونه غایتی و انجामी دارند. چنانکه به تعبیر ارسطو در کتاب سیاست خویش: «طبیعت هر چیز در کمال آنست، از اینرو هرگاه چیزی، خواه آدمی باشد و خواه اسب و خواه خانواده، به مرحله کمال رسد، می گوئیم آن چیز طبیعی است» (سیاست، ص ۵). اینرا باصطلاح فلسفی: «صورت» نیز می‌گویند. چنانکه صورت چاقو، بُرندگی است. صورت اسب، سوارکاری می‌باشد. صورت انسان: انسانیت است. صورت سیاست که خود صورت بوده: تدبیر و تعادل می‌باشد. به اعتباری همان امرسیاسی می‌باشد. که پیشتر گذشت. کمال پدیده است. کمال بالقوه که

بالفعل شده و بایسته و شایسته است بشود. کمال؛ رسایی و سازواری ذاتی و درونزادی برون آ میباشد. وانگهی، «غایتی که هر چیز به سبب (و برای رسیدن به) آن وجود دارد، یا علت غایی، برترین خیر آنست؛ و اتکاء به ذات، غایت و برترین خیر است» (همان). این عین یا سبب فعلیت، فعالیت و حتی فاعلیت در نتیجه کارایی و کارامدی؛ بهره وری و اثربخشی میباشد. همه پدیده ها، دارای ظرفیت، استعداد و به اصطلاح ما بالقوه خاص خود هستند. در عین حال هر یک و همگان حد و کمال و نهایی دارند. رو سوی آن دارند. از قطره بدریا و جزء و ذره (نانو) به کل و بذر نبات از نهال تا گیاه بسوی گل و میوه از بوته تا درخت تناور این چنین اند. هوشمندانه اما بصورت طبیعی و باصطلاح جبری است. کل جهان که فراهم آمده اجزایی اینچنین غایتمند بوده نیز بدین دلیل و نشانه ها غایتمند میباشد. غایتش فراهم آمده، فراگیر و فراتر غایات همگی اجزایش است. چنانکه انسان از قوه بفعل، از جز بکل، از نقص بشری بکمال انسانی و بسوی انسان کامل و کارامدی؛ بهره وری و اثربخشی بهینه و بسامان، بویژه رو سوی پیشرفت مدنی، خودشکوفایی، زندگانی مدنی یعنی بهزیست مدنی (حیات طیب و پاکزیست) و سعادت (خوشبختی) مدنی؛ آسایش، اعتدال و آرامش و کرامت انسانی دارد. بدانسان که در مسأله سعادت مدنی خواهیم دید. انسان مدنی از حیث جسمانی، روحی و فکری و به تناظر آن جامعه مدنی از حیث اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و تا کل جهان انسانی، معدن ناشناخته و ناشکفته استعداد یعنی ظرفیت بالقوه است. همگی و همواره در جهت فعلیت و فعالیت و حتی فاعلیت یعنی کارامدی؛ بهره وری و اثربخشی کشش دارند. غایتش: شکفتگی یعنی شکوفایی استعدادهایش است. آنهم خود شکوفایی می باشد. در این جهت کنش و واکنش انجام میدهد. به تعبیری هر کنش و واکنشی در این راستا میباشد. غایت: حد نهایی هر چیز است. به تعبیری کمال؛ رسایی و سازواری میباشد. نهایت است. هم حداکثر بوده و هم انجام کار میباشد. به اصطلاح فلسفی صورت (غایی) بوده و وضعیت مطلوب محسوب میگردد. حتی اثر، حاصل، نتیجه، منفعت یا فایده، فلسفه وجودی، حکمت، انگیختار، و مانند اینها میباشد. واژگان غایت بیشتر برای پدیده ها و افعال اختیاری یعنی ارادی و تدبیری بویژه انسان بکار برده میشود. انسان: بصورت تکوینی و باصطلاح ذاتی یعنی در نظام جهان هستی و آفرینش قانونمند، نظاممند و هدفمند یا غایتمند، دارای غایت بوده و غایتدار بوده و بشمار میآید. غایت نگر و غایت گرا است. غایتگر میباشد. یعنی بصورت ضروری اما اختیاری؛ ارادی و تدبیری غایت گذار و متقابلا غایتپذیر بوده و در هر دو صورت غایتمدار میباشد. غایت: کمال و سعادت و بازگشت بسوی غایت غایت است. فطرت عقلی و خرد، غایت نگر میباشد. فطرت قلبی و دل، غایت گرا است. شریعت، غایت شناسی و تبیین حدود کلی و احکام تفصیلی غایت، غایت گذاری و غایت مداری و غایت پذیری است. هوش ابزاری، سامانده غایت گذاری و غایت مداری و نیز غایت پذیری میباشد. غرایز، کشش ها طبیعی و مولد نیرو و نیروی مولده و محرکه غایت گری اند. در این صورت؛ الف. غایت (End, purpose): هدف، «فرجام» و «آرمان» است (فرهنگ فلسفی؛ صص ۷-۴۸۶). حتی بشر مادی هم آرمان داشته و آرمانگرا میباشد. آرمانش مادیت است. بلکه کسی نیز که ادعا میکند

آرمانی ندارد، این هم یک آرمان محسوب میشود. آرمانش، بزعم خودش بی آرمانی میباشد. آرمان، کمال مفروض و منظور هر کس است. انسان بی آرمان، مثل این بوده که گفته شود نظر ندارد. انسان نمی باشد. حیوان: آرمانگر و آرمانگرا نیست. انسان، آرمانگرا میباشد. چه درست، چه غلط، مادی یا معنوی، کامل یا ناقص و مانند اینها است. باصطلاح توحیدی دو ساحتی مادی و معنوی و دو بعدی باطنی و ظاهری متعادل و متعالی بوده یا تکساحتی یا تنازعی مادی یا معنوی و یک بعدی باطنی یا ظاهری باشد. ب. غرض: هدف از پدیده، «مقصود» و «انجام» کار میباشد (همان، ص ۴۸۹). برای مثال: الف. غایت یا هدف حرکت سفر و مسافرت به مشهد، رسیدن به مشهد است. ب. اما غرض و هدف از آن؛ مثلاً زیارت امام رضا (ع)، شرکت در فلان نشست علمی، و مانند اینها میباشد. نمونه؛ اول. الف. غایت و هدف دولت اسلامی: سازماندهی و تولید اقتدار سیاسی است. ب. غرض و هدف از آن: کارآمدسازی ملی؛ دولتی، عمومی و خصوصی میباشد. دوم. الف. هدف و غایت نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران: پیشرفت مدنی؛ توسعه اقتصادی، تعادل سیاسی و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی کشور بوده و بشمار میآید. ب. غرض و هدف از آن: تأمین آسایش همگانی، اعتدال عمومی و تضمین آرامش مدنی میباشد. سوم. الف. غایت و هدف سیاست اسلامی: سعادت مادی و معنوی دنیوی و در دنیا و کرامت از جمله عدالت، آزادی، بسان اینها است. ب. غرض و هدف از آن: سعادت جاویدان اخروی و در آخرت میباشد. چنانکه باصطلاح فلسفی هر صورتی، ماده صورت بعدی بوده تا صورت صور که کمال پدیده می باشد. همچنانکه هر خیری عامل نیل به خیر بعدی بوده یا خیر خیرات یا خیر مطلق که سعادت بوده و فراتر از آن خیری نیست. همچنین هر غایتی، غرضی دارد و مقدمه آنست. تا غایت غایات که غرض آن صورت غایی و کمال نهایی میباشد. غایت: به تعبیری علت غایی یا غایت علی است. وضعیت مطلوب و مورد نظر می باشد.

مراد: شناخت غایت‌مندی؛ غایت‌داری و غایت‌مداری و نیز غایت نظام هستی است. به عنوان مبنا یا یکی از مبانی سیاست و فلسفه سیاسی می باشد. مسئله: اصل هستی و چیستی چگونگی غایت‌مندی و غایت نظام جهان هستی و آفرینش و انسان است. به تناظر آن غایت جامعه مدنی، به تبع آن غایت نظام مدنی و به تناسب آن غایت سیاست مدنی و حتی کارآمدی که غایت یعنی هدف آن پیشرفت مدنی است. غرض یا هدف از آن سعادت مدنی و کرامت انسانی است. حتی به تعبیری غایت سیاست: سعادت میباشد. غرض سعادت: کرامت انسانی است. یا غرض و هدف از آن: سعادت جاویدان اخروی میباشد. منظور رابطه و نسبت میان غایت‌مندی و غایت نظام هستی و آفرینش جهان که انسان، نظام سیاسی جامعه انسانی و جهان سیاسی انسانی؛ الف. جزوی از آن بوده و ب. در عین حال در دامنه، گستره و دورن آن با اندیشه، اراده، تدبیر (سیاست) و تلاش خود انسانها، خود را ساخته و جامعه سیاسی ملی تا جامعه جهانی تشکیل شده و با تغییر سرشت، سیاست و در نتیجه سرنوشت خود را تغییر داده و پیشرفت می نماید. یا به سعادت رسیده یا به شقاوت میکشد. هدف برآورد تاثیر اصل غایت‌مندی و غایت جهان هستی و جهان بینی غایت‌نگری و غایت‌گرایی آن در؛ غایت‌گری اعم

از غایتگذاری و غایتمداری سیاسی نظام سیاسی و دولت و متقابلاً غایت پذیری سیاسی جامعه مدنی است. این مهم در؛ الف. هدفمندی نظام سیاسی، ب. هدف رفتارهای سیاسی بازتاب یافته که مورد واکاوی قرار می‌گیرند. آنهم به سبب رابطه وثیق و نسبت مثبتی که میان غایت نظام هستی و هدفمندی نظام سیاسی و نیز هدف رفتار سیاسی موجود و مفروض می‌باشد. انسان از طبیعت هم به عنوان هم بستر سرزمینی (جغرافیای سیاسی) و جو و فضا و هم مواد اولیه، ابزار و خدمت استفاده می‌کند. اما از انسانها فقط بعنوان خدمت آنهم بالعرض استفاده می‌کند. در اینصورت مردم، خادم بالعرض دولتند. یعنی اگر مالیات می‌پردازند و یا فرزندان‌شان به خدمت سربازی می‌فرستند، نه برای ذات دولت و گل روی اوست. بلکه برای انجام خدمات عمومی و تامین امنیت ملی خودشان می‌باشد. اما دولت: خادم بالذات ملت است. فلسفه وجودی و ایجاد آن خدمت عمومی امنیتی، اقتصادی (از جمله سلامت)، سیاسی و فرهنگی به ملت است. با ساماندهی و اداره عمومی امور و امور عمومی می‌باشد.

بدینسان پدیده های جهان و جهان پدیده ها دارای ظرفیت بوده و همه کنش ها و واکنش های آنها در جهت فعلیت و فعالیت آن ظرفیت و سیر و نیل بحد نهایی و باصطلاح فلسفی تحصیل صورتشان می باشد. خواه جبری ولو کاملاً هوشمندانه بوده بسان عناصر و مواد معدنی است. حسی بوده بسان گیاهان می باشد. خیالی بوده مثال حیوانات است. یا اختیاری و عقلی می باشد. به اصطلاح اردای و تدبیری و هوشیارانه و آگاهانه بشمار آمده بمثابة انسان است. انسان و کنش و رفتار او و حتی ارزش ها، بینش و منش درونیش، جامع جهات ارادی شعورمندی، حسی و خیالی مشترک با سایر پدیده های طبیعی و جانوری و اختیار خردورزانه تا خردمندانه دانشمندانه ویژه انسانی بوده و بشمار می آید. اینها در اصطلاح فلسفی «صورت» (غایی) پدیده ها می باشد. غایت: اوج فعلیت، فعالیت، فاعلیت و بروز ظرفیت و باروری و به تعبیری کارایی و حتی کارآمدی؛ بهره وری و اثربخشی است. حد بذر گندم یا ذرت، به عبارتی غایت آن؛ تبدیل شدن به بوته گیاه گندم و ذرت است. صورت آن؛ غرض (هدف از) آن و غرض از آن، خوشه و تولید تعداد زیادی گندم یا ذرت و تداوم نسلست. اما بدان وقوف دارد؟ بعید است. از اینرو به تأکید اسپینوزا، تعبیر غایت یا غرض و نیز هدف و مانند آن، برای طبیعت و پدیده های طبیعی درست نیست. بهتر بوده همان حد و صورت را بکار گیریم. این درست است. حد بذر گل، تبدیل شدن به بوته گلست. صورتش، تولید گل و گل تولیدی می باشد. حتی چه بسا غرض؛ گلاب و عطر و اسانس است. حد بذر درخت مثلاً گردو، تبدیلیش به گیاه تا درخت تناور و مثمر و شکوفه، شکوفایی و میوه دهی و میوه و گردو است.

*۲. آیا نظام جهان هستی غایتمند است؟ حتی پیشا آن و پایه آن آیا جهان هستی، نظاممند می باشد؟ آیا اصلاً جهانی خارج از ذهن ما وجود دارد؟ بلکه اصلاً هستی در کار می باشد؟ یا همه خیالند. خیال اندر خیالند. بافته ذهنند. یافته ذهن نمی باشند. و مانند اینها. از جمله هستی مدنی است. چه است؟ هست؟ چیست؟ چگونه است؟ در ذهن ما، صورت هایی وجود دارد. پس صورت ذهنی وجود دارد. ذهن هم وجود دارد. من هم که دارای ذهن و صورت ذهنی هستم، وجود دارم. صورت ذهنی مضاهی عالم عینی است. بازتاب یا بازتولید آن می باشد. پس عالم عینی هم وجود دارد. در و بر پدیده های عالم عینی، از ذرات و اتم گرفته تا عناصر و مواد شیمیایی و فیزیکی زمینی تا کرات و کهکشانها و کیهان؛ قانون حاکم است. علوم نانو یعنی ذره شناسی، اتمشناسی، شیمی، فیزیک، زمین شناسی تا کیهانشناختی، جملگی کشف و شناخت قوانین حاکم بر این پدیده ها می باشد. اگر قانونمند یعنی فانوندار و قانونمدار، اصلاً علم متنفی می باشد. قانونمندی اعم از قانونداری و قائممداری نیز متضمن نظام و نظاممندی است. مبین نظامداری و نظاممداری است. چنانکه از

الکترونها در درون اتم و دور هسته آن دارای مدار مشخص، با حرکات نظاممند و قانونمند است. تا کرات امثال زمین نیز همچنین در مدار مشخص، قابل مطالعه و نظاممند و قانونمند قابل کشف و بهره برداری در گردش آنیه، ثانیه، دقیقه، ساعت، روز، هفته و ماه تا سال و حتی ادواری میباشد. قابل توصیف، تحلیل، تعلیل بوده و قابل پیش بینی نیز است. نظاممندی نیز متضمن غایت و غایتمندی میباشد. مبین غایتداری و غایتمداری است. ولو خود پدیده های طبیعی واقف نباشند. ما مهندس آفریننده سازنده پرورنده آنها چه؟ قطعا بدانها شاعر و عالم میباشد. چون حکیم و حاکم است. ولو بدان غایت، غرض، هدف و بمانند اینها اطلاق ننماییم. نه ندارند. دارند. در حوزه مدنی و حکمت و حکومت مدنی: هستیمندی، قانونمندی، نظاممندی و غایتمندی ذاتی تکوینی وجود دارد. فطرت انسانی بدان وقوف اجمالی دارد. شریعت مدنی یقینی، به تبیین و تحدید یعنی تعیین حدود کلی و حسب مورد احکام تفصیلی اینها میپردازد. انسان فرای ارزشمندی، با پذیرش شریعت مدنی یقینی بینشمند و منبشمند میگردد. آنگاه با اندیشه ورزی تا اندیشمندی خود به تدبیر، تدبیر و مدیریت خصوصی و عمومی امور خود پرداخته و با خردمندی و دانشمندی ترسیم و تحقق سرنوشت مدنی پرداخته و با کارآمدسازی مدنی، پیشرفتسازی مدنی تا تحصیل سعادت مدنی فراز میرود. در نتیجه قانونمندی، غایتمندی و نظاممندی ذاتی و فطری انسانی، جبری و ناآگاهانه نبوده و بصورت ارادی و تدبیری ترسیم و تحقق میپذیرند (ر.ک.: حقایق و اعتباریات پیشا و پسا اجتماعی اصول فلسفه و روش رئالیسم، علامه سید محمد حسین طباطبائی). بدیترتیب:

جهان قانونمند و نظاممند، غایتمند نیز است. قانونمندی و بویژه نظاممندی متضمن غایت مدنی است. غایتمندی: بمعنای غایتداری غایتمنداریست. یعنی ضمن اینکه واجد غایت میباشد. کل نظام و سیر آن در جهت آن غایت و نیل بدان و تحصیل و تحقق آنست. در رویکرد توحیدی سیاسی: جهان هستی، آفرینش و طبیعت، دارای مبداء، نظام و معاد میباشد. چرا که هم آفریدگارش حکیم بوده و هم بر بنیاد حکمت آفریده شده و در نتیجه هدفمند است. هم خود اینها و هم باور اینها رابطه معنادار و محکم (علی) و نسبت مستقیم و مثبت (همسو) با سیاست و در زندگانی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی دارد. مبادی سیاسی یعنی بنیاد سیاستند. مبادی بنیادین و حتی الهامبخش ساختاری و نیز مبادی غایی سیاست می باشند. سبب موجب یعنی ایجاب کننده نظام سیاسی و سیاست بوده که انسان و به تناظر آن جامعه سیاسی و به تبع آن دولت (هیئت حاکمه) سبب موجد یعنی ایجاد کننده میانی، قریب تا مباشر یعنی مستقیم آن محسوب میگردند. خدا نیز بمثابة مبدا حقیقی، نخستین و مبداء مبادی، سبب موجدیه ابعاد که از هر قریبی قریب تر روده میباشد. در رویکرد غیر و ضد توحیدی (دو آلیستی: شرک و آتیه ایستی: کفر و الحادی) سیاسی: جهان هستی و آفرینش اگر هم حتی مبداء، نظام و غایتی داشته و حتی بدان باور داشته باشیم، چه بسا و حداقل بصورت روشنی، رابطه معنا دار و نسبت مستقیمی با سیاست ندارد. بجز طبیعت برون (محیطی) یا درون (بدنی و غریزی)، که بصورت جبری، چه بسا در رویکرد آنها نقش تعیین کننده ای بسان همان مبداء دارد. حال اینکه در رویکرد توحیدی؛ خدا،

مبداء فاعلی است. ملکوت، سبب موجهه اند. طبیعت درون و برون انسانی از جمله محیط سرزمینی و زمینی، حتی جوی و بلکه فضایی، تنها عامل موثره اند. بدانسان که در محل خود متعرض آن شده و می‌شویم.

بدینسان ترتیب نظام جهان هستی اعم از جهان آفرین، جهان آفرینش؛ ملکوت، طبیعت و انسان در سیاست نقش آفرینند. خدا: سبب حقیقی و حقیقت سبب، سبب اول، سبب اسباب و مبداء مبادی و بدین سبب و در عین حال غایت حقیقی، غایت نهایی، نهایت غایت و غایت غایات است. به تعبیر فارابی در سیاست مدنی و اندیشه های اهل مدنی فاضلی، مبداء: موجود اول، سبب نخستین و علت علل فاعلی و موجهه و موجد است. *۳. غایت نظام جهان هستی چه می‌باشد؟ معاد: غایت نظام هستی است. به تعبیری: غایت نظام هستی: معاد می‌باشد.

*۴. رابطه و نسبت غایت‌مندی، غایت‌شناسی و غایت نظام جهان هستی و سیاست چه است؟ آیا جهان هستی و آفرینش غایت‌مند است؟ اصلاً نظام‌مند می‌باشد؟ بلکه قانونمند است؟ اساساً جهان و جهانی هست؟ حتی رابطه غایت‌مندی با نظام‌مندی جهان هستی چه است؟ آنهم بدانسان که در رویکرد توحیدی مطرح بوده: نظام احسن و احکم و به تعبیری احسن و احکم نظام بوده و بشمار می‌آید؟ نظامی حکمت انگیز و حکمت آمیز محکم و زیبا؛ رسا و سازوار و در نتیجه کامل می‌باشد؟ محکم تر، کاملتر و زیباتر از آن می‌توان تصور کرد؟ چنانکه در طبیعت، هر گلی، کامل و زیباست. کمال و زیبایی خاص خود را دارد. آیا کاملتر و زیباتر از هر یک از آنها می‌توان تصور کرد؟ آیا جهان، یک نظام واحد است؟ اصلاً یک جهان وجود دارد؟ یا جهانهای متعدد و احیاناً متعارض وجود دارد؟ جهانی ولو فراگیر جهات غیب و شهود، ملکوت و ملک یعنی ماورا و طبیعت و انسان که جامع و مابین ملک و ملکوت بوده تا جامعه و جهان انسانی که بر ساخته انسانها در درون نظام هستی و آفرینش می‌باشد. با تمامی زیرمنظومه و ریز مجموعه های تا حد بیشمار آنها است. از ذرات (نانو) تا مرز وجود و عدم تا کهکشانها با میلیاردها منظومه و ستاره کوچک و بزرگ با میلیاردها سال نوری فاصله و سرعت تا کیهان با میلیاردها کهکشان. آیا حتی ذره ای فتور یعنی سستی، بی نظمی، بی قانونی و همانند اینها، دارند. اگر اصل هستی جهان را بپذیریم و آنرا رد نکرده یا در آن شک نکنیم. اصل نظام‌مندی آن را نیز بر تائیم. غایت‌مندی آن را نیز بپذیریم. در اینصورت؛ نخست، غایت نظام هستی و آفرینش چه می‌باشد؟ دوم، رابطه و نسبت غایت‌مندی، غایت شناسی و غایت نظام هستی و آفرینش با سیاست چه می‌باشد؟ چرا؟ چیست؟ چگونه؟ در نتیجه: الف. هدف‌مندی نظام سیاسی چه است؟ ب. هدف رفتارهای سیاسی چه می‌باشد؟

دوم. غایت‌مندی، غایت‌شناسی و غایت نظام سیاسی و سیاست

«ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» (ذاریات/۵۱؛ ۵۶)

در مبحث انسانشناسی سیاسی پیشین، روشن گردید: انسان: غایت دارد. چون هم آفریدگارش حکیم بوده و هم خود خردورز می‌باشد. غایت‌مند است. غایت‌نگر و غایت گرا می‌باشد. غایت‌گذار و غایت‌مدار و غایت‌پذیر است.

سیاست: تدبیر، تدبیر مدیریت یا اداره سیر پیشرفت و نیل به غایت است. غایتش: خیر می باشد. از مطلق خیر که پیشرفت مدنی و خودشکوفایی مدنی است. حتی امنیت، نظم، عدالت، آزادی، دولت، حاکمیت، حکومت، سیاست، قدرت، شهرت یا اعتبار، منفعت یا ثروت و آسایش، و در این زمره اند. تا خیر مطلق که خیر فراگیر و نهایی می باشد. مراد سعادت مدنی است. هر چیز و همه چیز را برای سعادت خویش می خواهد. سعادت را برای سعادت. البته در پی سعادت حقیقی و یقینی واقعی است. سعادت ظنی تکساحتی تا توهمی تنازعی، ظن و توهم سعادت می باشد. آنرا عالما عامدا نمی خواهد. مگر بسبب جهالت بسیط یا مرکب گرفتار ظن تفلسف سیاسی یا توهم سوفیسم سیاسی گردد.

الف. هدفمندی نظام سیاسی

«ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد» (قصص/۲۸؛ ۸۵)

هدفداری و هدفمندی سیاسی

هدفمندی نظام سیاسی چگونه می باشد؟ جامعه انسانی، برساخته انسانها بوده و متشکل از آنها است. خود غایت و سبب غایی بوده و صورت کمالی آنها می باشد. در نتیجه و به تناظر غایتمندی انسان نیز، غایتمند است. غایتش: پیشرفت، خودشکوفایی تا سعادت اجتماعی می باشد. نظام مدنی، برساخته جامعه مدنی بوده و متشکل از آن است. خود غایت و سبب غایی جامعه بوده و صورت کمالی آن می باشد. در نتیجه و به تبع غایتمندی جامعه نیز، غایتمند است. غایتش: پیشرفت، خودشکوفایی تا سعادت سیاسی و مدنی می باشد. غایت انسان: ذاتی یعنی تکوینی و در آفرینش او است. فطری عقلی انسانی بصورت برهانی اینرا درک کرده و بدان نگرش دارد. بصورت قلبی شهودی بدان گرایش دارد. وحی و شریعت: بکمک ذات و فطرت انسانی آمده و حدود کلی و احکام تفصیلی غایت و سیر سعادت را بسان طرح هادی و نقشه راه بر می نمایاند. انسان یا تدبیر، تدبیر و مدیریت فردی، جمعی و اجتماعی مدنی خویش، شاخصه های روزآمد غایت را روشن ساخته و سازکارهای سیر و نیل بدان را معین می سازد. بنابراین غایتمندی انسان و به تناظر آن جامعه انسانی و به تبع آن نظام انسانی، ذاتی و فطری است. غایت شناسی، شرعی می باشد. غایت سازی، اختیاری؛ ارادی و تدبیری و عرفی است.

فارابی در کتاب سیاست مدنی تصریح می سازد: «هدف از آفرینش وجود انسان این است که به سعادت نهائی برسد» (سیاست مدنی، ص ۱۹۰). و «هدف از سیاست: سعادت مدنی است». آنتونی کوئیتن در مقدمه کتاب فلسفه سیاسی: «یک ایدئولوژی سیاسی اهدافی را برای حکومت معین میکند و هدفهای معینی را

که باید فعالیتهای سیاسی یا نهادهای سیاسی در پی وصول به آن باشند، مشخص می سازد. ساده ترین نوع ایدئولوژی سیاسی همانا وصف جامعه آرمانی یا مدینه فاضله ای است که ارزشهای مورد نظر ایدئولوگ در آن کاملاً محقق باشد» (فلسفه سیاسی، ص ۳۵). نظام سیاسی به تبع جامعه سیاسی و جامعه سیاسی به تناظر انسان سیاسی: غایتمند است. غایتدار و غایتمدار میباشد. هم دارای غایت بوده و غایتنگر و غایتگرا میباشد. همچنین در جهت و بر مدار غایت و غایتگرایی؛ چه غایتگذاری و سیاستگذار بوده و چه سیاستپذیر و غایتپذیری است. حتی چه بسا چون غایتگذار و غایتپذیر بوده سیاستگذار و سیاستپذیر میباشد. بلکه برعکس نیز ممکنست گفته شود: چون سیاستگذار و سیاستپذیر بوده، غایتگذار و غایتپذیر است. این هم نادرست نیست. اصل غایت در انسان ضروری و اجتناب ناپذیر است. اما گزینش نوع غایت، اختیاری یعنی ارادی و تدبیری میباشد. به همین سبب غایت در انسان و جامعه انسانی و نظام انسانی: آرمان و هدف بوده و خوانده میشود. غایت، هدف و آرمانگرایی؛ یک. علمی حقیقی و یقینی واقعی بوده در غیر اینصورت دو. جاهلی؛ الف. ظنی تکساحتی یا ب. توهمی تنازعی خواهد بود. هدف و هدفمندی؛ هدفداری و هدفمداری میباشد. انسان: غایتمند و هدفمند است. هدفنگر و هدفگرا میباشد. هدفگر است. هدفگری؛ اعم از هدفگذاری و هدفمداری و نیز متقابلاً هدفپذیری میباشد (چشم انداز، افق، استراتژی و مانند اینها، ضمن و ذیل هدف و غایتند). الف. غایت و هدف مدنی: پیشرفت مدنی است. ب. غرض و هدف از پیشرفت مدنی: سعادت مدنی میباشد. سعادت مدنی؛ سبب غایی جامعه سیاسی، نظام سیاسی و دولت و سیاست نظام مدنی است. غایت و هدف-غرض پیوستاری از غایت کوتاه، میان یا بلند مدت (مثلاً کمتر از یکساله و یکساله، پنجساله، بیست و پنجساله، پنجاه ساله و بالا)، گستر (فروملی، ملی، فراملی) و برد (توسعه اقتصادی و آسایش، تعادل سیاسی و کارآمدی، تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و آرامش) را تشکیل میدهند. باصطلاح غایت مباشر، مرحله ای میانین تا نهایی و به اصطلاح بعید یعنی دور و حتی ابعد یعنی دورترینند. در ساختار هرمی از اهداف و غایات مقدماتی، اصلی، فرعی، جنبی و حتی حاشیه ای است. یا در ساختاری کروی از اهداف و غایت مرکزی، پیرامونی و فراپیرامونی میباشد. اول. الف. غایت مباشر: امنیت مدنی میباشد. ب. غرض از آن رفع تعدی و دفع تهدید بمنظور زمینه سازی اعم از رفع موانع و ایجاد شرایط پیشرفت مدنی است. دوم. الف. غایت اقرب: توسعه اقتصادی کمی و کیفی است. ب. غرض از آن توسعه سخت، نیمه سخت و نرم افزاری بوده و محسوب میگردد.

سوم. الف. غایت قریب: تأمین آسایش بدنی همگانی میباشد. ب. غرض از آن چهارم. الف. غایت میانین: توسعه و تعادل سیاسی و ارتقای کارآمدی مدنی است. ب. غرض از آن پنجم. الف. غایت بعید: تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی میباشد. ب. غرض از آن و غایت ابعاد: تضمین آرامش مدنی است. غرض از آن کرامت انسانی میباشد. آزادی و عدالت، از لوازم، وجوه و تجلیات کرامتند.

به تعبیر اشتراوس در فلسفه سیاسی چیست؟: اصلاً نه تنها نظام مدنی بلکه «مدار بحث فلسفه سیاسی اهداف عظیم بشری است: آزادی، حکومت، یا فرمانروایی - اهدافی که می تواند بشر را از حد نفس فرومایه خویش ارتقاء دهد» (فلسفه سیاسی چیست؟ ص ۲). از فطرت انسانی تا خودشکوفایی مدنی میباشد. نظام سیاسی: به تبع جامعه سیاسی و به تناظر انسان سیاسی: هدفمند است. هدف نظام سیاسی: سعادت مدنی می باشد. به مصداق؛ «انما الاعمال بالنیات»؛ «اعمال با نیات» است، در اصل هر نظام سیاسی متعارفی نیز نیتی دارد. این همان غایت، هدف، چشم انداز، ... جامعه و نظام سیاسی است. که آنرا کمال، مطلوب و سعادت، و بسان اینها دانسته و میخواند. یعنی در طلب تحقق آن و نیل و دسترسی بدانست. در نتیجه هدفمند است. دارای هدفی خاص می باشد. هدفمند نیز است. در جهت دسترسی به هدف مورد نظر خود عمل می نماید. این غایت نظام سیاسی به تعبیری سبب غایی سیاست و حتی سازماندهی نظام سیاسی کشور توسط دولت آن می باشد. به تعبیری تمام یعنی تمامیت و تمامی سیاستگری و سیاستگرایی تا سیاستگری اعم از سیاستگذاری و سیاستمداری دولت ها و سیاستپذیری ملت ها، با همین هدفگیری و هدفگذاری مطلوب، مورد نظر و مورد نیاز همان نظام انجام میپذیرد. کما اینکه همگی کش و واکش های سیاسی آن(ها) در این راستاست. چرا که اصولاً نظام و نظاممندی اجتماعی و انسانی، هدفمند می باشد. بویژه بدینسبب که نظام سیاسی جامعه یا جامعه سیاسی بوده که هدفمند است. با هدفی خاص اجتماع کرده و به خود نظام داده یا نظام سیاسی را میپذیرند. جامعه انسانی و سیاسی نیز از انسانها و بویژه انسانهای سیاسی تشکیل شده که هدفمند است. هر انسانی دارای هدفی خاص دارد. اما هدف جامعه بویژه جامعه سیاسی، ضمن اینکه فراهم آمده اهداف خاص افراد و گروه های اجتماعی بوده، فراتر از آنها و فراگیر هدف عمومی یا جنبه عمومی اهداف افراد و گروه های اجتماعی میباشد. هدف نظام اجتماعی نیز چنین است. هدف جامعه و نظام اجتماعی سعادت اجتماعی جامعه می باشد. هدف نظام سیاسی جامعه جنبه راهبردی جامعه و نظام اجتماعی است. سعادت سیاسی می باشد. یکی از برترین چالش ها و پرسش ها رابطه و نسبت غایت، کمال و سعادت فرد و فردی افراد، با غایت، کمال و سعادت جماعت (خانوادگی و گروهی) و جمعی افراد و این دو با غایت، کمال و سعادت جامعه و اجتماعی و سرانجام با غایت، کمال و سعادت نظام سیاسی است. این بر میگردد به رابطه و نسبت خود همین ها با هم. چنانکه در محل خود آمده فرد و افراد سبب فاعلی و مادی جماعت و جامعه و نظام سیاسی اند. رابطه و نسبت جماعت با جامعه و جامعه با جامعه سیاسی و بویژه نظام سیاسی نیز این چنین است. برعکس

جماعت، جامعه و جامعه سیاسی و نظام سیاسی سبب صوری و غایی فرد و افرادند. کما اینکه رابطه و نسبت نظام سیاسی و جامعه سیاسی با جامعه و با جماعت نیز این گونه است. غایت فرد و فردی افراد، جماعت و اجتماع و جامعه سیاسی و نظام سیاسی نیز این چنین رابطه و نسبتی دارند. غایت نظام سیاسی کمال و سعادت جامعه سیاسی است. که غایت یعنی کمال و سعادت جمعی جماعات و فردی افراد در درون آن تضمین و تأمین میگردد. همانطور که مبادی و اسباب فاعلی نظام سیاسی پیوستاری از مبدء ابعاد تا مبدء اقرب و حتی مباشر را تشکیل میدهد. نظام و پیوستاری سلسله مراتبی طولی و عرضی که از خدا به عنوان مبدء نخست و در عین حال مبدء مبادی آغاز میشود. مبدء یا مبادی دوم یعنی قواعد و نظام جهان تکوین (مدبرین امر) و نیز مبادی طبیعی را در بر میگرد. مبادی میانی انسانی فردی، جماعت و جامعه انسانی را شامل میشود. تا مبادی قریب، اقرب و مباشر که دولت به معنای هیئت حاکمه از رهبری (مبدء قریب)، قوای قانونگذاری (مبدء اقرب) و قوه اجرایی (مبدء مباشر) میرسد^{۱۳}. با همین قیاس و ترتیب و در همین راستا غایت نظامی سلسله مراتبی از غایت های محوری، اصلی و فرعی و حتی جنبی یعنی جانبی مقدماتی، میانی و نهایی را (هرمی یا کروی) تشکیل می دهند. پیوستاری از غایت مباشر، اقرب و قریب تا غایت میانی و غایت بعید و ابعاد است. نظم و نظام و امنیت و توسعه و تأمین حداقل آسایش نسبی همگانی را می توان غایات مباشر، اقرب و قریب نظام سیاسی دانست. غایت میانی تعادل مدنی است. غایت بعید، تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی می باشد. غایت ابعاد کمال و سعادت دنیوی یعنی در دنیا است. مراد سعادت حقیقی و یقینی واقعی می باشد. منظور ظن تکساحتی سعادت نبوده که نارسا بوده و عین مشقت است. توهم تنازعی سعادت کاذب نیز مورد نظر نیست که ناسازوار بوده و عین شقاوت می باشد. مراد پیشرفت مدنی است. فراهم آمده توسعه اقتصادی و ابزاری، تعادل سیاسی و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی می باشد. فراگیر غایت تأمین آسایش همگانی و تضمین آرامش مدنی است. غرض از سعادت دنیوی، سعادت جاویدان اخروی می باشد^{۱۴}.

بدینسان: اولاً نوع انسان و همگی انسان های متعارف (از عوام و عموم تا عالم و علامه محض و فوق تخصصی غیر سیاسی و سیاسی) غایتمندند. به تناظر آن جامعه و جهان انسانی غایتمند است. به تبع آن نظام مدنی؛ اجتماعی و سیاسی انسانی غایتمند می باشد. به تناسب آن دولت و سیاست انسانی غایتمند است. ثانیاً. غایت و هدف؛ فعلیت یعنی از قوه به فعل و فعالیت، از جزء به کل، از مادیت به مجرد و معنا و از خاک به خداگونگی دست یافتن می باشد. از نقص و به اصطلاح نارسایی و ناسازواری به کمال یعنی رسایی و سازواری^{۱۵}، از ناکارآمدی به کارآمدی؛ بهره روی و اثربخشی نایل شدن است. از مشقت (تنگدستی): «ضاقت

^{۱۳} به اعتباری می توان مبدء مباشر را باز هم جامعه و مردم اینبار به عنوان نیروهای کار و کارای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی دولتی، عمومی و خصوصی دانست.

^{۱۴} به اعتباری می توان غایت بعید را سعادت دنیوی و غایت ابعاد را سعادت اخروی گرفت.

^{۱۵} به تعبیر حکیم فردوسی در شاهنامه از کاستی و کژی و درستی و راستی و نیز داد و دهش است.

الارض بما رحبت» و شقاوت (و تشتت و تعارض و تنازع؛ «فمن اعرض عن ذكرى فله معيشة ضنكا» و «الا بذكر الله تطمئن القلوب»؛ رعد/۱۳؛ ۲۸) به راحتی (آسایش و آرامش و به اصطلاح به رونق و صفا) و سعادت رسیدن می باشد. همه و همه اینند. هیچکس عالما عامدا بدنال سعادت ظنی تا توهمی تکساحتی و تنازعی که پندار و کاذب یعنی دروغین بوده نبوده و نیست. چنانکه هیچ تشنه ای بدنال سراب یا سم مهلك نیست. جهالت بسیط یا مرکب و یا چه بسا اشتباه به سبب شبه ناکی (تشابه) سعادت حقیقی و یقینی واقعی با ظن یعنی پندار سعادت و به تعبیری سعادت پنداری یا توهم سعادت یعنی سعادت دروغین، رهن می باشد. در صورت فقدان دانایی حقیقی، بینش یقینی و آگاهی واقعی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی است. که هم غایت سعادت حقیقی و یقینی واقعی را تشخیص داده و تجویز می نماید. به اصطلاح هدفگذاری می کند. همچنین سیاست سیر بسوی سعادت حقیقی و یقینی واقعی را ترسیم می نماید. به اصطلاح سیاستگذاری می کند. بر این اساس و در این راستا سیاست ها را اعمال می نماید. به اصطلاح سیاستمداری می نماید. نخست با راهبرد مهندسی سیاسی و با مهندسی راهبردی یعنی نهاده سازی و نظام سازی از جمله دولت سازی به عنوان فرانهاد راهبردی سیاسی است. دوم با راهبردی مدیریت و مدیریت راهبردی سیاسی اعم از؛ ۱. بسیج منابع، ۲. سازماندهی، ۳. اداره یا پیشبرد یا اجرا و به اصطلاح اقامه و ۴. نظارت و کنترل می باشد. سرانجام و سوم. با راهبرد آسیب شناسی و آسیب زدایی و همچنین آسیب شناسی و آسیب زدایی راهبردی است. که با بازمهندسی یعنی مهندسی مجدد، مکرر و مستمر جریان یافته و روزآمد شده و کارآمد؛ بهره ور و اثربخش می شود. بدین ترتیب هدف یا اهداف و غایت یا غایات سیاست و نظام سیاسی، جامعه سیاسی و دولت: نظامی کروی یا هرمی از سلسله مراتب طولی و عرضی خرده اهداف و غایات مقدماتی (امنیت)، میانی (پیشرفت؛ توسعه، تعادل و تعالی) و نهایی (سعادت؛ آسایش و آرامش)، محوری یا اصلی (کارآمدی؛ بهره وری و اثربخشی)، فرعی (اقتدار قانونی، مردمی و موثر ملی) و جنبی یا جانبی و به تعبیری ابزاری (ثروت و شهرت یا اعتبار) است. می توان غایت نظام مدنی را سعادت مدنی دانست. غرض و هدف از آن کمال، کارآمدی و کرامت انسانی است.

«الله يبدؤا الخلق ثم يعيده ثم اليه ترجعون» (روم/۳۰؛ ۱۱): غرض: بازگشت به اصل است.

ب. هدف رفتارهای سیاسی

«انا لله و انا اليه راجعون» و «اليه مرجعنا» و «اليه منيب»

غایت و غرض سیاسی

هدف سیاسی و هدف از سیاسی

*هدف رفتارهای سیاسی چه (و چگونه) میباشد؟ رفتار: روش کنش است. چگونگی عمل بیرونی میباشد. ناشی از ارزش ها، بینش و منش یا نگرش و گرایش و به تعبیری کوشش درونی است. سیر و ساختار نظام و منظومه ارزشها (ی بنیادین و غایی)، بینش (نگرش) و منش (گرایش) درونی (هویت و همراه) کنشی و روشی یا رفتار بیرونی، کار انسانی و شخصیت انسان مدنی را تشکیل داده و فراهم میسازند. یکی از پرچالش ترین مباحث، مسئله هدف رفتارهای سیاسی است. اعم از رفتارهای سیاسی فردی، جمعی و اجتماعی ملی داخلی و خارجی و فراملی امتی تا بین مللی و جهانی میباشد. مراد رفتار عمومی مدنی؛ اقتصادی سیاسی، اجتماعی سیاسی و فرهنگی سیاسی است. میان هدف رفتارهای زیست مدنی و زندگی اجتماعی و سیاسی ظنی-توهمی تکساحتی و تنازعی ناشی از بشرشناسی غریزی مدرنیسم و هدف رفتارهای بهزیست مدنی، زندگانی اجتماعی و سیاسی حقیقی و یقینی واقعی دوساحتی مادی و معنوی انسانشناسی فطری توحیدی جریان دارد. لئو اشتراوس در کتاب و گفتمان فلسفه سیاسی چیست؟ مطرح میسازد: «تمام اعمال سیاسی ذاتا جہتی به سوی معرفت به ماهیت خیر دارند؛ یعنی به سوی معرفت به زندگی خوب یا جامعه خوب، زیرا جامعه خوب همان سعادت کامل سیاسی است» (فلسفه سیاسی چیست؟ صص ۲-۱). از امنیتگرایی، توسعه گرایی سلامت گرایی و آسایش گرایی تا تعالی گرایی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و آرامش گرایی مدنی تا کرامت گرایی انسانی است. از منفعت طلبی (ثروت طلبی تا لذتطلبی) تکساحتی، قدرت طلبی (و مقام طلبی تا سلطه طلبی) تنازعی و شهرت طلبی (اعتبار یا پرستیژ) خودخواهانه (خودرایی، خود محوری و خودکامگی) شخصی و فردی، جمعی و ملی و حتی فراملی، تا در سویه متعارض فضیلت طلبی، غیر و خیر خواهی و کمال طلبی است. که در این سویه کسب ثروت، قدرت و شهرت، بمثابة ابزار فضیلت اند. خود هدف و غایت نمی باشند. بدانسان که پیشتر ملاحظه کردیم. اما در هدفمندی اعم از هدفداری و حتی هدفمداری رفتار سیاسی که رفتار انسانی و اجتماعی سیاسی بوده، حرف چندانی نبوده و می تواند نباشد. پیش فرض ما هدفمندی رفتارهای سیاسی است. یعنی رفتارهای سیاسی هدفدار بوده و هدفدارند. اما هدف و اهداف رفتار سیاسی که در اصل همان هدف و اهداف سیاست بوده چه میباشند؟ همانگونه که در مبحث دانش سیاسی ملاحظه شد؛

یک) فارابی در آغاز و بنیاد علم مدنی کتاب و نظام علمی و علوم کتاب احصاء علوم خویش با بیان اینکه «علم مدنی»؛ اول. یک. «از انواع (عمل)؛ الف. افعال (کنش) و ب. (روش یا سنن یعنی) رفتار ارادی و دوم. از آن؛ ۱. ملکات و ۲. اخلاق و ۳. سجایا و ۴. عاداتی (شیم یا شیمه) که افعال و رفتار ارادی از آنها سرچشمه می گیرند بحث می کند» (احصاء علوم، ص ۱۰۶). وی بدین ترتیب: افعال یا کنشهای سیاسی را ارادی و تدبیری یعنی اختیاری میخواند. رفتار سیاسی را روش یا چگونگی افعال یا کنشهای سیاسی میداند. کنش و رفتارهایی که ناشی از بینش و منش درونی و متناسب با ارزش های بنیادین و غایی میباشند. در ادامه بیان میکند که علم مدنی؛ دو. «از هدفهایی که این افعال و رفتار برای رسیدن به آنها انجام می شود یاد

می‌کند» (همان). افعال و رفتار مدنی؛ اجتماعی و سیاسی دارای هدفهایی بوده که برای سیر و نیل بدان اهداف صورت می‌پذیرند. علم مدنی بعد از اعمال سیاسی و مبانی سیاسی به اهداف سیاسی می‌پردازد. هدف و اهدافی که بمثابة سبب غایی در فاعل انسانی و اجتماعی نیامده، فعل و فاعلیت فعلیت نمی‌یابد. فعلیت فعل و فاعلیت فاعل سیاسی کارآمدی یعنی؛ بهره‌وری و اثربخشی آن با هدفگذاری سیاسی صورت می‌پذیرد. سه علم مدنی همین‌طور بعد از اهداف رفتار، «بیان می‌دارد که؛ ۱. چه ملکاتی برای انسان شایسته است» (همان). ۲. الف. «از چه راه می‌توان زمینه پذیرا شدن این ملکات را در انسان فراهم کرد، ب. تا بگونه‌ای شایسته در وجود او بنیان گیرند» (همان). ۳. الف. «چه راهی را باید دنبال کرد تا ب. این ملکات در وجود آدمی پایدار گردد» (همان). دوم. همچنین با طرح سعادت بمثابة هدف و نتیجه رفتار سیاسی، تبیین و «بیان می‌دارد که؛ یکی. برخی از این نتایج (غایات) سعادت حقیقی (یقینی واقعی)، است» (همان). غایت و هدف یا حقیقی بوده و در ماهیت و مبانی یقینی می‌باشد. در نتیجه واقعی است. که مراد پیشرفت و سعادت دو ساحتی مادی و معنوی توسعه اقتصادی و تأمین آسایش بدنی همگانی، تعادل سیاسی و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی متعادل و متعالی است. دیگری. هدف و غایت غیر حقیقی و غیر یقینی می‌باشد. واقعی نما بوده و محسوب می‌گردد. به تعبیر وی: «و برخی دیگر؛ الف. پنداری و ظنی (توسعه و آسایش تکساحتی)، یعنی چنان می‌پندارند که سعادت است، و در واقع چنین نیست» (همان). یا ب. توهمی و کاذب توسعه تنازعی می‌باشد. ارزش، بینش (نگرش) و منش (گرایش) سیاسی درونی فردی، جمعی و اجتماعی منجر به کنش و روش یا رفتار سیاسی با راهبردهای؛ مهندسی سیاسی، مدیریت سیاسی و آسبزدایی سیاسی در جهت غایت سیاسی یعنی سعادت مدنی است. بدین ترتیب: کنش یا کردار و روش یا رفتار سیاسی به تبع منش و بینش سیاسی و بینش سیاسی به تناظر ارزش‌های سیاسی، غایت‌مندند. هدفدار و هدفمدار می‌باشد. الف. غایت و هدف رفتار سیاسی: پیشرفت مدنی است. ب. غرض و هدف از پیشرفت مدنی: سعادت مدنی می‌باشد. بدینسان، سعادت مدنی؛ سبب غایی رفتار سیاسی است. در این‌صورت؛ اول. الف. غایت مباشر: امنیت مدنی می‌باشد. از جمله کسب قدرت بمنظور تأمین امنیت است. ب. غرض مباشر: حفظ جان است. دوم. الف. غایت اقرب: سلامت بدنی می‌باشد. ب. غرض اقرب: حفظ جسم است. مراد طول عمر و بهداشت می‌باشد. منظور: افزایش سن امید بزندگی می‌باشد. سوم. الف. غایت میانین: توسعه اقتصادی کمی و کیفی سخت، نیمه سخت و نرم افزاری است. ب. غرض: تولید منفعت و ثروت بمنظور تأمین رفاه بدنی و ارتقای کیفیت زندگی است. چهارم. غایت بعید: تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی می‌باشد. حتی کسب حسن شهرت بدین منظور است. ب. غرض از آن تضمین آرامش مدنی است. پنجم. الف. غایت ابعـد: سعادت دنیوی و در دنیا و کرامت انسانی می‌باشد. از جمله آزادی و عدالت، از لوازم، وجوه و تجلیات کرامتند. ب. غرض یا هدف از سعادت دنیوی و در زندگانی گذرای دنیا: سعادت اخروی و در زندگانی پایدار آخرت می‌باشد. اینها جملگی فضیلت یعنی ارزش و خیرات یعنی عوامل نیل به سعادتند. الف. کسب قدرت مشروع برای تأمین امنیت، ب. کسب منفعت

و ثروت حلال و قانونی برای رفاه و آسایش، ج. حسن شهرت برای ارتقای اعتبار مدنی و کرامت انسانی، نیز بعنوان اهداف ابزاری، وسیله ای، مقدماتی و میانی رفتار سیاسی، خیرات و فضیلتند. اما برای خودشان یعنی قدرت برای قدرت، ثروت برای ثروت و شهرت برای شهرت ولو مشروع، قانونی و نیکو بوده، خیر و فضیلت نیستند. خشتی میباشند. کسب قدرت نامشروع، ثروت غیر قانونی و شهرت بد، که شر و ردیلتند. برای نمونه؛ (دو) خواجه نصیر الدین طوسی در کتاب اخلاق ناصری تصریح می نمایند: «سیاست مَلِک (و مُلک یا مملکت یعنی سیاست کلی، مدنی و ملی و عمومی کشوری) که ریاست ریاسات باشد بر دو گونه بود و هر یکی را؛ الف. (غایت و) غرضی باشد و ب. لازمی» (اخلاق ناصری، ص ۳۰۰). به تعبیر ایشان: اما «اقسام سیاست:

یکی سیاست فاضله باشد که آن را امامت خوانند و

الف. غرض از آن تکمیل خلق بود و

ب. لازمش نیل سعادت» (همان).

غایت سیاست فاضلی: امامت یعنی راهبری راهبردی جامعه است. غرض: کمال نخستین و دومین جامعه مییابد. لازم: سعادت مدنی است.

«دوم سیاست ناقصه (نارسای تکساحتی) بود که آن را تَغَلَب (غلبه-تنازعی) خوانند و

الف. غرض از آن استبعاد (بردگی یا استبعاد: دورسازی از حق و اعتدال) خلق بود و

ب. لازمش نیل شقاوت و مذمت» (همان، صص ۱-۳۰۰). جامعه را دچار مشقت و

سرزنش می نماید.

غایت سیاست جاهلی: توسعه تکساحتی و تنازعی است. غرض: سلطه گری مییابد. لازم: گرفتاری و سر درگمی است. به همین مناسبت خواجه نصیر در اینجا خیرات عامه را بمثابه اهداف عامه رفتار سیاسی بر می‌شمارند. بترتیب ذیل: «خیرات عامه: امن بود و سکون و مودت با یکدیگر و عدل و عفاف و لطف و وفا و امثال آن» (اخلاق ناصری، ص ۳۰۱). اینها ساختار نظام سلسله مراتبی طولی و عرضی کروی یا هرمی عوامل سیر، نیل و تحصیل سعادت یعنی ارزش ها و اهداف رفتار سیاسی در فلسفه سیاسی و حکمت مدنی فاضلی خواجه نصیر بوده و بشمار می‌آیند. کما اینکه «شرور عامه: خوف بود و اضطراب و تنازع و جور و حرص و عنف و غدر و خیانت و مسخرگی و غیبت و مانند آن» (همان). که اهداف رفتارسیاسی فاضلی اجتناب از این ها و ستیز و زدایش اینها بوده و جایگزینی و جریانسازی خیرات عامه مییابد. بر عکس هدف رفتار سیاسی جاهلی: گرایش بدین شرور عامه و گزینش اینها است. هدف نهایی رفتار سیاسی خیرات عامه فاضلی: سعادت مدنی می باشد. ولو بظاهر هدف نبوده ولی نتایج اجتناب ناپذیر رفتار سیاسی شرور عامه جاهلی: شقاق، شقاوت و مشقت است. چنانکه به تاکید ایشان: «مردمان در هر دو حال نظر بر ملوک داشته

باشند و اقتدا به سیرت ایشان کنند، و از اینجا گفته‌اند که الناس علی دین ملوکهم» (همان). با این ترتیبات: راهبران سیاسی یکی از گروه‌های مرجع مردمی در هدفگذاری رفتارسیاسی خویش است.

بدینسان سیاست: به تناسب نظام سیاسی، هدفمند است. هدف سیاست و به سبب آن هدف رفتار سیاسی: سیر و نیل به سعادت سیاسی و مدنی می باشد. هدف سیاست و رفتار سیاسی: تعادل سیاسی است. که از سویی توسعه اقتصادی و تأمین آسایش عمومی و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش و کرامت مدنی تحصیل می‌گردد. از سوی دیگر با حاکمیت ملی، قدرت و اقتدار ملی تحقق می‌پذیرد. بنابراین تحصیل قدرت ابزاری برای تحصیل سعادت سیاسی غایی است. بدین ترتیب رفتارهای سیاسی انسانی و انسانهای متعارف اعم از افراد، گروه‌ها و نهادهای مدنی و اجتماعات مدنی تا جهان مدنی، اصولاً هدفمندند. بلکه بایسته و شایسته است هدفدار و هدفمند باشند. هدف غایی و غایت نهایی آنها نیز سعادت مدنی است. بدینسان که در بالا اشارت و اثبات گردید. برای پرهیز و گریز از مشقت و شقاوت و نیل به سعادت نیازمند کارآمدی مدنی؛ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی دولتی، عمومی و خصوصی می باشیم. این مهم با گفتمان و الگوی پیشرفت مدنی صورت می‌گیرد. نخست امنیت و بعد توسعه اقتصادی و ابزاری و تأمین آسایش بدنی از سلامت تا رفاه همگانی، توأمان با توسعه و تعادل سیاسی؛ عدالت اجتماعی، مشارکت عمومی و عزت و اقتدار قانونی، مردمی و موثر ملی در جهت توسعه و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش باطنی و کرامت مدنی کارآمدی؛ بهره‌وری و اثربخشی بهینه و بسامان نیز بدون دست‌یابی به ثروت، قدرت و اعتبار (شهرت) و بویژه فضیلت قابل حصول و صیانت نیست. بدین ترتیب همچنین هدف یا اهداف و غایت یا غایات رفتارهای مدنی؛ اجتماعی و سیاسی فردی افراد شهروندان مدنی؛ اجتماعی و سیاسی: نظامی کروی یا هرمی از سلسله مراتب طولی و عرضی خرده اهداف و غایات مدنی یا عام سیاسی عبارت ذیل است. بترتیب: یکی. اهداف مقدماتی بسان امنیت مدنی؛ امنیت توسعه اقتصادی و آسایش شخصی فردی و خانوادگی، امنیت سیاسی؛ امنیت حقوقی و قانونی، امنیت سازمانی، امنیت اطلاعاتی، انتظامی اجتماعی و دفاعی نظامی، امنیت قضایی و جزایی و سرانجام امنیت تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش و کرامت است. دیگری. اهداف و غایات میانی همانند پیشرفت؛ توسعه، تعادل و تعالی می‌باشد. سوم. هدف نهایی یعنی سعادت؛ اعم از آسایش بدنی و آرامش مدنی می‌باشد. همچنین شامل؛ یک. اهداف و غایات محوری یا اصلی بویژه کارآمدی؛ بهره‌وری و اثربخشی ملی و ملی است. دو. اهداف فرعی بسان اقتدار قانونی، مردمی و موثر ملی می‌باشد. سه. اهداف جنبی یا جانبی و به تعبیری ابزاری شامل ۱. قدرت ۲. ثروت و ۳. شهرت یا اعتبار است. هدف خاص رفتار سیاسی: عدالت اجتماعی (اقتصادی، سیاسی و فرهنگی)، مشارکت سیاسی، اقتدار قانونی، مردمی و موثر و عزت و کرامت شخصی فردی و خانوادگی. هدف غایی یا نهایی فردی و حتی شخصی افراد (سعادت شخصی، فردی و خانوادگی مدنی) و نظام اهداف رفتارهای سیاسی سبب فاعلی و مادی هدفمندی و هدف یا نظام اهداف نظام مدنی؛ اجتماعی و سیاسی است. برعکس نیز هدفمندی و هدف

غایی یا نهایی (سعادت مدنی) یا نظام اهداف مدنی نظام سیاسی صورت کمال، سبب صوری و غایت غایات یا سبب غایی هدفمندی، هدف و اهداف رفتارسیاسی بوده و به شمار می آید. می توان هدف و غایت رفتار مدنی را پیشرفت مدنی دانست. غرض هدف از آن: سعادت مدنی است.

سه) جان لاک نیز در کتاب حکومت مدنی می آورند: «هدف اصلی انسان ها از پیوند خوردن در درون یک تنواره سیاسی، و قرار دادن خود تحت یک حکومت، حفظ و مراقبت از مالکیت خویش است» (حکومت مدنی، ص ۱۷۶). اما سعادت مدنی جامع؛ تأمین آسایش بدنی با امنیت، سلامت و رفاه اعم از منفعت و مالکیت و بلکه توسعه اقتصادی، توأمان به تعادل سیاسی و کارآمدی در جهت تضمین آرامش باطنی مدنی و کرامت انسانی با تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی است. در نهایت به تعبیر آنتونی کوئینتن در مقدمه کتاب فلسفه سیاسی: «نخستین وظیفه فیلسوف سیاسی در این زمینه، و از یک نقطه نظر تمام مسئولیتی که در این زمینه دارد، عبارتست از توضیح مفاهیم اهداف سیاسی» (فلسفه سیاسی، ص ۳۶). کما اینکه هدفگذاری، نخستین کارویژه سیاستگذاری در کارگذاری سیاسی می باشد.

بدین ترتیب: نظام جهان و انسان بصورت ذاتی تکوینی، غایتدار و غایتمدار است. فطرت انسانی؛ بصورت عقلی برهانی، غایتنگرمی باشد. به صورت قلبی شهودی، غایتگرا است. به تناظر آن جامعه و جهان انسانی اینگونه بوده و بایسته و شایسته است باشد. بعد از تأمین امنیت، پیشرفت مدنی اعم از؛ توسعه اقتصادی و ابزاری، سلامت (افزایش سن امید بزندگی)، رفاه یا آسایش (ارتقای کیفیت زندگی)، توأمان توسعه و تعادل سیاسی، آزادی و ارتقای هر چه فراتر کارآمدی (بهره روی و اثربخشی)، فراتر در جهت تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی، خودشکوفایی تا تحصیل سعادت و کمال (رسایی و سازواری) تا مرز کرامت، سلسله مراتب هرم یا کره اهم اعم غایات انسانی و مدنی هستند. از مقدماتی، میانی تا نهایی است. شبکه ای از غایات اصلی، فرعی، جنبی و حتی حاشیه ای می باشند. شریعت، حدود کلی و احکام تفصیلی ماهوی و ماهیت یقینی غایت یا غایت انسانی و مدنی را تبیین مینماید. هوش ابزاری عوارض کمی و کیفی اعم از؛ شاخص های غایتگذاری و غایتمداری و متقابلاً غایتپذیری سیاسی عرفی واقعی را بر نموده و غرایز بشری بدانها کشش می یابند. اما و در عین حال در دوران مدرنیسم بویژه با غایتزدایی و ارزشزدایی شدید علم سیاست پوزیتیویسم کنتی تا کنون، به تعبیر اشتراوس در کتاب فلسفه سیاسی چیست؟: «به عنوان عالمان اجتماعی (از جمله سیاسی)، هر چه جدیتر باشیم در درون خود حالت بی تفاوتی کاملتری نسبت به اهداف ایجاد میکنیم یا به سوی بی هدفی پیش میرویم» (فلسفه سیاسی چیست؟، ص ۱۴). به تأکید وی: «وضعیتی که می توان آنرا نیستگرایی (Nihilism) خواند» (همان؛ صص ۵-۱۴). جریانی که امروزه به پست مدرنیسم رسیده یا در قالب آن بازتولید گشته است. آنهم به نیستپنداری پسامدرنیسم بدبینانه تا همه چی پنداری فرامدرنیسم خوش باورانه معرفتی، روشی و علمی از جمله فلسفی سیاسی کشیده و فردا به نیهلیسم سیاسی خطر و خطرناک می کشاند.

برآمد

«الیه یرجع الامر کله فاعبدہ و توکل الیہ» (هود/۱۱؛ ۱۲۳)

سیاست غایی

الف. جمع بندی

غایتمندی: غایتداری و غایتمداری مدنی؛ اجتماعی و سیاسی و سیاست

مبحث غایت مدنی به چرایی و چیستی چگونگی؟ یا خاستگاه و جایگاه نقش گفتمان غایت سیاسی در نگاه، نظریه و نظام مدنی پرداخت. مراد غایت ذاتی، فطری، شرعی و عرفی است. منظور غایت حقیقی و یقینی واقعی نظام جهان هستی و آفرینش و حتی جهان آفرین، انسان مدنی و کنش و رفتار فردی، جمعی و اجتماعی انسانی، به تناظر آن جامعه مدنی و بتبع آن نظام مدنی و به تناسب آن دولت و سیاست مدنی تا جهان مدنی میباشد. ظنی تکساحتی واقعی نما و توهمی تنازعی ضد واقعی نیست. غایتمندی فردی، جمعی و اجتماعی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مدنی است. غایتداری و غایتمداری دو ساحتی مادی و معنوی است. دو بعدی باطنی و ظاهری میباشد. غایت نظام ارزشی، بینشی و منشی درونی و کنشی و رفتاری بیرونی است. به تعبیری: غایت الهی، متعادل، متعالی، و مانند اینها بوده و محسوب میگردد. غایت مدنی در حدود کلی و با احکام تفصیلی مکتب مدنی یقینی مورد پذیرش عمومی است. مبنا و انگیزش کارگذاری؛ سیاستگذاری و سیاستمداری مدنی است. سبب غایی فاعل و قابل سیاست میباشد. ساختاری سلسله مراتبی هرمی یا کروی از غایت محوری یا مرکزی، غایت اصلی و غایات فرعی یا پیرامونی تا جنبی و حتی حاشیه ای یا فراپیرامونی قریب، اقرب و مباشر مقدماتی، مرحله ای میانی و نهایی بعید تا ابعد است. از امنیت، سلامت (طول عمر و بهداشت) یا افزایش سن امید بزندگی تا رفاه و ارتقای کیفیت زندگی و حتی تفریحات سالم و سازنده یعنی آسایش بدنی همگانی تا آرامش مدنی است. از فطرت انسانی تا خودشکوفایی مدنی میباشد. پیشرفت از توسعه اقتصادی، تعادل سیاسی تا تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی است. تحصیل سعادت مدنی، بهزیست مدنی و زندگانی مدنی تا کرامت انسانی مدنی میباشد. غایت یا هدف: سعادت دنیوی و در دنیا است. غرض یا هدف از آن: سعادت جاویدان اخروی میباشد.

ب. نتیجه

غایتگرایی دوساحتی مدنی: تنها و برترین جایگزین بهینه و بسامان و کارآمد هدفگرایی تکساحتی و تنازعی سیاسی یا بی هدفی (نیپیلیسم) است. مبنا و موجب کارآمدی، توسعه و سعادت مدنی ظنی تکساحتی و توهمی تنازعی میباشند.

ج. راهبرد جدید

غایتنگری سیاسی توحیدی: تبیین حدود و احکام ماهیت غایتگرایی مدنی و تبیین غایتگرایی حدودمند ماهوی مدنی است. مراد حدود کلی و احکام تفصیلی یقینی شرعی میباشد. همراه یا بر بنیان مبانی خداگرایی تا انسانگرایی سیاسی است. زیرساخت جامعه گرایی سیاسی و اهم مسایل سیاسی میباشد. از عدالت مدنی تا ولایت فقیه است.

خود آزمایی دانشجویی: پرسش و پاسخ های درسی

۱. مبانی غایت شناختی نظام هستی و سیاست چه (و چگونه) می باشند؟

۲. هدفمندی نظام سیاسی چه (و چگونه) است؟

۳. هدف رفتار سیاسی چه (و چگونه) میباشد؟

مبنای نهم

«جامعه» و «سیاست»

«جامعه سیاسی»

(Political Society: Individual-Socialism)

چرایی و چیستی چگونگی؟

خاستگاه، جایگاه و نقش؟

چکیده

مدنیت؛ اجتماعی و سیاسی انسانی

«جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا» (حجرات/۴۹؛ ۱۳)

جامعه‌شناختی سیاسی و سیاست

(Political Sociology: Politics, Sociology)

در این بحث، مبنا یا مبنای جامعه‌شناختی سیاست (اصالت فرد و جامعه) مطرح می‌شود. منظور جامعه‌نگری سیاسی و حتی جامعه‌سیاسی‌نگری حقیقی و یقینی واقعی است. ظنی تکساحتی تفلسفی سیاسی نبوده و توهمی تنازعی سوفیستی سیاسی نیز نیست. مراد سیاست اجتماعی عمومی افراد انسانی مدنی است. یک‌بدین سبب محور اصلی: موضوعیت و ضرورت و حتی زیبایی یا چرایی یعنی هستی و چیستی جامعه سیاسی می‌باشد. منظور؛ الف. اصالت فرد و فردی انسانی، ب. اصالت جامعه سیاسی است. در نگاه، نظریه و نظام سیاسی می‌باشد. دو‌بدین مناسبت محورهای فرعی: خاستگاه، جایگاه و نقش گفتمان انسان مدنی؛ الف. نقش، حق و اصالت فاعلی-مادی فردی سیاسی، ب. نقش، حق و اصالت جامعه مدنی می‌باشد. ۱. در سایر مبانی و مسایل سیاسی است. ۲. در چالش کارآمدسازی مدنی پیشا رو و راهبرد الگوسازی پیشرفت مدنی فرازآینده می‌باشد. ۳. الف. در فرایند بروز ظرفیتهای ذاتی فکری و روحی و فطری عقلیو قلبی انسانی مدنی، غریزی و حتی جسمانی بشری است. تا سر حد خودشکوفایی مدنی می‌باشد. ب. در فرابرد تحصیل سعادت مدنی است. تا مرز کرامت انسانی مدنی می‌باشد. ۴. تا چشم انداز تمدنسازی نوین است.

*یاد آوری:

-پرسش موضوع، گزیده و نکات اصلی و برجسته جلسه پیشین از دانشجویان

«مبنای غایت شناختی نظام هستی و سیاست»

-پاسخ دانشجویان

-گزیده بحث جلسه پیش توسط استاد

پیش درآمد

«جامعه مدنی»

(Civil Society)

«كان الناس امه واحده فبعث النبيين مبشرين و منذرين» (بقره/۲؛ ۲۱۳)

یک) عنوان، مسئله، موضوع و محور مبحث چه (و چگونه) است؟ ۱. عنوان مبحث: «مبنای جامعه شناختی سیاست» (اصالت فرد یا جامعه) است. ۲. مسئله: چرایی و چیستی (چگونگی) جامعه شناختی سیاست (اصالت فرد یا جامعه) میباشد. مراد جامعه مدنی یا جامعه سیاسی است. ۳. موضوع: حقیقت و ماهیت واقعیت جامعه سیاسی است. ۴. محور: هستی شناسی و چیستی شناسی چگونگی جامعه مدنی میباشد. به تعبیری خاستگاه، جایگاه و نقش جامعه سیاسی یا مدنی مسایل فلسفه سیاسی و در سیاست مدنی است. حتی بر عکس خاستگاه، جایگاه و نقش سیاست مدنی و مسایل فلسفه سیاسی در جامعه شناختی سیاسی است. منظور سیاست اجتماعی مدنی اصالت فرد بوده یا اصالت جامعه میباشد. بلکه توأمانی اصالت فردی و اصالت اجتماعی است.

دو) پرسش اصلی: «جامعه سیاسی» چه میباشند؟ اصالت با فرد بوده یا اصالت جامعه است؟ بلکه اصالت توأمان فرد و جامعه میباشد؟ در هر مورد پرسشهای فرعی: چرا؟ چیست؟ چگونه؟ مراد: جامعه مدنی انسانی و اصالت توأمان فاعلی و مادی فردی و صوری و غایی جامعه است.

درآمد

«ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» (رعد/۱۳؛ ۱۱)

اول. مبنای جامعه شناختی سیاسی^{۱۶} و سیاست

^{۱۶}. جامعه شناختی سیاسی می تواند جامع جامعه شناسی سیاسی و جامعه سیاسی شناسی باشد. نخست آموزه ها اعم از؛ مفاهیم و قواعد یعنی گزاره و به تعبیری مبنای و اصول جامعه شناسی کاربردی در سیاست است. دیگری آموزه ها اعم از؛ مفاهیم و قواعد یعنی گزاره و به تعبیری مبنای و اصول جامعه سیاسی یا جامعه مدنی میباشد. جامعه: وجود بنفسه، فی نفسه و لنفسه اجتماع افراد و جماعات انسانی و جامعه انسانی بوده و باصطلاح بماهو جامعه است. جاجتماعی و امعه مدنی یا سیاسی: وجود و ایجاد بغیره، فی غیره و لغیره یعنی در جهت غایت و تحصیل سعادت مدنی بوده و باصطلاح بماغیر جامعه میباشد. بسان انسان بما هو انسان در قیاس با انسان مدنی و سیاسی و بما هو مدنی و سیاسی است. اساسا سیاست، لغیره یعنی در جهت غایت کمال و سعادت می باشد.

زیست؛ زندگی و بهزیست مدنی؛ زندگانی اجتماعی و سیاسی

اجتماع افراد انسانی مدنی، تقسیم و اقسام جماعات مدنی

تشکل و تشکیل اجتماعات مدنی نظامات مدنی

یک) ارسطو در آغاز کتاب نخست کتاب سیاست خویش می‌آوردند: «هر شهری (جامعه سیاسی : Polis) همچنانکه می‌دانیم، نوعی اجتماع است» (سیاست، ص ۱). و «هر اجتماعی به قصد خیر بر پا می‌گردد» (همان). اما «اگر همه جوامع به پاره‌ای از خیر نظر دارند، آن جامعه‌ای که بالاتر از همه و فراگیرنده همه جوامع دیگر است، خیر برین را می‌جوید» (همان). مراد خیر عمومی و نهایی است. و «این (گونه) جامعه است که شهر یا اجتماع سیاسی نام دارد» (همان). کتاب سیاست ارسطو، جامعه سیاسی شناسی با شیوه تحلیل یعنی تجزیه و ترکیب (آنالیز و به تعبیر فارابی آنالوطیقا) با استفاده از؛ یکی و نخست تشریح (فیزیولوژی؛ آنالوطیقای اولی) می‌باشد. دیگری و دوم شناخت کالبدی (آناتومی؛ آنالوطیقای ثانی) است. وی تا حد انسان مدنی بمتابه سبب فاعلی و عنصر تشکیل دهنده یعنی سبب مادی جامعه سیاسی پیش میرود. تشریح و شناخت کالبدی انسان مدنی، از ابتکارات فارابی در فلسفه سیاسی مدنی فاضلی خود می‌باشد. یک. فاضلی: بافتنی ذهنی و ناکجا آباد یوتوپیا نیست. فرزاندگی است. خردورزانه می‌باشد. دانای، بینش یقینی و آگاهی واقعی می‌باشد. دورو در روی جاهلی است. نادانی، نابینایی یا بینش غیر و ضد توحیدی دو ساحتی یا غیر و ضد یقینی و ناآگاهی می‌باشد. یا؛ الف. جهالت بسیط حسی (بینش) ظنی است. توسعه تکساحتی پنداری می‌باشد. باصطلاح تفلسف غیر یا شبه واقعی است. بسان سراب آبنا می‌باشد. ب. جهالت مرکب احساسی (بینش) توهمی است. توسعه تنازعی سلطه‌گری کاذب یعنی دروغین می‌باشد. باصطلاح سوفیسم یا سفسطه یعنی مغالطه می‌باشد. بسان آب شور دریا، آب مسموم یا سمع مایع است. فاضلی و جاهلی از حداقلی تا هر چه فراتر و تا حداکثری می‌باشد. بسان یک انسان دانا، بینا و آگاه بوده همانگونه که ما در واقعیت، انسان غیر سیاسی نداریم. هر انسانی در جامعه‌ای زندگی میکند. و شهروند آنست. هر جامعه نیز نظام سیاسی و دولت، حاکمیت و حکومت دارد. بایسته و شایسته است داشته باشد. بنابراین جامعه‌ها نیز در واقعیت، مدنی و سیاسی اند. یا واقعیت جوامع، مدنی و سیاسی است. چنانکه فرد یا گروه یا جامعه بر فرض ادعا کند؛ من کاری به سیاست ندارم. در سیاست دخالت نمی‌کنم. این نیز خود یکنوع سیاست است. سیاست عدم دخالت می‌باشد. نه اینکه سیاست نیست. سیاست، تعیین سرنوشت کشتی کشور بوده که همگان سرنشینان و مسافران آنند. چه بخواهیم و چه نخواهیم، چه بفهمیم و چه نفهمیم، هم ما به تناسب خاستگاه و جایگاه فردی، جمعی و اجتماعی و نیز اقتصادی و فرهنگی خود در سیاست و سرنوشت کشور نقش داشته و تاثیرگذاری مستقیم و غیر مستقیم و کمتر یا بیشتر داریم. هم برعکس، سیاست در سرنوشت ما خواه بصورت مستقیم و بدون واسطه و چه بصورت غیر مستقیم و با واسطه و کما بیش اثر گذار می‌باشد. امکان فرار از حکومت و سیاست نه تکوینی الهی و نه تدبیری مدنی وجود ندارد. از این کشور خارج شده حتی ترک تابعیت نموده به کشور

دیگری وارد شده و تابعیت دولت دیگری میشود. پس در این صورت چه بهتر که با اختیار یعنی اراده و تدبیر خود، در فرایند ترسیم و تحقق سیاست های مدنی، نقشی تاثیر گذار و بلکه تعیین کننده ایفا نماییم. دین هم همینطور میباشد. آنکس که فکر میکند و میگوید: دین ندارم. کاری به دین دارم. مثلاً خدا را قبول ندارم. خود این مگر یک اعتقاد و دین نیست. این هم یک دینی دارد. این یک بینش و اعتقاد می باشد. دین بدون خدا است. مکتب آتیه ایسم؛ الحاد و کفر یا دوآلیسم، شرک و دوگانه پندار میباشد. بلکه مکتب دینی مدنی توحیدی خدایی متعالی و متعالی نیست. مکتب دینی که زیرساخت راهبردی و راهبرد زیرساختی مدنی نیست. دین توحیدی که از انسازاری مدنی، جامعه سازی مدنی، نظام سازی مدنی تا سیاست سازی مدنی و سرانجام سعادت سازی مدنی، ایفای نقش میکند، نمی باشد. همه انسانها و جوامع انسانی و نظامات مدنی هم دیندار و دینمدارند. هم سیاسی بوده و سیاستمدارند. اما دیانت، حق و دیانت حق بوده یا باطل می باشد. همچنین سیاست، شایسته بوده و سیاست شایسته است. نا ناشایسته بوده و سیاست ناشایسته می باشد. حتی ناشایسته سیاست است. نه این که غیر دینی و غیر مکتبی بوده یا غیر مدنی و غیر سیاسی باشد. چرا که انسان دینی یعنی مکتبی بوده و مدنی یعنی اجتماعی و سیاسی است. دینی بایسته و مدنی شایسته میباشد. یا دینی نابایسته و مدنی ناشایسته است. حیوان؛ غیر دینی و غیر مدنی است. مراد دینی و مدنی بمعنای درست و دقیق میباشد. بویژه شایسته و بایسته آن است. انسان؛ دینی و مدنی میباشد. یعنی اجتماعی و سیاسی است. بمعنای دقیق و درست میباشد. بویژه بایسته و شایسته آن است. انسان مدنی، به تناظر آن جامعه مدنی و بتبع آنها نظام مدنی و نیز به تناسب آنها سیاست مدنی، جهتمند و غایتمند میباشد. جهتدار و جهتدارند. غایتدار و ایتمدار میباشند. رو سوی خیر و سعادت دارند. در پی زیست مدنی بوده و فراتر در پی بهزیست مدنی هستند. انسان محض و جامعه محض، انتزاعی و آزمایشگاهی بوده، و واقعی نمی باشد وجود فی نفسه انسان و جامعه، فرضی است. انسان سیاسی و جامعه سیاسی، وجود فی غیره و لغیره انسان و جامعه انسانی بوده و حقیقی و یقینی واقعی میباشد. کما اینک نظام سیاسی نیز در قیاس با نظام اجتماعی که ساختار راهبردی آن بوده، این چنین است. یعنی سیر بسوی سعادت دارد. بدانسان که در مبحث سعادت مدنی خواهیم دید؛ چه سعادت حقیقی و یقینی واقعی بوده و چه نباشد. انسان و جامعه انسانی بسان مسافر در سیر از وضعیت موجود در حال به وضعیت مطلوب در آینده است. همواره دغدغه و داعیه آن را دارد. سیر ساختاری فرایند تحصیل سعادت مدنی بسان سیر نظاممند حرکت فرابرد بکمال مدنی بوده و زایا، پویا و پویا میباشد. ابتر نبوده و ایستا نیز نیست.

دو(فارابی، اول. در کتاب فصول متزعه می آورند: افراد و جماعات یعنی «اجزاء مدینه و مراتب اجزائها یأتلّف بعضها مع بعض و ترتبط بالمحبه و تتماسک و تبقى محفوظه بالعدل و افاعیل العدل» (فصول متزعه، ص ۷۰)؛ «اجزای مدینه و مراتب اجزای آن (در ساختار سلسله مراتبی نظام مدنی) بعضی با بعضی ائتلاف نموده و با محبت (دوستی) ارتباط یافته و به هم متمسک شده و با عدل و افعال عدل پایدار میماند».

مدینه: اجتماع انسانی است. با همگرایی و هماهنگی افراد و جماعات اعم از خانواده ها و گروه های مدنی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در سرزمین واحد یا مشترک فراهم میگردند. با همکاری اعم از تقسیم کار و تبادل کالایی، کار و خدمات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، جامعه مدنی همبستگی و پیوستگی یا یگانگی می یابد. بجای وابستگی و ادغام است. دارای نظام مدنی و ریاست مدنی یا دولت، حاکمیت، حکومت و سیاست و حتی قدرت و اقتدار متناسب می باشد. با ارتقای کارآمدی مدنی در پی پیشرفت مدنی و سیر بسوی تحصیل سعادت مدنی تا مرز کرامت انسانی است. عدالت و آزادی اعم از وجود و ایجاد شرایط یا توانمندسازی و فقدان یا رفع موانع، از اهم لوازم این فرایند یا فرایند می باشد. در گفتمان حکمت و فلسفی مدنی فاضلی فارابی تا خواجه نصیر، محبت یعنی دوستی از همگرایی تا پیوستگی مدنی؛ الف. یا طبیعی بوده بسان محبت پدر و مادر بفرزند یا ب. ارادی بوده بسان محبت مدنی است (همان). دوستی و «محبت ارادی سه نوع است: یکی اشتراک در فضیلت، دوم برای منفعت و سوم برای لذت» (همان). اما «عدل: تابع محبت است» (همان). در این صورت؛ «محبت مدنی فاضلی: با اشتراک آراء و افعال می باشد» (همان). کما اینکه «آراء مشترک سه چیز می باشد: یک. در مبدء، دو. در منتهی و سه. در بین این دو» (همان). یعنی از سیر، سلوک و سیاست از مبدء به معاد (همان). «اتفاق آراء در مبدء عبارتست از: اتفاق آراء در خدای تعالی، فرشتگان، نیکان و رهبران الهی و چگونگی ابتدای عالم و اجزای آن و چگونگی ابتدای ایجاد انسان، سپس مراتب اجزای عالم و نسبت بعضی با بعضی دیگر و منزلت آنها از خدای تعالی و فرشتگان. سپس منزلت انسان از خدا و فرشتگان. این مبدء است» (همان، صص ۱-۷۰). و «منتهی: سعادت می باشد» (همان، ص ۷۱). مراد سعادت مدنی، عمومی و مشترک است. همچنین «مابین این دو (مبدء و سعادت) افعالی بوده که بدانوسیله نیل به سعادت صورت می پذیرد» (همان). منظور سیاست اسعاد سیر و نیل بسعادت است. بر این اساس؛ «چون اتفاق آراء اهل مدینه در این چیزها صورت گرفته و سپس کامل گردد با افعالی که بوسیله آن بعضی با کمک بعضی به سعادت نایل میشوند، به تبع آن محبت بعضی به بعضی دیگر ضرورت می یابد» (همان). در این راستا؛ «با استقرار در مسکن (سرزمین و قلمرو) واحد و نیاز متقابل به همدیگر چه از حیث منفعت، لذت یا فضیلت ... دوستی میانشان حاصل میگردد» (همان). در نتیجه؛ «بدین ترتیب میانشان ائتلاف و ارتباطات متقابل صورت میگیرد» (همان). مراد ائتلاف مدنی و ارتباطات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. همان از همگرایی تا یگانگی مدنی می باشد.

یکی) انسان: مدنی است. یعنی اجتماعی و سیاسی می باشد. مدنی نگر و گرا می باشد. اجتماعی و سیاسی گذار و پذیر است. بدانسان که از بنیاد و نخست بویژه در درس ۸. مبانی انسانشناسی سیاسی ملاحظه گردید. ذاتی، فطری، شرعی و عرفی می باشد. یک. الف. بصورت ذاتی یعنی تکوینی اینگونه آفریده شده است. ب. بصورت فطری یعنی درک و نگرش سرشتی عقلی برهانی بدان داشته و گرایش قلبی شهودی و حضوری بدان دارد.

بدینسبب بشکل ذاتی و فطری، اجتماعی و سیاسی می باشد. اما اجمالی است. دو مکتب دینی مدنی توحیدی و دو ساحتی مادی و معنوی و دو بعدی باطنی و ظاهری، بسان اسلام نیز این را تبیین کرده و حدود کلی و احکام تفصیلی آن را بر می نمایند. سه واقعیت زندگانی انسان ها نیز اینرا توصیف و تایید کرده و شاخص ها و سازکارهای تحقق عینی آنرا مشخص میسازد.

دیگری) آحاد انسان ها بدون اعتبار سایرین، شخص (person) انسان یا اشخاص انسانی محسوب میشوند. همین اشخاص انسانی به اعتبار زندگی، ارتباطات و مناسبات جمعی یا اجتماعی با سایر اشخاص، فرد (Individual) اجتماع یا آحاد و افراد اجتماعی و مدنی یعنی اجتماعی و سیاسی به شمار می آیند. **مردم (People):** توده افراد انسانهای مدنی میباشد. **جمعیت (Population):** تعدد و تعداد کما بیش افراد است. جمع و تجمع یعنی فراهمی افراد میباشد. همگرایی است. بسان جمعیت تظاهر کنندگان است. مثلاً در راهپیمایی ۲۲ بهمن میباشد. حتی همزیستی است. **اجتماع (Community):** فراهمی، همگرایی و هماهنگی و حتی همزیستی افراد و جماعات جمعیت انسانی در مکان واحد با مناسبات خاص و نظام عمومی ویژه میباشد. بسان اجتماع جمعیت تظاهر کنندگان مثلاً در میدان انقلاب یا میدان آزادی است. **جماعت (Group):** گروه انسانی است. جمعی از افراد جمع با روابط یا ارتباطات و مناسبات جمعی متقابل دو و سه یا چند و چندین تا همه جانبه صنفی و تخصصی است. از خانواده تا گروههای انسانی میباشد. به تعبیر اخوان صفا در رسایل: «أن الناس اصناف و طبقات فی متصرفاتهم فی امور الدنيا لا یحصی عددها الا الله، جل ثناءه» (رسایل، ج ۱، ص ۳۲۰)؛ «مردم، در تصرفات امور دنیای مدنی خود اصناف و طبقات متعدّدند». «کما ذکر بقوله تعالى: «و قد خلقکم اطواراً» (نوح/۷۱؛ ۱۴)» (همان)؛ «چنانکه خدا فرموده: ما شما را طور طور آفریدیم». و «لکن یجمعهم کلهم هذه السبعة الاقسام» (همان)؛ «در هفت قسم قابل جمعند». و «ذلک؛ ۱. منهم ارباب الصنائع و الحرّف و الأعمال، ۲. منهم ارباب التجارات و المعاملات و الاموال، ۳. و منهم ارباب البنایات و العمارات و الاملاک، ۴. و منهم الملوک و السلاطین و الاجناد و ارباب السياسات، ۵. و منهم المتصرفون و الخدامون و المتیّعشون یوما فیوم، ۶. و منهم الزّمنی و العطل و اهل البطالة و الفراغ؛ ۷. و منهم اهل الدین و المستخدمون فی الناموس» (همان)؛ «۱. صنعتگران، پیشه وران و کارگران، ۲. تجار، بنگاهداران و سرمایه داران، ۳. بنایان و معماران و زمینداران، ۴. ملوک و سلاطین و لشکریان و سیاسیون، ۵. نیروها و نهادهای خدماتی، ۶. از کار افتادگان، بیکاران و بیکارگان و ۷. نیروها و نهادهای دینی شرعی». بویژه گروههای مدنی اعم از؛ نیروها و نهادهای سه گانه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. کوچک تا بزرگ فروملی و ملی بوده تا فراملی، منطقه ایف امتی، بین مللی و سرانجام جهانی میباشد. بسان جماعت پزشکان بدون مرز یا حزب سبزها میباشد. انجمن ها، مجامع صنفی و تخصصی یا اصناف، احزاب، تشکّل ها و همانند اینها همگی گروه های مدنی ضمن و ذیل جماعات سه گانه مدنی فوقند. صرف تعدد افراد یا تجمع آنها حتی در مکان واحد، کفایت نمی کند. روابط و مناسبات مدنی، لازم است. بسان خانواده که از دو نفر مرد و زن با روابط همسری و آنگاه

فرزند(ان) و به تعبیر ارسطو با خدمتگذار بوجود می آید. خانه یعنی محل سکونت و زندگی، لازمه آن بوده و جزو مفهوم اصلی خانواده نمی باشد. به تعبیر **خواجه نصیر** در فصل چهارم. تدبیر ملک، قسم سیم. سیاست مدنی کتاب **اخلاق ناصری** همانگونه که در مبحث بعدی، عدالت سیاسی خواهیم دید: «اصناف خلق را با یکدیگر متکافی دارد» (اخلاق ناصری، ص ۳۰۵). مکمل هم ساخته و هم شأن سازد. «اجتماعات معتدل به تکافی چهار صنف صورت بندد» (همان) هر یک از نیورها و نهادهای مدنی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و زیربخشهای آنها به تناسب خاستگاه، در جایگاه و با نقش مدنی خاص خود است. «فضیلت کشاورزان تعاون عملی (تولید)، و فضیلت تجار تعاون مالی، و فضیلت ملوک تعاون با آراء سیاسی، و فضیلت الهیین (فرهنگیان) تعاون حکمت حقیقی، است. سپس جملگی جماعات تعاون بر عمارت مدن با خیرات و فضائل می نمایند» (اخلاق ناصری، همان). کارویژه جماعات مدنی، بخشهای سه گانه جامعه و پیشرفت مدنند. هم بسته اند. به هم پیوسته اند. بلکه یک بسته اند. حتی و باعتباری لازم و ملزوم همدند، مکمل همدند و هم افزایشند. بترتیب: الف. توسعه اقتصادی و ابزاری و آسایش جامعه را تأمین می نماید. ب. توأمان با توسعه و تعادل سیاسی که تحقق بخش نظم و امنیت مدنی جامعه است. ج. در جهت توسعه و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی که تحصیل آرامش جامعه را تضمین می سازد. در تعبیر فارابی تا ملا صدرا: جماعت: اجتماع مدنی ناقصند. بسان یک عضو از بدن، بدون سایر جماعات مدنی، دوام و کمال نمی یابند. همانند اینکه هم اقتصادی یا سیاسی یا فرهنگی بتنهایی باشند. مکمل نداشته و کامل نیست. یا جماعت اقتصادی، همگی گندم تولید کنند. تبادل صورت نگرفته و جماعت مدنی شکل و شکل نگرفته و در نتیجه اجتماع مدنی تشکیل نمی گردد. اجتماع مدنی کامل: جامعه است. **جامعه (Society)**: همکاری جمعی و اجتماعی افراد و جماعات انسانی و مدنی میباشد. اجتماع جمعیت در مکان (سرزمین و قلمرو) واحد همراه با روابط و مناسبات اجتماعی و عمومی است. از همگرایی، هماهنگی و همکاری با تقسیم کار و تبادل کالایی، کار و خدمات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تا همبستگی و پیوستگی افراد و جماعات سه گانه مدنی است. تا مرز یگانگی می باشد. به اصطلاح «کشخص واحد» است. چنانکه به تعبیر **خواجه نصیر** در **اخلاق ناصری**: «اهل مدینه فاضله اگر چه مختلف باشند، در اقاصی عالم بحقیقت متفق باشند، چه دلهای ایشان با یکدیگر راست بود، و به محبت یکدیگر متحلی باشند، و مانند یک شخص باشند در تألف و تودد، چنانکه شارع، علیه السلام، گوید: المسلمون ید واحده علی من سواهم»؛ «مسلمین دست [امت، نیرو و نهاد] یگانه در مقابل غیر آنهایند» (اخلاق ناصری، صص ۵-۲۸۴). به تناسب مقتضیات خویشند. بسان یک شخص و شخصیت حقیقی، فرای شخصیت و شخص حقوقی میباشد. با سرشت یا هویت (مثلا ایرانی) مشترک است. فراهم آمده نظام ارزشی، بینش و منش عمومی درونی یگانه بوده و فراگیر کش و روش یا رفتار عمومی بیرونی واحد است. با شخصیت ولو حقوقی یگانه میباشد. با سرنوشت کما بیش مشترک است. سعادت مدنی بوده یا شقاوت مدنی باشد. به تعبیری

همکاری افراد جمعیت انسانها در قالب جماعت کوچک یا بزرگ بویژه گروه های مدنی سه گانه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی میباشد. به تعبیری دیگر همکاری جماعات مدنی سه گانه بوده که خود از افراد مدنی فراهم آمده اند. تعداد زیاد مهم نیست. تقسیم کار، تعاون و تبادل و مکمل بودن مهم میباشد. جامعه مدنی (Civil Society): جمع و اجتماع افراد و جماعات مدنی است. جوامع دارای نظام سیاسی و دولتند. واجد حاکمیت و حکومتند. در نتیجه سیاسی اند. همگی در پی تحصیل سعادت اجتماعی و ملینند. ملت (Nation): جامعه سیاسی میباشد. جامعه باعتبار دولت و واجدیت سیاست است. چنانکه به تعبیر فارابی: «شخصیت هر ملتی عبارت از مجموعه ترسیمات ذهنی و یا خیالی آنهاست که در نفوس و عقول آنان متمکن گشته خودنمایی می کند» (سیاست مدنی، ص ۱۹۸). این غیر از اصطلاح ملت بمعنای مکتب و آیین دارای پیرو است. بدانسان که فارابی در عنوان کتاب ملت یعنی مکتب دینی مدنی، تا علامه نایینی در عنوان تنبیه امت و تنزیه ملت یعنی هشیارسازی جامعه سیاسی و پاکسازی مکتب یعنی دیانت و اسلام، آورده اند. مراد پیروان مکتب و آیین میباشد. همانگونه که در مبحث مبانی انسانشناسی سیاست ملاحظه گردید، انسان دارای جسم، نفس و فکر است. چنانکه واجد غرایز یعنی کشش های سه گانه؛ میل یا جاذبه، خشم یا دافعه، و هوش یا مدبره میباشد. جسم بدنی، نیازمند و در پی جذب ملایم (منفعت تا لذت) آسایش است. که بعد از امنیت انجام میپذیرد. نفس: فرای آسایش بدنی ظاهری، نیازمند و در پی آرامش روحی باطنی است. فکر، با تدبیر نفس به تدبیر جسم میپردازد. خرد انسانی با ابزار هوش غریزی به تنظیم (سازماندهی)، امور میان توسعه و تأمین آسایش بدنی و در جهت عالی و آرامش نفسانی پرداخته و تعادل و توازن برقرار میسازد. فطرت انسانی با ابزار غریزی میل و دافعه، به توسعه مادی و آسایش بدنی در جهت تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و آرامش مدنی تا مرز خودشکوفایی مدنی سیر کرده و به تحصیل سعادت مدنی نیل مینماید. جامعه انسانی به تناظر انسان، دارای جهات، بخش ها، امور و جماعات سه گانه مدنی؛ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی می باشد.

دوم. چرا که چنانکه به تعبیر فارابی در کتاب سیاست مدنی بشری خود، بدانسان که ضمن مبحث مبانی انسانشناختی سیاست ملاحظه کردیم؛ حتی زیست و زندگی مدنی تا چه رسد به بهزیست زندگانی مدنی انسانی و انسانها، در گروه زندگی اجتماعی میباشد. با تقسیم کار و تعاون در جامعه سازی مدنی در نظامسازی مدنی است. با نهادسازی دولت مدنی و کارگذاری سیاسی اعم از؛ سیاستگذاری و سیاستمداری مدنی میباشد. مراد یک. «زیست گروهی» یا جمعی یعنی جماعات مدنی است. دو. «اجتماع» جماعات انسانی میباشد. به تعبیر فارابی یعنی فراهمی گروه های مدنی سه گانه؛ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. الف. در سرزمین و قلمرو واحد میباشد. ب. با «پیوستگی به یکدیگر» است (سیاست مدنی، ص ۱۳۶). پیوستاری از همان همگرایی، هماهنگی و همکاری تا همبستگی و سرانجام پیوستگی و یگانگی مدنی میباشد. این چنین جمعیت افراد مدنی و اجتماع جماعات مدنی، اجتماع مدنی یا به اعتباری جامعه مدنی است. زیست و زندگی اجتماعی و

جامعه مدنی: کمال اول مدنی در قیاس و فرای زندگی بدوی است. بدینسان: **مبنای جامعه‌شناختی سیاست** (اصالت فرد یا جامعه): به **جامعه**، بمثابه فاعل و **سبب فاعلی** و **ماده متعلق** و **سبب مادی** نظام سیاسی و سیاست می‌نگرد. نظام سیاسی و سیاست: صورت و سبب صوری جامعه می‌باشد. **سعادت** جامعه نیز غایت و **سبب غایی** سیاست است. چنانکه فرد و افراد و جماعات یعنی گروه‌های انسانی و مدنی، سبب فاعلی و مادی جامعه بوده و متقابلاً جامعه سبب صوری و غایی و کمال اول اجتماعی و مدنی افراد می‌باشد. جامعه‌نگری و جامعه‌گرایی تا جامعه‌شناختی، همین رابطه و نسبت‌های فاعلی و مادی و غایی-صوری را با سیاست‌نگری و سیاست‌گرایی تا سیاست‌شناسی دارد. بعد از خدا و ملایک بمثابه سبب اول و دوم و فاعل حقیقی و ابعاد تا بعید سیاست‌اند، جامعه انسانی هم فاعل میانی نظام سیاسی و حتی دولت و سیاست و سیاستگذار و بلکه سیاستمدار است. هم متقابلاً قابل سیاست و متعلق آن یعنی سیاست‌پذیر می‌باشد. نهاد دولت یعنی هیئت حاکمه نظام سیاسی و جامعه مدنی، فاعل مباشر (قوه اجرایی)، اقرب (مجلس قانونگذاری) و قریب (رهبری) جامعه، سیاست، پیشرفت و سعادت مدنی‌اند. نظام سیاسی و سیاست: سبب صوری، ساختاری و راهبردی جامعه در سیر پیشرفت بسوی کمال و سعادت خویشتن است. هویت جامعه، مائیت به تناظر منیت افراد انسانی است. درست به تناظر آن فطرت عقلی و قلبی، غرایز سه‌گانه جاذبه، دافعه و مدبره (هوش) و بدنی انسانی دارای روحیه ملی، بخشهای سه‌گانه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و کالبد مدنی و حتی شهریند. حقیقت جامعه؛ ارزش‌های ذاتی و فطری عقلی و قلبی‌اند. ماهیت یا هویت یقینی جامعه: بینش و منش یا نگرش و گرایش شرعی‌اند. واقعیت عینی جامعه: کنش و روش یا رفتار اجتماعی انسانی بوده که بروز و برآمد و بر بنیان همان بینش و منش درونی مدنی‌اند. همانگونه که ملاحظه خواهد شد، برخی به اصالت فرد (اندیویدو آلیسم) و گاه افرادگرایی فراطی (اولترا اندیویدوآلیسم) کشیده و حتی برخی به اصالت شخص کشانیده که مرز هرج و مرج اجتماعی است. در نتیجه حوزه خصوصی را سیطره داده و جامعه را بسان مخلوطی شیمیایی شکننده تلقی مینمایند. برخی نیز در سویه متعارض به اصالت جامعه و به تفریط کشیده و اصالت کل (کلکتیویسم) و حوزه عمومی را سیطره داده و جامعه را بسان ترکیب شیمیایی تعبیر ساخته که فرد، نقش و حقوقش در جامعه ادغام گشته و نادیده گرفته میشود. بعضی نیز اخیراً به التقاط و درهمی نقش، حق و اصالت فرد و جامعه گراییده‌اند. گروهی در پی سوسیالیسم کردن اندیویدوآلیسم و لیبرالیسم افتاده و به اندکی حوزه عمومی و عدالت بمثابه انصاف در کنار حوزه خصوصی و آزادی کشیده‌اند. گروهی دیگر از سویه متعارض در پی لیبرالیسم کردن سوسیالیسم افتاده و به اندکی حوزه خصوصی و آزادی در کنار حوزه عمومی و عدالت می‌کشانند. آنهم با جعل عناوینی چون ساختگرایی، ساختارگرایی، ساختمند گرایی، و مانند اینها، می‌باشد. یا همانند جماعت گرایی، اجتماع گرایی، جامعه گرایی و بسان اینها است. اصل این بوده که فرد و افراد انسانی که همه جا بصورت اجتماعی زندگی میکنند، همان سبب فاعلی تأسیس‌کننده و سبب مادی تشکیل‌دهنده جامعه‌اند. در نتیجه دارای نقش، حق و اصالت فاعلی-مادی‌اند. جامعه نیز سبب صوری

و کمالی نخستین و نیز سبب غایی و کمال فرد و افراد می باشند. در نتیجه دارای نقش، حق و اصالت صوری-غایی اند. بدین سبب هم هر دو نقش، حق و اصالت فاعلی-مادی و صوری-غایی دارند. بدینسان بترتیبی که طرح گردید، فرد و افراد (عادی تا نخبه) و جماعت و جماعات (اقتصادی، سیاسی و فرهنگی) و نیز جامعه مدنی و همچنین دولت در نگاه، نظریه و نظام مدنی (در یک سه یا چهار و حتی پنج وجهی)؛ مکمل و لازم ملزوم هم بوده حتی هم افزایشند.

برآمد

سیاست اجتماعی

سیاست جامعه سازی

بدینترتیب جامعه مدنی: جمعیت و اجتماع افراد و جماعات مدنی (خانواده ها و گروههای اجتماعی) اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در مکان مشترک است. با همگرایی، هماهنگی، همکاری اعم از تقسیم کار و تبادل کالایی، کار و خدمات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تا پیوستگی و حتی همبستگی یعنی یگانگی میباشد. به تعبیر روایی خواجه نصیر در سیاست مدن اخلاق ناصری «**کشخص واحد**»؛ همانند و تا مرز یک شخص حقیقی است. یک شخصیت حقوقی و اعتباری بمثابة یا عین یک شخصیت حقیقی میباشد. با هویت و مائیت فراهم شده از منیت های افرادش است. چنانکه کالبد پیکره بدنی و جسد جامعه، کمیت و کیفیت افراد آن و ابدان آنها میباشد. جامعه مدنی دارای نظام مدنی و دولت است. همچنین فرای سرزمین و قلمرو و باصطلاح میهن و مملکت یا کشور، برخوردار از حاکمیت سیاسی، حکومت سیاسی، قدرت سیاسی و اقتدار سیاسی میباشد. همچنین سیاست مدنی و روابط مدنی اعم از اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ملی داخلی و خارجی تا فرا ملی دارد. بایسته و شایسته بوده دارا باشد. با ارتقای کارآمدی؛ بهره روی و اثربخشی مدنی در پی پیشرفت مدنی؛ توسعه اقتصادی، تعادل سیاسی و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی است. بمنظور تحصیل سعادت مدنی؛ آسایش بدنی همگانی، اعتدال و آرامش مدنی میباشد. تا مرز کرامت انسانی است. ظرفیت و ضرورت آنرا دارد. بایسته زمینه سازی شایسته میباشد. مدینه؛ اجتماع و جامعه مدنی، نظام مدنی و کشور جاهلی در قبال و مقابل فاضلی و غیر و ضد آن است. بترتیبی که برای نمونه بارز و برجسته در انتهای مبحث بعدی دو مرحله تغلبی و جماعی سیر قهقرایی مدنی جاهلی اعم از ضالی ظنی تکساحتی و فاسقی تنازعی توهمی در فلسفه سیاسی فارابی، ارایه خواهند شد.

خود آزمایی دانشجویی: پرسش و پاسخ های درسی

۱. مبنای جامعه شناختی سیاست چه (و چگونه) میباشد؟

۲. اجتماع مدنی چه (و چگونه) است؟

۳. اجتماعات انسانی یا مدنی چه (و چگونه) میباشند؟

۴. جماعت مدنی چه (و چگونه) است؟

۵. جماعات مدنی چه (و چگونه) میباشند؟

۶. جامعه مدنی چه (و چگونه) است؟

۷. مدینه چه (و چگونه) می باشد؟

۸. مدن چه (و چگونه) میباشند؟

۹. مدینه فاضلی چه (و چگونه) است؟

۱۰. مدینه جاهلی چه (و چگونه) می باشد؟

مبنای دهم

نقش مکمل همافزای فرد، جماعت و جامعه سیاسی

«فرد سیاسی» و «جامعه سیاسی»

یک «فرد و جامعه سیاسی»

سیاست فردی، جمعی و اجتماعی سازی

چرایی و چیستی چگونگی؟

خاستگاه، جایگاه و نقش؟

چکیده

«الله لم یک مغیرا نعمه انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم» (انفال/۸؛ ۵۳)

«اصالت مکمل فرد و جامعه»

نقش، حق و حقوق و اصالت و رابطه و نسبت فرد، جماعت، جامعه و حتی دولت و بلکه نخبگان، همچنان از چالشهای پرسش خیز بوده و از پرسش های چالش انگیز است. نقش، حق و حقوق و اصالت و رابطه و نسبت توأمان و مکمل اینها، با رویکرد توحیدی برترین گزینه ناگزیر و گریز ناپذیر میباشد. بترتیبی که در این قسمت تبیین و ترسیم میگردد. جامعه توسط افراد تأسیس گردیده است. فرد و جامعه، در رویکرد توحیدی، وحدت در عین کثرت داشته و کثرت در عین وحدت دارند. کثرت افراد جامعه در عین وحدت اجتماعی جامعه است. وحدت عمومی جامعه در عین کثرت خصوصی افراد است. این بتعابیر مختلف متضمن، مبین و مستلزم گوناگونی نقش ها، حقوق و اصالت میباشد. در عین یگانگی ساختاری راهبردی اجتماعی پیشرفت جامعه مدنی است. بر عکس نیز یگانگی راهبردی ساختاری اجتماعی پیشرفت مدنی میباشد. در عین گوناگونی نقشها، حقوق و اصالت فردی افراد، حتی جمعی گروههای مدنی، اجتماعی جامعه بلکه سیاسی دولت تا نخبگی و نخبگان در نظام مدنی است. جامعه هم متشکل از افراد میباشد. بدینسان فرد و افراد انسانی، فاعل و ماده فراهم سازنده جامعه اند. به تعبیری سبب فاعلی و مادی جامعه است. جامعه بنوبت خود، و متقابلاً صورت عمومی و اجتماعی و کمال غایی فرد و افراد میباشد. به تعبیری سبب صوری و غایی فرد و افراد میباشد. بدیترتیب: فرد یا افراد و جامعه: لازم و ملزومند. مکملند. هم افزایند. نقش و حق و حقوق و اصالت فرد و جامعه بدین ترتیب میباشد. نقش، حق و اصالت فاعلی و مادی فردی است. توأمان با نقش، حق و اصالت صوری و غایی جامعه میباشد. همبسته اند. به هم پیوسته اند. یک بسته اند. در نتیجه فرد و جامعه و

نقش، حق و اصالت این دو، توأمانند. اینرا می توان توأمانی و باهمی و بویژه تکافی فرد و جامعه تلقی نموده و تعبیر ساخت. این چنین رابطه وثیق هم افزا و سببی و نسبت استوار مثبت و همسوی فرد و جامعه بویژه در نظامات مدنی فاضلی برقرار میباشد. نظامات جاهلی غالباً بلکه نوعاً بسبب رویکرد غیر و ضد توحیدی و رهیافت غیر راهبردی ظنی تکساحتی - توهمی تنازعی باصالت فردی می کشند. یا در سویه متعارض باصالت جامعه میکشانند. هر دو عدم اعتدال و میانه روی بوده و افراطی یا تفریطی است. رهیافت التقاطی مکتب یا راه سوم همه چی پندار درهمی نقش، حق و اصالت فرد و جامعه پستمدرنیستی امثال آنتونی گیدنزی که برخی ریشه های آن را در ماکس وبر نیز می توان باز یافت، نیز نه تنها ره بجایی نبرده بلکه بیشا پیش بر آشفرنگی خواهد افزود.

پیشدرآمد

رابطه و نسبت و به تبع آن نقش، حق و اصالت فرد و جامعه هماره چالش انگیز بوده است. از کنفوسیوس تا کنون. به تعبیر لی فو چن (Li Fu Chen) در راه کنفوسیوس، «منسیوس گفت: ریشه امپراطوری در مملکت است، ریشه مملکت در خانواده، و ریشه خلنواده در فرد» (راه کنفوسیوس، ص ۵۸۱). و «تنها به واسطه فضیلت عالی است که فرد پرورش یابد، خانواده نظم گیرد، و مملکت منظم گردد» (همان). تنها در این صورت «مملکت منظم در امپراطوری و در دنیا شالوده صلح و آرامش است» (همان). چه بسا گفتمان و تقسیم و تدبیر سیاست و تدبیر شخص یا اخلاق، تدبیر منزل یا خانواده یعنی جماعت یا گروه مدنی و سیاست مدن یا تدبیر جامعه و کشور از کوچک یا شهرستان، استان و ملت-دولت، میانی یا امت و عظمی یا بزرگ و جامعه و نظام بین مللی و جامعه و نظام جهانی، در تقسیم بندیهای متفکرین سیاسی و حکمای مدنی اسلامی از فارابی تا ملاصدرا از جمله در کتاب اخلاق ناصری خواجه نصیر همین باشد. چرا که به تصریح کنفوسیوس: «اخلاق، اصلی است حاکم بر هستی مشترک و تکامل نوع بشر و تمامی این جوهرها (پدیده ها) - یعنی دنیا (جامعه جهانی)، امپراطوری (جامعه میانی امت)، مملکت (جامعه ملی، استانی و شهرستانی)، و خانواده (و فرد یا افراد) - اساساً از تک تک افراد ترکیب یافته است» (همان). قبل از آنکه بتوان به «شادمانی نوع بشر و صلح جهان (و سعادت جهانی) دست یافت تمامی افراد باید قادر باشند که «فضیلت عالی را (در و با خود) تجلی بخشند» به احیای روزانه نفس خود متعهد گردند، از خوبی لذت ببرند، بدون آنکه خسته شوند، و مشترکاً بسوی هدف کمال پیش روند» (همان، صص ۲-۵۸۱). بدین ترتیب «حکومت یک مملکت موضوعی پیچیده است، و از این رو درک اصول اساسی آن اهم مسایل است» (همان، ص ۵۸۲). بدینان معقّد بوده که اول فرد و افراد را بسازید، جماعات و جامعه و جهان ساخته میشود. درست بر عکس وی لائوتسه که مدعی بود جامعه و ساختارها را بسازید. افراد ساخته میشوند. این دو گرایش در مدیریت و حکومت و سیاستند. تا تیلور که بر تأکید چه بسا همسنگ و همزمان فرد و گروه یا نهاد یا ساختار در مدیریت تأکید

دارد. اینها مبین رابطه وثیق و هم افزا یا مرز علی نسبت مثبت و همسو فرد، جماعت و جامعه و حتی دولت و نظام سیاسی است. تا کنون که به تعبیر رابرت اگنر (Robert E. Egner :) در برگزیده افکار راسل: «در اندیشه او (راسل) مسئله مرکزی هر فرضیه (نظریه) سیاسی این است که چگونه آن میزان از آزادی و نیروی خلاقه فردی را که لازمه پیشرفت اجتماعات است با آن مقدار همبستگی اجتماعی که لازمه بقای آدمی است، ترکیب کنیم» (برگزیده افکار راسل، ص ۲۱۵). اما چگونه؟ مسئله این است. چرا که «تاریخ تمدن غرب در اینمورد چندان امیدوار کننده نبود است» (همان). زیرا تعارض خیز و چالش انگیز بوده و میباشد. مکتب سوم تا آنتونی گیدنزی و یا پلورالیستی نیهیلیستی فرامدرنیسم خوش باورانه به التقاط کشده و راه بجایی نیده و نمی برد. به همین سبب؛ الف. نقش، حق و اصالت فرد و جامعه، ب. اصالت، نقش و حقوق فرد، جماعات، نخبگان، جامعه و دولت، پی کاوی میگردد. نقش، حق و اصالت دولت چه بمعنای نظام سیاسی و چه بمعنای فرانهاد هیئت حاکمه راهبردی جامعه و نظام سیاسی نیز مهم است. در هرم و مثلث متساوی اضلاع یا ساختار کروی نظام مدنی که فرد، جامعه و دولت سه ضلع و سه رأس آنند. نقش، حق و اصالت جماعت مدنی اعم از خانواده و گروه مدنی بینابین فرد و جامعه مدنی نیز اهمیت دارد. مگر نقش، حق و اصالت نخبگانی و نخبگان چه بصورت فردی و چه گروهی مدنی، مگر هم در جماعت و جامعه مدنی و از آن طریق در دولت و نظام سیاسی و نیز بصورت مستقیم در دولتمساز و نظامسازی و پیشرفت مدنی مهم و موثر و بلکه در مواردی تعیین کننده نیست؟ چرا هست. همه کمایش اینرا دانسته و حتی در عین و در عمل قبول داریم. اما در تبیین و توجیه آن در می مانیم.. توجیه فلسفی سیاسی توحیدی آن به ترتیب بوده که در پی میآید. از پسا روسو (قرن ۱۸) که قرارداد اجتماعی با اراده عمومی یعنی هویت مشترک را طرح کرد. تا پست مدرنیسم که؛ یکی یعنی پسامدرنیسم (پسی میستی) بدبینانه از جمله در این زمینه به نیهیلیسم همه چی پندار کشیده است. دیگری یعنی فرامدرنیسم خوش باورانه (اپتی میستی) که به تعددگرایی و التقاط میکشاند. ولو با الهام از اراده عمومی روسو ولی؛ یک جریان آنرا اراده همگانی یکایک افراد گرفته و فردگرایی را پیش گرفت. در حقیقت تجزیه گرا و جزء نگر است. فرد و نقش و حق و حقوق آنها را اصیل پنداشته و جامعه را بسان مخلوطی شیمیایی شکننده و اعتباری تلقی مینماید. جریان دیگر آنرا اراده عام گرفته و جامعه گرایی را در سویه متعارض پیشه کرد. در حقیقت ترکیب گرا و کل نگر است. جامعه و نقش و حق و حقوق آن را اصیل پنداشته و جامعه را بسان ترکیبی شیمیایی و حقیقی تلقی مینماید. که از سویی فرد و افراد و نقش و حقوق آنها در جامعه ادغام شده است. از سوی دیگر، دولت بمثابة مظهر یعنی نماینده و بلکه نمایانندگی آنست. اخیرا نیز برخی باصطلاح راه یا مکتب سومی ها (امثال گیدنزها)، با برخورد سلبی و نفی هر دو سویه متعارض بویژه افراطی و تفریطی، با ترکیبات و اسامی متعدد تا حد متشتت تحت عنوان تعددگرایی (پلورالیسم: Pluralism؛ چندتایی، که به غلط به کثرتگرایی ترجمه شده) بالتقاط پرداخته اند. این اشکالی مشکل ساز میباشد. بدین سبب این مبحث در حد یکی از اهم مبانی سیاسی بوده و میتواند محسوب گردد. خصوصا اینکه

اختیار همین افراد مختار، جامعه ای را تاسیس کرده و افراد آنرا تشکیل داده که بتناظر ارزشها، بینش و منش درونی و کنش و رفتار بیرونی عمومی آنها، و بسان یک انسان واحد، دارای نظام ارزشی، بینش منش واحد و باصطلاح هویت اجتماعی و کنش و رفتار مشترک میباشد. خواه فاضلی بوده یا جاهلی باشد. به همین مناسبت در قسمت دوم همین مبحث به مدینه اعم از جامعه و کشور جاهلی بخصوص تغلبی و جماعی در فلسفه سیاسی فارابی پرداخته و نقش، حق و حقوق و اصالت فرد، جماعت و جامعه را در آنها خواهیم دید.

درآمد

الف. نقش، حق و اصالت فرد و جامعه

به تعبیر خواجه نصیر در اخلاق ناصری: «اشخاصی که در حکم یک شخص باشند از جهت اتفاق آرای ایشان در مصلحت نوع. و چنانکه رئیس عالم ناظر است در اجزای عالم بحسب آنکه او را تعلقی است به عموم اجزا، رئیس هر اجتماعی را نظری باشد در عموم آن جماعت که او رئیس ایشان بود و در اجزای آن اجتماع، بر وجهی که مقتضی صلاح ایشان بود اولاً و علی‌العموم، و مقتضی صلاح هر جزوی ثانیاً و علی‌الخصوص» (اخلاق ناصری، ص ۲۵۶). همچنین «قاعده کلی در این باب آنست که نظر در مصلحت عموم کنند به قصد اول، و در مصلحت خاص او به قصد ثانی، مانند طبیب که علاج عضوی معین بحسب مصلحت مزاج همه اعضا کند در نظر اول، و اگر چنان بیند که از وجود آن عضو که فاسد باشد فساد مزاج اعضا حادث خواهد شد بر قطع آن عضو اقدام کند و بدو التفات ننماید. و از این خلل متوقع نبود غایت همت بر اصلاح حال او مقصور دارند. نظر ملک در اصلاح هر شخص هم بر این منوال باشد» (همان، ص ۳۰۷). چنانکه به تعبیر امام خمینی نیز «سیاست به معنای اینکه جامعه را راه بیرد و هدایت کند به آن جایی که صلاح جامعه و صلاح افراد است» (صحیفه امام خمینی، ج ۱۳، صص ۲-۴۳۱). و «می خواهند ملتها، اجتماع و افراد را هدایت کنند، راه ببرند در همه مصالحی که برای انسان و برای جامعه متصور است» (همان). این مبین رابطه هم افزا و وثیق و نسبت مثبت و استوار فرد و جامعه در گفتمان سیاست اسلامی است. در مبحث پیشین اشاره شد از فراهمی و همزیستی آحاد اشخاص افراد انسانی مدنی؛ جمعیت انسانی تشکیل می گردد. از گروه بندی و تشکیلات جمعیت به تناظر جهات جسمانی، نیازها و کشش های (غرایز) سه گانه نفسانی میل (جذب ملایم)، دافعه (دفع ناملایم) و فکری و مدبره شخصی و فردی بشری؛ جماعات سه گانه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تشکیل می یابند. که بازتاب و برآمد بیرونی و جنبه جمعی یا اجتماعی و عمومی همان جهات جسمانی و نیازها و کشش های درونی و روانی فردی و خصوصی و حتی شخصی اند. بدین ترتیب از همگرایی، هماهنگی و همکاری (تقسیم کار و تبادل) جماعات سه گانه؛ اجتماع شکل میگیرد. از تشکل همبستگی تا پیوستگی تا مرز یگانگی اجتماعی جامعه انسانی و مدنی پدیدار میگردد. اما آیا جامعه صرف جمع افراد انسانها است. به اصطلاح براینند یعنی جمع جبری آنها میباشد. بسان یا مخلوط

شیمیایی است. که عناصر و اجزاء خاصیت خود را حفظ کرده و قابل تفکیکند. یا جامع افراد انسانی است. حتی جامع انسانی افراد میباشد. دارای ساختار و حتی هویت و موجودیت کلی و کل اجتماعی فرای اشخاص افراد بمثابة جزء و اجزای تشکیل دهنده آن است. باسن ترکیب شیمیایی بوده که عناصر، خاصیت خود را از دست میدهند. یسان اب که از اکیزن و ئیدروژن فراهم آمده که هر دو، گاز، فرّار و انفجاری (آتشگیرنده و آتشنا) می باشند. اما ترکیب این دو یعنی آب؛ مایع، غیر فرّار، و حتی ضد آتشند. یا کلر و سدیم که هر دو سمی و کشنده بوده و ترکیب اینها نک طعام یعنی کلرور سدیم، خوراکی میباشد. به عبارتی دیگر نیز همانگونه که یک ساختمان هم اجزاء، مواد، مصالح، آجر و بلوک، درب و پنجره تشکیل شده است. هم دارای سازه، ساختار، نظام، هیأت، (آناتومی)، کالبد، پیکره، و همانند اینها میباشد. صرف بودن آجرها و مصالح ساختمانی ولو منظم هم در کنار هم چیده شده باشند، ولی بدان ساختمان گفته نمی شود. مگر هیأت یعنی سازه ساختمانی بیابد. یا یک خودرو مثل یک اتوبوس یا سواری، وانت، یا قطار یا کشتی یا هواپیما، صرف تعدادی قطعات و لوازم ولی کامل نیست. بلکه این سازه (اتورو دینامیک) آنها بوده که اتوبوس تا هواپیما بوده و خاصیت و نقش آفرینی مربوطه را پیدا و ایفاء می نماید. اینها بسان جزء و کل، ماده و صورت، و از این قبیل اند. تعیین و تشخیص جامعه به افراد است. کمال و کارآمدی افراد و تحصیل و تحقق آن با و در جامعه میباشد. بدین ترتیب هم فرد و افراد و حوزه خصوصی؛ حق، نقش و حتی اصالت داشته و تعیین بخش جامعه است. هم جامعه و حوزه عمومی حق، نقش و حتی اصالت داشته و تحصیل بخش فرد و افراد و حوزه خصوصی میباشد. اینها بدین سان لازم و ملزوم هم، مکمل هم و هم افزایند. چنانکه در گفتمان قرآنی هم «الذین آمنوا» (بقره/۲؛ ۹) بمعنای همگان یکایک کلیه باورمندان و هم کل آنها است. «کل نفس بما کسبت رهینه» (مذثر/۷۴؛ ۳۸) داریم. که دلالت بر نقش و در نتیجه اصالت و در نتیجه حقوق فردی افراد دارد. همچنین «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» (رعد/۱۳؛ ۱۱) و «تلك امه قد خلت لها ما کسبت و لکم ما کسبتم» (بقره/۲؛ ۱۳۴) جریان دارد. که دلالت بر نقش و در نتیجه اصالت و در نتیجه حقوق جمعی، اجتماعی، عمومی میکند.

یک. فرد (Individual): مراد فرد انسان و فرد انسانی و افراد انسانهاست. جمع آن افراد میباشد. فرد، مفرد افراد است. فرد انسان و فرد فرد انسانها؛ جزء، جزو، عضو و عنصر اصلی؛ هم (فاعل و کارگزار) سازنده جماعات و جامعه بوده و همچنین تشکیل دهند جماعات و جامعه میباشند. خود نیز متعلق و قابل جامعه یعنی جامعه پذیرند. چرا که انسان: جامعه نگر و جامعه گرا می باشد. جامعه گرا اعم از؛ جامعه گذار و جامعه مدار و نیز جامعه پذیر است. همچنان که سیاست نگر و سیاست گرا میباشد. در عین حال سیاستگر اعم از؛ سیاست گذاری و سیاست مدار و همچنین متقابلا سیاست پذیر است. این به معنای همان مدنی میباشد. انسان مدنی است. یعنی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی نگر و گرا میباشد. در نتیجه مدنی گرا اعم از مدنی گذار و مدنی مدار و نیز متقابلا مدنی پذیر است. افراد: مفردات جامعه اند. جماعت: جمع افراد و مولفه آنها به عنوان مفردات است. چه خانواده بوده که نخستین جماعت انسانی و مدنی میباشد. یا گروه مدنی به شمار آید.

جامعه، جامع افراد بوده و محسوب می‌گردد. فراهم آمده و فراگیر افراد به عنوان مفردات خویش می‌باشد. باعتباری جامعه: جمع و جامع جماعت ها اعم از خانواده و گروه های انسانی و مدنی است. شخص (Person): شخص انسان و اشخاص انسانی و انسان ها، فرد بدون اعتبار جامعه می‌باشد. انسان بماهو و بنفسه و فی نفسه و لنفسه است. فرد انسانی انسان باعتبار جزئیت، جزویت و عضویت و عنصریت اجتماع و جامعه می‌باشد.

دو. اصالت فرد یا جامعه: دو گرایش عمده و اصلی متعارض فردگرایی (اندیویدوالیسم) و جامعه گرایی (سوسیالیسم) جهانی بویژه جدید (مدرنیسم) تا معاصر را تشکیل می‌دهند. یکی لیبرالیسم و کاپیتالیسم است منجر به سرمایه داری و در حقیقت سرمایه سالاری شده و مدعی دولت حداقلی و سیاست عدم دخالت است. دیگری سوسیالیسم و کمونیسم و مارکسیسم می‌باشد. در همین راستا توتالیتریسم تا کلکتیویسم (کل گرایی) است. منجر به دولتسالاری و در حقیقت دولت فراگیر شده و مدعی حداکثر گرایی و سیاست دخالت می‌باشد. به عنوان دو شاخه اقتصادی و سیاسی اند. یکی و نخست لیبرال دموکراسی بوده و مدعی جمهوری های لیبرالیستی می‌باشد. دیگری و دوم سوسیال دموکراسی بوده و مدعی جمهوری سوسیالیستی است. حتی بمثابة دو شاخه فرهنگی رقیب و متعارض مکتب مدرنیسم تا پست مدرنیسم حاصل و محصول این دو جریانند.

بدین ترتیب؛

یکی و در یک سویه با تاکید بر جزء و جزء گرایی، اصالت را با فرد دانسته و معتقد و مدعی لیبرالیسم یا آزادی فردی و نقش آفرینی و حقوق فرد، فردی و افراد و حوزه خصوصی فردی تا شخصی می‌باشد.

دیگری و در سویه متعارض با تاکید بر کل و کل گرایی، اصالت را با جامعه دانسته و معتقد و مدعی کمونیسم یا تساوی و اشتراک اجتماعی و نقش آفرینی و حقوق جامعه و حوزه عمومی است.

سه. فردگرایی گاه به فردگرایی افراطی (اولترا اندیویدوالیسم: OlteraIndividualism) گراییده و تا شخص گرایی (person) و شخصی گرایی (Personalism) کشیده و میکشاند. هر گونه نهاد اجتماعی را بر نمی‌تابد. این در مرز جامعه گریزی و در معرض هرج مرج اجتماعی (Anarchism) قرار دارد. برعکس جامعه گرایی گاه به کل گرایی (Collectivism) گراییده که افراطی می‌باشد.

الف. در نگاه فرد گرا و فردگرایی: فرد اصالت و نقش داشته و اصالت با حقوق خصوصی و حتی شخصی فرد، فردی و افراد است. در این نگاه جامعه و نقش و حقوق آن فرع و تبعی بوده و اعتباریست. بسان مخلوط شیمیایی که مواد مفردات آن مثلا شکر و آب یا نمک و ماسه اصل هویت خود را حفظ کرده و قابل تشخیص، تمیز و تفکیک اند. ب. در نگاه جمع، جماعت، اجتماع و جامعه گرا و جامعه گرایی: جامعه اصالت و نقش

داشته و اصالت با حقوق عمومی و اجتماعی جمعی و جامعه افراد است. در این نگاه فرد و نقش و حقوق آن فرع و تبعی بوده و اعتباریست. بسان ترکیب شیمیایی همانند آب که مواد مفردات یعنی عناصر ترکیب کننده و تشکیل دهنده آن یعنی اکسیژن و هیدروژن یا نمک خوراکی (کلرور سدیم) که موارد مفردات یعنی عناصر ترکیب کننده و تشکیل دهنده آن یعنی اصل هویت خود را حفظ نکرده و از دست داده قابل تشخیص، تمیز و گاه تفکیک نیستند. بگونه ای که اکسیژن و هیدروژن هر دو گاز، فرار و آتش گیر تا مرز انفجاری بوده ولی با ترکیب خاصیت خود را از دست داده و آب؛ مایع و ضد آتش را تولید میسازند. یا کلر و سدیم هر دو سمی و کشنده بوده و با ترکیب باهم برعکس نمک خوراکی را تشکیل میدهند.

ب. اصالت، نقش و حقوق فرد، جماعات، نخبگان، جامعه و دولت

حوزه خصوصی در گستره حوزه عمومی

«لکل امه جعلنا منسکا هم تاسکوه» (حج/۲۲؛ ۶۷)

واقعیت اینست که ما همانطور که جزء یا اجزاء و کل داشته، در عین حال فرد یا افراد حتی شخص و اشخاص و جماعت و نیز جامعه را داریم. همچنین این هم واقعیت بوده که هم فرد و افراد و هم جمع اعم از؛ جماعت (بسان خانواده و یا گروه های مدنی) و جامعه دارای نقش بوده و اصالت داشته و در نتیجه دارای حقوق میباشند. بگونه ای که هم اشخاص افراد؛ حاکمیت و سرشت و سرنوشت خاص خویش را دارند. هم جامعه ها؛ حاکمیت و سرشت (هویت) و سرنوشت عمومی خویشان را دارا میباشند. اما هر یک در حوزه خصوصی خاص خود و یا حوزه عمومی خاص خویشانند. اما اینکه رابطه و نسبت حوزه خصوصی و حوزه عمومی چه میباشد؟ اصل حوزه خصوصی بوده و حوزه عمومی اعتباری و فرضی است؟ یا اصل حوزه عمومی بوده و حوزه خصوصی در آن ادغام شده و میشود؟ یا هر دو به عنوان دو حوزه مجزا و به اصطلاح دو کل متخارجند؟ یا نه حوزه خصوصی در درون حوزه عمومی است؟ بلکه حوزه عمومی وجه عمومی حوزه خصوصی میباشد؟ در این جریان خط سومی هایی و در رأس همه آنتونی گیدنز کما بیش شکل گرفته اند. یکی و از سویی در پی لیبرالیسته کردن سوسیالیسم اند (امثال هابرماس با طرح حوزه خصوصی در کنار حوزه عمومی و عقل اجماعی). دیگر و از سوی دیگری به دنبال سوسیالیسته کردن لیبرالیسم اند (بسان راولز و والزر با طرح عدالت و انصاف). اینها هر دو به نوعی التقاط دچار شده و بدان گرفتار مینمایند. بویژه اینکه با مبانی اصالت جامعه و حوزه عمومی یا اصالت فرد و حوزه خصوصی معتقد خود نیز ناسازگارند. مگر این که از مبانی خود عدول نمایند. که در این صورت نیازمند تبیین مبانی جدید و متناسبند. که ندارند. اما درست این بوده که؛

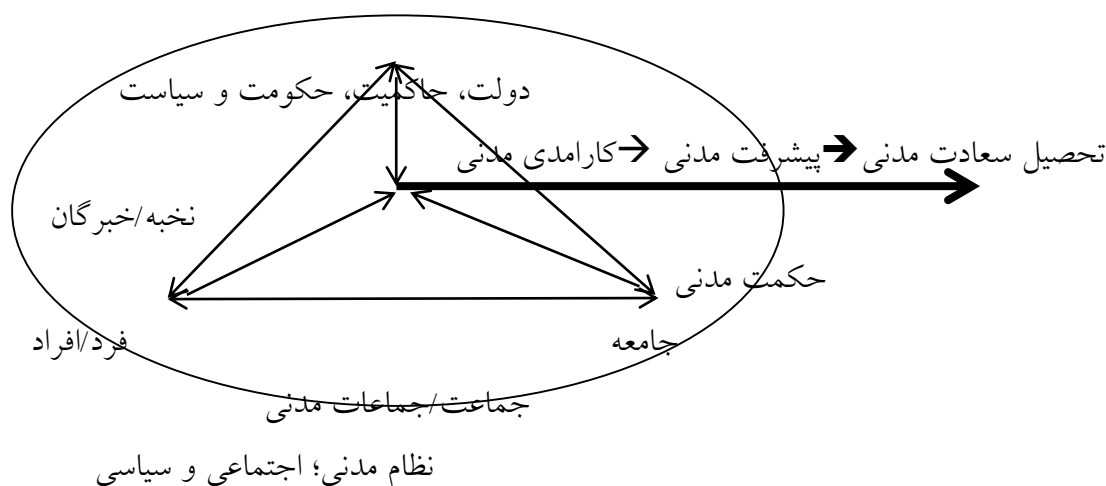
اول) فرد و افراد، سبب فاعلی موجد یعنی ایجاد کننده جامعه بوده و در عین حال عناصر و اعضای تشکیل دهنده آن و به اصطلاح سبب مادی جامعه محسوب میگردند. کما اینکه جامعه بنوبه خود و متقابلاً صورت اجتماعی افراد و به اصطلاح سبب صوری آنها بوده و در عین حال کمال و در نتیجه غایت و سبب غایی افرادند. بدیترتیب: هم فرد و افراد اصالت، نقش و حق و حقوق دارند. اما اصالت، نقش و حقوقی فاعلی و

مادی یعنی عضویت و شهروندی و به اصطلاح خصوصی و فردی دارند. در عین حال و متقابلاً جامعه نیز دارای اصالت، نقش و حقوق می باشد. اما اصالت، نقش و حقوق صوری ساختاری و غایی یعنی عمومی و اجتماعی دارد. اصالت، نقش و حقوق فردی و حتی شخصی و به تعبیری حوزه خصوصی، در درون، در گستره و در دامنه اصالت، نقش و حقوق عمومی و اجتماعی است. نه بیرون از آن که افزایش حد هر یک، کاهش حد دیگری باشد. بلکه هر چه اصالت، نقش و حقوق خصوصی فاعلی و مادی فرد و افراد، ارتقا یابد، اصالت، نقش و حقوق صوری و غایی عمومی و اجتماعی جامعه فراتر می رود. چرا که این دو مکمل هم بوده، لازم و ملزوم همدیگر و حتی هم افزایند. چنانکه با رویکرد توحیدی چشم و گوش، ضد هم نبوده معاضد همدیگر. هر چه چشم قوی تر، تضعیف گوش نبوده بلکه بهتر است. یا اصالت، نقش و حقوق گوش و در شنیدن، ضد اصالت، حقوق و نقش چشم در دیدن نیست. مکمل، لازم ملزوم و هم افزایند. در نهایت هم اصالت و حق با فرد بوده و در عین حال هم اصالت و حق با جامعه می باشد. اما اصالت و حق اینها هم عرض و بر هم نبوده بلکه دو گونه بوده و با همدیگر. همین رابطه و نسبت میان فرد، جماعت و جامعه وجود دارد. همچنین رابطه و نسبت میان جامعه و دولت اعم از نظام سیاسی و هیئت حاکمه برقرار می باشد. چنانکه در خانواده نیز زن و مرد، کفو یعنی هم شأن یا همسر بوده و لازم و ملزوم، مکمل و هم افزایند. اصالت، نقش و حقوق اینان نیز اینگونه مکمل همدیگر بدین ترتیب:

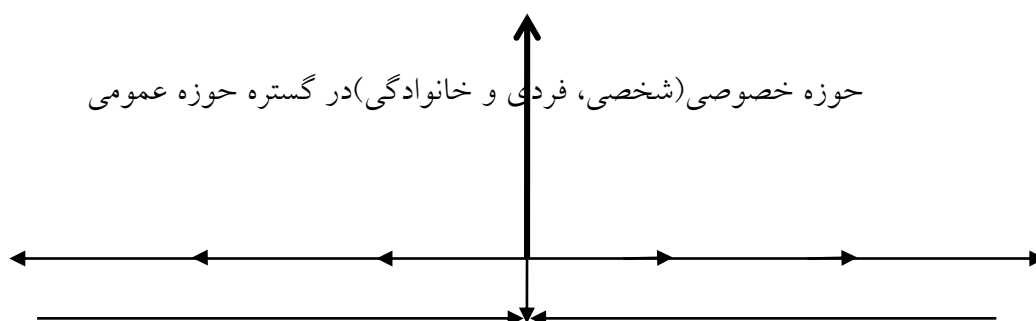
دوم) اصالت با حق است. اما اولویت با جامعه می باشد. برای نمونه در اصل اولی هر فردی مالک اموال خودش می باشد. مثلاً صاحب اختیار خودروی خویش می باشد. اما اگر دشمن به کشور حمله کند. جنگ در بگیرد. برای دفاع از مرزها و از کشور، در جبهه ها نیاز به همین خودروی زیرپای همین شخص باشد و برسد. حق و تکلیف چیست؟ آیا میشود همین ماشین مایملک همین شخص را ولو ناراضی بوده از زیرپایش در آورد و به جبهه ها فرستاد؟ بله! اما در شرایط عادی و بعد از اینکه جنگ تمام شد دولت موظف است همین خودرو را به صاحب اصلیش برگرداند. در صورت آسیب یا از بین رفتن، در صورت امکان معوض یا معدل پولی آن را بدو بدهد. در غیر این صورت نیز خیر. یعنی اگر دولت نتواند پرداخت کند، می تواند پرداخت نکند. یا کسی در کشتی سوار است. آیا به صرف اینکه صاحب اختیار جای خود و حتی مالک کشتی بوده می تواند زیرپای خود را سوراخ کند؟ خیر! چون همه کشتی غرق شده و همه سرنشینان هلاک می شوند. بنابراین در حقوق، اصالت و نقش حوزه خصوصی و فردی از بین نمی رود. برسمیت شناخته شده و بلکه واقعیت دارد. اما در گستره حقوق، نقش و اصالت و گستره حوزه عمومی و با اولویت آن به عنوان جامعه افراد و کل اجزاء است. بداندان که پزشک درمان عضو و جزو را با رعایت سلامت کل بدن انجام داده و بایسته و شایسته است انجام دهد. بدین ترتیب جامعه؛ نه یک مخلوطی شیمیایی اعتباری و ناپایدار از افراد و جماعات است. نه ترکیب شیمیایی افراد و جماعات بوده که در ترکیب اجتماعی جامعه ادغام شده و حق، خصلت یا اصالت و نقش آنها بمثابة عناصر طبیعی به صورت ذاتی از بین برود. بلکه صورت کمالی افراد و جماعات می باشد.

کثرت مادی اجزای افراد و جماعات در عین وحدت اجتماعی صوری و صورت جامعه است. وحدت اجتماعی صوری و صورت جامعه در عین کثرت مادی و مواد و اجزای جامعه مخلوط، ترکیب یا صورت کمالی افراد و جماعات میباشد. بدینسان هم فرد و افراد و هم جماعت و جماعات و هم جامعه و جوامع هر یک دارای نقش، اصالت، حقوق و وظایف و کارویژه خاص خویش مکمل و هم افزاینده در این میانه فرد، جامعه و دولت (نظام سیاسی و هیئت حاکمه) و حتی نخبگان اعم از؛ افراد و جماعت خبره، بترتیب سبب فاعلی-مادی و سبب صوری و غایی اند. همین رابطه و نسبت فاعلی-مادی و صوری-غایی میان کارگذار و ساختار و میان نیروهای انسانی و نهادهای اجتماعی و سیاسی و نقش، اصالت و حقوق و حدود و احکام آنها برقرار میباشد. بنابراین هم فرد و هم جماعات و هم جامعه، همچنین نیروها و همینطور نهادها و هم کارگذاران و هم ساختارها، دارای نقش، اصالت و حق و حقوق مکمل، لازم و ملزوم و هم افزاینده بترتیب پیشا گفته می باشند. این ها دو یا سه گونه بوده اما دو یا سه گانه و از هم بیگانه یا در تعارض نیستند. وحدت در عین کثرت داشته و کثرت در عین وحدت دارند. یگانگی در عین دو یا سه و حتی چندگونگی بوده و دو یا سه و چند گونگی در عین یگانگی است. این توحید میباشد. نگرش و گرایش توحیدی است. دو یا سه یا چند گانگی نمی باشد.

نمودار(رابطه و نسبت، نقش، اصالت و حقوق (متقابل بترتیب؛ فاعلی-مادی و صوری-غایی) مکمل و هم افزای رویکرد توحیدی فرد، جامعه و دولت در نظام مدنی:



نمودار(حوزه خصوصی و عمومی و التقاطی و رویکرد توحیدی متعادل خصوصی در گستره عمومی:



حوزه عمومی	حوزه خصوصی
حوزه خصوصی در کنار حوزه عمومی	حوزه عمومی در کنار حوزه خصوصی
لیبرالیسته کردن سوسیالیسم	سوسیالیسته کردن لیبرالیسم
هابرماس-گادامر	روالز و والزر

در نهایت: جامعه انسانی: **یک. الف.** بتناظر انسان مدنی که دارای «من» و ماهیت بوده، دارای «ما»، مائیت و هویت می باشد. **ب.** بتناظر انسان که دارای نظام ارزشی، بینش و منش درونی بمتابه جان و روح یا قلب جامعه و کنش و رفتار بیرونی فردی بمتابه جسم و جسد و قالب جامعه بوده، دارای نظام ارزشی، بینش و منش درونی و کنش و رفتار بیرونی اجتماعی است. یا جنبه اجتماعی و عمومی و مشترک و حتی مشابه نظام ارزشی تا رفتاری مدنی میباشد. بدین سبب؛ جامعه به تناظر انسان ولو پدیده ای اختیاری یعنی ارادی و تدبیری و در نتیجه اعتباری بوده ولی بمتابه یک فرد و شخص و منیت او، شخصیت و مائیت یا هویت یعنی سرشت مشترک داشته و در نتیجه سرنوشت یگانه ای دارد. **ج.** بتناظر انسان مدنی که دارای جسم، نفس (غرایز جاذبه و دافعه) و فکر بوده، دارای جماعات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. همانگونه که در انسان: نفس، مدیریت بدن بوده و فکر، مدبر نفس می باشد. چه بسا همین رابطه و نسبت مدیریت و مدیریت میان جماعات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه و نیروها و نهادهای مدنی مربوطه برقرار باشد. از طرفی فرد و افراد، سبب فاعلی - مادی جامعه بوده و می باشند. متقابلاً جامعه، سبب صوری و غایی فرد و افراد بوده و کمال نخستین آنها است. ارزش های فردی و جمعی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و اجتماعی، سبب موجهه یعی ایجاب کننده بوده و بسان شبکه درونسازه و اسکلت و استخوانبندی جامعه اند. بینش و منش فردی، جمعی اجتماعی، سبب موجدی یعنی ایجاد کننده جامعه بوده و بمتابه نیروی مولده و محرکه آندند. مقتضیات طبیعی، عوامل موثره (کاتالیزور) تسهیل کننده، تسریع کننده و شدید کننده یا برعکس سختی سازنده، کندسازنده و فروکاهنده جامعه و کنش و رفتار و پیشرفت آندند. **دو. الف.** از طرف دیگر افراد انسانهای مدنی، جماعات مدنی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را هم تأسیس کرده و هم اجزاء، عناصر و مواد اولیه آنها را تشکیل میدهند. یا جماعات مدنی متشکل از افراد مدنی است. جماعات مدنی نیز جامعه مدنی را هم تأسیس کرده و هم تشکیل میدهند. به تعبیری جامعه مدنی فراهم آمده جماعات مدنی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بوده و بنوبت خود فراگیر افراد مدنی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. **ب.** در جامعه مدنی هم بسان یک سه وجهی؛ ۱. نیروها و نهادهای بخش اقتصادی، سبب مادی و ابزاری جماعات سیاسی و فرهنگی و جامعه و پیشرفت مدینند. ۲. نیروها و نهادهای بخش سیاسی، سبب صوری ساختاری راهبردی جماعات اقتصادی و فرهنگی و جامعه و پیشرفت

مدنی میباشند.^۳ نیروها و نهادهای فرهنگی، سبب فاعلی و غایی جماعات اقتصادی و سیاسی و جامعه و پیشرفت آنند. بدینترتیب: هم فرد و افراد در جماعات و جماعات در جامعه؛ نقش، اصالت حق و حقوق فاعلی-مادی داشته و هم جامعه در جماعات و بنوبت خود بواسطه جماعات و یا بصورت مستقیم و مستقل نسبت به افراد؛ نقش، اصالت و حق و حقوق صوری و غایی دارد. فرد و افرادمدنی، جماعات مدنی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و جامعه مدنی؛ همبسته، بهم پیوسته و یک بسته اند. لازم و ملزوم، مکمل و هم افزایند. وحدت اجتماعی عمومی در عین سه گونگی جماعات مدنی سه گانه و کثرت فردی خصوصی افرادی و حتی شخصی اشخاص انسانی مدنی جامعه است. بر عکس نیز گوناگونی (تنوع و تفاضل) فردی و خصوصی افراد با و در سه گونگی جماعات مدنی، در عین یگانگی عمومی جامعه مدنی میباشد.

سوم) مبانی جامعه شناختی سیاست: به جامعه و خاستگاه، جایگاه و نقش آن در سیاست و چرایی و چیستی چگونگی آن پرداخت. جامعه به مثابه یک کل فراهم آمده افراد و جماعات به عنوان اجزاء و سازه یا ساختار اجتماعی است. بر خلاف اصالت فرد که برای جامعه حق، اصالت و نقشی قائل نیست. برخلاف اصالت جامعه که برای فرد و افراد در تغییر و تعیین سرنوشت و حتی سرشت خود قائل نمی باشد. حتی بر خلاف جریاناتی که به التقاط میگیرند. اعتدال این بوده که؛ الف. هم فرد و افراد که خود جنبه جمعی و اجتماعی و یا عمومی شخص و آحاد اشخاص انسانها بوده، موضوعیت، موجودیت (هستی و ارزش و مبادی بنیادین و غایی)، هویت (بینش و منش)، موجودیت، حتی ضرورت و نقش و حق و بلکه اصالت فردی و حتی شخصی دارند. ب. هم جماعت و گروه مدنی اینگونه است. دارای موضوعیت، موجودیت (هستی و ارزش و مبادی بنیادین و غایی)، هویت (بینش و منش)، موجودیت، حتی ضرورت و نقش و حق و بلکه اصالت می باشد. چه جماعت مدنی اقتصادی بوده یا سیاسی باشد یا فرهنگی به شمار آید. ج. همچنین جامعه این چنین می باشد. موضوعیت، موجودیت (هستی و ارزش و مبادی بنیادین و غایی)، هویت (بینش و منش)، موجودیت، حتی ضرورت و نقش و حق و بلکه اصالت اجتماعی دارد. بلکه جامعه جهانی که از جوامع ملی و فراملی امتی فراهم آمده و فراگیر آنها می باشد دارای موضوعیت، موجودیت (هستی و ارزش و مبادی بنیادین و غایی)، هویت (بینش و منش)، موجودیت، حتی ضرورت و نقش و حق و بلکه اصالت اجتماعی است. شخص و اشخاص و فرد و افراد، سبب فاعلی و مادی جماعت و از این طریق جامعه ملی تا فراملی امتی و جهانی اند. یعنی هم آن را تشکیل داده و عناصر تشکیل دهنده آن هم هستند. در نتیجه هر گونه و به هر میزان تغییر شکلی و ساختاری و تحول جوهری و هویتی نیز با تغییر و تحول و اراده و تدبیر همین افراد انسانی ایجاد شده و پذیرفته می شود. همین رابطه و نسبت را جماعت های مدنی سه گانه با جامعه مدنی ملی و نیز جامعه مدنی ملی با جامعه میانی امتی و این ها با جامعه مدنی جهانی دارند. متقابلاً جماعات مدنی، جامعه مدنی ملی و جامعه مدنی فراملی از امتی تا جهانی به ترتیب صوت کمالی و به اصطلاح سبب صوری و در عین حال کمال یعنی سبب غایی افراد، جماعات، جامعه ملی و امتی اند. هر گستره های صورت کمالی و سبب

صوری و حتی غایی گستره فروتر بوده و کمال و سبب غایی گستره فراتر می باشد. البته این کمال نخستین است. کمال اصلی اجتماعی مدنی حقیقی و یقینی واقعی می باشد. که رسا و سازوار یا رسایی و سازواری مدنی است. توسعه مادی جسمانی یعنی توسعه کمی و کیفی اقتصادی و ابزاری تأمین آسایش بدنی همگانی، توأمان با تعادل سیاسی و در جهت تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمن آرامش باطنی مدنی و کرامت و بهزیست می باشد. اجتماعی مدنی ظنی تکساحتی و توهمی تنازعی نه تنها کمال و فضیلت نبوده بلکه نارسا و ناسازوار است. افراد، جماعات، جوامع ملی و حتی امتی به تناسب ارتقای کارایی و کارآمدی؛ بهره وری و اثربخشی پیشرفت یعنی توسعه متعادل و متعالی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی یافته و به نسبت سطح و نرخ پیشرفتگی در گستره های پیرامونی و فراپیرامونی خود اثر گذار خواهند بود. بلکه به همین میزان فرا زمانی و تاریخ ساز و تمدن ساز خواهند بود. بنابراین همه افراد و جماعات یا جوامع و امت ها به یک میزان و یک نوع نقش و اثرگذاری ندارند. از این حیث متفاوت یعنی متنوع و متفاضلند. همچنین حوزه فردی و خصوصی و حتی شخصی با حوزه عمومی و سیاسی جمعی، اجتماعی ملی و فراملی تا امتی و جهانی، دارای این چنین رابطه و نسبتی می باشند. در نتیجه بدین ترتیب دارای موضوعیت، موجودیت (هستی و ارزش و مبادی بنیادین و غایی)، هویت (بینش و منش)، موجودیت، حتی ضرورت و نقش و حق و بلکه اصالت می باند. یکی) بدینسان در رویکرد یگانه انگار توحیدی؛ فرد، جماعت، جامعه و نیز حوزه خصوصی شخصی و فردی و حوزه عمومی جمعی، اجتماعی، امتی و جهانی لازم و ملزوم همنند. مکمل همنند. و هم افزایند. اینها در عین کثرت نوعی و گوناگونی، وحدت و یگانگی نظام دارند. به تعبیری در عین یگانگی نظام، دارای گوناگونی عناصر می باشند. بدینگونه که هم فرد، هو جامعه و بلکه هم جماعت، اما هر کدام با خاستگاه، جایگاه و نقش خاص خود است. همانند چشم، گوش، بینی، لامسه و ذائقه که به ترتیب در بینایی، شنوایی، بویایی، بساوایی و چشایی، نقش و حق داشته و با هم وجوه پنچگانه پدیده ها را شناسایی کرده و در حس مشترک ما دو مرتبه فراهم آمده و صورت علمی پدیده عینی در ذهن ما بازسازی میگردد. بدینسان اینها مکمل هم بوده لازم و ملزوم همنند. حتی هم افزایند. یعنی مثلاً وقتی با چشم گل مثلاً رزی را دیده، بویایی ما سریعتر متوجه بوی آن میشود. بر خلاف رویکرد دو یا چندگانه پندار غیر توحیدی تکساحتی و تنازعی که میان فرد و جامعه و حوزه خصوصی و عمومی تجزیه نموده و قادر به جمه میان این ها نیست. بسان تمثیل فیل یا پیل در تاریکخانه در مثنوی معنوی یا در شهر کوران در حدیقه سنایی است. که؛

اطلاع افتاده بر جزوی

هر یکی را به لمس بر عضوی

دل و جان در پی خیالی بست

هر یکی صورت محالی بست

همگی را فتاده ظن خطاء

هر یکی دیده جزوی از اجزاء

دیگری) در پنداره التقاطی حوزه عمومی در کنار و در عرض حوزه خصوصی دیده میشود. یا برعکس حوزه خصوصی در عرض حوزه عمومی تلقی میگردد. در نگاه توحیدی؛ حوزه خصوصی در درون حوزه عمومی

بسان اجزاء و کل بوده اما هر یک خاستگاه، جایگاه و نیز هویت و نقش خاص خود و در نتیجه اصالت و حق ویژه خویش را دارد. به ترتیبی که اشارت گردید. بدینسان که به تعبیری بسان ماده و صورت پدیده ها، تشخیص و تعین جامعه و حوزه عمومی به فرد و افراد است. تحصیل و تحقق حوزه خصوصی و افراد به حوزه عمومی و جامعه می باشد. به تعبیر فارابی در سیاست مدنی: «پس عدالت ایجاب میکند که حق هر دو اعطاء شود؛ هم حق ماده و هم حق صورت» (سیاست مدنی، ص ۱۱۶). کما اینکه؛ «ماده یک گاه حق خود را ایفا کند و صورت گاهی دیگر» (همان). این همان حق فاعلی-مادی و صوری-غایی فرد، جامعه و دولت («اعطاء کل شیء ذیحقه حقه»: غرر حکم) بوده و هر یک در موضع خاص خود («یضع کل شیء فی موضعه»: غرر حکم) است.

بدینسان: ورای فرد و افراد جامعه که آفرینش بشری (که از حیث اعضا و نظام بدنی) طبیعی و جبری بوده، اما باز آفرینی انسانی مدنی، اختیاری یعنی ارادی و تدبیری است. بسان خونسردی که خُلق و خصلت طبیعی و مادر زادی و باصطلاح فیزولوژیک بوده اما صبوری، خُلق و اخلاق ارادی و تدبیری مدنی میباشد. با تربیت، تمرین و تلاش تحصیل میشود. جامعه انسانی و مدنی، ضروری بوده اما تاسیسی و باصطلاح جعلی، صناعی و مصنوعی است. به تعبیری قراردادی و نیز اعتباری و بر ساخته افراد و گروه های انسانی و اجتماعی میباشد. جامعه نگری و گرای حقیقتی ذاتی تکوینی نوع انسان و فطری (عقلی برهانی و قلبی شهودی) است. حدود ماهیت یقینی جامعه سیاسی، شرعی و عوارض کمی و کیفی اعم از شاخص های روزآمد و سازکارهای کارامدی اجتماعی، عرفی واقعی میباشد. به تناظر انسان سیاسی، جامعه سیاسی دارای مبادی ارزشی، مبانی بینشی و منشی (هویت) و مظاهر کنشی و روشی یا رفتاری است. فرد و افراد، سبب فاعلی و مادی جماعت و جامعه بوده و جامعه سبب صوری و غایی آنها میباشد. بدین سبب و نسبت هم فرد و افراد، هم جماعت و هم جامعه دارای نقش، اصالت و حق بترتیب فاعلی - مادی و صوری - غایی مکمل، لازم ملزوم و هم افزای همبسته، به هم پیوسته و یک بسته اند.

برآمد

«جعلناکم امه وسطا لتکونا شهداء علی الناس» (بقره/۲؛ ۱۴۳)

الف. جمع بندی

اصالت (مشترک، عمومی و اجتماعی) مدنی افراد

مبحث جامعه مدنی به چرایی و چیستی چگونگی؟ یا خاستگاه و جایگاه نقش گفتمان جامعه سیاسی در نگاه، نظریه و نظام مدنی پرداخت. مراد اجماعه گرایی ذاتی، فطری، شرعی و عرفی است. منظور جامعه حقیقی و یقینی واقعی میباشد. ظنی تکساحتی واقعی نما و توهمی تنازعی ضد واقعی نیست. جامعه مدنی فراهم آمده از افراد انسان

و فراگیر جماعات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مدنی است. جامعه مدنی دو ساحتی مادی و معنوی است. دو بعدی باطنی و ظاهری می‌باشد. واجد نظام ارزشی، بینشی و منشی (هویت) درونی و کنشی و رفتاری بیرونی است. به تعبیری: جامعه راستین، فاضلی، الهی، متعادل، متعالی، و بسان اینها بوده و محسوب می‌گردد. جامعه مدنی در حدود کلی و با احکام تفصیلی مکتب مدنی یقینی مورد پذیرش عمومی است. مبنا و موجد کارگذاری؛ سیاستگذاری و سیاستمداری مدنی است. فاعل و قابل سیاست می‌باشد. یک فرد و افراد، دو جماعت و جماعات و سه جامعه و حتی چهار نظام سیاسی و دولت، بترتیب و بنوبت خود بشکل مستقیم و بیواسطه یا غیر مستقیم و با واسطه؛ سبب فاعلی-مادی و سبب صوری-غایی هم و زندگانی مدنی، پیشرفت مدنی تا خودشکوفایی مدنی و تحصیل سعادت مدنی اند. بدین سبب و مناسبت دارای نقش، اصالت و حقوق این چنین می‌باشند. فرد دارای اصالت فاعلی-مادی است. جامعه دارای اصالت صوری-ایی می‌باشد. اینها مکمل، لازم و ملزوم و هم افزاینده همبسته، پیوسته و یک بسته اند. زیست، زندگی و اجتماعی مدنی، ولو تکساحتی کمال نخستین انسان مدنی است. بهزیست، زندگانی و جامعه مدنی دوساحتی، کمال ثانوی یعنی دومین انسان مدنی می‌باشد.

ب. نتیجه

جامعه گرایی فطری خردورز مدنی: تنها و برترین جایگزین بهینه و بسامان و کارآمد جامعه گرایی غریزی (Socialism) جاهلی؛ ظنی تکساحتی ضالی (گمراه) و توهمی تنازعی فاسقی (بد راه یا بیراهه) است. مبنا و موجب کارآمدی، توسعه و سعادت مدنی ظنی تکساحتی و توهمی تنازعی می‌باشند.

ج. راهبرد جدید

جامعه نگری سیاسی: تبیین حدود کلی و احکام تفصیلی جامعه گرایی مدنی یقینی شرعی است. یک. از سویی بروز، برآمد و؛ الف. بر بنیاد مبادی سیاسی می‌باشد. از امر سیاسی تا آثار فلسفی سیاسی است. ب. بر بنیان مبانی سیاسی پیشین می‌باشد. خداگرایی تا غایت گرایی مدنی است. از دیگر سوی زیرساخت اهم مسایل سیاسی می‌باشد. از عدالت سیاسی تا ولایت فقیه مدنی است. در؛ یک. چالش کارآمدسازی و ارتقای هر چه فراتر کارآمدی مدنی است. دو. راهبرد الگوسازی سیاست پیشرفت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مدنی می‌باشد. سه. چشم انداز خودشکوفایی و تحصیل سعادت مدنی و کرامت انسانی مدنی است. در گستره های فردی، جمعی و اجتماعی فروملی، ملی داخلی و خارجی و فراملی امتی، بین مللی تا جهانی می‌باشد. معطوف به تمدنسازی نوین است. موجب و موجد اجتماعی و عمومی زایش، پویش و پایش نظام مدنی، کارآمدی مدنی و پیشرفت مدنی می‌باشد.

بدینسان: مبانی سیاسی یا مبانی فلسفی سیاسی حتی مبانی فلسفه سیاسی: از سویی بروز و برآمد مفاهیم و کلیات و بر بنیاد مبادی ارزشی سیاسی بوده و از دیگر سوی بینش و منش بنیان مظاهر، مسایل و عمل اعم از کنش و رفتار سیاسی میباشند. بترتیبی که در مرتبت سوم خواهند آمد.

«امتکم امه واحده» (مومنون/۲۳؛ ۵۳)

خود آزمایی دانشجویی: پرسش و پاسخ های درسی

۱. اصالت فرد سیاسی یا جامعه سیاسی چه (و چگونه) میباشد؟

۲. اصالت سیاسی فرد یا جامعه چه (و چگونه) است؟

۳. رابطه و نسبت حوزه عمومی و خصوصی چه (و چگونه) است؟

۴. رابطه و نسبت (تاثیر و تاثر) فرد و جامعه و سیاست چه (و چگونه) میباشد؟

۵. رابطه و نسبت اصالت فرد یا اصالت جامعه و سیاست چه (و چگونه) است؟

۶. مدینه تغلبی چه (و چگونه) میباشد؟

۷. مدینه جماعی چه (و چگونه) است؟

مرتب سوم)

قسمت ب. نظام فلسفه سیاسی بمثابه حوزه معرفتی:

مسایل فلسفه سیاسی

(Political Issues)^{۱۷}

چرایی و چیستی چگونگی؟

خاستگاه، جایگاه و نقش؟

چکیده

عدالت و سعادت سیاسی تا امامت و ولایت فقیه

بعد از مبادی، مفاهیم و کلیات و مبانی فلسفی سیاسی یا حکمت مدنی، بترتیبی که گذشتند، از این مبحث به مرتب سوم یعنی مسایل فلسفه سیاسی میرسیم. از اینجا مسایل و رابطه و نسبت و آمیزه هر یک با سیاست مورد نظر میباشد. اهم اعم مسایل فلسفه سیاسی بیک اعتبار عبارتند از؛ اول. عدالت سیاسی، دوم. عدالت مدنی، سوم. سعادت سیاسی، چهارم. مشروعیت سیاسی، پنجم. آزادی سیاسی، ششم. حاکمیت سیاسی، هفتم. حاکمیت مدنی و هشتم. امامت سیاسی، تا نهم. ولایت فقیه سیاسی. مسایل حقیقی و یقینی واقعی سیاسی میباشد. تشکیکی حداقلی و هر چه فراتر تا حداکثری هستند. الف. ظنی تکساحتی تفلسفی شبه واقعی نمی باشند. ب. یا توهمی توهمی کاذب یعنی دروغین سوفیستی ضد واقعی سیاسی نیستند. به تعبیری حقیقت و ماهیت مسایل واقعی سیاسی مورد نظر است. اهم مسایل عدالت و سعادت تا امامت و ولایت سیاسی: ذاتی یعنی تکوینی، فطری (عقلی برهانی و قلبی شهودی)، شرعی و عملی عرفی واقعی عینیند. مراد سیاست عدالت مدنی و (تحصیل) سعادت مدنی تا سیاست امامت و ولایت فقیه مدنی است. مسایل واقعی نه گانه فلسفه سیاسی: اول. از طرفی و بصورت مستقیم و بدون واسطه بروز و برآمد مبانی یقینی بوده و بر بنیان آن ها استوارند. دوم. بنوبت خود، بصورت غیر مستقیم و با واسطه مبانی یقینی، بروز و برآمد مبادی و محکومات

^{۱۷}Issues: موضوعات است. Problems: مسایل میباشد. مراد اشکالات است. نارسایی و ناسازواری درونی میباشد. ذاتی و درونزادی است. همچنین مشکلات ناشی از آنها میباشد. نارسایی و ناسازواری برون آ و برونی است. Questions: سئوالات میباشد. یعنی پرسش ها در مورد نارسایی و ناسازواری است. منظور چرایی؟ چیستی؟ و چگونگی؟ آنها میباشد.

حقیقی بوده و بر بنیاد مستحکم آنها محکم میباشند. منظور مراتب سه گانه: مبادی حقیقی و مبانی یقینی مسایل واقعی است. یک. بدین سبب **محور اصلی**: موضوعیت و ضرورت و حتی زیبایی یا چرایی یعنی هستی و چیستی چگونگی هر یک از این مسایل عدالت سیاسی تا ولایت فقیه سیاسی میباشد. در نگاه، نظریه و نظام مدنی است. دو. بدین مناسبت **محورهای فرعی**: خاستگاه، جایگاه و نقش گفتمان عدالت مدنی تا ولایت فقیه مدنی میباشد. ۱. در یکایک مسایل مدنی و در نظام آنها است. ۲. در چالش کارآمدسازی مدنی پیشا رو راهبرد الگوسازی پیشرفت مدنی فرازآینده میباشد. ۳. الف. در فرایند بروز هر چه فراتر ظرفیتهای فطری عقلی و قلبی انسانی مدنی، اعتدال غریزی و غرایز میل و دفاعی و هوش ابزاری حتی جسمانی بشری است. تا سر حد خودشکوفایی مدنی و باصطلاح کمال مدنی میباشد. ب. در فرایند تحصیل سعادت مدنی است. تا مرز کرامت انسانی مدنی میباشد. ۴. با چشم انداز تمدنسازی نوین است.

پیش درآمد

به تعبیر و تمثیل سعدی در گلستان:

نکند جور پیشه سلطانی که نیاید ز گرگ چوپانی

(یک) **عنوان، مسئله، موضوع و محور بحث** چه (و چگونه) است؟ سؤال: پرسش میباشد. از هستی؟ چیستی؟ و چگونگی؟ مسئله: موضوع سؤال و پرسش است. سؤال در مورد اشکال و مشکل: نارسایی و ناسازواری است. در مورد ناکارآمدی؛ عدم بهره وری و اثربخشی بهینه و بسامان است. بمنظور رفع آنها و ایجاد رسایی و سازواری؛ بهره وری و اثربخشی میباشد. ۱. **عنوان مبحث**: «مسایل فلسفه سیاسی» میباشد. ۲. **مسئله**: چرایی و چیستی (چگونگی) مسایل هشتگانه فلسفه سیاسی از عدالت سیاسی تا ولایت فقیه سیاسی میباشد. ۳. **موضوع**: حقیقت و ماهیت واقعیت مسایل فلسفه سیاسی است. ۴. **محور**: هستی شناسی و چیستی شناسی چگونگی مسایل فلسفه سیاسی میباشد. به تعبیری خاستگاه، جایگاه و نقش این مسایل در سیاست است. حتی بر عکس خاستگاه، جایگاه و نقش سیاست در مسایل است. منظور سیاست عدالت مدنی تا سیاست ولایت فقیه مدنی میباشد.

(دو) **پرسش اصلی**: مسایل فلسفه سیاسی یا حکمت مدنی چه میباشد؟ کدامند؟ بلکه رابطه و نسبت هر یک از این مسایل با سیاست چه است؟ رابطه و نسبت متقابل دو، چند و چندین تا همه گانه یا هفتگانه و نظام ساختاری راهبردی مسایل فلسفه سیاسی چه میباشد؟ به تعبیری نظام و اهم مسایل فلسفه سیاسی یا مسایل حکمت مدنی چه است؟ پرسشهای فرعی: چرا؟ چیست؟ چگونه؟

(سه) **اول. مسئله اساسی**: فلسفه سیاسی یکایک مسایل عمده و اصلی عدالت تا ولایت فقیه میباشد. که عناصر اساسی نگاه، نظریه و نظام مدنی بوده و اساس کارآمدی، پیشرفت، خودشکوفایی تا کمال و کرامت مدنی محسوب میگردند. به تعبیری حکمت این مسایل گفتمان مدنی است. مراد چرایی یا هستی و چیستی یکایک

عدالت تا ولایت فقیه می‌باشد. به تعبیری مراتب دوگانه؛ یکی مبادی ارزشی حقیقی ذاتی و فطری و دیگری مبانی بینشی و منشی ماهوی یقینی شرعی مسایلند. به تعبیری مبادی و مبانی مظاهر یا مسایل دانشی واقعی یا کنشی و رفتاری عرفی عینی این موارد می‌باشند. به عبارتی حقیقت و ماهیت واقعیت این پدیده‌ها مورد نظر است. منظور هستی‌شناسی حقیقی و چیستی‌شناسی یقینی عدالت سیاسی تا ولایت فقیه می‌باشد. در این راستا تمیز و تمایز شناخت حقیقی و یقینی واقعی اینها از غیر و ضد حقیقی و غیر و ضد یقینی غیر و ضد واقعی اینها مورد نیاز است. منظور: الف. ظنی یا ظن شناخت تفلسفی تکساحتی واقعی نما بسان سراب می‌باشد. ب. توهمی یا توهم شناخت سوفیستی تنازعی ضد واقعی بسان آب شور همینها است. غایت: دانش چگونگی شناسی واقعی بایسته عدالت تا ولایت فقیه می‌باشد. غرض فن چگونگی سازی عینی شایسته همینها است. مراد سیاست عدالت و سعادت تا سیاست امامت و ولایت فقیه می‌باشد. **دوم. چالش اصلی:** رابطه و نسبت متقابل دو یا چند و حتی چندین جنبه تا همه جنبه اینها بوده که حائز کمال اهمیت است. بویژه امروزه تا آینده پیشا رو، بخصوص در مواجهه پست مدرنیسم معرفتی، روشی و علمی و حتی عملی سیاسی می‌باشد. الف. چه با نقادی پلورالیسم همه چی‌پنداری فرامدرنیسم خوش باورانه است. که به التقاط حتی اینها می‌گراید. ب. چه با نفی نیهیلیسم نیست انگاری پسامدرنیسم بدبینانه پسی میستی باشد. که بانکار اینها می‌انجامد. در نتیجه بسیار بیشا پیش، نگاه، نظریه نظاممند و نظام یا منظومه مسایل و موضوعات نیز مهم است. **سوم. چشم انداز اصلی:** خاستگاه و جایگاه و نقش و هر یک از این پدیده‌ها در نگاه، نظریه و نظام گفتمان حکمی و بلکه علمی و عملی تا عینی مدنی بوده که بشدت مورد نیاز می‌باشد. گفتمان باصطلاح حکمی متعالی سیاسی، شبکه تشکیکی، اشتدادی و اشتراکی یعنی نظام سلسله مراتبی طولی و عرضی موضوعات و مسایل مدنی مورد نظر است. منظور وحدت در عین کثرت موضوعات مدنی می‌باشد. و کثرت در عین وحدت مسایل مدنی است. مراد یگانگی ساختاری نظریه مدنی موضوعات سیاسی و ساختار یگانه نظام سیاسی مسایل مدنی می‌باشد. در عین کثرت موضوعی و موضوعات نظریه مدنی است. بمعنای تنوع (گوناگونی) و تفاضل همان سلسله مراتبی مسایل نظام مدنی می‌باشد. مراد: الف. **رویکرد توحیدی** است. ب. **رهیافت راهبردی** می‌باشد. بصورت بنیادین، جامع، نظاممند و هدفمند است. که از بنیاد هستی، آفرینش و مبادی ارزشی فطرت عقلی و قلبی انسانی آغاز می‌شود. فراهم آمده مبانی بینشی و منشی شرعی و مظاهر کنشی و رفتاری عرفی است. فراگیر تمامی بخشهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مدنی می‌باشد. گستره‌های فردی، جمعی و اجتماعی مدنی را فرا میگیرد. فراگیر گستره‌های فروملی، ملی داخلی و خارجی، فراملی، امتی، بین‌مللی تا جهانی می‌باشد. آنهم بصورت کامل یعنی رسایی و سازواری هر چه فراتر مدنی می‌باشد. کارآمد مدنی است. یعنی بهره‌ور و اثربخش هر چه برتر می‌باشد. در این راستا است. تا سعادت مدنی را فراز می‌گیرد. **ج. راهبرد امامت** است. مراد راهبری کامل مدنی می‌باشد. راهبری مدنی انسان کامل است. راهبری مدنی انسانی کامل می‌باشد. الف. حاکمیت احکام الهی (قرآن) است. ب. حکومت حاکم الهی (سنت) است. تا نیابت قدر متیقن و قدر مقدور ولایت فقیه در

دوران غیبت است. بترتیبی که در این اثر به پردازش آن میپردازیم. چرایی یا هستی بویژه چیستی چگونگی این مسایل ۹ گانه اصلی فلسفه سیاسی، طی ۹ مبحث، مورد واکاوش قرار میگیرند.

درآمد

گونه انسان: متفکر، مختار و مدنی است. یک. انسان متفکر مختار مدنی: اول. اندیشه ورز میباشد. خردورز میباشد. دوم. حاکم بر سرنوشت خویش است. سوم. اجتماعی و سیاسی میباشد. همه جا، زیست اجتماعی دارد. همه جوامع، نظام سیاسی و دولت دارند. خویش را با اراده و تدبیر خویشتن، بایسته بوده ساماندهی داده، کارامدی، پیشرفت و سعادت مدنی شایسته خود را تحصیل نماید. ظرفیت و ضرورت آنها را دارد. دو. انسان متفکر مختار مدنی: خیر و خوبی خود را می خواهد. همگان همواره در پی آنند. خیر: عامل نیل بسعادت است. خوب و خوبی میباشد. شایسته و شایستگی است. ارزش و ارزشمندی میباشد. سعادت: خیر مطلق است. مطلوب فراگیر و نهایی میباشد. انسان و به تناظر آن، جامعه انسانی: خیر و سعادتنگر و سعادتگرا است. خیر و سعادتگذار و خیر و سعادتپذیر می باشد. سیاست: راهبرد و فرابرد خیر سیر بسوی سعادت است. راهبرد راهبری بوده و راهبری راهبردی تحصیل سعادت میباشد. سه. سیر سیاست و تحصیل سعادت انسانی متفکر مختار مدنی از؛ الف. مبادی ارزشی تکوینی و فطری عقلی و قلبی انسانی حقیقی ریشه و سرچشمه گرفته و آغاز میشود. مورد گرایش همگانی، بدون استثنای حتی یک نفر متعارف میباشد. ب. شریعت، حدود کلی و احکام تفصیلی مبانی بینش و منش مدنی یقینی شایسته آن را تبیین می نماید. بایسته بوده مورد پذیرش عمومی واقع گردد. شایسته بوده اساس مشروعیت یعنی روایی سیر سیاست تا تحصیل سعادت قرار گیرد. ج. تا مظاهر (عوارض کمی و کیفی نه گانه)، شاخص های کمی و کیفی و سازکارهای کنش و روش یا رفتار بیرونی عرفی واقعی سیاسی پیش میرود. در صورتی که مورد گزینش اکثر مردم بوده در جامعه رواج یعنی رایج شوند. مختار و اختیار؛ گرایش، پذیرش و گزینش خیر و خوبی است. گرایش همگانی افراد، پذیرش عمومی جامعه و گزینش اکثری مردمی خیر سیاسی و سیاست خیر و سعادت حقیقی و یقینی واقعی خوب و شایسته میباشد. اهم مسایل فلسفه سیاسی بترتیب ذیل بازکاوی میشوند.

اول. عدالت سیاسی

دوم. عدالت مدنی

سوم. سعادت سیاسی

چهارم. مشروعیت سیاسی

پنجم. آزادی سیاسی

ششم. حاکمیت سیاسی

هفتم. حاکمیت مدنی

هشتم. امامت سیاسی

نهم. ولایت فقیه سیاسی

بدینسان در این اثر به فلسفه سیاسی عدالت تا ولایت فقیه یا فلسفه عدالت سیاسی تا ولایت فقیه میپردازیم. حقیقت و ماهیت واقعیت اینها را بر می نمایانیم. به تعبیری مبادی حقیقی ذاتی و فطری و مبانی ماهوی یقینی شرعی اینها را میکاویم. یعنی چرایی یا هستی و چیستی اینها مورد نظرند. به تعبیری هستی شناسی و چیستی شناسی عدالت یا ولایت فقیه، موضوع کار ما است. بنیاد حقیقی و بنیان یقینی مظاهر واقعی مورد توجه میباشد. نگرش و گرایش فلسفه سیاسی نگرش و گرایش های فقهی سیاسی، دانش چگونگی شناسی سیاسی تا فن چگونگی سازی یعنی کارگذاری عدالت تا ولایت فقیه می باشد.

خود آزمایی دانشجویی: پرسش و پاسخ های درسی

۱. فلسفه سیاسی بمتابه حوزه معرفتی چه (و چگونه) است؟

۲. اهم مسایل فلسفه سیاسی چه میباشند؟

۳. رابطه و نسبت اهم مسایل فلسفه سیاسی چه (و چگونه) است؟

مسئله اول

«عدالت» و «سیاست»

«عدالت سیاسی»

(Political Justice)

چرایی و چیستی چگونگی؟

خاستگاه، جایگاه و نقش؟

چکیده

«ملاک السياسة العدل» (غرر الحکم)

امکان و ایجاد شرایط اعمال اختیار

در این مبحث عدالت و سیاست و رابطه و نسبت و آمیزه ایندو یعنی مسئله «عدالت سیاسی» یا «عدالت مدنی» مطرح میشود. منظور عدالت عملی و عینی عرفی است. عدالت حقیقی و یقینی واقعی مدنی میباشد. شبه واقعی، ظنی و تکساحتی تفلسفی نبوده و ضد واقعی، توهمی و تنازعی سوفیستی نیز نیست. عدالت: ذاتی، فطری، شرعی و عرفی است. عدالتنگری نظری و عدالتگرایی عملی واقعی عرفی میباشد.

الف. حق و حقیقت نگری و گرایی است. ذاتی بوده یعنی تکوینی میباشد. سرشتساز بوده و سرنوشتساز انسان محسوب میگردد. دارای مبادی حقیقی فطری است. جبلی بوده و سرشتی انسانی میباشد. نگرش عقلی برهانی بوده و گرایش قلبی شهودی است. ب. با ماهیت و مبنا یا مبانی ماهوی یقینی میباشد. در حدود کلی شریعت و با احکام تفصیلی شرعی میباشد. بویژه شریعت مورد پذیرش عمومی است. بخصوص شریعت یقینی میباشد.

ج. بعد از مرحله تبیین علمی و فلسفی، تا مراحل ترسیم فنی، ترویج عمومی و تحقق عینی پیش میرود. کارگذاری عدالت میباشد. باصطلاح عدالتنگری بوده و خوانده میشود. اعتدال فرابخشی، تعادل میان بخشی و تعدیل بخشی و زیربخشی است. اعم از؛ تکافی نهادها، تناسب اقشار و تساوی افراد همراه با کارانه میباشد.

عدالت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. اینها بخشهای سه گانه لازم و ملروم، مکمل و هم افزاینده. بترتیب سبب مادی، صوری و فاعلی-غایی هم و عدالت مدنید. عدالت فردی، جمعی و اجتماعی میباشد. اینها گستره های سه گانه همبسته، پیوسته و یک بسته اند. بنوبت سبب فاعلی-مادی و سبب صوری و غایی همنند. بمنظور وجود و ایجاد امکان و توان شکل گیری و اعمال اختیار حدودمند مدنی خویش میباشد. در تعیین اعم از؛

ترسیم و تحقق سرنوشت و سعادت مدنی یقینی خویشتن میباشد. منظور حقیقت و ماهیت واقعیت عدالت عملی و عینی سیاسی است. هستی شناسی و چیستی چگونگی عدالت سیاسی میباشد. مراد **سیاست عدالت مدنی واقعی و عینی** میباشد. الف. سیاستگذاری عدالت بوده و به تعبیری عدالتگذاری است. ب. سیاستمداری عدالت بوده و به تعبیری عدالتمداری میباشد. یک. بدین سبب **محور اصلی**: موضوعیت و ضرورت و حتی زیبایی یا چرایی یعنی هستی و چیستی چگونگی عدالت سیاسی میباشد. در نگاه، نظریه و نظام سیاسی است. دو. بدین مناسبت **محورهای فرعی**: خاستگاه، جایگاه و نقش گفتمان عدالت مدنی میباشد. ۱. در سایر مسایل سیاسی است. از سعادت مدنی تا ولایت فقیه مورد نظر میباشد. ۲. در چالش کارآمدسازی مدنی پیشا رو و راهبرد الگوسازی پیشرفت مدنی فرازآینده میباشد. ۳. الف. در فرایند بروز ظرفیتهای ذاتی فکری و روحی و فطری عقلیو قلبی انسانی مدنی، غریزی و حتی جسمانی بشری است. تا سر حد خودشکوفایی مدنی میباشد. ب. در فرابرد تحصیل سعادت مدنی است. تا مرز کرامت انسانی مدنی میباشد. ۴. تا چشم انداز تمدنسازی نوین است.

پیش درآمد

«یاأمر بالعدل و هو علی صراط مستقیم» (نحل/۱۶؛ ۷۶)

یک) عنوان، مسئله، موضوع و محور مبحث چه (و چگونه) است؟ ۱. عنوان مبحث: مسایل فلسفه سیاسی؛ اول. «عدالت» است. ۲. مسئله: چرایی و چیستی (چگونگی) رابطه و نسبت «عدالت و سیاست» میباشد. هدف: آمیزه این دو پدیده، مفهوم و واژگان است. منظور «عدالت سیاسی» میباشد. حتی «عدالت مدنی» مورد نظر است. مراد **عدالت اجتماعی و سیاسی** میباشد. به تعبیری **عدالت اجتماعی و عدالت سیاسی** است. غایت: عدالت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی میباشد. به عبارتی؛ الف. عدالت اقتصادی، توأمان ب. عدالت سیاسی و در جهت ج. عدالت فرهنگی است. ۳. موضوع: ترسیم و تحقق **سیاست عدالت** میباشد. به تعبیری **سیاست متعادل** محسوب میگردد. منظور **سیاست عدالت اقتصادی و تأمین آسایش بدنی**، توأمان با **سیاست عدالت اجتماعی و کارآمدسازی هر چه فراتر ملی در جهت سیاست عدالت فرهنگی و تعالی معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی** میباشد. غرض و هدف از آن: **تعادل سیاسی** است. حدود آزادی متعادل میباشد. حدود متعادل حاکمیت، حکومت، قدرت و اقتدار میباشد. حدود متعادل پیشرفت جامعه سیاسی، نظام سیاسی و دولت است. کما اینکه کمال سیاسی، سعادت مدنی و کرامت انسانی در گرو این امر میباشد. ۴. محور: حکمت و فلسفه هستی شناسی و چیستی شناسی چگونگی و دانش چگونگی شناسی و حتی فن چگونگی سازی عدالت مدنی و سیاسی است. به تعبیری خاستگاه، جایگاه و نقش عدالت در سیاست بوده و محسوب میگردد. مراد عدالت

سیاسی است. حتی بر عکس خاستگاه، جایگاه و نقش سیاست در عدالت میبایشد. منظور سیاست عدالت است.

دو) پرسش اصلی: عدالت و سیاست چه میبایشد؟ بلکه رابطه و نسبت این دو چه است؟ به تعبیری عدالت سیاسی یا عدالت مدنی چه میبایشد؟ پرسشهای فرعی: چرا؟ چیست؟ چگونه؟

سه) سطح بحث کارشناسی در حد هستی و چیستی چگونگی عدالت سیاسی یا مدنی بوده و محسوب میشود. چنانکه به تعبیر خواجه نصیر در اخلاق ناصری: الف. «عمارت دنیا به عدل مدنی است و ب. خراب دنیا به جور مدنی» میبایشد (اخلاق ناصری، ص ۱۳۵). مراد هستی شناسی و چیستی شناسی عدالت مدنی میبایشد. هستی شناسی و چیستی شناسی چگونگی عملی و عینی، دانش چگونگی شناسی و حتی فن چگونگی سازی عدالت اجتماعی و سیاسی اینچنین است. حقیقت و ماهیت واقعیت آزادی میبایشد. آزادی حقیقی و یقینی واقعی است. شناسایی و شناساندن مبادی ارزشی و مبانی بینشی (نگرش) و منشی (گرایش) درونی بروز، برآمد و مظاهر (عوارض کمی و کیفی) کنشی و روشی یا رفتاری بیرونی عدالت مدنی میبایشد. به تعبیری ارزششناسی عدالت، بینشناسی عدالت نگری و منششناسی عدالتگرایی مدنی است. تبیین علمی حکمی نظری بمنظور ترسیم عملی، ترویج عمومی و تحقق عینی سیاست عدالتگری اعم از؛ عدالتگذاری و عدالتمداری مدنی دولت و متقابلاً عدالتپذیری مدنی مردمی میبایشد. به تعبیر محمد مولوی در مثنوی معنوی:

پادشاهم کار من عدل است و داد ز آن خورم که یار را جودم بداد

واما برعکس به تعبیر و تمثیل سعدی:

پادشاهی که طرح ظلم افکند پای دیوار کاخ خویش بکند

چهار) مراد منظور بایستگی عدالت مدنی شایسته است. اول. باعتباری عدالت: وجود و ایجاد شرایط و توانمندی شکلگیری و اعمال اراده میبایشد. در قیاس با آزادی که فقدان و یا رفع موانع شلکگیری و اعمال اراده است. با تعیین یعنی ترسیم و تحقق سرنوشت خویش میبایشد. در بروز ظرفیتهای ذاتی فکری و روحی و انسانی، بهره وری و اثربخشی مدنی، پیشرفت مدنی و خودشکوفایی مدنی است. در سیر تحصیل سعادت مدنی تا مرز کرامت انسانی میبایشد. دوم. عدالت بدین معنا: ذاتی، فطری، شرعی و عرفی انسانی و مدنی است. دارای مبادی تکوینی، محکومات عقلی و قلبی حقیقی، مبانی اعم از؛ حدود کلی ثابت و احکام تفصیلی یقینی شرعی متحول (نه ظنی یا توهمی) و اشکال و سازکارهای روزآمد عرفی واقعی به تناسب مقتضیات زمانی، مکانی و موضوعی است. در غیر این صورت به تعبیر لئو اشتراوس در کتاب فلسفه سیاسی چیست؟: «اگر معیار

نهایی عدالت اراده همگانی یعنی اراده جامعه آزاد باشد آدمخواری همانقدر عادلانه است که ضد آن» (فلسفه سیاسی چیست؟ ص). سوم. عدالت اعم از: عدالت‌نگری و عدالت‌گرایی انسان مدنی است. نیز فراگیر عدالت‌گذاری (کارگذاری و سیاست گذاری عدالت) و عدالت‌مداری (سیاست‌مداری عدالت) و متقابلاً عدالت‌پذیری مردمی می‌باشد. از تبیین علمی، ترسیم عملیاتی، ترویج عمومی تا تحقق عینی عدالت است.

«جمال السیاسة العدل فی الإمرة» (غرر حکم)

درآمد

«العدل قوام الرعیة و جمال الولاء» (غرر حکمت)

انسان، بمصادق «المؤمنون و المؤمنات بعضکم اولیاء بعض» (توبه/۹؛ ۷)؛ «مردان و زنان با ایمان بعضی بر بعضی ولایت و سرپرستی دارند»، صرفاً خدمت بالعرض نوع خود از جمله به دولت میکند. که بالذات به خود خدمت میکند. در نتیجه عدالت انسانی و سیاسی ایجاب کرده که انسان مادت و ابزار و خدمت بالذات هیچ فرد یا گروه سیاسی و نهاد و حتی فرانهادی بسان دولت را نکند. فقط خدمت بالعرض آنهم برای ذات خود است. یعنی اگر فرزندان‌شان را بخدمت سربازی می‌فرستند. نه برای گل روی دولت می‌باشد. برای تأمین امنیت خودشان است. نه صرفاً برای امنیت دولت باشد. یا اگر مالیات می‌پردازند برای انجام خدمات عمومی برای ذات خودشان می‌باشد. صرفاً برای خاطر ذات دولت نیست. دولت: خادم بالذات ملت است. ملت: خادم بالعرض دولتند. به تعبیر سعدی:

سلطان از بهر پاس رعایاست نه رعایا از بهر طاعت ملوک

این بنیاد و عین عدالت و اعتدال و تعادل تا تعدیل مدنی؛ اجتماعی و سیاسی است. در تعبیر مولوی در مثنوی:

عدل قسام است و قسمت کردنی است این عجب که جبر نی و ظلم نیست

عدم اعتدال اعم از افراط‌گری یا تفریط‌گرایی و مبداء آنست. چه تعدی بحدود و تجاوز به حقوق بوده و چه تعلل از احقاق حقوق و رعایت حدود باشد. همانطور که به تعبیر قرآنی: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» (رعد/۱۳؛ ۱۱)؛ تغییر سیاست و سرنوشت جامعه، ناشی از تغییر سرشت یعنی تغییر ارزش‌ها، بینش (گرایش) و منش (گرایش) درونی جامعه بوده که در کنش و روش یا رفتار بیرونی آنها بازتاب می‌یابد، اعتدال هویت (ارزش، بینش و منش درونی) و هویت متعادل، سیاست (راهبرد، کنش و روش یا رفتار) توسعه اقتصادی و آسایش توأمان با تعادل اجتماعی در جهت تعالی فرهنگی و آرامش را ایجاب و ایجاد

میسازد. انحراف و عدم اعتدال هویت، موجب و موجب سیاست نامتعادل جاهلی می‌گردد. اعتدال، تعادل و عدالت و تعدیل هم بسته اند. اعتدال: میان روی است. «خیر الامور اوسطها»؛ «بهترین امور، حد وسط می‌باشد».

الف. چه توسعه اقتصادی بوده میانه؛ یکی و در یک سویه نه استثمارگری و وابسته سازی است. دیگری و در سویه متعارض نه توسعه نیافتگی، وابستگی و استثمارپذیری بشمار آید. توأمان ب. چه تعادل سیاسی بوده و میانه؛ یکی و در یک سویه نه سلطه گری و ستم گری است. دیگری و در سویه متعارض نه سلطه پذیری و ستم پذیری باشد. در جهت ج. چه تعالی فرهنگی با خودباوری میانه؛ یکی و در یک سویه نه خود برتر بینی و تحقیر سازی بوده و دیگری و در سویه متعارض نه خود کمتر بینی و تحقیر پذیری است. چنانکه به تعبیر **منتسکیو** نیز در کتاب **روح قوانین**، با طرح «لزوم رعایت اعتدال» (روح قوانین، ص ۸۵۸)، که تأکید می نماید: «**مصالح سیاسی و اخلاقی همواره بین افراط و تفریط و در سر حد اعتدال قرار گرفته است**» (همان).

اعتدال مدنی: جامع اعتدال فرابخشی، میان بخشی تا کلان بخشی و حتی زیربخشی و زیربخشهای اقتصادی، سیاسی (سیاستی) و فرهنگی می‌باشد. چه تعادل مدنی: تنظیم میانبخشی؛ توسعه اقتصادی و آسایشبخشی در جهت تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و آرامشبخشی است. چه عدالت مدنی: همانگونه که خواهیم دید: تکافی نهادی مدنی، تناسب مراتب مدنی و تساوی اشخاص و اقشار در مشترکات مدنی می باشد. تعدیل مدنی: اعتدال بخشی، تعادل بخشی و عدالت بخشی انسانی و مدنی؛ اجتماعی و سیاسی است. به همین مناسبت فارابی همچنین در موضعی دیگر در همین اثر تصریح مینماید: «العدل اولاً یكون فی قسمة الخیرات المشتركة التي لأهل المدينة علی جمیعهم» (همان، ص ۷۱)؛ ۲. «عدالت: اول (تساوی) در تقسیم خیرات مشترک (منابع عمومی) که برای اهل مدینه بصورت جمعی و اجتماعی (عمومی) است». چنانکه در گفتمان قرآنی «خلق لکم ما فی الارض جمیعاً» (بقره/۲)؛ «هر چه در زمین آفریده شده برای همگی شما می‌باشد». که این تساوی مدنی است. جزء اصلی و از ارکان اساسی عدالت مدنی می‌باشد. «ثم من بعد ذلک فی حفظ ما قسم علیهم» (همان)؛ دوم. «سپس بعد از تقسیم حفظ قسمت آنها می باشد». که این لازمه است. یا عین آن می‌باشد.

در نگاه وی؛ «و تلك الخیرات (المشتركة) هي السلامة و الاموال و الكرامة و المراتب و سائر الخیرات التي یمکن ان یشاركوا فیها» (همان)؛ «خیرات مشترک: ۱. سلامت و ۲. اموال و ۳. کرامت (اعتبار)، ۴. مراتب (پایگاه اجتماعی) و ۵. سایر خیراتی که ممکنست در آن ها اشتراک (مشارکت) ورزید». ۱. سلامت اعم از امنیت جانی و امنیت جسمی اعم از؛ افزایش طول عمر و بهداشت (افزایش سن امید بزندگی) است. ۲. اموال: منافع مراد درآمد سرانه متناسب که با کاراسازی نیروهای انسانی و اشتغالزایی فراگیر تأمین میشود. حاصل آن رفاه شامل تسهیلات زندگانی مادی و به اصطلاح ارتقای کیفیت زندگی است. ۳. اما فراتر کرامت یعنی حرمت، احترام و اعتبار (پرستیژ) و نیز ۴. مراتب یعنی ارتقاء و رعایت پایگاه اجتماعی اعم از فرهنگی و سیاسی است. ۵. همچنین سایر خیرات مشترک بسان حقوق و آزادی های مدنی، مشارکت مدنی، و مانند اینها می‌باشد. بدین ترتیب و در این اینجا تساوی در برخورداری از منابع عمومی است. ۳. «لکل واحد من اهل المدینه قسطاً

من هذه الخیرات مساویا لأستهاله» (هما)؛ «برای همگی افراد اهل مدینه قسمتی (بهره ای) از این خیرات مشترک بصورت متساوی متناسب شایستگیش است». بایسته بوده و شایسته است هر یک سهمی داشته باشند. همگان اهلیت اعم از استعداد خدادادی و استحقاق مدنی؛ ارادی و تدبیری آن را دارا هستند. به تاکید فارابی: الف. «فنقصه عن تلک و ب. زیاده علیه جور» (همان)؛ یک. الف. «کمتر از آن و ب. زیاده از آن جور میباشد». چرا که: الف. «اما نقصه فجور علیه» (همان)؛ «بهره کمتر او، ستم بدو میباشد». ستم شخصی است. ستم فردی میباشد. ستم بر یک فرد مدنی است. تعلل در احقاق حقوق و عدم تحقق حدود میباشد. نارسایی میباشد. ستم پذیری است. ب. «و اما زیاده فجور علی اهل المدینه» (همان)؛ «بهره بیشتر بدو، ستم بر اهل مدینه است». ستم مدنی میباشد. تعدی به حدود و تجاوز به حقوق دیگران است. ناسازواری میباشد. ستم گری است. دو. حتی «و عسی ان یكون نقصه ایضا جورا علی اهل المدینه» (همان، صص ۲-۷۱)؛ چه بسا «ستم بدو، ستم بر اهل مدنی باشد». ستم فرد مدنی، (عین، منشاء و یا ناشی از) ستم مدنی است. ستم مدنی، بستر و صورت مدنی ستم فردی میباشد. مثلا اگر سلامتی یک فرد تأمین نشده و بیمار یا معلول گردد. ضمن این که یک فرد مدنی از زندگی مدنی متناسب محروم گردیده است. و این ستم فردی و بر فرد میباشد. چه بسا مدینه از یک فرد، جزء، عضو و شهروند سالم و کارا محروم شده باشد. این ستم مدنی و ستم بر کشور است. ۴. کما اینکه «فاذا قسّمت و استقر لكل واحد قسطه، فینبغی بعد ذلک ان یحفظ علی کل واحد من اولئک قسطه، و ان لا یخرج عن یده و اما ان یخرج بشرائط و احوال لا یلحق من خروج ما یخرج عن یده من قسطه ضرر، لا به و لا بالمدینه» (همان، ص ۷۲)؛ «چون از تقسیم و دادن قسمت هر کدام و استقرار قسط هر یک و همگان فارغ شده بعد از آن بایسته است در حفظ قسط هر یک کوشید که از دستش خارج نشود و خارج نکنند مگر با شرایط و احوالی (قانونی) که نه بضرر (ظلم به) شخص و شخصی او بوده (عدالت فردی و شخصی) و نه به ضرر (ظلم) جامعه و کشور (عدالت اجتماعی و عمومی) باشد». مراد فرای عدالت ورزی و برقراری عدالت که مثبت و عدالت ایجابی و ایجادی است، پیش گیری از ستم و دفع تهدید و رفع تعدی و ستم گری و ستم پذیری مدنی و در مدینه بوده که عدالت سلبی میباشد. منظور برداشتن موانع عدالت مدنی فردی و عمومی و فراهمی شرایط آنها میباشد. این چنین عدالت مدنی تنها پس از تعادل مدنی میان توسعه اقتصادی مدنی و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی مدنی، و با اعتدال مدنی میانه دو سویه افراطی ستم گری و تفریطی ستم پذیری مدنی و تعدیل مدنی میان نیروها و نهادهای مدنی قابل ترسیم و تحقق میباشد. ۵. کما اینکه فارابی به همین مناسبت تصریح می نمایند: «العدل: قد یقال علی نوع آخر اعم، و هو استعمال الانسان افعال الفضیله فیما بینة و بین غیره، الی فضیله کانت» (همان، ص ۷۴)؛ «عدل اعم: فضیلت است». میانه روی است. هر گونه و هر میزان افراطگری و تفریطگری: عدم اعتدال بوده و رذیلت است. ۶. «و العدل الذی فی القسمة و الذی فی حفظ ما قُسم هو نوع من العدل الأعم، و الأخصّ یسمی باسم الأعم» (همان)؛ «توزیع تساوی

عدل بوده و اعم از عدل بمعنای حفظ حقوق است. عدل مدنی بدین ترتیب اعم از؛ اول. اعتدال مدنی می باشد. میانه روی میانه افراطگری و تفريطگرایی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. دوم. تعادل مدنی می باشد. تعادل میان توسعه اقتصادی کمی و کیفی سخت، نیمه سخت و نرم افزار و تأمین آسایش بدنی توأمان با توسعه و تعادل سیاسی و کارآمدسازی در جهت توسعه و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی است. سوم. تعدیل مدنی می باشد. فراهم آمده: یک. تکافی مدنی: هم شأنی نیروها و نهادهای مدنی مکمل اقتصادی، سیاسی از جمله امنیتی و فرهنگی است. دو. تناسب مدنی: میان نیروها و نهادهای مدنی می باشد. سه. تساوی مدنی: برخورداری حد متساوی از منابع عمومی و در خیرات مشترک است. بترتیبی که در فراز پیشین گذشت. فراگیر: یک (یا چهار). حفظ حدود مدنی و دو (پنج). حمایت حقوق مدنی می باشد. مسئله ای که در عدالت مدنی در فلسفه سیاسی و حکمت مدنی تقریبی خواجه نصیر، که تفسیر و تطبیق همین مبحث بوده بیشتر بدان خواهیم پرداخت. سه (شش). قانونمندسازی مدنی است. یکی. قانونگذاری مدنی اعم از قانونسازی مدنی و قانونی سازی مدنی و نیز قانونداری مدنی و دیگری قانونمداری اعتدال، تعادل و عدالت؛ تکافی، تناسب (تعدیل) و تساوی مدنی می باشد. به تعبیر خواجه نصیر التزام مدنی و بعبارتی التزام رعیت به رعایت قانون مدنی است. بدانسان که در تطبیق همین نظریه عدالت مدنی فارابی در ادامه خواهیم دید.

بدین ترتیب: اول. ضرورت و فضیلت و به تعبیری بایستگی و شایستگی یا زیبایی عدالت، ذاتی یعنی تکوینی می باشد. دوم. الف. فطرت عقلی و خرد فطری انسانی اصل این ضرورت و زیبایی عدالت را درک کرده عدالت نگراست. ب. در نتیجه گرایش قلبی بدان داشته یا می یابد. سوم. تبیین (تعیین حدود کلی) و تفصیل (احکام فرعی) عدالت، شرعی و حیانی نقلی مکتبی است. چهارم. عدالت مدنی اختیاری؛ یعنی با اراد و تدبیر خود انسانها و جامعه و جهان انسانی برقرار میگردد. طبعی و جبری نمی باشد. به اصطلاح شکل و سازکار آن عرفی است. به تناسب استعداد و استحقاق می باشد. بدینسان عدالت به ترتیبی که اشارت شد: هم ذاتی یعنی تکوینی و نیز فطری عقلی و قلبی بوده و همچنین شرعی و سرانجام عرفی است. بدانسان که در ادامه در گفتمان عدالت مدنی خواجه نصیر خواهیم دید. به تعبیر حکیم فردوسی در حکمت شاهنامه که نامه شاهان بوده؛ «داد و دهش» حاصل حکمت مدنی و اساس حکومت مدنی و کارآمدی؛ بهره وری و اثربخشی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی آن است. بدانسان که؛

فریدون فرخ فرشته نبود ز مشک و ز عنبر سرشته نبود

به داد و دهش یافت این نیکویی تو داد و دهش کن فریدون تویی

مسئله عدالت و سیاست: طرح چرایی و تبیین چیستی چگونگی عدالت مدنی است. منظور هستی شناسی و چیستی شناسی چگونگی شناسی عدالت مدنی می باشد. عدالت: داد؛ داد گری، دادستانی و دادگستری است. غیر و ضدش ستم می باشد. بسان سایر پدیده های عملی؛ دو ضد دارد. چه در یک سویه ظلم یعنی ستمگری بوده و چه در سویه متعارض انظلام یعنی ستم پذیری است. در نتیجه عدالت: نه ستم گری بوده عدم تعدی

و تجاوز به حدود دیگران است. همچنین نه ستم پذیری بوده و عدم تعلل در احقاق حقوق خود میباشد. عدالت مدنی فراهم آمده عدالت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. اعم از؛ یک. اعتدال مدنی فرابخشی میانه روی میانه دو سویه متعارض افراطی و تفریطی بسان مورد بالا میباشد. دو. تعادل مدنی میان بخشی میانه توسعه اقتصادی و در جهت تعالی فرهنگی است. سه. عدالت کلان بخشی و زیربخشی فراگیر: الف. عدالت اقتصادی؛ توسعه و تأمین آسایش همگانی، ب. توأمان با عدالت یا تعادل سیاسی در جهت ج. تعالی و عدالت فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی میباشد. چهار. عدل بمعنای تکافی، تعدیل یا تناسب و تساوی میان نیروها و نهادهای مدنی است. بگونه ای که در ادامه خواهیم دید. موضوع: مراتب دوگانه زیرین یعنی مرتبه بنیادین و غایی هستی شناسی و مرتبه بنیانی چیستی شناسی پدیده و پدیده شناسی عدالت مدنی میباشد. سیاست عدالت، برآمد و بر بنیان آن ترسیم شده و در حدود آن تحقق پذیر است. بدین ترتیب شناخت عدالت یا عدالت شناسی و رابطه و نسبت عدالت و سیاست مورد نظر و نیاز می باشد. خصوصاً هستی شناسی و چیستی شناسی چگونگی عدالت و عدالت سیاسی مورد توجه و تأکید است. معرفتشناسی، روش شناسی و پدیده شناسی پرسی های اصلی عدالت شناسی اند.

برآمد

سیاست عدالت (Justice Policy)

جمع بندی

«خوشا بحال آنهایی که مشق عدالتند، چون اشتیاقشان برآورده می شود» (عیسی مسیح - ع، انجیل متا: ۵؛ ۶). عدالت ذاتی یعنی تکوینی آفرینش و انسان است؟ یا فطری عقلی و قلبی می باشد؟ یا شرعی یعنی وحیانی الهی است؟ یا عرفی و قراردادی بوده و بشمار می آید؟ همانگونه که پیشتر اشارت گردید: به تعبیری دیگر؛ حقیقت عدالت یعنی اصل ضرورت و زیبایی یا بایستگی و شایستگی (مبادی ارزشی) عدالت، یکی. بایسته: الف. ذاتی یعنی تکوینی انسان و ب. فطری؛ اول نگرش عقلی برهانی و دوم گرایش قلبی شهودی است. دیگری. ماهیت و مبانی یعنی تبیین حدود کلی و احکام تفصیلی شایسته عدالت و عدالت شایسته، شرعی میباشد. سوم. واقعیت (مظاهر و سازکارهای) عدالت: (حسی، استقرایی)، تجربی و عرفی است. اصل ضرورت و بایستگی حتی زیبایی عدالت: ذاتی یعنی تکوینی بوده و در آفرینش انسان و انسان در آفرینش خود بدان نیاز دارد. بدون عدالت، جامعه انسانی و حتی خود انسان، ثبات و دوام نخواهد یافت. تا چه رسد باینکه بکمال و سعادت شایسته خویش برسد. چنانکه یک هواپیما تعادل نداشته، نمی تواند پرواز ایمنی داشته باشد. در صورت از دست دادن تعادل در پرواز، سقوط خواهد کرد. کشور هم همین است («الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم»؛ «کشور با کفر میتواند پایدار بماند اما با ظلم و ستم و عدم تعادل، پایدار خواهد ماند»). حرکت نظام هستی بر حق و عدالت استوار است («خلق السموات و الارض»: نحل/ ۱۶؛ ۳)، فطرت انسانی: عدالت نگر و عدالت گرا می باشد. انسانها همگی حتی توده مردم از بیسواد تا دانشمند مشروط به

متعارف بودن (خل، دیوانه و عقب افتاده ذهنی و بویژه عقلی و روحی نباشد) با فطرت عقلی خود و با عقل فطری خویش به صورت برهانی: ضرورت و بایستگی و حتی (حسن) زیبایی و شایستگی آنرا درک می کنند. کما اینکه به تبع آن عدم ضرورت و ضرورت عدم و نابایستگی ستم اعم از؛ ستم گری و ستم پذیری را در می یابند. با فطرت قلبی و قلب فطری خویشتن به صورت حضوری و شهودی (، وجدانی، کشفی، ذوقی) عدالت گرا بوده و به تبع آن ظلم ناگرا؛ ظلم پرهیز و حتی ظلم ستیز می باشد. تا جاییکه اگر فرعون را هم میگفتی ظالم، موضع میگرفت. یا اگر در حقش ستمی می شد، ناراحت میگردید. البته این درک و نگرش و گرایش کلی و اجمالی است. بمصداق: «کل ما حکم به اعقل، حکم به الشرع»؛ «هر چه را که عقل بدان حکم (اجمالی) کرده، شرع بدان حکم (تبیینی و تفصیلی) میکند». وحی در قالب دین و شریعت به تشریع یا تبیین («تبیین لکل شیء») یعنی تحدید به معنای تعیین حدود کلی عدالت و به تبع آن ظلم و (ستم ناگرایی و ستم ناپذیری و) تفصیل آن («تفصیل کل شیء») یعنی احکام تفصیلی مربوطه می پردازد. انسانها و جوامع انسانی سیاستنگر و سیاستگرا، از طریق دولت در قالب نظامات مدنی و سیاسی قراردادی با تدبیر، تدبیر و اداره خود یعنی سیاستگذاری و سیاستمداری و متقابلاً سیاستپذیری خویش به اجراییسازی و جاریسازی عدالت و رفع یا کاهش بیعدالتی می پردازند. این ضمن عرفی سازی عدالت، مقبول عرف عمومی نیز میباشد. مولوی:

عدل باشد پاسبان کامها نه به شب چوبک زنان بر بامها

خود آزمایی دانشجویی: پرسش و پاسخ های درسی

۱. عدالت چه (و چگونه) است؟

۲. رابطه و نسبت عدالت و سیاست چه (و چگونه) میباشد؟

۳. عدالت سیاسی چه (و چگونه) است؟

مسئله دوم

«عدالت مدنی»

چرایی و چیستی چگونگی؟

خاستگاه، جایگاه و نقش؟

چکیده

عدالت مدنی؛ اجتماعی و سیاسی

عدالت مدنی: عدالت اجتماعی و سیاسی است. به تعبیری عدالت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی میباشد. اعتدال فرابخشی، تعادل میان بخشی و تعدیل بخشی و زیربخشی میباشد. علمی ترین و در عین حال عملیاتی ترین نظریه نظاممند عدالت مدنی بصورت راهبردی یعنی بنیادین، جامع، نظاممند و هدفمند، از آن خواجه نصیر الدین طوسی است. نظریه ای رسا و سازوار میباشد. بهینه و بسامان است. علمی عملی میباشد. راهبردی و کاربردی است. کارآمد میباشد. بهره ور و اثربخش است. جامع اهم نظرات سلف و پیشینیان میباشد. بنیاد نظریات خلف و پیشینیان است. تا بدانجا که اگر خواجه نصیر را فیلسوف و حکیم عدالت مدنی بنامیم، دور نمی باشد. در این میان اجرایی ترین گفتمان (نگاه، نظریه و نظام) عدالت و الگوی عدالت بخصوص عدالت مدنی و از جمله یا بالاخص عدالت سیاسی را می توان در حکمت مدنی **خواجه نصیر الدین طوسی** در فصل چهارم. مملکتداری، قسم سوم. سیاست مدن کتاب **اخلاق ناصری** بازجست. عمدتا در تفسیر، تطبیق و روزآمدسازی و کاربردی سازی تا مرز کارآمدسازی نظریه عدالت مدنی فارابی است. گفتمان و الگوی اسلامی ایرانی علم، حکمت و از جمله عدالت و پیشرفت مدنی ملی، تمدنی امتی تا جهانی است. نگاه، نظریه و نظامی جامع نظریات پیشین است. بنیاد نظریات پسین بوده و ظرفیت تمدن سازی نوین اسلامی را دارد بلکه شایسته بوده و حتی بایسته است، بنیاد حقیقی و بنیان یقینی واقعی این چنین علم و حکمت و حکومت و نیز پیشرفت مدنی و تمدنی قرار گیرد.

پیشدرآمد

عدالت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی

خواجه نصیرالدین طوسی، در قسم نخست اخلاق کتاب اخلاق ناصری با طرح اینکه «چون مردم مدنی بالطبع است و معیشت او جز بتعاون ممکن نه، چنانکه بعد از این بشرح گفته آید و تعاون موقوف بود بر آنکه بعضی خدمت بعضی کنند و از برخی بستانند و برخی دهند تا مکافات و مساوات و مناسبت مرتفع نشود» (اخلاق ناصری، ص ۱۳۴). چه «نجار چون عمل خود بصباغ دهد و صباغ عمل خود باو تکافی حاصل آید» (همان). و «تواند بود که عمل نجار از عمل صباغ بیشتر بود یا بهتر و برعکس» (همان). پس «بضرورت بمتوسطی و مقومی احتیاج افتاد و آن دینار است» (همان). ابزار تبادل و تبدیل و تساوی است. پس «دینار، عادل و متوسط است میان خلق» (همان) لیکن «عادل صامت است» (همان) و «احتیاج بعادل ناطق باقی تا اگر استقامت متعاضدان بدینار که عادل صامت است حاصل نیاید از عادل ناطق استعانت طلبند و او اعانت دینار کند تا نظام و استقامت بالفعل موجود شود» (همان) و عادل «ناطق انسان است» (همان). به اصطلاح ضامن اجرایی (قانون) عدالت بوده و عدالت را اعمال نماید. پس «از این روی بحاکمی حاجت افتد» (همان) و «از این مباحثه معلوم شد که حفظ عدالت در میان خلق بی این سه چیز صورت نبدد یعنی؛ الف. ناموس الهی (قانون اساسی و اساس قانونی) و ب. حاکم انسانی (حاکمیت و دولت) و ج. دینار (پول و قدرت)» (همان، ص ۱۳۴). هر سه اینها برقرار کننده عدالت مدینند. «عدالت مدنی» نیز را به عنوان سبب «عمارت مدنی» یعنی «پیشرفت مدنی» و بر عکس «جور مدنی» را مسبب «خرابی مدنی» یعنی «پسرفت مدنی» آورده است (اخلاق ناصری، ص ۱۳۵). همچنین تصریح می نماید: «به ازای عادل، جائز بود و آن کسی باشد که ابطال تساوی کند» (همان). در نتیجه «جائز سه نوع بود» (همان، ص ۱۳۵). جور قانونی یا قانون ظالمانه، حاکم ظالم و جور حاکم و سلطه گری و ستم گری بوده و اقتصاد ظالمان و ظلم اقتصادی یعنی استثمار است.

درآمد

«اعتدال فرابخشی، تعادل میان بخشی و تعدیل بخشی»

خواجه نصیر به همین سبب و مناسبت در «سیاست مدن» (مقاله سیم) اخلاق ناصری ضمن (فصل چهارم) «سیاست ملوک و آداب ملوک» (اخلاق ناصری، صص ۹-۳۰۴) می آورند: «بر پادشاه (دولت) واجب بود که

در حال رعیت (مردم و ملت یا شهروندان که حقوقشان بایسته رعایت بوده) نظر کند و بر حفظ قوانین مَعْدِلَت تَوَفَّر (توجه هرچه فراتر) نماید» (همان، ص ۳۰۴). چه «قوام مملکت به معدلت بود» (همان). همانگونه که برپایی و پایداری هر چیزی همانند یک درخت، یک ساختمان، یک کشتی و یک هواپیما در پرواز در تعادل و توازن و تناسب می باشد. با از دست دادن تعادل، دچار شکستگی، فروریزی و سقوط میشوند.

آب در کشتی هلاک کشتی است آب در زیرش مثال پستی است (مولوی)

تداوم و توسعه و تعالی هر پدیده از جمله یک جامعه، نظام و کشور به تأمین یعنی تحقق و حفظ تعادل همان بستگی دارد («الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم»: پیامبر-ص). عدالت بویژه عدالت مدنی و از جمله عدالت سیاسی و سیاست عدالت چیست؟ چگونه است؟ برابری و تساوی می باشد؟ تساوی و برابری به چه معنا است؟ مراد اعتدال یعنی میانه روی (Moderation) میان دو سویه متعارض افراط (Excess) و تفریط (Dissipation) است؟ بسان ستم گری و ستم پذیری میباشد. یعنی نه ستم گری بوده و نه ستم پذیری است؟ و همانند اینها میباشد؟ خواجه نصیر عدالت را آمیزه اعتدال (Moderate) فرابخشی، تعادل (Equilibrium) میان بخشی و تعدیل بخشی و زیربخشی اعم از؛ تکافی، (تعدیل) تناسب و تساوی می داند. همراه با حفاظت و جبران تعدی و تجاوز، احسان همراه با قانونمداری است. مراد قانونمدی اعم از قانونداری و قانونمداری عدالت است. نه اینکه هر قانونی ولو ظالمانه، عدالت باشد. اگر چه قانون بد نیز از بی قانونی بهتر بوده ولی غرض قانون حث و عدالت است. به تعبیر ایشان؛

الف. اول. سیاست تعدیل نیروها و نهادهای مدنی

سیاست تکافی اصناف مدنی (شئون مکمل)

Political Equivalency

«ما عمرت البلدان بمثل العدل» (غرر حکم)

تکافی اصناف مدنی یا تکافوی مدنی اصناف: به تعبیر جمیل صلیبا در فرهنگ فلسفی: «دو شیئی متکافی عبارت از دو شیئی است که در ترتیب معانی، یا در روش های مؤدی (رساننده) به اهداف عملی، با یکدیگر فرق نداشته باشند» (فرهنگ فلسفی، ص ۲۵۱). مراد مکمل دیدن و نمودن نیروها و نهادهای بخش های اجتماع مدنی یا جامعه مدنی و نظام مدنی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مدنی است. به تعبیری «اعطاء کل ذیحقه حقه»؛ «دادن حق هر یک» و «یضع کل شیئی فی موضعه»؛ در نظام مدنی «هر کدام را در جایگاه خاص خود قرار دادن» است. نقش، اصالت و حقوق نیروها و نهادهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، نه تساوی بوده و نه تبعیض است. محتلف بوده اما مکملند. بسان زن و مرد که فرای نقش، اصالت و حقوق شهروندی که کاملاً مساویند، اما در تشکیل و مدیریت خانه و خانواده و فرزندان، نقش، اصالت و حقوق زنی و مردی بعنوان همسر و مادری و پدری آنها، ضمن اینکه تساوی نبوده، تبعیض نیز نیست. کفو یعنی همسر، همشان

و همپوشان هم و مکمل و لازم و ملزوم و حتی هم افزایی است. همبسته اند. به هم پیوسته اند. یک بسته اند. در گفتمان عدالت مدنی خواجه نصیر: «شرط اول در معدلت آن بود که اصناف خلق را با یکدیگر متکافی دارد، چه همچنان که امزجه (ترکیبات) معتدل به تکافی چهار عنصر (آب، آتش [انرژی]، خاک، هوا [اکسیژن] و خاک یا مزاج های چهارگانه تری، گرمی، سردی و خشکی) حاصل آید اجتماعات معتدل به تکافی چهار صنف صورت بندد» (همان، ص ۳۰۵). تکافی: مکمل هم و هم شأنی اصناف مدنی یعنی نیروها و نهادهای بخش های سه گانه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. بترتیب:

«اول». «اهل قلم مانند؛ ۱. ارباب علوم و معارف و ۲. فقها و ۳. قضات و ۴. کُتاب و ۵. حُساب و ۶. مهندسان و ۷. منجمان و ۸. اطبا و ۹. شعرا» (همان). اینها نیروها و نهادهای زیربخشی کلان بخش فرهنگی مدنی اند. «که قوام دین و دنیا به وجود ایشان بود» (همان). کارویژه و کارکرد آنها؛ تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش باطنی و روحانی مدنی می باشد. «و ایشان به مثابت آبند در طبایع» (همان). «دوم». «اهل شمشیر مانند: ۱. مقاتله (جنگجویان) و ۲. مجاهدان و ۳. مطوعه (داوطلبان بسیجی) و ۴. غازیان (رزمندگان) و ۵. اهل ثغور (مرزبانان و مرزداران) و ۶. اهل بآس (دلیران) و شجاعت (یگان ویژه) و ۷. اعوان ملک (همکاران دولت) و ۸. حارسان دولت» (همان). نیروها و نهادهای امنیتی اطلاعاتی، انتظامی اجتماعی و دفاعی نظامی از جمله حراستی و حفاظتی است. به تعبیری نیروها و نهاد نگهبان کشور و نظام یعنی ملت و دولتند که یکی از اهم زیر بخشهای کلان بخش سیاسی میباشند. بخش سیاسی اعم از نیروها و نهادهای قانونگذاری، اجرایی از جمله امنیتی و قضایی است. «که نظام عالم بتوسط ایشان باشد» (همان). کارویژه و کارکرد آنها؛ تعادل سیاسی میان توسعه اقتصادی و تعالی فرهنگی بوده و کارکردشان تولید تدبیر (راهبرد و سیاست) نظم، قدرت و کارامدی؛ بهره وری و اثربخشی مدنی و ملی میباشند. «و ایشان به منزلت آتش اند در طبایع» (همان). «سیم». «اهل معامله چون: ۱. تجار که بضاعات (کالا) از افقی به افقی برند و چون ۲. محترفه (پیشه وران) و ۳. ارباب؛ الف. صناعات (صنعتگران و کارخانه داران) و ب. حرفه ها (فناوران و کارگاه داران) و ۴. جبات (جمع کنندگان) خراج (مالیات و عوارض)» (همان). نیروها و نهادهای اقتصادی اعم از تجاری و صنعتی، «که معیشت نوع بی تعاون ایشان ممتنع بود» (همان) ارزش افزوده تولید میکنند. «و ایشان بجای هوا اند در طبایع» (همان). تبدیل و تبادل اقتصادی و تولید خدمت میکنند. «چهارم». «اهل مزارعه چون؛ ۱. برزگران و ۲. دهقانان و ۳. اهل؛ الف. حرث و ب. فلاح» (همان). نیروها و نهادهای اقتصادی مولدند. «که اقوات همه جماعت مرتب دارند و بقای اشخاص بی مدد ایشان محال بود» (همان). تولید ارزش و کالای اقتصادی مینمایند. «و ایشان بجای خاک اند در طبایع» (همان). سوم و چهارم نیروها و نهادهای بخش اقتصادی بسان هوا و خاک حاصلخیز بوده که توسعه کمی و کیفی سخت، نیمه سخت و نرم افزارانه کشور و تأمین آسایش جسمانی ظاهری بدنی را بر عهده دارند. تنظیم و توازن در میان هر یک از

این بخش ها یعنی میان زیربخشهای آنها و تعادل میان همین کلان بخش ها بویژه تعادل مدنی و سیاسی میان بخش توسعه اقتصادی و تأمین آسایش از سویی و در جهت بخش تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی، نخستین شرط یعنی شرط تکافی مدنی از شرایط سه گانه عدالت مدنی است. تناسب میان وضعیت موجود با ظرفیت ها، ضرورت ها و زمینه ها از سویی و وضعیت مطلوب متناسب با آرمانها، امکانات و آینده پژوهی ها از سویی دیگر یعنی کارامدی؛ بهره وری و اثربخشی مدنی، لازمه عدالت مدنی و سیاسی می باشد. «و چنانکه؛ الف. یک. از غلبه یک عنصر بر دیگر عناصر؛ اول. انحراف مزاج از اعتدال و دوم. انحلال ترکیب لازم آید ب. یک. از غلبه یک صنف از این اصناف بر سه صنف دیگر، دو. اول. انحراف امور اجتماع از اعتدال و دوم. فساد نوع لازم آید» (همان). در عین حال از غلبه و دخالت هر یک از اینها در دیگری بایستی بازداشت. و هر یک را سر جای خود و بقدر خود نگهداشت. در غیراین صورت، عدم تکافی مدنی سبب نارسایی و ناسازواری مدنی میگردد. به همین سبب «از الفاظ حکما در این معنی آمده است که: اول. الف. یک. «فضیلت فلاحین تعاون باعمال» میباشد (همان). خاستگاه، جایگاه و نقش یا کارویژه و کارکرد نیروها و نهادهای کشاورزی: همکاری عملی تولیدی است. دو. «فضیلت تجار تعاون باموال» (همان). نقش نیروها و نهادهای تجاری و بازرگانی، همکاری مالی و تبادلاتی میباشد. هر دو توسعه اقتصادی و تأمین آسایش میکنند. ب. «فضیلت ملوک تعاون بآراء سیاسی» (همان). کارویژه نیروها و نهادهای سیاسی و دولتی و حکومتی: راهبردی بوده و کارگذاری سیاسی اعم از سیاستگذاری و سیاستمداری یعنی ترسیم و تصویب سیاست های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و اعمال آنها بمنظور برقراری عدالت سیاسی فرابخشی و تعادل سیاسی میان بخشی و ارتقای کارامدی؛ بهره وری و اثربخشی دولتی، عمومی و خصوصی است. ج. «فضیلت الهیین تعاون بحکم حقیقی» (همان). کارکرد نیروها و نهادهای فرهنگی (الهی): توسعه و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی میباشد. دوم. «پس جمیعاً تعاون میکنند به عمارت مدن (آبادی و پیشرفت مدنی)؛ الف. با خیرات (منافع و ابزار) و ب. فضائل (مصالح و اخلاق)» (همان). خاستگاه، جایگاه و نقش هر یک از نیروها و نهادهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی در تقسیم کار و تعاون (تشارک) مدنی بترتیب و فراهمی و هم افزایی در کارامدی؛ بهره وری و اثربخشی و پیشرفت مدنی است. این ها لازم و ملزوم همدند. مکمل یکدیگرند. هم افزایند. باصطلاح سینرژی تولید میکنند. همانند مشت که قدرتی مضاعف از انگشتان ایجاد ساخته و دارد. بسان زن و مرد که به عنوان شخص و شهروند: متساویند. اما به عنوان همسر، و در خانه و خانواده، همشأند. در حقوق زنی و حقوق مردی، هم سرند. حق و حقوق زن، حقوق زن است. حقوق مرد نمی باشد. حق حقوق مرد، حقوق مرد است. حقوق زن می باشد. مثلاً حق و تکلیف مرد: نفقه یعنی تأمین درآمد، هزینه یعنی خرجی و مخارج خانواده است. حق و تکلیف زن: خانه داری یعنی مدیریت داخلی خانه و خانواده میباشد. یا مرد به عنوان پدر دارای حق و تکلیف پدری است. زن به عنوان مادر دارای حق و تکلیف مادری میباشد. این حقوق و

تکالیف و نیز نقش ها به سبب خاستگاه و جایگاه؛ لزوماً متساوی نیستند. مختلفند. یعنی تنوع و تفاضل دارند. اما تبعیض هم نیست. لازم و ملزوم هستند. مکمل هستند. هم افزایشند. یا بسان چشم و گوش و سایر حواس که مکملند. نه تساوی است. نه تبعیض میا شد. هر یک ویژه و به اندازه خاستگاه، جایگاه و نقش خاص خود، دارای حق و حتی اصالت است. این عدالت سیاسی کلان بخشی، زیربخشی سیاسی و در عین حال عدالت میان بخشی مدنی می باشد.

دوم. سیاست تناسب مدنی

Political Proportion

تعدیل مراتب مدنی (استحقاق و استعداد مدنی)

Political Adjustment

«دولة العادل من الواجبات» (غرر حکم)

در گفتمان عدالت مدنی خواجه نصیر: « شرط دوم در معدلت آن بود که؛ اول. در: یک. احوال و دو. افعال اهل مدینه نظر کند و دوم. مرتبه هر یکی بر قدر؛ الف. استحقاق و ب. استعداد تعیین کند». بعد از تکافی مدنی، تناسب مدنی است. بر این اساس اگر مثلاً مزد یک روز کار یک مهندس خبره یا یک پزشک فوق تخصص را به میزان کار یک کارگر ساده بدهیم، اگر چه تساوی بوده اما عدالت نیست. عدالت در اینجا تناسب بوده نه تساوی است. تساوی چه بسا در اینجا عین بیعدالتی باشد. ضد انگیزه میگردد. انگیزش و کارایی نیروها و کارآمدی ملی را فرو بکاهد. یا مثلاً استاد به همه دانشجویان به صورت متساوی مثلاً همه را بیست دهد. این رحمت نیست. یا همه صفر دهد. این جور و جفا است. هر دانشجویی را به تناسب نوع و میزان استعدادی که نشان داده و استحقاقی که با تلاش و تدبیر خود یافته یعنی به تناسب کارش و رشدش بایسته و شایسته است امتیاز و نمره دهد. زیاد دادن نمره بدون استعداد و استحقاق، معلوم نیست در دانشجوی کمکار، انگیزه ایجاد کند اما در دانشجوی پرکار، ضد انگیزه ایجاد کرده حداقل انگیزه را از او میگیرد. کم دادن نیز چنین است. اینجا اصل بر کارانه و شایستگی و باصلاح شایستگی و شایسته سالاری است. در تعبیر خواجه از این حیث «مردمان (ص ۳۰۵) پنج صنف باشند: (صنف) اول. خیرین؛ غیر خواهان و خیر خواهان مدنی، نه خودخواهان و بد خواهان مدنی اند. «کسانی که بطبع؛ الف. خیر باشند و ب. خیر ایشان متعدی بود» (همان، ص ۳۰۵). خیر نیز هستند یعنی خیرشان به سایرین نیز میرسد. به تعبیری غیرخواه و خیرخواهند. این برترین شالوده و شاخصه کارایی شخصیتی نیروهای انسانی مدنی است. یک. الف. «و این طائفه خلاصه آفرینش اند» (همان). بهترین مردمانند. ب. «و در جوهر مشاغل رئیس اعظم» (همان). در کمال انسانی از جنس انسان کامل و رهبری و ریاست دولت فاضلی اند. دو. «پس باید که نزدیکترین کسی

که به پاد شاه بود این جماعت با شند» (همان). سه. «و در؛ ۱. تعظیم و ۲. توقیر (شکوه و شکوفایی) و ۳. اکرام و ۴. تبجیل (بزرگداشت) ایشان هیچ دقیقه مهمل نباید گذاشت» (همان). چهار. «و ایشان را رؤسای باقی خلق باید شناخت» (همان). بایسته است کارگزاری امور مدنی را بدینان سپرد. بعد از رهبری مدنی بمثابه ریاست اول و ریاست دوم فاضلی از مدیریت عالی دولتی، رؤسای نهادهای عمومی و مجامع صنفی-تخصصی خصوصی، اینان شایستگی داشته و این عین شایسته سالاری و در نتیجه عدالت مدنی بوده و سبب کارآمدی مدنی میا شد. صنف دوم «کسانی که به طبع؛ الف. خیر با شند و ب. خیر ایشان متعدی نبود» (همان). ولو خیر بوده ولی خیر نیستند. یک. «و این جماعت را عزیز باید داشت» (همان). دو «و در امور خود مزاح العله (وا سطه) گردانید» (همان). احترام شان را نگهداشت و در حل و فصل امور مدنی از اینان کمک گرفت. صنف سیم «کسانی که به طبع؛ الف. نه خیر باشند و ب. نه شریر» (همان). خنثی میباشند. یک. «و این طایفه را ایمن باید داشت» (همان). امنیتشان را تأمین کرد. دو. الف. «و بر خیر تحریض فرمود ب. تا بقدر استعداد به کمال برسند» (همان). اصلاح گردند. صنف چهارم «کسانی که؛ الف. شریر باشند و ب. شر ایشان متعدی نبود» (همان). خود بدند. اما بدیشان بدیگران نمیرسد و یا در جامعه سرایت نمیکند. یک. «و این جماعت را؛ الف. تحقیر و ب. اهانت باید فرمود» (همان). اینان را تحویل نباید گرفت. دو. الف. «و به؛ ۱. مواعظ (نصیحت) و ۲. زواج (وادی) و ۳. ترغیبات (برانگیزش) و ۴. ترهیهات (بازداری) ب. ۱. بشارت و ۲. انذار کرد» (همان). تشویق و تهدید نمود. سه. الف. «تا اگر طبع خود باز گذارند و ب. به خیر گرایند، ج. و الا در هوان خواری میباشند» (همان). در اصلاحشان تلاش بایستی نمود. صنف پنجم «کسانی که؛ الف. به طبع (ثانوی یعنی انحراف از فطرت و کسب ارادی عادت بد) شریر باشند و ب. شر ایشان متعدی» (همان). شرشان به سایرین برسد. یک «و این طایفه خسیس ترین خلائق و رذاله (پستترین) موجودات باشند و طبیعت ایشان ضد طبیعت رئیس اعظم بود» (همان). در این صورت «منافات میان این صنف و صنف اول ذاتی» و درونزادی شده و میباشند. در همین حال همچنین «این قوم را نیز مراتب بود؛ یک. گروهی را که اصلاح ایشان امیدوار بود؛ یک. به انواع: الف. تأدیب (بازآموزی نظری و بازپروری عملی) و ب. زجر (وادی) اصلاح باید کرد دو. و الا از شر منع کرد» (همان). بهر راهی آنها را بایسته بوده بازآوری و وادی به خیر کرده یا بازداری از شر نمود. دو. یکی. «گروهی را که اصلاح ایشان امیدوار نبود؛ الف. اگر شر ایشان شامل نبود ب. با ایشان مداراتی رعایت باید کرد» (همان). اگر شرشان گسترده و فراگستر یا ساری یعنی سرایت کننده بدیگران نبوده، سیاست مدارا در موردشان شایسته است. دیگری. الف. «و اگر شر ایشان عام و شامل بود ب. ازاله (برطرف سازی) شر ایشان واجب باید دانست» (ص ۳۰۶). زایل سازی شر عام و فراگیر لازم است. در این صورت نیز: سیاست عدالت نیز در آسیب زدایی مدنی و از جمله سیاست قضایی و کیفری عدالت دارای مراتبی است. «ازالت شر (آسیب زدایی) را مراتب بود: یکی

حبس، و آن منع بود از مخالطت با اهل مدینه؛ و دوم قید: و آن منع بود از تصرفات بدنی؛ و سیم نفی (بلد: تبعید): و آن منع بود از دخول در تمدن» (همان). و «اگر شر او؛ یک. به افراط بود و دو. مؤدی (سبب و منجر) به؛ الف. افنا و ب. افساد نوع، حکما خلاف کرده‌اند در آن که قتل او جایز بود یا نه؛ یک. و اظهر رأیهای ایشان آنست که بر قطع عضوی از اعضای او که آلت شرارت او بود مانند دست یا پای یا زبان، یا ابطال حسی از حواس او، اقدام باید نمود، دو. و بر قتل البته تجاسر نشاید، چه تخریب بنائی که حق، عزو علا، چندین آثار حکمت در آن اظهار کرده باشد بر وجهی که؛ الف. اصلاح و ب. جبران میسر نشود از عقل بعید بود» (همان). در عین حال «این ازالات (بر طرف سازی شر و آسیب زدایی) که گفتیم مشروط باشد بدان که شر ازو بالفعل حاصل آید» (همان). اما «اگر شر در او به قوت بود جز؛ الف. حبس و ب. قید هیچ مکروه دیگر نشاید که بدو رسانند» (همان). اما «قاعده کلی در این باب آنست که نظر در مصلحت عموم کنند به قصد اول، و در مصلحت خاص او به قصد ثانی» (همان). مانند «طیب که علاج عضوی معین بحسب مصلحت مزاج همه اعضا کند در نظر اول، و اگر چنان بیند که از وجود آن عضو که فاسد باشد فساد مزاج اعضا حادث خواهد شد بر قطع آن عضو اقدام کند و بدو التفات ننماید. و اگر این خلل متوقع نبود غایت همت بر اصلاح حال او مقصور دارند» (همان). با این قیاس «نظر ملک (حاکم و دولت و سیاست) در اصلاح هر شخص هم بر این منوال باشد» (همان). اولیت و اولویت با مصلحت و عدالت عمومی است. در عین حال حقوق و عدالت خصوصی نیز اصالت دارند. اما در گستره این مصلحت و عدالت عمومی میباشد. این عدالت عمومی، مدنی و سیاسی فرابخشی است.

سوم. سیاست تساوی مدنی (در مشترکات مدنی)

(Political Equality)

«العدل نظام الإمره» (غیر حکم)

تساوی: برابری در مقدار و تشابه در کیفیت را همی میتواند در بر گیرد (فرهنگ فلسفی، ص ۵۸۸). در گفتمان عدالت مدنی خواجه نصیر: «شرط سیم در معدلت آن باشد که چون از نظر در تکافی اصناف و تعدیل (تناسب) مراتب فارغ شود سویت میان ایشان در قسمت خیرات مشترک نگاه دارد و الف. استحقاق و ب. استعداد را نیز در آن اعتبار کند» (همان). در تعبیر ایشان؛ «خیرات مشترک: ۱. سلامت بود و ۲. اموال (اشتغال و درآمد متناسب و رفاه یا آسایش بدنی مقتضی از خانه، لوازم زندگی و حتی مرکب و امروزه وسایل حمل و نقل و ارتباطی) و ۳. کرامات (حرمت و اعتبار مدنی؛ اجتماعی و سیاسی) و ۴. آنچه بدان ماند» (همان). به تعبیر وی؛ «خیرات عامه: ۱. امن بود و ۲. سکون (آرامش) و ۳. مودت (دوستی) با یکدیگر

و ۴. عدل و ۵. عفاف (زندگی اقتصادی متناسب) و ۶. لطف (نرمخویی و مدارا) و ۷. وفا (پیمان‌داری) و ۸. امثال آن» (همان؛ ص ۳۰۱). در اینصورت؛ «چه هر شخصی را از این خیرات (مشترک) قسطی (سهمی، بهره ای و نصیبی) باشد که؛ الف. زیادت و ب. نقصان بران اقتضای جور کند» (همان). یکی تعلل از احقاق حقوق بوده و سستی و کاستی می‌باشد. تعدی به حدود و حقوق دیگران بوده و ناسازواری است. به تعبیر قرآنی: «ظلما و جورا» می‌باشد. به تعبیر حکیم فردوسی: «کاستی و کژی» است. در اینصورت سیاست ناقصه توسعه تکساحتی: ظن، ضلالت و ظلم ناشی از تفلسف سیاسی می‌باشد. سیاست تغلب توسعه تنازعی: وهم و توهم، تعدی و جور ناشی از سوفیسم سیاسی است. پیشرفت دو ساحتی: حقیقت، یقین و واقعیت، فلسفه بمعنای فاضلی و فرزانی و حکمت متعالی مدنی است. الف. اما «نقصان جور باشد بر آن شخص» (همان). جور شخصی و خصوصی است. «و ب. اما زیادت جور بود بر اهل مدینه» (همان). جور مدنی و عمومی است. «و باشد که نقصان هم جور باشد بر اهل مدینه» (همان؛ ص ۳۰۸). مثلاً اگر دولت با سیاست سلامت برای پیشگیری از آسیب و بیماری افراد نکوشد. بر فرض یک بچه فلج شود. این آسیب ضمن اینکه بیعدالتی و ظلم و ستم شخصی و فردی می‌باشد. یعنی ستم بر شخص و بر فرد سالم بوده که آسیب دیده و معلول شده است. بدین سبب که این فرد از مواهب یک زندگی سالم، محروم گشته است. بلکه بیعدالتی و ظلم و ستم مدنی می‌باشد. چرا که جامعه و کشور از یک فرد سالم، یک شهروند فعال و یک نیروی کار؛ بهره ور و اثربخش بهینه محروم گردیده است.

ب. سیاست حفاظت و جبران خسارت مدنی

«العدل خیر الحکم» (غرر حکم)

دولت در نظام مدنی در گفتمان عدالت مدنی خواجه نصیر بعد از تکافی اصناف و نهادهای مدنی، تعدیل و تناسب مراتب نیروها و گروه‌های مدنی و تساوی در مشترکات مدنی، بایسته و شایسته است به حفاظت از این‌ها بپردازد. در صورت تعدی یا تعلل در هر یک از این شرایط سه گانه نسبت به هر نهاد، نیرو، شأن، شخص یا گروه مدنی، با گرفتن حقوق ظالمانه از متجاوز و در غیر اینصورت از ناحیه خود جبران‌سازی نموده و معوض یا معادل آن حقوق سلب شده را احقاق نماید. این ضمانت و لازمه و حتی عنصری از عدالت مدنی است.

یک. سیاست معوض (سیاست عدالت تعویضی)

«فاصلحوا بینهما بالعدل و اقسطوا» (حجرات/ ۴۹؛ ۹)

در گفتمان عدالت مدنی خواجه نصیر: دولت؛ «چون از قسمت (توزیع متعادل) خیرات (عمومی و مشترک) فارغ شود؛ اصل اول. محافظت آن خیرات کند بر ایشان، و آن چنان بود که نگذارد که چیزی از این خیرات از دست کسی بیرون کنند بروجهی که مؤدی (رساننده) بود به ضرر او یا ضرر مدینه» (همان). اصل دوم. «اگر بیرون شود عوض با او رساند از آن جهت که بیرون کرده باشند». اصل سوم. «خروج حق از دست ارباب یا؛ یکی. به ارادت بود مانند: ۱. بیع و ۲. قرض و ۳. هبه، یا دیگری بی ارادت بود چون: ۱. غضب و ۲. سرقه، هر یکی را شرایطی باشد» (همان). این نیز لازمه عدالت مدنی؛ اجتماعی و سیاسی است.

دو. سیاست معادل (سیاست همسانی)

«العدل انصاف» (غیر حکم)

در صورت از بین رفتن عین حق مثلاً خودرو یکنفر، «فی الجمله باید که بدل با او رسد» (همان) یا الف. «از آن نوع یا ب. از غیر آن نوع تا خیرات محفوظ بماند» (همان). کما اینکه؛ «باید که عوض بر وجهی با او رسد که؛ اصل اول. نافع بود مدینه را یا اصل دوم. غیر ضار» (همان). چه «آنکه حق خود باز ستاند بر وجهی که ضرری به مدینه رسد جائز بود» (همان). جائز مدنی میا شد. به مدینه؛ ملت و کشور و حقوق عمومی تعدی کرده است. ۱. «منع جور به؛ الف. شرور (شدت) و ب. عقوبات (مجازات و جزا) باید کرد» (همان). ۲. «باید که عقوبات بر مقادیر جور مقدر بود» (همان). چه؛ یک. «اگر؛ الف. عقوبت از جور بیشتر بود به مقدار، ب. جور باشد بر جائز» (همان). جور خصوصی، شخصی و فردی است. دو. اگر؛ الف. (عقوبت و جریمه کمتر) کمتر بود ب. جور باشد بر مدینه» (همان). جور مدنی؛ اجتماعی و سیاسی است. تعدی و تجاوز به حقوق عمومی میا شد. باشد که «زیادت نیز هم جور بود بر مدینه» (همان). چرا که به یک شهروند مدنی جور شده است. مثلاً کسی گرانفروشی کرده، ظاهراً این جور شخصی است. جور شخصی یک شخص به شخصی دیگر میا شد. اما این جور مدنی است. چرا که هم جور در حد یک فرد مدنی دیگر نموده و همچنین خود دامن به گرانفروشی زده و هم ممکنست دیگران را بدین سوی سوء سوق دهد. بنابراین یک ستم خصوصی، فردی و شخصی تنها نیست. جنبه عمومی و مدنی هم دارد. در نتیجه دولت و سیاست باید مانع و رافع و حتی الامکان فروکاهنده این ستم باشد. از طرف دیگر اگر با جریمه یا لغو مجوز یا زندانی کردن و یا سایر مجازات ها خواسته باشیم که او را از این ستم باز داریم، نباید بگونه ای باشد که اصل کار تعطیل گردد یا بکل از هستی ساقط گردد. این خود نیز ستم است. باز چه ستم بر شخص گرانفروش بوده و چه ستم مدنی باشد. بلکه مجازات بایستی متناسب نوع و میزان جرم صورت گیرد. تا از افراد، گروه ها (نهادهای) و کشور (ملت و دولت) ظلمی به کشور یا اشخاص افراد و گروه های مدنی (نهادهای)

دیگر کشور یا دیگر کشورها شده و بایستی از آن جلوگیری شده یا جبران گردد. نه از کشور و افراد ظلمی به افراد دیگری و کشور گشته و از پیش جلوگیری شده و یا حین آن فروکاسته شده و در صورت وقوع، جبران گردد. این هم لازمه عدالت مدنی است. حتی به همین سبب؛ ستم شخصی-مدنی: «**حکما خلاف کرده‌اند تا؛ الف. هر جوری شخصی ب. جوری بود بر مدینه یا نه؟!**» (همان). چرا جور مستقم به شخص و فرد، ضمن اینکه جور شخصی و فردی بوده، جور غیر مستقیم به جامعه است. کما اینکه برعکس نیز: جور مستقیم به جامعه، در عین اینکه جور مدنی بوده، جور غیر مستقیم به فرد می‌باشد. کما اینکه «**کسانی که گفته‌اند: جور بر یک شخص جور بود بر مدینه گفته‌اند به عفو آن کس که برو جور کرده باشد عقوبت از جائز ساقط نشود**» (همان). در این میانه دولت به عنوان نماینده مردم و نمایاننده حوزه عمومی وکیل و مدعی مدنی است. چنانکه «**کسانی که گفته‌اند: جور برو جور بر مدینه نبود گفته‌اند به عفو او عقوبت از جائز ساقط شود**» (همان). این چه بسا در شرور مشترک و عامه مدنی نبوده و تنها در شرور خاصه و شخصی است. که حتی در این موارد نیز دولت بویژه در مواضع سلبی مسئول عدالت مدنی بوده و بایستی نظارت و ایفای نقش نماید. برای نمونه اگر در توزیع ارث پدری میان فرزندان و وارثین اختلافی نباشد مثلاً برضایت خودشان تمامی ارث را به یک نفرشان بدهند، دولت نقشی ندارد. اما اگر اختلاف کردند. مثلاً یکی از آنها خواستار میزان بیش از سهم قانونی خود گردید، دولت به عنوان ضامن و ضابط قانونی، حق و وظیفه داشته به منظور رفع اختلاف و پیش‌گیری از تنازع، وارد شده و بر طبق قانون، حکم به توزیع ارثیه نموده و رفع اختلاف نماید. این نیز لازمه عدالت مدنی است.

سه. سیاست احسان مدنی

سیاست حمایتی (احسان - استحقاق) مدنی

«ان الله یأمر بالعدل و الاحسان» (نحل/ ۱۶؛ ۹۰)

فرای عدالت‌گستری مدنی از تکافی مدنی، تعدیل یا تناسب مدنی و تساوی مدنی تا تحفظ مدنی و جبران‌سازی و جزای مدنی، احسان مدنی یا سیاست‌های حمایتی مدنی پیش می‌آیند. به تعبیر خواجه نصیر: فرانهاد راهبردی فرابردی دولت بمثابة نماد و نمایندگی و بلکه نمایانندگی اراده عمومی «**چون از قوانین عدالت فارغ شود احسان کند با رعایا**» (همان). به سبب اینکه «**بعد از عدل هیچ فضیلت در امور ملک بزرگتر از احسان نبود**» (همان). اما «**اصل در احسان آن بود که؛ الف. خیراتی که ممکن بود، ب. زیادت بر مقدار واجب بدیشان رسد ج. بقدر استحقاق**» (همان). همین احسان و سیاست حمایتی نیز در عین حال «**باید که مقارن هیبت بود**» (همان). بایسته بوده توأمان با کارآمدی ملی، اقتدار قانونی، مردمی و موثر مدنی و مردم‌داری باشد. شایسته نبوده از روی انفعال، ضعف و ناکارآمدی و عوام‌فریبی انجام پذیرد. چرا که؛ «**فرّ و بهای ملک از هیبت باشد**» (همان، صص ۹-۳۰۸). به تعبیری نبایستی مطالبات زیاد، زاید و زیانبار را دامن زد. توقعات

نامتناسب سبب نارضایتی بعدی خواهد شد. کما اینکه دلجویی و رضایت با «استمالت دلها به احسانی حاصل آید که بعد از هیبت استعمال کنند» (همان). هیبت: یا شکوه و اقتدار قانونی، مردمی و موثر است. بدان سبب که «احسان بی هیبت موجب؛ یک. الف. بطر (سرکشی) ب. زیردستان و دو. الف. تجاسر (جسارت) ایشان و ب. زیادتى: ۱. حرص و ۲. طمع گردد» (همان). و «چون طامع و حریص شوند اگر همه مُلک به یک تن دهد از او راضی نگردد» (همان). این سیاست بجای افزایش رضایت عمومی که اعتماد ملی و سرمایه اجتماعی نظام سیاسی و دولت بوده، اتفاقاً برعکس خود سبب افزایش نارضایتی خواهد گردید. این ثبات و امنیت و حاکمیت را تهدید میکند. این تکمله عدالت مدنی است.

ج. سیاست التزام قوانین عدالت و اخلاق

(عدالت و فضیلت حکمت بنیاد)

«ثبات الدول بإقامة سنن العدل» (غرر حکم)

در گفتمان عدالت مدنی خواجه نصیر: عدالت قانونی حقوقی بر اساس قانون عدالت؛ مبنا، حدود و معیار عدالت مدنی و عدالتسنجی میباشد. قانونداری لازم بوده اما کفایت به التزام به قانون یعنی آن به قانونمندی است. آنهم هم قوانین و عدالت حقیقی و هم قوانین و عدالت اخلاقی میباشد. عدالت به معنای برابری در برابر قانون لازم بوده اما کفایت آن به قانون عدالت است. این چنین عدالتی: حقیقی و یقینی واقعی میباشد. عدالت در شرایط سه گانه تکافی، تناسب و تساوی، لازمه حفاظت حقوق تا سیاست حمایتی تکمیلی عدالت مدنی می باشد. به تعبیر ایشان بر این اساس و در این راستا: «باید که رعیت را به التزام قوانین (اساسی، عادی، برنامه ای)؛ الف. عدالت (حقوق مدنی و اساسی) و ب. فضیلت (اخلاق مدنی) تکلیف کند» (همان). این کمال عدالت است. اساس قانونی و قانمندی؛ قانونداری و قانونمندی عادلانه و عدالت و بویژه اخلاق عدالت و عدالت اخلاقی که تعالی عدالت و عدالت متعالی است. بویژه حکمت مدنی عدالت و به تعبیری حکمت عدالت مدنی و رعایت دین عدالت و عدالت دینی مدنی میباشد. که بنیاد هستی و ارزشی و بنیان چیستی و بینشی و منشی کنش و رفتار عدالت مدنی است. چرا که «چنانکه؛ یک. قوام بدن به طبیعت بود و دو. قوام طبیعت به نفس و سه. قوام نفس به عقل» (همان). به تعبیری بدن را نفس مدیریت کرده و عقل نیز مدبر نفس است، با این قیاس؛ یک. «قوام؛ الف. مدن به ب. مَلِک بود و دو. قوام؛ الف. مَلِک به ب. سیاست و سه. قوام؛ الف. سیاست به ب. حکمت» (همان). در این صورت؛ یکی و در یک سویه «چون؛ یک. حکمت در مدینه متعارف باشد و دو. ناموس (دیانت) حق مقتدا، سه. الف. نظام حاصل بود و ب. توجه به کمال موجود» (همان). حکمت، دیانت، سیاست، حکومت (یا حاکمیت یا دولت) و کشور یا نظام مدنی و سیاسی، مترتب بر همنند. این چنین ترتیب و تعاملی تعادل و عدالت مدنی بوده و آنرا را ایجاب و ایجاد ساخته و حفظ می سازد. این نیز لازمه عدالت مدنی و بگونه ای عدالت فرابخشی است. در این ترتیبات؛ اگر حکمت مدنی

باشد، دیانت مدنی خواهد بود. اگر این دو بودند سیاست مدنی هست. اگر این سه باشند حکومت مدنی یا دولت بر قرار و مقتدر و کارآمد است. اگر این چهار بودند کشور و نظام مدنی متعادل بوده و در نتیجه پایدار و پیشرو (رو به تعالی) بوده و خواهد بود. در غیر این صورت برعکس. دیگری و در سویه متعارض «اما اگر؛ یک. حکمت مفارقت کند، دو. الف. خذلان به ناموس (دیانت و شریعت) راه یابد، ب. و چون خذلان به ناموس راه یابد؛ سه. الف. زینت ملک برود و اول. فتنه پدید آید و دوم. رسوم مروّت مندرس شود و سوم. نعمت به نعمت بدل گردد» (همان، ص ۳۰۹). در این صورت: آزادی تبدیل به هرج و مرج شده و اختناق (سلطنتی استبدادی مطلقه) با ادعای منجی توده ها از آن سر میزند. استقلال تبدیل به انزوا شده از توسعه ماندگی و وابستگی های جدید، بعدی و پنهانی را بوجود خواهد آورد. مردم سالاری تبدیل به عوام سالاری شده و از دل آن گرفتار واپسگرایی و وابستگی و ضعف و بلکه ذلت مدنی پیش میآید. در غیر این صورت؛ سلطه سرمایه سالاری کمتر ۱٪ سرمایه دار بر ۹۹٪ مردم یا دولتسالاری کمتر ۱٪ دولتمردان بر ۹۹٪ سر خواهد زد. اینها عدم تعادل و افراط (ستمگری) و یا تفریط (ستمپذیری) بوده آثار، عین و بلکه موجب و موجد و حداقل موثر در بیعدالتی مدنی اند. به تعبیر خواجه نصیر اینها شاخصه ها و شرور مشترک یعنی عدم سلامت (آسیب و بیماری جسمی و روحی و فکری)، فقر و تحقیر و همانند اینهایند. شامل: «شرور عامه: ۱. خوف بود و ۲. اضطراب و ۳. تنازع و ۴. جور و ۵. حرص و ۶. عنف و ۸. غدر و ۹. خیانت و ۱۰. مسخرگی و ۱۱. غیبت و ۱۲. مانند آن» (همان، ص ۳۰۱). چه در سیاست داخلی یا خارجی است. در عرصه مدنی ملی بوده یا فرا ملی باشد. این جور مدنی ناشی از «سیاست ناقص» (همان) یعنی سیاست توسعه نارسای تکساحتی است. بدین ترتیب عدالت سیاسی و سیاست عدالت فرابخشی: کارامدی؛ بهره وری و اثربخشی مدنی اعم از دولتی، عمومی و خصوصی و کمال؛ رسایی و سازواری زیرساختی، ساختار و راهبردی است. عدالت سیاسی میان بخشی: تعادل بین توسعه اقتصادی و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی است. عدالت سیاسی کلان بخشی میانی؛ یکی عدالت اجتماعی، دیگری بسیج، حضور و مشارکت آگاهانه و مسئولانه عمومی همگانی و سوم اقتدار قانونی، مردمی و مؤثر و کارامدی ملی اعم از دولتی، عمومی و خصوصی میباشد. عدالت سیاسی زیربخشی: از قانونمندی سیاسی و مشروعیت سیاسی (شرعیّت و مقبولیت) آغاز میشود. با محوریت مشارکت سیاسی و مسئولیت (پاسخگویی) و نظارت همگانی، پیش میرود. تا امنیت و ثبات ملی، حاکمیت ملی و وحدت ملی، فراز می رود. برآمد آن: شکوفایی مدنی، سعادت مدنی (آسایش و آرامش)؛ کرامت مدنی و بهزیستن مدنی است. این عدالت مدنی خواجه را می توان در فصول منتزعه فارابی (صص ۴-۷۱: فرازهای ۴-۶۲ باز یافت).

در خاتمه این قسمت عدالت مدنی با شرایط سه گانه تکافی اصناف مدنی، تعدیل یا تناسب مراتب مدنی و تساوی اشخاص و افراد مدنی، حتی حفاظت عدالت مدنی و حمایت مدنی تا قانونمداری مدنی، برعایت

استحقاق و استعداد (استیصال: اهلیت مدنی) بر میگردد. دو گفتمان و الگوی تساوی و توسعه مدرنیستی غربی و عدالت و پیشرفت اسلامی ایرانی در جهان معاصر را گذرا اشارت میکنیم. مدرنیسم در دو شاخصه بظاهر متعارض؛ یکی گرایش لیبرالیستی - کاپیتالیستی یا سرمایه سالاری و دولت حداقلی دارد. دیگری گرایش سوسیالیستی - کمونیستی تا مارکسیستی یا دولتسالاری و حداکثر گرایی دولت دارد. نظریه و نظام لیبرالیسم بر آزادی تأکید میکند. نظریه و نظام سوسیالیستی بر تساوی پافشاری مینماید. هر دو با شالوده ها و حتی شاخصه های یکسان از؛ ۱. ماتریالیسم، ۲. نچرالیزم، ۳. اومانیزم، ۴. دوآلیسم، ۵. سکولاریسم، ۶. آگونیسم تا ۷. راسیونالیسم میباشند. یکی بر اصالت فرد اتکال نموده است. دیگری بر اصالت جامعه اتکال دارد. در همگی این موارد فرای استعداد ذاتی، استحقاق کارایی نیروها و کارآمدی؛ بهره وری و اثربخشی نهادی حاصله از آموزش نظری و پرورش عملی و سازماندهی و تلاش، مبنای سنجش و ملاک ارزیابی است. سرمایه سالاری لیبرالیستی: با تأکید بر آزادی مدنی، بویژه آزادی اقتصادی، آزادی سیاسی و حتی آزادی فرهنگی، آنرا در حقیقت عدالت میداند. عدالت منفی و سلبی یعنی برداشتن موانع پیشرفت مدنی است. دولتسالاری سوسیالیستی: با تأکید بر عدالت در حد تساوی عمدتاً اقتصادی، در حقیقت آنرا آزادی مثبت یعنی ایجاد شرایط و توانمندسازی مدنی میداند. عدالت در گفتمان اسلامی ایرانی بترتیبی که خواجه نصیر مطرح میسازند: هر دو و هم رفع موانع یعنی آزادی منفی و هم ایجاد شرایط یعنی آزادی مثبت و همان عدالت میباشد. به تعبیر قرآنی: «یضع عنهم اصرهم و الاغلال التي كانت علیهم» (اعراف/ ۷؛ ۱۵۷)؛ «سختی و زنجیرها را از آنها بر میدارد». در همین راستا سرمایه دارای مولد ارزش افزوده را سرمایه و سرمایه دار دانسته آن را دارای استحقاق میداند. سوسیالیسم کار و کارگر مولد ارزش افزوده دانسته آن را دارای استحقاق میداند. سرمایه دارای مدعی است اگر سرمایه و سرمایه دار نباشد عوامل کار از زمین، موالد اولیه، ساختمان، ماشین آلات و حتی مزد کارگر فراهم نمی شود. سوسیالیسم مدعی بوده اگر کارگر نباشد، با وجود همه این عوامل، کاری انجام نشده و کالایی تولید نمی شود. ابن خلدون در یک نمونه آزمایشی مدعی میشود اگر مثلاً دو سنگ قیمتی برلیان خام ۱۰۰ قیراطی که امروزه هر کدام حداقل یک میلیون دلار قیمت داشته باشد را در اختیار دو نفر برای پردازش قرار دهیم. هر دو یک ماه روی آن کار کنند. یکی پیکره انسان، پرنده یا گل زیبایی از آن تراشیده باشد. اما دیگری در لحظات آخر، بزند و سنگ شگست شده و به چندین قطعه کوچک تبدیل شود. میران سرمایه برای ماده اولیه، ابزار و سایر ملزومات در هر دو یک میزان است. زمان کار و میزان کار انجام شده نیز همسان میباشد. اما اولی که موفق به پردازش آن شده سبب افزایش ارزش گردیده است. حال اینکه دومی نه تنها ارزش افزوده ایجاد نکرده بلکه قیمت جمع قطعات بسبب اینکه تیکه شده و کوچک گردیده اند، کاهش می یابد. بنابراین ارزش افزوده نه ناشی از سرمایه و مواد اولیه بوده و نه ناشی از میزان کار و انرژی مصرفی کارگر میباشد. بلکه ناشی از فن جواهرکار است. فن نیز کاربرست فکر در عمل و در عین است.

شاید به همین سبب در قرآنی؛ «لیس للانسان الا ما سعی» (نجم/۵۳؛ ۳۹)؛ سعی یعنی تلاش تدبیرمند را منبع و مبنای ارزش و ارزش افزوده تعبیر ساخته است.

بر همین اساس؛ الف. سرمایه دارای: معتقد به کارانه فردی، شخصی و خصوصی اند. این درست بوده و انگیزه ایجاد میکند. اما اشکال آن این بوده که کارانه از صفر تا صد است. لازمه اینرا آزادی (منفی) دانسته و این را عین عدالت میدانند. تساوی در فقدان موانع است. در نقادی سوسیالیست ها؛ اینچنین آزادی رقابت میان طرفهای نامتساوی همانند مسابقه میان یکنفر سوار بر خودروی مسابقه پر قدرت و پر سرعت آخرین سیستم با یکنفر افلیج زمینگیر بوده که حتی ویلچری هم نداشته باشد. نتیجه از اول مشخص است. این در اصل مسابقه نیست. این تبعیض آمیزی شکاف انگیز می باشد. که هست. این نقد وارد است. ولی دقیق و کامل نیست. ب. بر عکس سوسیالیست ها مدعی عدالت بمثابه تساوی همگانی اند. آنهم تساوی از صفر تا صد میباشد. در نگاه سوسیالیستها، حال که نمی توانیم همه را سالم و بصورت متساوی توانمندسازی کرده و بنر سوار کنیم، پس اگر سالم را فلج نکرده، حداقل جلوی حرکت و شتاب و سرعت آنرا بگیریم. تا تساوی رعایت گردد. عدالت را تساوی میدانند. بنوعی آزادی مثبت ولی نارسا، ناتمام و ناقص تکساحتی مادی اقتصادی میباشد. ایجاد شرایط متساوی مورد نظرشان است. منتقدین سوسیالیستی و کاپیتالیستی اینها مدعیند: این توزیع فقر میباشد. ضد انگیزه ایجاد میکند. اینها نیر غلط نمی گویند. ولو درست میگویند. اما دقیق و کامل نمی گویند. حق این بوده که هم انگیزه (رقابت) و کارانه نسبی و هم تساوی نسبی و توانمندسازی، در این دو مدل مدرنیسم، درست بوده و لازمند. اما نه هر یک از صفر تا صد باشند. بلکه با هم و بصورت ترکیبی می تواند باشد. راه سومی های مدرنیستی میان آزادی و عدالت و حوزه خصوصی و عمومی و پیشا آن و بمثابه پایه آن یا و در یک سویه اصالت جزء و فردگرایی و یا اصالت کل و جامعه گرایی در سویه متعارض و برای برونرفت از چاله و بلکه چاه ویل سرمایه سالاری و سوسیالیسم و اشکال تکساحتی و تنازعی ذاتی و درونزادی مشکل آفرین اقتصادی، سیاسی و فرهنگی لاینحل، دغدغه تعدیل یا میانه روی و جمع بین متعارضین یافته اند. در جریان سوسیالیستی افرادی بسان گادامر و هابرماس، با قرار دادن حوزه خصوصی در کنار حوزه عمومی که عرصه عدالت بوده، و سعی در لیبرالیسته کردن سوسیالیسم، بنوعی بدنبال تعدیل جامعه گرایی و جمع بین عدالت و آزادی برآمده اند. ب. در جریانات لیبرالیستی افرادی بسان روالز و والرز در نظریه و کتاب «عدالت بمثابه انصاف»، با پذیرفتن حوزه عمومی در کنار حوزه خصوصی که عرصه آزادی بوده، و سعی در سوسیالیسته کردن لیبرالیسم، بنوعی بدنبال تعدیل فردگرایی و جمع بین آزادی و عدالت برآمده اند. اما هر دو جریان با توجه به مبانی اصالت فردی و اصالت جامعه و احیانا عدول از آنها بجای میان روی، بگونه ای کما بیش دچار التقاط گردیده اند. در نتیجه قادر به ارائه راه سوم متعادل نمی باشند. آنگونه که در گفتمان و الگوی اسلامی ایرانی فارابی و خواجه نصیر بترتیب پیشا گفته شاهد آنیم. همانگونه که در گفتمان عدالت مدنی اینان ملاحظه میشود: تساوی و توانمندسازی در مشترکات و به تعبیر خواجه در خیرات عامه و انگیزه

(رقابت) و کاران فرای خیرات مشترک عامه و در خیرات خاصه میباشد. این استعداد و استحقاق تساوی منابع مشترک عمومی و انگیزه و کارانه خصوصی مدنی در همه بخش های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جریان دارد. این راهبرد عدالت مدنی بصورت روزآمد و کارآمد: پیشرفت مدنی را تا مرز تمدنسازی نوین اسلام ایرانی می تواند پشتیبانی نماید.

د.سیاست دوستی مدنی

(همگرایی، همانگی، همکاری تا همبستگی و پیوستگی یا یگانگی مدنی)

«العدل انصاف» (غرر حکم)

در پایان: دوستی مدنی است که حتی بر عدالت مدنی برتری دارد. روح مدنی است. چسبندگی مدنی میباشد. پیوستگی مدنی است. جان مدنی می باشد. بنمایه آن است. ناشی از همدردی، همفکری و همدلی و حتی همزبانی (هم گفتمانی) میباشد. چنانکه به تعبیری فارابی: «اجزاء المدینه و مراتب اجزائها یأتلّف بعضها مع بعض و ترتبط بالمحبه و تماسک و تبق محفوظه بالعدل و افاعیل العدل» (فصول منتزعه، ص ۷۰)؛ «محبت سبب همگرایی، پیوستگی و همبستگی مدنی میباشد. عدالت مسبب هماهنگی و همکاری (تقسیم کار و تبادل کالایی، کار و خدمات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی) مدنی است». بترتیبی که خواجه نصیر در اخلاق ناصری. قسم سیم. سیاست مدن. فصل دوم. «فضیلت محبت (بر عدالت) که ارتباط اجتماعات بدان صورت بندد اقسام آن» بدان پرداخته اند (اخلاق ناصری، صص ۷۹-۲۵۸). همانگونه که ما خانواده هایمان را با محبت (پدر و مادر و فرزندان به هم) فرای عدالت و قانون اداره میکنیم. چنانکه به تصریح وی: «چون مردم به یکدیگر محتاجند و کمال و تمام هر یک به نزدیک اشخاص دیگر است از نوع او، و ضرورت مستدعی استعانت، چه هیچ شخص به افراد به کمال نمی تواند رسید چنانچه شرح داده آمد، پس احتیاج به تألیفی که همه اشخاص را در معاونت به منزلت اعضای یک شخص گرداند ضروری باشد؛ و چون ایشان را بالطبع متوجه کمال آفریده اند پس بالطبع مشتاق آن تألف باشند؛ و اشتیاق به تألف و محبت بود» (اخلاق ناصری، ص ۲۵۸). کما اینکه به تاکید ایشان: «ما پیش از این اشارتی کرده ایم به تفضیل محبت بر عدالت. و علت در آن معنی آنست که عدالت مقتضی اتحادیست صناعی، و محبت مقتضی اتحادی طبیعی، و صناعی به نسبت با طبیعی مانند قسری باشد. و صناعیت مقتدی بودبه طبیعت» (همان، ص ۲۵۹). همینطور «پس معلوم شد که احتیاج به عدالت که اکمل فضایل آنست در باب محافظت نظام نوع از جهت فقدان محبت است، چه اگر محبت میان اشخاص حاصل بودی به انصاف و انتصاف احتیاج نیفتادی. و از روی لغت خود انصاف مشتق از نصف بود یعنی منصف متنازع فیه [را] با صاحب خود مناصفه کند، و تنصیف

از لواحق تكثر باشد و محبت از اسباب اتحاد، پس بدین وجوه فضیلت محبت بر عدالت معلوم شد» (همان). چیزی که امروزه پیشا و بیشا عدالت مدنی در پیشرفت مدنی بدان نیاز است. عدالت بدون محبت: قفس طلایین می باشد. محبت بدون عدالت: احساس انفعالی است. بدین ترتیب: در این صورت؛ عدالت، سبب زایایی، پایایی و پویایی مدنی است. چنانکه در غرر حکم از امام سیاست عدالت (امام علی ع) آمده است: اول. «جَعَلَ اللَّهُ الْعَدْلَ قِوَامًا لِلْأَنَامِ وَ تَنْزِيهًا مِنَ الْمَظَالِمِ وَ الْآثَامِ وَ تَسْنِيَةً لِلْإِسْلَامِ»؛ «خداوند عدالت را برای پایداری مردم و بازداري از ستم و گناهان و واداري به تعالی اسلام قرار داده است». دوم. «بِالْعَدْلِ تَصْلَحُ الرِّعْيَةُ»؛ «با عدالت، مردم اصلاح می پذیرند». سوم. «ثَبَاتُ الدَّوْلِ بِإِقَامَةِ سُنَنِ الْعَدْلِ» (همان)؛ «پایداری دولت ها با برپایی سنت های عادلانه است». چهارم. «بِالْعَدْلِ تَتَضَاعَفُ الْبَرَكَاتُ» (همان)؛ «با عدالت برکت ها فزونی می یابد». سبب ارزش افزوده مدنی می باشد. در نهایت پنجم. «مَا عُمِّرَتِ الْبُلْدَانُ بِمِثْلِ الْعَدْلِ» (همان)؛ «شهرها به هیچ چیز همانند دادگری آباد نمی شود». این همان معنای توأمانی پیشرفت و عدالت، لازم ملزومی، مکملی و هم افزایی این دو می باشد. چنانکه اگر یک هواپیما تعادل نداشته یا در پرواز تعادلش را از دست بدهد پیش نرفته، سقوط کرده و از سیر سفر باز می ماند. در صورت تعادل، پیش می رود. هر چیزی همین سانست.

عدالت مدنی: یک. اعتدال فرابخشی (میانه افراط و تفریط) مدنی، دو. تعادل میان بخشی (تعادل میان توسعه اقتصادی و تعالی فرهنگی) مدنی و سه. تعدیل کلان بخشی و کلان بخشهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مدنی می باشد. اعم از؛ الف. تکافی نهادهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مکمل مدنی، ب. تناسب نیروها و اقشار مدنی و ج. یک. تساوی افراد و طبقات مدنی در برخورداری منابع عمومی و دو. کارانه (تدبیر و تلاش مازاد) زیربخشی مدنی می باشد. پنجم. یک. عدالت مدنی فراهم آمده پیشرفت مدنی می باشد. حاصل؛ الف. عدالت اقتصادی و تأمین آسایش بدنی، ب. مثابه سبب مادی، مقدماتی و ابزاری عدالت مدنی است. ب. توأمان توسعه و تعادل سیاسی و کارآمدسازی ملی، ب. مثابه سبب صوری ساختار راهبردی تحصیل سعادت مدنی می باشد. ج. در جهت توسعه و تعالی و عدالت فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی تا همان کرامت انسانی است. ب. مثابه سبب فاعلی و غایی عدالت مدنی می باشد. اینها بخشهای سه گانه عدالت مدنی اند. بترتیبی که اشارت گردید. این سه؛ لازم و ملزومند. مکمل همند. هم افزایند. عدالت سیاسی: بخش تعادل سیاسی و کارآمدی ملی عدالت مدنی است. استقلال، آزادی و مردمسالاری دینی بوده و محسوب میشود. عدالت اجتماعی، مشارکت مردمی و اقتدار، کارآمدی و عزت ملی می باشد. دو. عدالت مدنی فراگیر و جامع عدالت: فردی خصوصی و مدنی، سعادت جمعی خانوادگی و گروهی مدنی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تا عدالت

اجتماعی عمومی مدنی است. عدالت فروملی، ملی داخلی و خارجی و فراملی امتی، بین مللی تا جهانی میباشد. اینها گستره های سه گانه عدالتند. و قلمروهای آنها میباشد. به تعبیری عدالت در گستره های مدنی اند. اینها به هم پیوسته اند. همبسته اند. یک بسته اند. بر اساس اصالت فاعلی و مادی فرد و اصالت صوری و غایی جامعه که در مبحث مبانی جامعه شناختی ملاحظه گردید، عدالت فردی در حوزه خصوصی و حتی عدالت شخصی، فاعل و ماده یا جزء و اجزاء تشکیل دهنده یعنی سبب فاعلی و مادی عدالت جمعی و بنوبت خود عدالت اجتماعی تا عدالت مدنی است. بایسته بوده باشد. بر عکس نیز عدالت جمعی و بنوبت خود عدالت اجتماعی و عدالت مدنی در حوزه عمومی، صورت و غایت یا سبب صوری و غایی عدالت اجتماعی، عدالت جمعی (حوزه خصوصی - عمومی)، و عدالت فردی افراد و حتی عدالت شخصی اشخاص در حوزه شخصی است. شایسته بوده باشد. این چنین عدالتی، حقیقی و یقینی واقعی است. ظنی تکساحتی تفلسفی شبه عدالت نیست. توهمی تنازعی سوفیستی ضد عدالت یعنی ظلم و جور نیز نمی باشد. ششم. همین چالش ها و پرسش ها و نیز پاسخ ها و پردازش ها بدانسان که در همین مبحث ملاحظه شده و خواهد شد، در مورد سایر مسایل فلسفه سیاسی بعدی نیز حسب مورد و کما بیش ساری است. بترتیبی که خواهیم دید.

بدینترتیب: یک) عدالت دارا و فراهم آمده مراتب سه گانه هستی و هستی شناسی، چیستی و چیستی شناسی و چگونگی و چگونگی شناسی است. یا فراگیر مبادی ارزشی، مبانی بینشی و منشی و مظاهر کنشی و روشی یا رفتاری میباشد. مبادی حقیقی حاکمیت: ذاتی و فطریند. مبانی یقینی حاکمیت: مکتبی و شرعی اند. مظاهر واقعی: تجربی و عرفی اند. بدین سبب یا به سبب اینکه عدالت: ذاتی، فطری، شرعی و عرفی است. چنین عدالتی؛ توحیدی دو ساحتی مادی و معنوی، دو بعدی باطنی و ظاهری متعادل و متعالی است. در نتیجه یا چرا که حقیقی و یقینی واقعی میباشد. غیر و ضد توحیدی ظنی تکساحتی تفلسفی نبوده و توهمی تنازعی سوفیستی نامتعادل و نامتعالی متدانی نیز نیست. نظام مدنی، با مشروعیت حاکمیت امامت و ولایت فقیه و با آزادی و برقراری عدالت مدنی؛ زایا، پویا و پایا شده در جهت تحصیل هر چه فراتر سعادت مدنی دست می یازد. با کارامدی مدنی، پیشرفت مدنی، و بهزیست و زندگانی مدنی شایسته انسانی هر چه برتر نا مرز کرامت انسانی را فراهم میسازد. اعتدال: میانه روی است. تعادل: تنظیم توازن میان توسعه اقتصادی و تعالی فرهنگی میباشد. تعدیل: تکافی، تناسب و تساوی در آفرینش انسان بوده که بسان یک هواپیما، بدون آن سقوط میکند و با آن پیشرفت و صعود مینماید. فطرت عقلی برهانی انسانی، ضرورت و زیبایی آن را درک و تجویز مینماید. فطرت قلبی شهودی انسانی، نسبت بدان گرایش داشته یا می یابد. اما اجمالی است. شریعت، بمثابة طرح هادی، نقشه راه و راهبرد راهبری، حدود کلی و حتی حسب مورد احکام تفصیلی پیشرفت و عدالت را تبیین و ترسیم می نماید. انسان با اختیار؛ اراده و تدبیر و تلاش فردی، جمعی و اجتماعی اقتصادی، سیاسی

و فرهنگی خود، بکمک شعور یا هوش ابزاری خویش با شیوه تجربه و عرف، شاخصه های عینی و سازکارهای عملی آن را روشن ساخته و ارایه داده و ترسیم، ترویج و تحقق میبخشد.

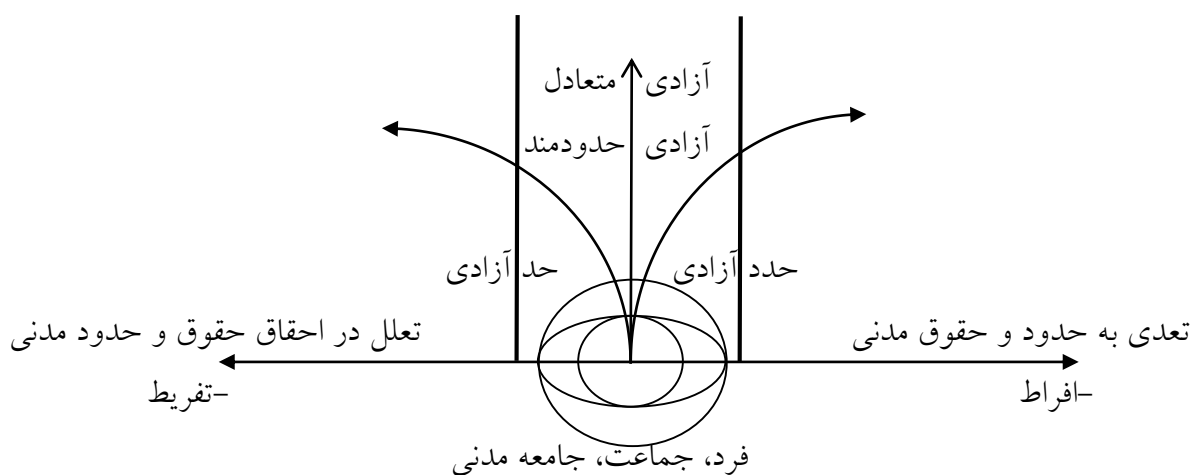
دو) عدالت سبب پایایی و حتی پویایی و بلکه زیایی نظام مدنی است. همگان عدالت را ضروری و حتی زیبا دانسته و میخواهند. به تعبیری بایستگی و شایستگی عدالت میدانند. این هستی و حقیقت عدالت میباشد. اما میدانند عدالت چیست؟ یعنی ماهیت، حدود و احکام یقینی آنرا هم میدانند؟ یقیناً خیر! مگر ظنی تکساحتی بوده یا توهمی تنازعی باشد. چالش اینجا میباشد. اینجا بوده که بشریعت نیاز است. بدین سبب بدان تن میدهند؟ اینجا است که به امامت و نیابت بمثابه راهنمای راهبردی نیاز میباشد. یا عدالت چگونه تحقق میابد؟ اینجا است که به امامت و نیابت بمثابه راهبری راهبردی نیاز میباشد. ۲. عدالت مدنی فراگیر عدالت اجتماعی و سیاسی است. **اول. یکی) عدالت مدنی** فراهم آمده عدالت؛ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی میباشد. به تعبیری حاصل عدالت اقتصادی، عدالت سیاسی و عدالت فرهنگی است. اینها بخش های سه گانه عدالت مدنی میباشد. یا عدالت در بخش های سه گانه مدنی اند. این سه؛ همبسته اند. بهم پیوسته اند. یک بسته اند. **دیگری) عدالت مدنی** فراگیر و جامع عدالت؛ فردی خصوصی و مدنی، جمعی (خانوادگی و گروهی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مدنی) و اجتماعی عمومی مدنی است. از ملی و فراملی منطقه ای تا امتی، بین مللی و جهانی میباشد. فراگیر گستره های عدالت اجتماعی بوده یا عدالت اجتماعی گستره های سه گانه اند. لازم و ملزومند. مکمل همنند. هم افزایند. **دوم.** چالش بعدی نظریه و نظام اینهاست. اینجا است که نیاز به نظریه و نظام مدنی امامت و نیابت ولایت فقیه پیش میآید. در این گفتمان؛ **یکی) الف.** عدالت اقتصادی، سبب مادی، ابزاری و مقدماتی عدالت سیاسی، عدالت فرهنگی و عدالت مدنی است. **ب.** عدالت سیاسی: صورت و سبب صوری ساختاری راهبردی عدالت اقتصادی، عدالت فرهنگی و عدالت مدنی میباشد. **ج.** عدالت فرهنگی، فاعل و سبب فاعلی و همچنین غایت و سبب غایی عدالت اقتصادی، عدالت سیاسی و عدالت مدنی است. چالش پرسش خیز در این زمینه بدینسان مرتفع میگردد. **دیگری)** گستره های عدالت فردی، جمعی اجتماعی مدنی؛ عموم و خصوص مطلق سه گانه مدنی عدالتند. همان رابطه نسبت فرد و جامعه که در مبحث مبانی جامعه شناختی سیاسی (اصالت فرد و جامعه) ملاحظه کردیم، در مورد عدالت فردی، جمعی (خانوادگی و گروهی) و اجتماعی نیز برقرار میباشد. بدین ترتیب: از سویی عدالت فردی سبب فاعلی و مادی عدالت جمعی و بنوبت خود عدالت اجتماعی است. کما اینکه برعکس نیز از سوی دیگر عدالت اجتماعی؛ سبب صوری و غایی عمومی عدالت جمعی و بنوبت خود عدالت فردی است. پرسش چالش انگیز بدین ترتیب رفع میشود. ۲. این چنین رویکردی عدالت علمی حکمی توحیدی میباشد. به تعبیری عدالت توحیدی بوده و بشمار میآید. دو ساحتی مادی و معنوی است. دو بعدی باطنی و ظاهری میباشد. راهبرد متعادل و متعالی است. شبه عدالت ظنی غیر توحیدی نمی باشد. عدالت تکساحتی با مشقت خلاء معنوی نیست. تفلسفی سیاسی نمی باشد.

عدالت توهمی؛ نه ستمگری و نه ستم پذیری نیز نیست. ضد توحیدی نمی باشد. تنازعی نمی باشد. سوفیستی سیاسی نیست. عدالت متدانی نیز نمی باشد.

سه) عدالت سیاسی: عین یا بخشی از عدالت مدنی است. عدالت مدنی: عدالت اجتماعی و سیاسی می باشد. عدالت اقتصادی، عدالت سیاسی و عدالت فرهنگی است. توسعه اقتصادی، تعادل سیاسی و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی می باشد. همچنانکه بعداً در مسأله آزادی خواهیم دید: عدالت و آزادی (مدنی؛ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی فردی، جمعی و اجتماعی)، برخلاف گفتمانی که تعارض میان اینها قائل بوده، لازم و ملزوم همند. مکمل همند. هم افزایند. همانگونه که عدالت: میانه افرطرگری و ستم گرایی از سویی بوده و ستم پذیری تفریطی از دیگر سو است. آزادی: میانه: اختناق (استبداد و سلطه مطلقه)، و مانند این ناهنجاری از سویی بوده و قانونشکنی، بی بندباری، هرج و مرج (آناشرشی)، یلگی، و همانند این ناهنجاریها از سوی دیگر می باشد. در این صورت: مراد آزادی حدودمند است. آزادی متعادل می باشد. عدالت: حدود متعادل آزادی بوده و آزادی متعادل است. آزادی در حدود متعادل و تعادل مدنی و در جهت آن می باشد.

(نمودار)

رعایت و احقاق حقوق و حدود مدنی



اصالت با حق می باشد. حق: اعمال اراده افراد و گروه های مدنی در تعیین سرنوشت ملی و تحصیل سعادت حقیقی و یقینی واقعی فردی و مدنی خویش است. آزادی: برداشتن و فقدان موانع اعمال اراده می باشد. عدالت: ایجاد و وجود عوامل و شرایط اعمال اراده می باشد. عدل مدنی نیز اعم از اعتدال، تعادل و عدالت مدنی فراهم آمده تکافی، تناسب و تساوی همراه کارانه و فراگیر حفظ حقوق و احسان یعنی سیاست های حمایتی و قانونمداری است.

برآمد

«عدالت سیاسی کلانبخشی»

«عدل السلطان حياة الرعية و صلاح البرية» (غرر حکم)

الف. جمع بندی

تعدیل زیربخشی مدنی

مباحث مسایل سیاسی به چرایی و چیستی چگونگی؟ یا خاستگاه و جایگاه نقش گفتمان عدالت تا ولایت فقیه در نگاه، نظریه و نظام مدنی وارد شد. مبحث عدالت مدنی و سیاسی به چرایی و چیستی چگونگی؟ یا خاستگاه و جایگاه نقش گفتمان عدالت در نگاه، نظریه و نظام مدنی پرداخت. مراد عدالت ذاتی، فطری، شرعی و عرفی میباشد. منظور عدالت حقیقی و یقینی واقعی است. ظنی تکساحتی واقعی نما و توهمی تنازعی ضد واقعی نیست. عدالت فردی، جمعی و اجتماعی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مدنی است. عدالت دو ساحتی مادی و معنوی است. دو بعدی باطنی و ظاهری میباشد. ارزشی، بینشی و منشی درونی و کنشی و رفتاری بیرونی است. به تعبیری: توحیدی، الهی، متعادل، متعالی، و بسان اینها بوده و محسوب میگردد. عدالت در حدود کلی و با احکام تفصیلی مکتب (شریعت) مدنی یقینی مورد پذیرش عمومی است. مراد مکتب دینی مدنی توحیدی میباشد. اعتدال فرابخشی، تعادل میانبخشی، تعدیل بخشی اعم از تکافی، تناسب و تساوی زیربخشی مدنی است.

ب. نتیجه

سیاست عدالت مدنی: سیاست اعتدال، تعادل و تعدیل مدنی

عدالت مدنی و سیاسی: تنها و برترین جایگزین بهینه و بسامان و کارآمد عدالت طبیعی بشری بوده که سبب کارآمدی، توسعه و سعادت مدنی ظنی تکساحتی و توهمی تنازعی میباشد

ج. راهبرد جدید

سیاست تعدیل مدنی

اول. مباحث مسایل فلسفه سیاسی: یک. از سویی بر بنیان خداگرایی تا جامعه گرایی مدنی است. دو. الف. فراگیر اهم مسایل پیشرفت مدنی میباشد. بیک اعتبار از عدالت سیاسی تا ولایت فقیه مدنی است. ب. تجرید و تعلیل نظری و نیز تجویز و تبیین عملی عدالت سیاسی تا ولایت فقیه سیاسی میباشد. سه. از دیگر سوی زیرساخت

سیاست عدالت مدنی تا سیاست ولایت فقیه میباشد. در؛ یکی چالش کارآمدسازی و ارتقای هر چه فراتر کارآمدی مدنی است. دیگری. راهبرد الگوسازی سیاست پیشرفت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مدنی میباشد. سوم. چشم انداز خودشکوفایی و تحصیل سعادت مدنی و کرامت انسانی مدنی است. در گستره های فردی، جمعی و اجتماعی فروملی، ملی داخلی و خارجی و فراملی امتی، بین مللی تا جهانی میباشد. معطوف به تمدنسازی نوین است. **دوم. عدالت مدنی و سیاسی:** یک. از سویی بر بنیان خداگرایی تا جامعه گرایی مدنی است. دو. موجد زایش، پویش و بویژه پایش نظام مدنی و پیشرفت مدنی میباشد. میباشند. سه. از دیگر سوی زیرساخت سعادت مدنی تا ولایت فقیه سیاسی میباشد.

خود آزمایی دانشجویی: پرسش و پاسخ های درسی

۱. اعتدال فرابخشی مدنی، تعادل میان بخشی اقتصادی و فرهنگی و تعدیل بخشی و زیربخشی سیاسی چه (و چگونه) است؟

۲. رابطه و نسبت عدالت و مدنیت چه (و چگونه) میباشد؟

۳. عدالت مدنی؛ اجتماعی و سیاسی چه (و چگونه) است؟

مسئله سوم

«سعادت» و «سیاست»

«سعادت سیاسی»

(Political Happiness)

چرایی و چیستی چگونگی؟

خاستگاه، جایگاه و نقش؟

چکیده

«اما الذین سعدوا ففی الجنة خالدین فیها ... عطاء غیر مجذوذ» (هود/۱۱؛ ۱۰۸)

سعادت مدنی

در این مبحث سعادت و سیاست و رابطه و نسبت و آمیزه ایندو یعنی مسئله سعادت سیاسی یا سعادت مدنی مطرح میشود. منظور سعادت عملی و عینی عرفی است. سعادت حقیقی و یقینی واقعی مدنی میباشد. ظنی تکساحتی تفلسفی نبوده و توهمی تنازعی سوفیستی نیست. سعادت: ذاتی، فطری، شرعی و عرفی است. سعادتنگری نظری و سعادتگرایی عملی واقعی عرفی میباشد. الف. حق و حقیقت نگری و گرایی است. ذاتی بوده یعنی تکوینی میباشد. سرشتساز بوده و سرنوشتساز انسان محسوب میگردد. دارای مبادی حقیقی فطری است. جبلی بوده و سرشتی انسانی میباشد. نگرش عقلی برهانی بوده و گرایش قلبی شهودی است. ب. با ماهیت و مبنا یا مبانی ماهوی یقینی میباشد. در حدود کلی شریعت و با احکام تفصیلی شرعی میباشد. بویژه شریعت مورد پذیرش عمومی است. بخصوص شریعت یقینی میباشد. ج. بعد از مرحله تبیین علمی و فلسفی، تا مراحل ترسیم فنی، ترویج عمومی و تحقق عینی پیش میرود. کارگذاری سعادت میباشد. باصطلاح سعادت‌مندی بوده و میتواند خوانده شود. آسایش بدنی همگانی، اعتدال ملی و کارامدی و آرامش روحانی مدنی می باشد. از لذت بدنی تا بهجت روحانی است. سعادت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. اینها

بخشهای سه گانه لازم و ملزوم، مکمل و هم افزایند. بترتیب سبب مادی، صوری و فاعلی-غایی هم و سعادت مدنید. سعادت فردی، جمعی و اجتماعی میباشد. اینها گستره های سه گانه همبسته، پیوسته و یک بسته اند. بنوبت سبب فاعلی-مادی و سبب صوری و غایی همنند. بمنظور وجود و ایجاد امکان و توان شکل گیری و اعمال اختیار حدودمند مدنی خویش میباشد. در تعیین اعم از؛ ترسیم و تحقق پیشرفت و غایت مدنی یقینی خویشتن میباشد. منظور حقیقت و ماهیت واقعیت سعادت عملی و عینی سیاسی است. هستی شناسی و چیستی چگونگی سعادت مدنی؛ اجتماعی و سیاسی میباشد. مراد سیاست سعادت مدنی است. الف. سیاستگذاری سعادت بوده و به تعبیری سعادتگذاری میباشد. ب. سیاستمداری سعادت و به تعبیری سعادتمداری بوده و محسوب میگردد. یک. بدین سبب محور اصلی: موضوعیت و ضرورت و حتی زیبایی یا چرایی یعنی هستی و چیستی چگونگی سعادت سیاسی میباشد. در نگاه، نظریه و نظام سیاسی است. دو. بدین مناسبت محورهای فرعی: خاستگاه، جایگاه و نقش گفتمان سعادت مدنی میباشد. ۱. در سایر مسایل سیاسی است. از عدالت مدنی تا ولایت فقیه مدنی میباشد. ۲. در چالش کارآمدسازی مدنی پیشارو و راهبرد الگوسازی پیشرفت مدنی فرازآینده میباشد. ۳. الف. در فرایند بروز ظرفیتهای ذاتی فکری و روحی و فطری عقلیو قلبی انسانی مدنی، غریزی و حتی جسمانی بشری است. تا سر حد خودشکوفایی مدنی میباشد. ب. در فرابرد تحصیل سعادت مدنی است. تا مرز کرامت انسانی مدنی میباشد. ۴. تا چشم انداز تمدنسازی نوین است.

پیش درآمد

سعادت اجتماعی و سیاسی

«من عمل صالحا من ذکرا و انثی و هو مؤمن فلنجینه حياه طيبه» (نحل/۱۶؛ ۹۷)

یک) عنوان، مسئله، موضوع و محور مبحث چه (و چگونه) است؟ ۱. عنوان مبحث: مسایل فلسفه سیاسی؛ مسئله دوم. «سعادت» است. ۲. مسئله: چرایی و چیستی (چگونگی) رابطه و نسبت متقابل «سعادت و سیاست» میباشد. هدف: آمیزه این دو پدیده، مفهوم و واژگان است. منظور «سعادت سیاسی» میباشد. حتی «سعادت مدنی» مورد نظر است. مراد سعادت اجتماعی و سیاسی میباشد. به تعبیری سعادت اجتماعی و سعادت سیاسی می باشد. فراهم آمده خیرات توسعه اقتصادی، تعادل سیاسی و تعالی فرهنگی میباشد. عبارتی؛ الف. توسعه اقتصادی و تأمین آسایش بدنی، توأمان ب. توسعه و تعادل سیاسی و کارآمدی ملی در جهت ج. توسعه و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامی مدنی تا کرامت انسانی است. ۳. موضوع: تبیین

سیاست سعادت بمنظور ترسیم، ترویج و تحقق آن است. غرض و هدف از آن: سیر و نیل به سعادت سیاسی بوده و به اصطلاح تحصیل سعادت مدنی می باشد. همان گونه که در مبحث مبانی غایت شناسی جهان هستی و سیاست مطرح شد، غایت مدنی: سعادت اجتماعی و سیاسی است. به تعبیری سعادت مدنی: غایت اجتماعی و سیاسی میباشد. از جمله غایت جامعه مدنی، نظام مدنی و سیاست مدنی: سعادت مدنی است. غرض و هدف از آن: سعادت سیاسی است. که منجر به توسعه و تعادل و در نتیجه توسعه و تعالی جامعه، نظام سیاسی، دولت و پیشرفت آنها میگردد. به تعبیری تحصیل سعادت مدنی، ناشی حصول پیشرفت اجتماعی و سیاسی میباشد. کمال؛ رسایی و سازواری، کارامدی، بهره روی و اثربخشی بوده و کرامت؛ جلال و جمال انسانی در گرو این امر است. ۴. محور: خاستگاه، جایگاه و نقش سعادت در سیاست میباشد. سعادت سیاسی است. حتی بر عکس خاستگاه، جایگاه و نقش سیاست در سعادت میباشد. سیاست سعادت است.

دو پرسش اصلی: سعادت و سیاست چه است؟ رابطه و نسبت این دو چگونه میباشد؟ سعادت سیاسی یا سعادت مدنی چه (و چگونه) میباشد؟ پرسشهای فرعی: چرا؟ چیست؟ چگونه؟ سه سطح این مبحث چرایی و چیستی سعادت سیاسی یا مدنی میباشد.

در گفتمان اسلام (قرآن و روایت): «فمن اتبع هداى فلا یضل و لا یشقى» (طه/۲۰؛ ۱۲۳)، راهبرد راهبری و راهبری راهبردی دینی مدنی توحیدی صراط مستقیم؛ متعادل و متعالی، برترین نعمت و زیرساخت سیاست سیر سعادت و آغاز بوده و تبعیت از آن نقطه عزیمت آن میباشد. عدم خوف و عدم حزن یعنی امنیت تا امان و شادکامی است. سعادت بمعنای خوشبختی میباشد. ایمان و عمل صالح فردی و جمعی و اجتماعی محوریت عزیمت سیاست سعادت است. ۱. «فمن تبع هداى؛ لا خوف علیهم و لا هم یحزنون» (بقره/۲؛ ۱۰۳)؛ تبعیت هدایت، موجب عدم خوف و عدم حزن میباشد. بدلالیت تضمینی: خوف و حزن ارکان دوگانه شقاوتند. ناسازواری و نارسایی بوده یا ناشی از آنهایند. که به تعبیر فردوسی در حکمت شاهنامه: کزی و کاستی اند. بدلالیت التزامی: عدم خوف و عدم حزن: ارکان دوگانه عادتند. از رفع و نیز دفع با ایمان و عم صالح دوران غیبت تا ریشه کنی آنها با عقلانیت و عدالت در دوران ظهور مهدوی میباشد. ۲. بدین سبب «فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون» (بقره/۲؛ ۶۲)؛ خوف دفع و حزن رفع میگردد. ۳. «فمن آمن بالله و بالیوم الآخره و عمل صالحا فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون» (مائده/۵؛ ۶۹)، دیگر ناامنی و اندوهی نمی ماند. ناامنی عاضی برونی ناشی از سیاست های تنازعی ناسازوار (کزی) و حزن دورنی و درونزای ناشی از سیاست های تکساحتی نارسا (کاستی) است. ۵. «فمن آمن و اصلاح فلا خوف علیهم و لا هم

یحزنون» (انعام/۶؛ ۴۸)، ناامنی و اندوه ریشه کن میگردند. ۶. «فمن اتقى و اصلاح فلاخوف عليهم و لا هم یحزنون» (اعراف/۵؛ ۳۵). مشروط باینکه تقوا پیشه کرده و اصلاحگری کنند. ۷. «ان الذین قالوا: ربنا الله ثم استقاموا فلاخوف عليهم و لا هم یحزنون» (احقاف/۴۶؛ ۱۳). راهبرد آن نیز اتکال به پروردگار و ایستادگی است. در نتیجه از سویی سیاست هدایت، ایمان و تقوا و تبعیت صراط مستقیم و اصلاح و ایستادگی سیاسی و عمل صالح مدنی، تهدید و اندوه را مرتفع میسازد. توسعه، تعادل و تعالی و در نتیجه آسایش و آرامش بار میآورد. حاصل آن عدم اضطراب (فقر) و عدم اضطراب (تشویش و تشتت) است. که مقدمات، اجزا و عین سعادتند. کما اینکه بر عکس جاهلیت سیاسی و سیاست توسعه ظنی ضالی تکساحتی (شرک) و مغضوبی تنازعی فاسقی (کفر)، موجب خوف (ترس و تروریسم) و حزن اضطراب فقر و توسعه نیافتگی و تبعیض و شکاف است. موجد؛ الف. و از سویی تنگنایی خلاء معنوی («ضاقت الارض بما رحبت») تنگنایی تکساحتی (فرویدیسمی) میباشد. ب. از دیگر سوی تشتت («فمن اعرض عن ذکرى فله معیشه ضنکا») و اضطراب تعارض و تنازع (داروینیسم) و سلطنتی درونی تا سلطه گرایی استعماری، استکباری و امپریالیستی بیرونی ملی و فراملی تا بین مللی و جهانی میباشد. چنانکه امروزه شاهد آنیم. این عین شقاق اعم از مشقت و شقاوت یعنی گرفتاری و بدبختی فراینده و زیانبار است («ان الانسان لفی خیر، الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر»: عصر). رابطه و نسبت سعادت فردی افراد، سعادت جمعی بویژه خانوادگی و سعادت اجتماعی بویژه ملی بسان رابطه و نسبت عدالت فردی، جمعی و اجتماعی مدنی یا عمومی است. سیاست: راهبرد تأمین حداکثر سعادت همگانی افراد و جماعات در گستره سعادت عمومی میباشد.

بدینترتیب: یک. سعادت دارا و فراهم آمده مراتب سه گانه هستی و هستی شناسی، چیستی و چیستی شناسی و چگونگی و چگونگی شناسی است. یا فراگیر مبادی ارزشی، مبانی بینشی و منشی و مظاهر کنشی و روشی یا رفتاری میباشد. کما اینکه سعادت: همان ذاتی، فطری، شرعی و عرفی است. سیر بسوی سعادت و امکان تحصیل آن در آفرینش انسان نهاده و نهادینه میباشد. فطرت عقلی برهانی انسانی، ضرورت و مطلوبیت آن را درک و تجویز مینماید. فطرت قلبی شهودی انسانی، نسبت بدان گرایش داشته یا می یابد. اما اجمالی است. شریعت، بمثابة طرح هادی، نقشه راه و راهبرد راهبری، حدود کلی و حتی حسب مورد احکام تفصیلی آن را تبیین و ترسیم می نماید. انسان بکمک شعور یا هوش ابزاری با شیوه تجربه و عرف، شاخصه های عینی و سارکارهای عملی آن را روشن ساخته و ارایه میدهد. چنین سعادت؛ توحیدی دو ساحتی مادی و معنوی، دو بعدی باطنی و ظاهری متعادل و متعالی است. در نتیجه یا چرا که حقیقی و یقینی واقعی میباشد. غیر و

ضد توحیدی ظنی تکساحتی تفلسفی نبوده و توهمی تنازعی سوفیستی نامتعادل و نامتعالی متدانی نیز نیست.

دو. ۱. اول. انسان مدنی: سعادتمدار و سعادتمدار اجتماعی و سیاسی است. سعادتنگر و سعادتنگرای مدنی میباشد. سعادتمدار و سعادتمدار است. ظرفیت، ضرورت و زمینه آنرا دارد. جامعه انسانی بتناظر انسان اینگونه میباشد. نیازمند تبیین علمی، ترسیم عملیاتی، ترویج عمومی و تحقق عینی شامل مهندسی، مدیریت (۱. بسیج منابع، ۲. سازماندهی، ۳. پیشبرد، ۴. پایش) و آسیبشناسی و آسبیزدایی (مهندسی مجدد، مرور و مستمر) است. سعادتمدار و شقاوت: پدیده‌هایی انسانی اند. **سعادتمدار**: غایت و سبب غایی سیاست است. **سیاست**: صورت و سبب صورتی ساختاری راهبردی سعادتمدار است. راهبرد و فرایند سیر از وضعیت موجود در حال بسوی تحصیل سعادتمدار مطلوب متناسب در فرازآینده میباشد. جنس سعادتمدار: لذت است. لذت حسی جسمانی مدنی، لذت نفسانی دفع ناملایم (درد) و جلب و جذب ملایم (خوشی) غریزی (شهرت، قدرت، ثروت)، لذت احساسی برین تعالی روحی و روحانی و تا لذت اعتلای فکری، عقلی، معرفیتی و علمی میباشد. لذت عدالت، لذت آزادی، حتی لذت کرامت از این نوع است. نوع سعادتمدار: فرح، سرور و بهجت میباشد. گشودگی، سبکی و برانگیختگی روحی است. به تعبیری سعادتمدار: آسایش مدنی، اعتدال و آرامش باطنی مدنی می باشد. حاصل و جامع؛ یکی رفع و فقدان موانع است. به تعبیری آزادی منفی و عدالت سلبی یعنی سلطه و ستم ناگرایی، پرهیزی و ستیزی میباشد. دیگری وجود و ایجاد شرایط متناسب و توانمندسازی است. به تعبیری عدالت ایجابی و ایجاد و آزادی مثبت میباشد. برای اعمال اراده است. در فرایند بروز ظرفیتهای ذاتی فکری و روحی و انسانی مدنی میباشد. با بهره‌وری و اثربخشی هر چه فراتر مدنی است. در فرایند پیشرفت مدنی تا خودشکوفایی مدنی و کرامت انسانی میباشد. **دوم**. سعادتمدار اعم از: سعادتمداری و سعادتمداری است. نیز فراگیر سعادتمداری اعم از: سعادتمداری (کارگذاری و سیاست گذاری سعادتمدار) و سعادتمداری (سیاستمداری سعادتمدار) و متقابلاً سعادتمدار پذیر می باشد. از تبیین علمی، ترسیم عملیاتی، ترویج عمومی تا تحقق عینی سعادتمدار است. سعادتمدار بدین معنا: ذاتی، فطری، شرعی و عرفی است. دارای مبادی تکوینی، محکومات عقلی و قلبی حقیقی، مبانی اعم از: حدود کلی ثابت و احکام تفصیلی یقینی شرعی متحول (نه ظنی یا توهمی) و اشکال و سازکارهای روزآمد عرفی واقعی به تناسب مقتضیات زمانی، مکانی و موضوعی است. **سوم**. سعادتمدار مدنی: یک. اعتدال فرابخشی، دو. تعادل میان بخشی و سه. تعدیل کلان بخشی مدنی می باشد. اعم از: الف. تکافی نهادهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مکمل مدنی، ب. تناسب و ج. یک. تساوی در برخورداری منابع عمومی و دو. کارانه (تدبیر و تلاش مازاد) زیربخشی مدنی میباشد. سبب پایایی و حتی پویایی و بلکه زیایی نظام مدنی

است. **چهارم**. همگان سعادت را ضروری و حتی زیبا دانسته و می‌خواهند. به تعبیری بایستگی و شایستگی سعادت میدانند. این هستی و حقیقت سعادت می‌باشد. اما میدانند سعادت چیست؟ یعنی ماهیت، حدود و احکام یقینی آنرا هم میدانند؟ یقیناً خیر! مگر ظنی تکساحتی بوده یا توهمی تنازعی باشد. چالش اینجا می‌باشد. اینجا بوده که بشریعت نیاز است. بدین سبب بدان تن میدهند؟ اینجا است که به امامت و نیابت بمثابه راهنمای راهبردی نیاز می‌باشد. یا سعادت چگونه تحقق می‌یابد؟ اینجا است که به امامت و نیابت بمثابه راهبری راهبردی نیاز می‌باشد. ۲. اگر چه سعادت عمدتاً برای سعادت فردی و گاه سعادت مدنی بکار برده میشود. اما سعادت پدیده ای فراگیر است. در این گفتمان؛ **یکی. الف**. توسعه اقتصادی کمی و کیفی سخت، نیمه سخت و نرم افزاری و تأمین آسایش بدنی، سبب مادی، ابزاری و مقدماتی تعادل سیاسی، تعالی فرهنگی و سعادت مدنی است. **ب**. تعادل سیاسی و کارآمدسازی ملی (زیرساختی، ساختاری و راهبردی دولتی، عمومی و خصوصی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی): صورت و سبب صوری ساختاری راهبردی توسعه اقتصادی، تعالی فرهنگی و سعادت مدنی می‌باشد. **ج**. تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی، فاعل و سبب فاعلی و همچنین غایت و سبب غایی عدالت اقتصادی، عدالت سیاسی و عدالت مدنی است. چالش پرسش خیز در این زمینه بدینسان مرتفع میگردد. **دیگری**. گستره های عدالت فردی، جمعی اجتماعی مدنی؛ عموم و خصوص مطلق سه گانه مدنی عدالتند. همان رابطه نسبت فرد و جامعه که در مبحث مبانی جامعه شناختی سیاسی و اصالت فرد و جامعه ملاحظه کردیم، در مورد سعادت فردی، جمعی (خانوادگی و گروهی) و اجتماعی نیز بر قرار می‌باشد. بدین ترتیب: از سویی سعادت فردی سبب فاعلی و مادی سعادت جمعی و بنوبت خود سعادت اجتماعی است. کما اینکه برعکس نیز از سوی دیگر سعادت اجتماعی؛ سبب صوری و غایی عمومی سعادت جمعی و بنوبت خود سعادت فردی است. پرسش چالش انگیز بدین ترتیب رفع میشود. ۳. این چنین رویکردی سعادت علمی حکمی توحیدی می‌باشد. به تعبیری سعادت توحیدی بوده و بشمار می‌آید. دو ساحتی مادی و معنوی است. دو بعدی باطنی و ظاهری می‌باشد. راهبرد متعادل و متعالی است. شبه سعادت ظنی غیر توحیدی نمی باشد. توسعه تکساحتی با مشقت خلاء معنوی نیست. تفلسفی سیاسی نمی باشد. سعادت توهمی یعنی شقاوت نیز نیست. ضد توحیدی نمی باشد. تنازعی نمی باشد. سوفیستی سیاسی نیست. متدانی نیز نمی باشد. در نتیجه: سعادت مدنی: خیر مطلق است. خیر فراگیر و نهایی مدنی می‌باشد. سعادت مدنی غایی است. غایت سیر سیاست می‌باشد. مراد **هستی شناسی و چیستی شناسی** چگونگی عملی و عینی، دانش چگونگی شناسی و حتی فن چگونگی سازی **سعادت اجتماعی و سیاسی** اینچنین است. حقیقت و ماهیت واقعیت سعادت

میباشد. سعادت حقیقی و یقینی واقعی است. شناسایی و شناساندن مبادی ارزشی و مبانی بینشی (نگرش) و منشی (گرایش) درونی بُروز، برآمد و مظاهر (عوارض) کمی و کیفی کنشی و روشی یا رفتاری بیرونی سعادت مدنی میباشد. به تعبیری ارزششناسی سعادت، بینششناسی سعادت نگری و منششناسی سعادتگرایی مدنی است. تبیین علمی حکمی نظری بمنظور ترسیم عملی، ترویج عمومی و تحقق عینی سیاست سعادتگرایی اعم از؛ سعادتگذاری و سعادتمداری مدنی دولت و متقابلاً سعادتپذیری مدنی مردمی میباشد.

مراد منظور بایستگی سعادت مدنی شایسته است. **اول. سعادت:** خیر نهایی، غایت و سبب غایی سیاست در بروز ظرفیتهای ذاتی فکری و روحی و انسانی، بهره وری و اثربخشی مدنی، پیشرفت (Progress) مدنی و خودشکوفایی (Self-Flourish) مدنی میباشد. در سیر تحصیل خیرات مدنی تا مرز کرامت انسانی است.

دوم. سعادت بدین معنا: ذاتی، فطری، شرعی و عرفی انسانی و مدنی میباشد. دارای مبادی تکوینی، محکّمات عقلی و قلبی حقیقی پایدار، مبانی اعم از؛ حدود کلی ثابت و احکام تفصیلی یقینی شرعی متحول (نه ظنی یا توهمی) و اشکال و سازکارهای روزآمد عرفی واقعی مختلف و متغیر به تناسب مقتضیات زمانی، مکانی و موضوعی است. **سوم.** سعادت اعم از: سعادتنگری و سعادتگرایی انسان مدنی است. نیز فراگیر سعادتگذاری

(کارگذاری و سیاست گذاری سعادت) و سعادتمداری (سیاستمداری سعادت) و متقابلاً سعادتپذیری مردمی میباشد. از تبیین علمی فلسفی مدنی نظری، ترسیم حکمی سیاسی عملی، ترویج عمومی تا تحقق عینی سعادت سیاسی و مدنی است. **چهارم. سعادت مدنی:** خوشبختی، شادی، کامیابی، و بسان اینها میباشد. از لذت دفع

درد نا ملایم و جلب ملایم حتی بدنی و غریزی همگانی در جهت و تا بهجت روحانی و عقلانی مدنی است. جامع آسایش بدنی همگانی (امنیت، سلامت؛ بهداشت و طول عمر یا افزایش سن امید بزندگی و اشتغال، درآمد، رفاه تا تفریحات سالم سازنده یا ارتقای کیفیت زندگی)، اعتدال ملی و آرامش مدنی بوده و محسوب میگردد. **پنجم. یکی. سعادت مدنی** فراهم آمده پیشرفت مدنی میباشد. حاصل؛ الف. توسعه اقتصادی و تأمین

آسایش بدنی، ب. مثابه سبب مادی، مقدماتی و ابزاری سعادت مدنی است. ب. توأمان توسعه و تعادل سیاسی و کارآمدسازی ملی، ب. مثابه سبب صوری ساختار راهبردی تحصیل سعادت مدنی میباشد. ج. در جهت توسعه و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی تا همان کرامت انسانی است. ب. مثابه سبب فاعلی و غایی سعادت مدنی میباشد. اینها بخشهای سه گانه سعادت مدنی اند. بترتیبی که اشارت گردید. این سه؛ لازم و ملزومند. مکمل همدند. هم افزایند. سعادت سیاسی: بخش تعادل سیاسی و کارآمدی ملی سعادت مدنی است. استقلال، آزادی و مردمسالاری دینی بوده و محسوب میشود. عدالت اجتماعی، مشارکت مردمی و اقتدار، کارآمدی و عزت ملی میباشد. **دیگری. سعادت مدنی** فراگیر و جامع سعادت: فردی خصوصی و مدنی، سعادت

جمعی خانوادگی و گروهی مدنی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تا سعادت اجتماعی عمومی مدنی است. سعادت فروملی، ملی داخلی و خارجی و فراملی امتی، بین مللی تا جهانی میباشد. اینها گستره های سه گانه سعادتند. و قلمروهای آنها میباشد. به تعبیری سعادت در گستره های مدنی اند. اینها به هم پیوسته اند. همبسته اند. یک بسته اند. سعادت فردی، فاعل و ماده یا جزء و اجزاء تشکیل دهنده یعنی سبب فاعلی و مادی سعادت جمعی و بنوبت خود سعادت اجتماعی تا سعادت مدنی است. بایسته بوده باشد. برعکس نیز سعادت جمعی و بنوبت خود سعادت اجتماعی و سعادت مدنی، صورت و غایت یا سبب صوری و غایی سعادت اجتماعی، جمعی، و فردی افراد و حتی سعادت شخصی اشخاص است. شایسته بوده باشد. این چنین سعادت، حقیقی و یقینی واقعی است. ظنی تکساحتی تفلسفی شبه سعادت مدنی و سعادت نما نیست. توهمی تنازعی سوفیستی شقاوت مدنی نیز نمی باشد. ششم. چالش بعدی نظریه و نظام اینهاست. اینجاست که نیاز به نظریه و نظام مدنی امامت و نیابت ولایت فقیه پیش میآید.

«فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفر و شهیق» (هود/۱۱؛ ۱۰۶)

برآمد

زندگانی مدنی

الف. جمع بندی

پاکزیست مدنی

مبحث سعادت مدنی به چرایی و چیستی چگونگی؟ یا خاستگاه و جایگاه نقش گفتمان سعادت سیاسی در نگاه، نظریه و نظام مدنی پرداخت. مراد سعادت ذاتی، فطری، شرعی و عرفی میباشد. منظور سعادت حقیقی و یقینی واقعی است. ظنی تکساحتی واقعی نما و توهمی تنازعی ضد واقعی نیست. سعادت فردی، جمعی و اجتماعی در بخشهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مدنی است. سعادت دو ساحتی مادی و معنوی است. دو بعدی باطنی و ظاهری میباشد. ارزشی، بینشی و منشی درونی و کنشی و رفتاری بیرونی است. به تعبیری: توحیدی، الهی، متعادل، متعالی، و بسان اینها بوده و محسوب میگردد. خوشبختی مدنی در حدود کلی و با احکام تفصیلی مکتب مدنی یقینی مورد پذیرش عمومی است. آسایش بدنی همگانی، توأمان با اعتدال ملی در جهت آرامش باطنی مدنی میباشد. حاصل پیشرفت مدنی؛ الف. توسعه اقتصادی و تأمین آسایش

عمومی است. توأمان ب. توسعه و تعادل سیاسی و کارآمدسازی ملی میباید. در جهت ج. توسعه و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی است. تا خودشکوفایی مدنی و کرامت انسانی مدنی میباید. سعادت مدنی: بهزیست مدنی و زندگانی مدنی است. فرای زیست و زندگی و توسعه تکساحتی مدنی مادی میباید. ضد زیست و توسعه تنازعی مدنی متدانی است.

ب. نتیجه

«آسایش بدنی، اعتدال و آرامش مدنی»

سعادت مدنی: تنها و برترین جایگزین بهینه و بسامان و کارآمد مشقت مدنی ظنی تکساحتی (ناشی از خلاء معنویت) سیاسی و شقاوت توهمی تنازعی سلطه گری سیاسی میباشند

ج. راهبرد جدید

«سیاست سعادت مدنی»:

«سیاست آسایش بدنی همگانی، اعتدال ملی عمومی و آرامش مدنی»

سعادت مدنی: یک. الف. از سویی بر بنیان و در راستای عدالت مدنی است. بر مبنای خداگرایی مدنی تا جامعه گرایی سیاسی میباید. ب. برآمد کارآمدی و پیشرفت مدنی است. دو. الف. مسبب انگیزش کارآمدی، عدالت تا ولایت فقیه و پیشرفت مدنی میباید. ب. غایت و غایت بخش، صورت و صورت بخش و عین سرنوشت و سرنوشت سازی مدنی است. سه. از دیگر سوی غایت عدالت مدنی و آزادی مدنی بوده و می تواند محسوب گردد. به تعبیری غرض و حتی میزان مشروعیت مدنی تا ولایت فقیه سیاسی است.

خودآزمایی دانشجویی: پرسش و پاسخ های درسی

۱. سعادت چه (و چگونه) میباید؟

۲. رابطه و نسبت سعادت و سیاست چه (و چگونه) است؟

۳. سعادت مدنی (؛ اجتماعی و سیاسی) چه (و چگونه) میباید؟

۴. سعادت سیاسی چه (و چگونه) است؟

۵. سیاست سعادت چه (و چگونه) میباید؟

مسئله چهارم

«مشروعیت» و «سیاست»

«مشروعیت سیاسی»

(Political Legitimacy)

چرایی و چیستی چگونگی؟

خاستگاه، جایگاه و نقش؟

چکیده

حکروایی

در این مبحث مشروعیت و سیاست و رابطه و نسبت آمیزه ایندو یعنی مسئله مشروعیت سیاسی مطرح میشوند. منظور مشروعیت عملی و عینی عرفی است. مشروعیت حقیقی و یقینی واقعی مدنی میباشد. ظنی تکساحتی تفلسفی نبوده و توهمی تنازعی سوفیستی نیست. مشروعیت: ذاتی، فطری، شرعی و عرفی است. مراد سیاست مشروع میباشد. منظور جامع و برآمد حقانیت، عقلانیت، شرعیت، مقبولیت و کارامدی سیاسی است. یک. بدین سبب محور اصلی: موضوعیت و ضرورت و حتی زیبایی یا چرایی یعنی هستی و چیستی مشروعیت سیاسی میباشد. منظور آمیزه حقانیت، عقلانیت، رعیت، مقبولیت و کارامدی سیاسی است. در نگاه، نظریه و نظام سیاسی میباشد. دو. بدین مناسبت محورهای فرعی: خاستگاه، جایگاه و نقش گفتمان مشروعیت مدنی است. ۱. در سایر مسایل سیاسی میباشد. ۲. در چالش کارامدسازی مدنی پیشا رو و راهبرد الگوسازی پیشرفت مدنی فرازآینده میباشد. ۳. الف. در فرایند بروز ظرفیتهای ذاتی فکری و روحی و فطری عقلیو قلبی انسانی مدنی، غریزی و حتی جسمانی بشری است. تا سر حد خودشکوفایی مدنی میباشد. ب. در فرابرد تحصیل سعادت مدنی است. تا مرز کرامت انسانی مدنی میباشد. ۴. تا چشم انداز تمدنسازی نوین است.

*یاد آوری:

-پرسش موضوع، گزیده و نکات اصلی و برجسته جلسه پیشین

-گزیده بحث جلسه پیش

انسان: خیر خود را میخواهد. خوبی خود را میخواهد. شر و بدی خود را نمی خواهد. سعادت: خیر مطلق میباشد. خیر نهایی است. خیر غایی می باشد. خیر خیرات است. غایت می باشد. غایت غایات زندگانی انسانی

و مدنی است. همه کس سعادت خود را خواسته و در پی تحصیل آن میباشد. همه چیز را برای سعادت خود میخورد. سعادت خود را برای خود سعادت می خواهد. به تعبیری سعادت را برای سعادت می خواهد. امنیت خود را برای سلامت خویش می خواهد. سلامت خود را برای رفاه خویش می جوید. همگی اینها را برای آسایش خویش می خواهد. آسایش خویش را برای آرامش خویش می خواهد و می جوید. سعادت: خوشی، خوشبختی (فرای خوشوقتی و خوشحالی)، شادی، شادمانی، شادکامی، کامیابی، و مانند اینها است. فرح، سرور و بهجت میباشد. گشودگی، سبکی و برانگیختگی است. سعادت مدنی؛ اجتماعی و سیاسی: توسعه اقتصادی و تأمین آسایش بدنی، توأمان با تعادل سیاسی در جهت تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی است.

پیش درآمد

مشروعیت مدنی

یک) عنوان، مسئله، موضوع و محور مبحث چه (و چگونه) است؟ ۱. عنوان مبحث: مسایل فلسفه سیاسی؛ سوم. مسئله اصلی: «مشروعیت» است. ۲. مسئله: رابطه و نسبت متقابل «مشروعیت و سیاست» میباشد. هدف آمیزه این دو پدیده، مفهوم و واژگان است. منظور «مشروعیت سیاسی» میباشد. حتی «مشروعیت مدنی» مورد نظر است. یعنی مشروعیت اجتماعی و سیاسی میباشد. به تعبیری هدف و غایت: مشروعیت اجتماعی و مشروعیت سیاسی می باشد. ۳. موضوع: تبیین سیاست مشروع بمنظور ترسیم، ترویج و تحقق سیاست مشروع و مشروعیت است. غرض و هدف از آن: مشروعیت سازی سیاسی و به اصطلاح مشروعیت بخشی مدنی می باشد. همان گونه که در مبحث مبانی کلامی سیاست: پنجم. سیاست توحیدی و تشریعی مطرح شد، مبنای دینی مدنی: مشروعیت مدنی؛ اجتماعی و سیاسی است. که منجر به اعتمادسازی، رضایت عمومی و تولید سرمایه سیاسی ملی در توسعه و تعالی جامعه، نظام سیاسی، دولت و پیشرفت آنها میگردد. کما اینکه کمال و سعادت و کرامت مدنی در گرو این امر است. ۴. محور: خاستگاه، جایگاه و نقش مشروعیت در سیاست میباشد. بر عکس نقش، جایگاه و خاستگاه سیاست در مشروعیت است. به تبع آن مشروعیت نظام سیاسی، دولت، حاکمیت، حکومت، سیاست، قدرت سیاسی و همانند اینها است.

دو) پرسش اصلی: مشروعیت و سیاست چه است؟ رابطه و نسبت این دو چگونه میباشد؟ مشروعیت سیاسی یا مشروعیت مدنی چه میباشد؟ پرسشهای فرعی: چرا؟ چیست؟ چگونه؟

سه) سطح این مبحث چرایی و چیستی چگونگی مشروعیت سیاسی یا مدنی میباشد. هستی شناسی و چیستی شناسی مشروعیت سیاسی است. چنانکه به تعبیر امام خمینی (ره) «امری از امور حکومت ... بر مبنای قانون اسلام و حکم شرع باشد» (ولایت فقیه، ص ۱۰۹). اسلام و شریعت مورد پذیرش عمومی است. این اسلامیت و شریعت همراه با پذیرش عمومی یعنی مقبولیت مردمی، مشروعیت مدنی و سیاسی میباشد. مراد هستی شناسی و چیستی شناسی چگونگی عملی و عینی، دانش چگونگی شناسی و حتی فن چگونگی سازی مشروعیت اجتماعی و سیاسی این چنین است. تحت عنوان مشروعیت سازی یا کسب مشروعیت سیاسی میباشد. شناسایی و شناساندن مبادی ارزشی و مبانی بینشی (نگرش) و مَنشی (گرایش) درونی بُروز، برآمد و مظاهر (عوارض کمی و کیفی) کنشی و روشی یا رفتاری بیرونی مشروعیت مدنی میباشد. به تعبیری ارزش شناسی مشروعیت، بینش شناسی مشروعیت نگری و مَنش شناسی مشروعیت گرایی مدنی است. تبیین علمی حکمی نظری مشروعیت سیاسی بمنظور ترسیم عملی، ترویج عمومی و تحقق عینی سیاست مشروعیت نگری اعم از؛ مشروعیت گذاری و مشروعیت مداری مدنی دولت و متقابلاً مشروعیت پذیری مدنی یعنی مقبولیت مردمی میباشد.

درآمد

مشروعیت اجتماعی و سیاسی

یک) پیشتر حکمای بنام از افلاطون و ارسطو تا فارابی و خواجه نصیر و حتی ملا صدرا، مشروعیت سیاسی و حتی مقبولیت سیاسی را در قالب گفتمان حقانیت، عقلانیت و حکمت، شریعت و حتی بیعت (بمثابه قرارداد اجتماعی) و خیر یا فضیلت و سعادت بحث میکردند. حق و باطل، عقلانیت یا حکمت و در قبال و مقابل ظن و توهم یا جهالت و شایستگی و ناشایستگی یعنی شریعت تا ناشریعت: رکن اول و فرضیه اصلی مشروعیت سیاسی است. رکن دوم و مفروض اصلی: اراده عمومی و مقبولیت میباشد. چرا که پیش فرض این بوده که این چنین مواردی مقبول حقیقی و یقینی واقعی مردم است. حتی بدون مقبولیت مردم تحقق نیافته و قدرت و اقتدار نمی یابد. اما مقبولیتی که ناشی از تشخیص، گرایش همگانی (دولت)، پذیرش عمومی (دیانت) و گزینش درست حداکثری (دولتمردان) توسط مردم است. بدین ترتیب مشروعیت سیاسی: جامع هر دو رکن؛ یکی. شریعت بر اساس حقانیت، عقلانیت یا حکمت مدنی و سیاسی، دیگری. اراده عمومی یعنی مقبولیت سیاسی است. نامشروعیت سیاسی: باطل، ظنی و توهم و جهالت و نیز عدم اراده و مقبولیت عمومی و عدم رضایت مردم است. در تعبیری دیگر چنانکه در مبحث نخست در زمینه رابطه حکمت و سیاست ملاحظه گردید، بدانسان در مسأله عدالت مدنی نیز اشارتی شد، بدینسان سیاست بر بنیان شریعت و شریعت بر بنیاد

حکمت، نه تنها درست بوده، کارآمد؛ بهره ور و اثربخش است. این چنین شرعیت و مشروعیت و سیاستی: دینی و حکمی بوده و بشمار می‌آید. مشروعیت سیاسی و سیاست مشروع بدیترتیب، قوامبخش و اقتدار بخش نظام سیاسی نیز می‌باشد. سیاست نامشروع و نامعقول، ناکارآمد نیز بوده یا کارآمدی بهینه و بسامان دوساحتی مادی و معنوی و دو بعدی باطنی و ظاهر متعادل و متعالی ندارد. در این گفتمان، مشروعیت سیاسی فراهم آمده و فراگیر: حقانیت، عقلانیت، شرعیت، مقبولیت و کارآمدی بوده و برآمد و بروز یا صورت کمالی آنها است. یک. مشروعیت سیاسی پیوستار و ساختاری از؛ اول. «حقانیت»، دوم. «عقلانیت» (و حکمت و علم)، سوم. الف. «شرعیت» (دیانت، مکتب)، ب. «مقبولیت» (پذیرش همگانی، عمومی و اکثری) را در بر میگیرد. بایسته و شایسته است اینگونه باشد. ج. در قالب «قانونیت» می باشد. د. «رسمیت» نیز در همین زمره است. چهارم. باعتباری «کارآمدی»؛ بهره وری و اثربخشی مدنی: اجتماعی و سیاسی را نیز شامل میشود. حداقل معطوف به و موجب کارآمدی بوده و به تعبیری کارآمدی، برآمد اینها است. بدانسان که در مسأله حاکمیت ملاحظه خواهیم نمود، با اراده عمومی و حاکمیت نیز پیوندی استوار دارد. چه بسا مراد مشروعیت حاکمیت بوده و منظور حاکمیت مشروع می‌باشد. کما اینکه حاکمیت که جهت و جهتگیری مثبت یا منفی، حق یا باطل، روا یا ناروا و مشروع یا نامشروع تا خوب یا بد، شایسته یا ناشایسته و بایسته یا نابایسته ناشی از احکام بوده به سایر پدیده های سیاسی از حکومت، قدرت، دولت، سیاست، و بسان اینها، تسری مییابد. چنان که در بالا از اخلاق ناصری خواجه نصیر ملاحظه کردیم. غالبا مکاتب و متفکرین سیاسی، یکی از این عناصر حقانیت، عقلانیت یا حکمت، شرعیت، مقبولیت (یا اراده عمومی) و حتی کارآمدی را برجسته نموده یا بر آن تأکید نموده و مینمایند. اما اینها هر یک به تنهایی نارسا بوده و گاه حتی ناسازوارند. چنانکه افلاطون: مشروعیت را عقلانیت دانسته و عقلانیت را مشروعیت میدانند. به همین سبب حاکمیت حکیم و در حقیقت حاکمیت حکمت را مطرح میسازد. سنت اگوستین (بنیانگذار فلسفه سیاسی مسیحیت در کتاب شهر خدای خویش): مشروعیت را شرعیت خوانده و شرعیت را مشروعیت میخواند. به همین سبب اینرا در شهر خدا جستجو میکند. بر این اساس شورای کلیسا منبع و مرجع شرعیت معرفی میگردد. اهل تسنن با طرح «لا تجتمع امتی علی الخطا»؛ «امت من بر خطا اجماع نمی کنند»، نوعی مقبولیت را مبداء مشروعیت میدانند. شیعه: شرعیت را از مقبولیت متمایز ساخته و بنوعی مشروعیت را جامع فراهم آمده و فراگیر هر دو میدانند. به اصطلاح مشروعیت: هم دو جهتی الهی و مردمی است. هم دو جنبه ای دینی و سیاسی یا اجرایی می‌باشد. آنهم شرعیت و مقبولیتی که هر دو عقلانی و حقانی بوده و بایسته و شایسته است باشد. دوران مدرن بویژه در برداشتی

پسین و متأخر از اصحاب قرارداد اجتماعی پیشین: مقبولیت را عین مشروعیت دانسته و در نتیجه مشروعیت را مقبولیت نامیده و مقبولیت را مشروعیت می نامند. این چنین مشروعیتی را قانونی تلقی کرده و رسمی قلمداد میسازند. بنابراین در گفتمان مدرن مدرن: مقبولیت، مشروعیت، قانونیت، رسمیت یا عرفیت، یکی است. بنوعی مترادفند. این را میتوان مشروعیت مطلقه بمعنای مقبولیت مطلقه نامید. تاکنون مقبولیت مطلقه، محل تردید جدی قرار گرفته است. حتی هواخواهانی چون کارل پوپر از طرفداری جدی و دو آتشف در کتاب و گفتمان جامعه باز و دشمنانش بوده به تردید در کتاب اصلاحگری و انقلاب، همراه با هربرت مارکوزه می کشد. تا انکارگونه ای در کتاب تجربه این قرن، که آخرین یادگار بجای مانده از او بوده میرسد. که طرح تعدیل و مقبولیت معتدل و مشروط و بنوعی مشروع میباشد. اما چه اعتدال، شرط و شریعتی؟ از آن باز میماند. بدانسان که حتی روسو، در قرارداد اجتماعی تا هانتینگتون، در موج سوم دموکراسی نیز مطرح کرده اند، شریعت و دیانت مدنی اسلام، چه بسا این ظرفیت را دارا میباشد.

در نتیجه؛^۱ شریعت که روح و حقیقت و مبنا و ماهیت هویت بخش دولت و سیاست بوده و حدود و احکام سیاست و دولت و در اصل حاکمیت و حکومتند. تعین و تشخیص ملت، سیاست و دولت و نظام سیاسی و نیز حاکمیت، حکومت و قدرت و حتی اقتدار سیاسی، به شریعت است. متقابلاً تحقق و تحصیل شریعت به ملت، سیاست و دولت و نظام سیاست و نیز به حاکمیت، حکومت و قدرت و اقتدار سیاسی میباشد. منظور: سیاست مورد گرایش همگانی یعنی یکایک مردم چون مدنی طبع اند، بر مبنای و در حدود شریعت (قانون و مکتب) مقبول مردمی یعنی مود پذیرش عمومی است. توسط کارگزاران مشروع سیاسی مورد گزینش اکثریت مردم، تصویب و اعمال گردد یا میگردد. سیاستگذاری و سیاستمداری طبق شریعت است. ترسیم و تصویب سیاست ها و اعمال سیاست های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بر مبنای و در حدود کلی شریعت میباشد. کارگذاری سیاسی؛ نهادسازی و نظامسازی سیاسی (مهندسی سیاسی)، مدیریت سیاسی و آسبزدایی سیاسی با حکم و احکام تفصیلی حدود کلی شریعت است.

۲. مطابقت سیاست و شریعت یا با شریعت: طیف و پیوستاری از مراتب سه گانه سیاست و شریعت است. الف. از طرفی بمصداق «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع»؛ «هر چه را عقل بایسته دانسته، شریعت حدود آنرا تبیین شایسته میکند»، عینیت محکومات شریعت با مبادی ذاتی و فطری (عقلی برهانی و قلبی شهودی) سیاست بسان ضرورت امنیت، نظم و نظام، دولت، حاکمیت، حکومت، قدرت، عدالت، امانت (پیمان و قرارداد) و مانند اینها است. ب. عدم غیریت (عدم مغایرت) ماهیات سیاسی با مبنای و حدود شرعی و شریعت است. ج. عدم ضدیت اشکال و ابزار سیاسی با احکام ظاهری شریعت میباشد.

۳. مشروعیت سیاسی: جهت گیری حق یا باطل، درست یا نادرست، روا یا ناروایی و بسان اینها است. جهت گیری در حاکمیت که همان اراده عمومی بوده صورت میپذیرد. در این صورت حاکمیت مشروع و مشروعیت حاکمیت یا حاکمیت نامشروع و عدم مشروعیت و نیز نامشروعیت حاکمیت اطلاق میگردد.

الف. از سویی خود این مشروعیت نیز از حقانیت و عقلانیت در نتیجه کمال؛ رسایی و سازواری شریعت مورد پذیرش عمومی بمثابه منبع علمی و منشاء نظری و مبنا و معیار حاکمیت بوده ناشی میگردد. ب. از دیگر سوی در سایر پدیده های سیاسی بازتاب یافته و شرعی یا ناشرعی میگردند. در نتیجه نظام سیاسی، دولت، حکومت، قدرت، سیاست، و همانند اینها، نیز مشروع یا نامشروع میشوند.

۴. شریعت: مراد شریعت (قانون و راهبرد) حقیقی و یقینی واقعی رسا و سازوار ذاتی و دورنزادی کارآمد؛ بهره ور و اثربخش است. کما اینکه منظور سیاست این چنین میباشد. همچنین مشروعیت سیاسی اینگونه است. نارسایی و ناسازواری ناکارآمد یا با کارآمدی ظنی تکساحتی-توهمی تنازعی شریعت، سیاست و مشروعیت سیاسی نیست. چرا که اینها در حقیقت و مبادی، در ماهیت و مبانی و در واقعیت و مظاهر، سیاست، شریعت و مشروعیت نیستند. سیاست، شریعت و مشروعیت نما بسان سراب یا ضد اینها بسان آب شور دریا میباشند. ملا صدرا در کتاب و گفتمان عرفان و عارف نمایان (ترجمه کسر اصنام جاهلی: شکستن بت های جاهلی) با اشاره به حاکمیت «ولایت سیاسی» بجای حاکمیت سلطنتی، تصریح می نمایند: «آشکار است که سیاستمدار و پیشوا و امام، این مقام را به خاطر تخصصی و فنی که دارد، داراست، خواه دیگران از او بپذیرند و سخن او را گوش فرا دارند و یا نپذیرند. و طبیب در اثر تخصص و دانش خود و توانایی که معالجه بیماران دارد، طبیب است، حال بیماری باشد و یا نباشد و طبیب بودن او را نبودن بیمار از میان نبرد» (عرفان و عارف نمایان، ص ۶۹). یا خلبان، به سبب تخصص و فن خلبانی که آموزش نظری دیده و پرورش عملی یافته، قادر به پرواز هواپیما بوده و شایستگی و حتی بایستگی خلبانی هواپیما می باشد. در صورتی که مردم او را بشناسند و خلبانی او را بپذیرند، شرایط عملی خلبانی را نیز فراهم میسازند. اما اگر مردم به غیر خلبان و یا خلبان ضعیف یا خائن مراجعت کنند، خودشان زیان میبینند. ولی تشخیص خلبان قوی و امین از غیر خلبان و یا خلبان ضعیف و خائن، نیز نیاز به شناخت دارد. بنابراین شریعت شخص شایسته حکومت، ذاتی و قائم به شایستگی خودش است. ضمن اینکه به گرایش، پذیرش و گزینش مردم، اصلا و هیچگونه ارتباطی ندارد. اما گرایش همگانی، پذیرش عمومی و گزینش اکثری مردم نسبت به حکومت او تحقق میبخشد. ولی شناخت شرایط و تشخیص شرایط توسط مردم نیز در مشروعیت حاکمیت تاثیر گذار است.

مسایل فلسفی حقوقی شرایط حاکم (قوی و امین علمی و عملی دینی و سیاسی)، شیوه های روی کار آمدن (انتخاب، انتصاب یا زور) و استقرار مشروعیت سیاسی و سیاستهای کارآمد از سیاستگذاریها یا سیاستمداری یعنی تنظیم و ترسیم سیاست ها تا اعمال سیاستها، که مشروعیت زا بوده و نیز استمرار مشروعیت سیاسی

مستقرجانشینی و حتی مشروعیت زدایی جابجایی، در محل خود لازمند. کتابهای احکام سلطانی ماوردی، تنبیه امت نایینی و ولایت فقیه امام خمینی، جامع پاسخ بدین پرسش های فقهی سیاسی و بلکه فلسفی فقهی سیاسی و پردازش آنها است.

بدینسان: مشروعیت سیاسی: سیاست بر اساس شریعت است. در اصل حاکمیت بر اساس شریعت میباشد. به تبع آن، حکومت، دولت و نظام سیاسی بر مبنای و با میزان شریعت است. در حدود کلی و با احکام تفصیلی شریعت میباشد. حتی کارامدی، پیشرفت تا تحصیل سعادت این چنین است. البته شریعت مورد پذیرش عمومی، مورد نظر میباشد. بویژه شریعت یقینی است. حکمروایی بمعنای روا بودن حکمرانی میباشد. باعتباری مشروعیت سیاسی: ۱. یکی) فراهم آمده حقانیت، عقلانیت (حکمت)، شرعیت، مقبولیت (عرفیت) و حتی کارامدی مدنی است. دیگری) فراگیر؛ الف. گرایش به حاکمیت میباشد. حاکمیت گرایی حقیقی و عقلانی همگانی یکایک افراد جامعه است. بمثابة اصل قرارداد مدنی است. ۲. برای تشکیل، کارآمدسازی و الگوسازی پیشرفت جامعه مدنی، نظام مدنی، دولت مدنی و حکومت مدنی میباشد. بمنظور تحصیل سعادت مدنی است. عبارتی فنی تر: مشروعیتنگری نظری و مشروعیتگرایی عملی واقعی عرفی میباشد. الف. حق و حقیقت نگری و گرایی است. ذاتی بوده یعنی تکوینی میباشد. سرشتساز بوده و سرنوشتساز انسان محسوب میگردد. دارای مبادی حقیقی فطری است. جبلی بوده و سرشتی انسانی میباشد. نگرش عقلی برهانی بوده و گرایش قلبی شهودی است. ب. با ماهیت و مبنای مبنای ماهوی یقینی میباشد. در حدود کلی شریعت و با احکام تفصیلی شرعی میباشد. بویژه شریعت مورد پذیرش عمومی است. بخصوص شریعت یقینی میباشد. ج. بعد از مرحله تبیین علمی و فلسفی، تا مراحل ترسیم فنی، ترویج عمومی و تحقق عینی پیش میرود. کارگذاری مشروعیت میباشد. باصطلاح مشروعیتسازی بوده و نیز مشروعیت بخشی خوانده میشود. ب. پذیرش عمومی حکم شریعت (حدود کلی و احکام تفصیلی) یا حاکمیت احکام شرعی مورد پذیری عمومی مردمی میباشد. بعنوان طرح هادی، نقشه راه، راهبرد راهنمایی بمنظور راهبری راهبردی کارآمدسازی، پیشرفتسازی تا تحصیل سعادت مدنی است. بمثابة متن قرارداد مدنی، منشور و میثاق مشترک میباشد. منبع، مبنای اساس و میزان قانون اساسی است. ج. گزینش حاکم و حکومت حاکم شرعی مورد گزینش اکثری مردمی میباشد. بمثابة مجری و ضمانت اجرایی اصل و قرارداد حاکمیت مدنی است. مشروعیت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بخشهای سه گانه بویژه مشروعیت مدنی مستقر می باشند. لازم و ملزوم، مکمل و هم افزایند. بترتیب سبب مادی، صوری و فاعلی - غایی هم و مشروعیت مدینند. مشروعیت فردی، جمعی و اجتماعی گستره های سه گانه مشروعیت مدنی می باشند. همبسته، پیوسته و یک بسته اند. بنوبت سبب فاعلی - مادی و سبب صوری و غایی همند. مشروعیت بمعنای امکان اعم از اجاز و توان و حتی ابزار یا مجاز بودن و قادر بودن شکل گیری و اعمال حاکمیت یعنی اراده و اختیار عمومی حدودمند مدنی خویش میباشد. در تعیین اعم از؛ ترسیم و تحقق سرنوشت و سعادت

مدنی یقینی خویشتن میباشد. منظور حقیقت و ماهیت واقعیت مشروعیت عملی و عینی سیاسی است. هستی شناسی و چیستی چگونگی مشروعیت سیاسی میباشد.

بر این اساس مراد منظور بایستگی مشروعیت مدنی شایسته بوده و محسوب میگردد. اول. یک. باعتباری مشروعیت: روایی میباشد. روایی حاکمیت حکم یا احکام بوده و روایی حکومت حکام است. روایی شکلگیری اراده و اعمال آن میباشد. حتی حکمروایی است. در فرایند بروز ظرفیتها و بهره وری و اثربخشی هر چه فراتر، پیشرفت و خودشکوفایی در سیر تحصیل سعادت مدنی و کرامت انسانی میباشد. دو. مشروعیت بدین معنا: ذاتی، فطری، شرعی و عرفی است. تکوینی آفرینش انسان، فطری عقلی برهانی و قلبی شهودی انسانی مورد گرایش همگانی (همگی یکایک افراد)، شرعی و حیانی مورد پذیرش عمومی مردمی و عرفی مورد گزینش اکثری است. دارای مبادی تکوینی، محکومات عقلی و قلبی حقیقی، مبانی اعم از؛ حدود کلی ثابت و احکام تفصیلی یقینی شرعی متحول (نه ظنی یا توهمی) و اشکال و سازکارهای روزآمد عرفی به تناسب مقتضیات زمانی، مکانی و موضوعی واقعی است. دوم. یک. بنابراین مشروعیت: حاکمیت احکام شریعت میباشد. حکومت حکام شرعی است. حاکمیت سیاسی و سیاست حاکم مبتنی بر شریعت، در حدود کلی شریعت و با احکام تفصیلی شریعت میباشد. مراد شرعیت و شریعت (نظام فقهی و حقوقی) تا دیانت (معارف، حقوق و اخلاق) حقیقی و یقینی واقعی مورد پذیرش عمومی است. دو. مشروعیت باعتبارات گوناگون؛ حقانیت (حق و محق بودن)، عقلانیت (معقولیت و حکمت)، شرعیت و مقبولیت معطوف به کارآمدی؛ الف. بهره وری (Political Productivity) و ب. اثربخشی سیاسی (Political Efficiency) است. بهمین سبب برخی این و برخی آن را گرفته اند. به تعبیری جامع همه اینها به همین ترتیب میباشد. اینها لازم و ملزومند. مکمل همدند. هم افزایشند. بسان خوراکی که هم بایستی مغذی بوده و هم مقوی باشد. همچنین شایسته است بهداشتی یعنی پاک مادی بوده و فراتر اینکه حلال یعنی پاک معنوی باشد. حرام نباشد. مثلاً غصبی، دزدی، و مانند اینها نباشد. این چنین مشروعیتی، حقیقی و یقینی واقعی است. ظنی تکساحتی تفلسفی شبه مشروعیت نیست. توهمی تنازعی سوفیستی نا مشروع نیز نمی باشد. اما به تعبیر به تعبیر بروس هداک در فراز پيشا آخر آخرین مسئله یعنی سیاست جهانی (سازی یا جهانی گرایی) کتاب تاریخ اندیشه سیاسی از عهد باستان تا امروز: «این خطر واقعی وجود دارد که قدرت بمثابه معیار توزیعی مشروع، جایگزین حق گردد» (تاریخ اندیشه سیاسی از عهد باستان تا امروز، ص ۴۲۲). این همان گزاره تنازعی کاذب: «الحق لمن غلب»؛ «حق با قوی است» و بایستی باشد. «حاکمیت با حق است» و شایسته بوده باشد. این حقانیت حاکمیت بوده و حاکمیت حق است. حاکمیت حقیقی است.

در مبحث مبانی کلامی سیاست: سیاست توحیدی و تشریعی ملاحظه گردید، شرع و شریعت (به معنای اعم و به اصطلاح فقه اکبر): دیانت میباشد. مکتب است. طرح هادی، نقشه راه، راهنما و راهنمایی، راهبرد راهنما و راهنمایی و راهنمایی راهبردی، راهبرد، راهبرد راهبری، و بسان اینها میباشد. برای راهبری راهبردی میباشد.

در گفتمان قرآنی: «صراط» و «هدایت صراط مستقیم» است. شریعت، دیانت و مکتب: جامع جهان بینی، حقوق و اخلاق است. گاه شریعت را همان نظام حقوقی تعبیر می‌سازند. نظام حقوقی که بر مبنای جهان بینی بوده و اخلاق خاص خود را ایجاد و ایجاب می‌سازد. مراد شریعت، دیانت و مکتب مدنی یعنی اجتماعی و سیاسی است. چه منشاء نظری آن وحی و وحیانی بوده بسان اسلام و به همین سبب باصطلاح الهی و دینی محسوب شود. یا منشاء نظری آن اندیشه های بشری و اندیشمندان بشری بوده بسان مدرنیسم در هر دو شاخصه لیبرالیسم و سوسیالیسم و به همین سبب بشری (اومانستی) خوانده میشوند. منظور مکتب، دیانت و شریعت حقیقی و یقینی واقعی است. ظنی یعنی پنداری بسان سراب که آب نبوده آبنا بوده نیست. که بجای راهنمایی صادق، سیاست ضلالت یعنی گمراهی می‌باشد. یا توهمی یعنی کاذب بمعنای دروغین بسان آب شور دریا یا سم مایع که کشنده بوده نیست. که سیاست فاسقی تنازعی و سلطه گری یعنی بدراهی و بیراهی است. بدینترتیب:

۱. مشروعیت سیاسی: مطابقت سیاست با شریعت است. یعنی سیاست طبق شریعت، براساس شریعت، در حدود کلی شریعت و با حکم و احکام تفصیلی یعنی قوانین شریعت می‌باشد. به تعبیر دقیق مطابقت سیاست و شریعت می‌باشد. در مبادی سیاست بسان ضرورت امنیت، نظم و نظام، عدالت، حاکمیت، حکومت، امانت و همانند اینها، که ذاتی یعنی تکوینی آفرینش انسانی و فطری عقلی و قلبی او بمثابة وحی، پیامبر و حجت درون بوده، شریعت آنها را تأیید کرده و حتی تذکر داده یعنی یادآوری نموده و مورد تأکید قرار داده و به تبیین بمعنای تحدید یعنی تعیین حدود کلی آنها پرداخته و احکام تفصیلی آنها را بیان مینماید. چه بسا این معنای «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع می‌باشد»؛ «هر آنچه (مبادی) را عقل به (ضرورت) آن حکم کرده، وحی و شریعت به (تبیین، تحدید و حدود کلی و احکام تفصیلی) آن حکم مینماید». و برعکس: «کل ما حکم به الشرع حکم به العقل»؛ «هر آنچه (مبانی: حدود و احکامی) را که شریعت به (شایستگی) آن حکم میکند (پیشتر و پایه آن) عقل به (مبادی؛ بایستگی) آن حکم نموده و مینماید». بنابراین در مبادی سیاست: شریعت تذکر می‌دهد. در مبانی سیاست: شریعت تبیین می‌نماید. چنانکه به تعبیر و.ت. جونز، مولف خداوندان اندیشه سیاسی: «آدمی نمی‌تواند حتی برای لحظه ای بدون اصول رهنمودی راه خود را به پیش برد» (خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۲، قسمت ۲، ص ۴۳۲). الف. سیاست اعم از عناصر یا مؤلفات و پدیده های؛ حاکمیت، حکومت، دولت، قدرت سیاسی، تا نظام سیاسی و خود سیاست و حتی سعادت مدنی بر مبنای و با مبانی شریعت است. اما در حقیقت، شریعت با تعیین جهت حاکمیت، شرعیت و در نتیجه مشروعیت سایر پدیده های سیاسی را تعیین کرده، ترسیم نموده و تحقق میبخشد. ب. شریعت: یک. بمعنای خاص: قانون یا قوانین می‌باشد (فقه اصغر). مراد نظام قوانین یا مجموعه و بلکه منظومه قانونی است. به تعبیری قانون یا قوانین نظاممند می‌باشد. منظور قانونمندی است. اعم از؛ قانونداری (شریعت داری) به منظور ب. قانونمداری (شریعتمداری) می‌باشد. قانون: قوانین چهارگانی تکوینی، عقلی، عقلی و عرفی را در بر میگیرد. از؛

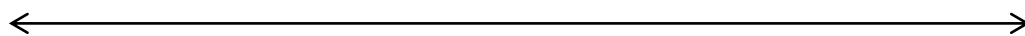
اول. الف. سنت های تکوینی حاکم بر نظام هستی بسان اصل ضرورت و حتی زیبایی امنیت، نظم و نظام، عدالت، و مانند اینها، که مبادی ذاتی سیاست میباشند. ب. و حتی قوانین طبیعی و طبیعت مثل قوانین فیزیکی و شیمی است. دوم. قوانین فطری عقلی برهانی و قلبی شهودی میباشد. بسان درک بایسته های سیاسی یعنی درک ضرورت و حتی زیبایی همان مبادی تکوینی و ذاتی است. که مبادی فطری و یا اولیات عقلی اعم از اصول اولیه نظری، علمی و عملی اند. سوم. حدود کلی و احکام تفصیلی تقلی و سمعی، و حیانی و شرعی و شریعت است. که در مشروعیت بیشتر مراد همین میباشد. که گاه از آنها تحت عنوان مبانی یاد میشود. چهارم قوانین تدبیری و به اصطلاح عرفی یا انسانی و انساژ یعنی بر ساخته انسانند. از قوانین کلان راهبردی (بسان سیاست های اصلی نظام طبق اصل ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی توسط رهبری)، قوانین خُرد کاربردی عادی (و برنامه ای مصوبات مجلس) و اجرایی (مقررات: دستور عملهای اجرایی، بخشنامه ها و آیین نامه های اداری) قوه اجرایی و اداری و حتی قوه قضایی و جزایی است. مراد از مشروعیت سیاسی: قوانین تدبیری بر حدود کلی و با احکام تفصیلی شرعی است. در جمهوری اسلامی مراد از شریعت: اسلام میباشد. در نظامهای سیاسی مدرنیستی اعم از؛ لیبرالیستی و سوسیالیستی: مدرنیسم اعم از؛ یکی. لیبرالیسم و دیگری. سوسیالیسم است. هر دو رهیافت متعارض خود را روسویی میدانند. یکی. اراده همگانی و دیگری. اراده عام را منشاء قانونگذاری دانسته و مبنا و میزان مشروعیت مقبولیت سیاسی میدانند. حال اینکه بترتیبی که از روسو ملاحظه خواهد گردید، وی اراده عمومی و پذیرش شریعت توسط آنرا، منشاء قانونگذاری تدبیری براساس قانون و قانونگذاری تشریعی یعنی شریعت میخواند. موردی که در مکتب اسلام جریان داشته و امروزه جمهوری اسلامی ایرانی مدعی آنست. دو. بمعنای عام: دین و دیانت است (فقه اکبر). و به عبارتی؛ سه. بمعنای اعم: مکتب است. که عبارت از طرح هادی، نقشه راه میباشد. جامع؛ اول. جهان بینی (معارف و به اصطلاحی ایدئولوژی) و به تعبیری بینش یا عقیده و بایسته ها، دوم. حقوق (یا شریعت بمعنای فقه و قانون) و سوم. اخلاق یا شایسته ها است. منظور در همه این موارد؛ یکی. قانون مدنی، دین مدنی و مکتب مدنی میباشد. یعنی قانونی، دین و مکتب اجتماعی و سیاسی است. دیگری. قانون، دیانت و مکتب مدنی؛ الف. مقبول مردمی یعنی مورد پذیرش عمومی باشد. به همین سبب ب. مرجع یعنی مورد اعتقاد، مورد اعتماد و مورد رجوع و مراجعه مردم برای رفع بی نظمی و ایجاد نظم، دفع تهدید و رفع نا امنی و ایجاد امنیت و پیشرفت تا مرز تأمین سعادت مدنی خویش است. ج. قانون، دیانت و مکتب عدالت و پیشرفت مورد نظر میباشد. و الا ظلم اعم از ستم گری و ستم پذیری و عقبماندگی یا عقب بردگی و عقب نگهداشتگی، نیاز به قانون، دیانت و مکتب ندارد. با بیقانونی، بی دینی و بی مکتبی، اتفاق می افتد. چنانکه پرواز هواپیما، نیازمند قانونمندی، نقشه راه و خبرگی خلبانی است. اینها نباشند سقوط مییابد. سقوط نیاز به اینها ندارد.

۱. بدینسان مشروعیت سیاسی یا مشروعیت سیاست و سیاست مشروع: یک. الف. مطابقت سیاست مدنی با شریعت، نظام قانونی و دیانت یا مکتب است. ب. غرض مکتب مورد پذیرش عمومی تا اکثری (نسبی ۵۰٪) به

اضافه انفر) مردم و مردمی است. ج. مبین رابطه و نسبت میان شریعت و سیاست می باشد. رابطه و نسبت میان شرع، شارع، تشریع، شریعت، شرعیت، مشروعیت از سویی است. همچنین میان سیاسی و سیاسی یا مدنی از سوی دیگر می باشد. از طرفی شریعت مدنی منشاء علمی (نظری؛ حکمی و فقهی حقوقی و قانونی و دانشی مدنی) و مبنای عملی (راهبردی و کاربردی) سیاست بویژه حاکمیت سیاسی و نظام مدنی؛ اجتماعی و سیاسی است. از طرف دیگر سیاست و بویژه حاکمیت سیاسی و نظام مدنی بُروز، برآمد و بر بنیان شریعت مدنی مورد پذیرش اکثری و عمومی می باشد. د. همچنین باعتباری همان مطابقت نظام مدنی؛ اجتماعی و سیاسی با شریعت میباشد. فراگیر مطابقت حاکمیت، حکومت، دولت، قدرت، سیاست دولت، و بسان اینها، با شریعت است. د. به تعبیری مطابقت سیاست با شریعت: الف. عینیت مبادی سیاسی با محکومات شرعی و قانونی است. بسان اصل ضرورت و زیبایی امنیت، نظم و نظام، حاکمیت و حکومت و دولت و مدیریت و رهبری مدنی، عدالت، آزادی، امانت (بیعت، قرارداد، پیمان و پیماداری)، صداقت (راستگویی)، و مانند اینها می باشد. ب. عدم مغایرت مبانی سیاسی با متشابهات شرعی و قانونی است. بسان ماهیت یعنی نوع یا گونه اعم از حدود و احکام همین مبادی و محکومات می باشد. ج. عدم ضدیت اشکال (سازکارها و ابزار سیاسی) با شکل شرعی و قانونی است. بسان قرعه (میان گزینه های واجد شرایط)، یا هر روش دیگر، رأی گیری و رأی دهی و انتخابات از طریق بلند کردن دست، اعلان زبانی موافقت، بلند شدن، یا هر سازکار دیگر، صندوق رأی گیری، رایانه ای و اینترنتی (در صورت امنیت سخت افزاری بویژه نرم افزاری) یا هر ابزار دیگر. این که مثلاً گفته شود سکوت علامت رضایت است. و چون مردم در فلان موضع سکوت کردند، مبین رضایت آنها میباشد. این مخل و مخالف مقبولیت و شریعت و مشروعیت است. چرا که چه بسا سکوتی که نشان نارضایتی باشد. بلکه در سکوت و حتی اعلام رأی خفقان و تهدید، از اعتبار شاقط است. رأی و پذیرش و رضایت بایستی اعلانی باشد. یعنی اعلان و اعلام گردد. خواه علنی بوده و خواه مخفی باشد. خواه مستقیم و یا غیر مستقیم نیابتی (وکالتی) باشد. یعنی مردم کسانی را انتخاب کرده که آنها مورد (شخص یا شاخص یا برنامه) بویژه تخصصی مطلوب را تمیز و تشخیص داده و برگزینند. خواه یک مرحله ای بوده یا دو حتی چند مرحله ای باشد. بسان تأیید و در اصل گزینش و تعیین نامزدها (یا سیاست و برنامه) واجد شرایط توسط نهادهایی مشروع و قانونی و انتخاب و برگزیدن یکی (مثل ریاست جمهوری) یا حسب مورد چند مورد (مثل نمایندگان مجلس شورا و شورای شهر) از آنها توسط مردم و اکثریت نسبی آنها است.

نمودار) پیوستار مطابقت؛ الف. عینیت مبادی و محکومات، ب. عدم غیریت متشابهات و مبانی ج. عدم ضدیت مظاهر و اشکال:

مطابقت سیاست با شریعت و نظام قانونی

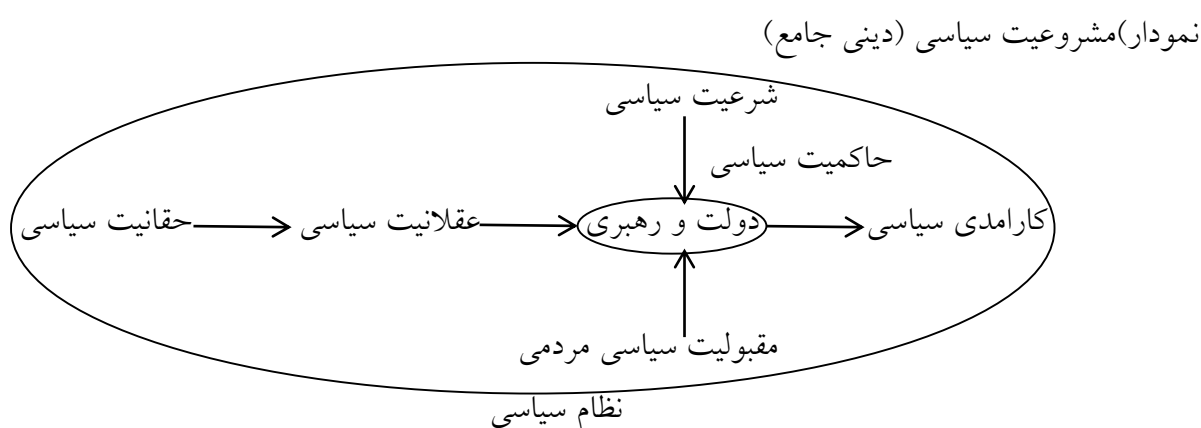


عدم ضدیت مظاهر سیاست

عدم مغایرت مبانی سیاست

عینیت مبادی سیاست

۲. مشروعیت سیاسی: جامع حقانیت، عقلانیت، شریعت و مقبولیت و حتی کارآمدی سیاسی می باشد. به تعبیر امام خمینی (ره) در ولایت فقیه: «باید هر امری از امور حکومت بر موازین عدالت یعنی بر مبنای قانون اسلام و حکم شرع باشد» (ولایت فقیه، ص ۱۰۹). عدالتی که اصل ضرورت آن حق یعنی سنت تکوینی و ذاتی آفرینش و زندگانی مدنی انسانی است. درک بایستگی آن فطری می باشد. با نگرش عقلی برهانی و گرایش قلبی شهودی است. شریعت: ضمن تک یعنی توجه دادن به تبیین یعنی تعیین حدود کلی و احکام تفصیلی آن می پردازد. عرف نیز قوانین تدبیری آن را به تناسب مقتضیات زمان ترسیم نموده و با عمل سیاسی بدان تحقق می بخشد.



به اعتباری: فراهمی این چنین حقانیت، عقلانیت (حکمت)، شریعت و مقبولیتی در مشروعیت سیاسی، کارآمد است. یعنی عین یا موجب و موجد کارآمدی دولتی و ملی بوده و بشمار می آید. به تعبیری حاصل و خروجی آن کارآمدی؛ بهره وری و اثربخشی سیاسی می باشد. یعنی این چنین حاکمیت، نظام، حکومت، سیاست و دولت و کشوری قدرتمند و مقتدر بوده و کارآمد خواهد بود. حداقل ظرفیت، ضرورت و زمینه آن را دارد. به اعتبار دیگر مشروعیت سیاسی فراهم آمده و فراگیر حقانیت سیاسی، عقلانیت سیاسی، شریعت سیاسی، مقبولیت سیاسی و کارآمدی سیاسی است. بلکه بایسته و حتی شایسته است، اینگونه باشد.

این چنین مشروعیت سیاسی و مشروعیت سیاسی اینچنین در گفتمان و الگوی مشروطیت اسلامی علامه نائینی و جمهوری ولایی فقیه اسلامی امام خمینی ساری بوده و جاریست.

بدین ترتیب: یک. اول. چون انسان متفکر (خرد ورز)، مختار و مدنی بوده و مجبور نبوده، لاجرم روایی و ناروایی در روابط و مناسباتش موضوعیت و ضرورت داشته و می یابد. مشروعیت اعم از: مشروعیت نگری و مشروعیت گرایی است. نیز فراگیر؛ یکی. الف. مشروعیت گذاری می باشد. مراد کارگذاری مشروع است. سیاست

گذاری مشروع میباشد. مشروعیت سیاستگذاری یعنی مشروعیت ترسیم سیاست های مدنی است. باصطلاح مشروعیت سازی (ر.ک.: مشروعیت سازی اثر بیتهام) میباشد. ب. مشروعیتمداری است. سیاستمداری مشروع میباشد. مشروعیت سیاستمداری یعنی اعمال سیاستهای مدنی است. دیگری و متقابلاً مشروعیت پذیری مردمی میباشد. پذیرش همگانی، عمومی یا عام شریعت، شرعیت و مشروعیت است. فرایندی از تبیین علمی، ترسیم عملیاتی، ترویج عمومی تا تحقق عینی مشروعیت (مهندسی، مدیریت و آسبزدایی) میباشد. دوم. مشروعیت مدنی: یک. اعتدال فرابخشی، دو. تعادل میان بخشی و سه. تعدیل کلان بخشی مدنی می باشد. اعم از؛ الف. تکافی نهادهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مکمل مدنی، ب. تناسب و ج. یک. تساوی در برخورداری منابع عمومی و دو. کارانه (تدبیر و تلاش مازاد) زیربخشی مدنی میباشد. سبب پایایی و حتی پویایی و بلکه زیایی نظام مدنی است. سوم. همگان مشروعیت را ضروری و حتی زیبا دانسته و میخواهند. به تعبیری بایستگی و شایستگی مشروعیت میدانند. این هستی و حقیقت مشروعیت میباشد. اما میدانند مشروعیت چیست؟ یعنی ماهیت، حدود و احکام یقینی آنها هم میدانند؟ یقیناً خیر! مگر ظنی تکساحتی بوده یا توهمی تنازعی باشد. چالش اینجا میباشد. اینجا بوده که بشریعت نیاز است. بدین سبب بدان تن میدهند؟ اینجا است که به امامت و نیابت بمثابه راهنمای راهبردی نیاز میباشد. یا مشروعیت چگونه تحقق میابد؟ اینجا است که به امامت و نیابت بمثابه راهبری راهبردی نیاز میباشد. ۲) مشروعیت مدنی فراگیر مشروعیت اجتماعی و سیاسی است. اول. یکی) مشروعیت مدنی فراهم آمده و حاصل مشروعیت؛ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی میباشد. فراهم آمده مشروعیت اقتصادی، مشروعیت سیاسی مشروعیت فرهنگی است. اینها بخش های سه گانه مشروعیت مدنی میباشد. یا مشروعیت در بخش های سه گانه مدنی اند. این سه؛ همبسته اند. بهم پیوسته اند. یک بسته اند. دیگری) مشروعیت مدنی فراگیر و جامع مشروعیت؛ فردی خصوصی و مدنی، جمعی (خانوادگی و گروهی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مدنی) و اجتماعی عمومی مدنی است. از ملی و فراملی منطقه ای تا امتی، بین مللی و جهانی میباشد. فراگیر گستره های مشروعیت اجتماعی بوده یا مشروعیت اجتماعی گستره های سه گانه اند. لازم و ملزومند. مکمل همدند. هم افزایند. دوم. چالش بعدی نظریه و نظام اینهاست. اینجا است که نیاز به نظریه و نظام مدنی امامت و نیابت ولایت فقیه پیش میآید. در این گفتمان؛ یکی) الف. مشروعیت اقتصادی، سبب مادی، ابزاری و مقدماتی مشروعیت سیاسی، مشروعیت فرهنگی و مشروعیت مدنی است. ب. مشروعیت سیاسی: صورت و سبب صوری ساختاری راهبردی مشروعیت اقتصادی، مشروعیت فرهنگی و مشروعیت مدنی میباشد. ج. مشروعیت فرهنگی، فاعل و سبب فاعلی و همچنین غایت و سبب غایی مشروعیت اقتصادی، مشروعیت سیاسی و مشروعیت مدنی است. چالش پرسش خیز در این زمینه بدینسان مرتفع میگردد. دیگری) گستره های مشروعیت فردی، جمعی اجتماعی مدنی؛ عموم و خصوص مطلق سه گانه مدنی مشروعیتند. همان رابطه نسبت فرد و جامعه که در مبحث مبانی جامعه شناختی سیاسی (اصالت فرد و جامعه) ملاحظه کردیم، در مورد مشروعیت فردی، جمعی (خانوادگی و گروهی) و اجتماعی نیز بر

قرار می‌باشد. بدین ترتیب: از سویی مشروعیت فردی سبب فاعلی و مادی مشروعیت جمعی و بنوبت خود مشروعیت اجتماعی است. کما اینکه برعکس نیز از سوی دیگر مشروعیت اجتماعی؛ سبب صوری و غایی عمومی مشروعیت جمعی و بنوبت خود مشروعیت فردی است. پرسش چالش انگیز بدین ترتیب رفع می‌شود. **۳) اول.** این چنین رویکردی مشروعیت علمی حکمی توحیدی می‌باشد. به تعبیری مشروعیت توحیدی بوده و بشمار می‌آید. دو ساحتی مادی و معنوی است. دو بعدی باطنی و ظاهری می‌باشد. راهبرد متعادل و متعالی است. **دوم. یکی)** شبه مشروعیت ظنی غیر توحیدی نمی باشد. مشروعیت تکساحتی با مشقت خلاء معنوی نیست. تفلسفی سیاسی نمی باشد. **دیگری)** مشروعیت توهمی؛ نه ستمگری و نه ستم پذیری نیز نیست. ضد توحیدی نمی باشد. تنازعی نمی باشد. سوفیستی سیاسی نیست. مشروعیت متدانی نیز نمی باشد.

دو. مشروعیت دارا و فراهم آمده مراتب سه گانه هستی و هستی شناسی، چیستی و چیستی شناسی و چگونگی و چگونگی شناسی است. یا فراگیر مبادی ارزشی، مبانی بینشی و منشی و مظاهر کنشی و روشی یا رفتاری می‌باشد. کما اینکه مشروعیت: همان ذاتی، فطری، شرعی و عرفی است. مشروعیت طلبی در آفرینش انسان بوده که بسان یک هواپیما، بدون آن سقوط میکند و با آن پیشرفت و صعود مینماید. فطرت عقلی برهانی انسانی، ضرورت و زیبایی آن را درک و تجویز مینماید. فطرت قلبی شهودی انسانی، نسبت بدان گرایش داشته یا می یابد. اما اجمالی است. شریعت، بمثابه طرح هادی، نقشه راه و راهبرد راهبری، حدود کلی و حتی حسب مورد احکام تفصیلی آن را تبیین و ترسیم می نماید. انسان بکمک شعور یا هوش ابزاری با شیوه تجربه و عرف، شاخصه های عینی و سارکارهای عملی آن را روشن ساخته و ارایه می‌دهد. چنین مشروعیتی؛ توحیدی دو ساحتی مادی و معنوی، دو بعدی باطنی و ظاهری متعادل و متعالی است. در نتیجه یا چرا که حقیقی و یقینی واقعی می‌باشد. غیر و ضد توحیدی ظنی تکساحتی تفلسفی نبوده و توهمی تنازعی سوفیستی نامتعادل و نامتعالی متدانی نیز نیست. همه و همواره مشروعیت یعنی روایی را می‌خواهند. مشروعیت طلبند. مشروعیت نگری و مشروعیت‌گرا و نیز مشروعیت‌گذار و مشروعیت‌پذیرند. یعنی فاعل و قابل عدالتند. **مشروعیت سیاسی: حکمروایی می‌باشد. مطابقت سیاست با شریعت** است. سیاست و حاکمیت در حدود کلی دیانت براساس گرایش همگانی به نظام سیاسی و دولت، مورد پذیرش عمومی دیانت بمثابه متن میثاق مشترک و قرارداد اجتماعی و با گزینش اکثری کارگذاران سیاسی می‌باشد. با احکام تفصیلی مکتب است. مشروعیت سیاسی: جهت بخش حاکمیت سیاسی می‌باشد. پیوستاری از: یکی و در یک سویه عینیت مبادی سیاست با محکومات شریعت، است. دیگر و در حد وسط عدم مغایرت مبانی سیاست با متشابهات شریعت می‌باشد. یا برعکس عدم مغایرت متشابهات سیاست با مبانی شریعت است. سوم و در سویه دیگر عدم ضدیت اشکال سیاسی با احکام مکتب می‌باشد. فراگیر؛ اول. شرایط شایستگی حاکم (کارگزار): قوی و امین بودن علمی و عملی دینی و سیاسی می‌باشد. دوم. شیوه های قانونی عدالت روی کار آمدن (گردش: جابجایی و جانشینی) مردمی بجای حاکمیت مناسبات زر و زور و تزویر است. سوم. سیاست های اصولی بایسته دولت می‌باشد. اینها

هم بسته، پیوسته و یک بسته اند. لازم و ملزوم، مکمل و هم افزایند. این مشروعیت حقیقی و یقینی واقعی میباشد. مشروعیت توحیدی دو ساحتی مادی و معنوی، دو بعدی باطنی و ظاهری متعادل و متعالی است. یعنی واجد تعادل بوده و تعالی بخش است. در جهت تعالی بوده و تعالی بخش میباشد. شبه مشروعیت ظنی یعنی پنداری تفلسفی تک ساحتی مادی متدانی نامتعالی نیست. ضد مشروعیت توهمی یعنی کاذب یا دروغین سوفیستی تنازعی نامتعادل و متنازل نیز نمی باشد. نظام مدنی، با عدالت مدنی پایا شده، با مشروعیت حاکمیت سیاسی و کارامدی مدنی؛ بهره وری و اثربخشی زیرساختی (ارزشی، بینشی و منشی)، ساختاری (کنشی؛ قانونگذاری و اجراییسازی) و راهبردی (روشی یا رفتاری) پویا گشته و به پیشرفت مدنی در جهت تحصیل هر چه فراتر سعادت مدنی، دست یافته، موانع را برداشته و شرایط بهزیست و زندگانی مدنی شایسته انسانی هر چه برتر را فراهم میسازد.

سه. شرع، شریعت، شرعیت و مشروعیت با سیاست و مشروعیت سیاسی و سیاست مشروع و با سایر پدیده های سیاسی بسان احکام (قوانین)، حاکمیت (خواست و اراده ملی)، دولت (هیئت حاکمه)، حکومت (سازکار ملت-دولت)، نظام سیاسی، و همانند اینها، با رویکرد توحیدی، رهیافت دینی و راهبرد مردمسالاری دارای رابطه وثیق و همافزا و نسبت مثبت و همسویی است.

برآمد

حقانیت، عقلانیت، شرعیت، مقبولیت و کارامدی سیاسی

الف. جمع بندی

اختیار حدودمند

مبحث مشروعیت مدنی به چرایی و چیستی چگونگی؟ یا خاستگاه و جایگاه نقش گفتمان مشروعیت سیاسی در نگاه، نظریه و نظام مدنی پرداخت. مراد مشروعیت ذاتی، فطری، شرعی و عرفی میباشد. منظور مشروعیت حقیقی و یقینی واقعی است. ظنی تکساحتی واقعی نما و توهمی تنازعی ضد واقعی نیست. مشروعیت دو ساحتی مادی و معنوی است. دو بعدی باطنی و ظاهری میباشد. ارزشی، بینشی و منشی درونی و کنشی و رفتاری بیرونی است. به تعبیری: توحیدی، الهی، متعادل، متعالی، و بسان اینها بوده و محسوب میگردد. مشروعیت مدنی: مطابقت با شریعت یعنی ترسیم سیاست در حدود کلی و با احکام تفصیلی مکتب شریعت یقینی مورد پذیرش عمومی است. مطابقت سیاست با شریعت، پیوستاری از؛ الف. عینیت مبادی سیاسی و محکومات شرعی میباشد. ب. عدم غیریت مبانی سیاسی با متشابهات شریعت است. ج. عدم ضدیت اشکال (سازکارها و ابزار) سیاسی با احکام شرعی میباشد. مشروعیت سیاسی: حکمروایی بمعنای روایی

حاکمیت و حکومت است. حکمروایی خوب و شایسته می باشد. فراهم آمده؛ اول. حقانیت، دوم. عقلانیت، سوم. شرعیت و چهارم. مقبولیت حتی پنجم. معطوف به کارآمدی، پیشرفت و سعادت مدنی است. فراگیر؛ یک. گرایش همگانی یکایک افراد به حاکمیت می باشد. دو. پذیرش عمومی احکام شریعت بمثابة متن قرارداد اجتماعی، منشور و میثاق مشترک و منبع قانون اساسی حکومت است. سه. گزینش اکثریتی حکام می باشد.

ب. نتیجه

سیاست مشروع (Legitimacy Policy)

مشروعیت سیاسی توحیدی: تنها و برترین جایگزین بهینه و بسامان و کارآمد مشروعیت مدنی ظنی تکساحتی و توهمی تنازعی از حکمفرمایی استبدادی سلطنتی مطلقه و مشروطه تا حکمرانی جمهوری مطلقه می باشند.

ج. راهبرد جدید

مشروعیت سازی (Legalization Policy)

مشروعیت سیاسی: یک. از سویی بر بنیان و در راستای عدالت سیاسی و سعادت مدنی است. دو. مسبب جواز (تسهیلگر، تسریعگر و تشدیدگر) پیشرفت مدنی می باشد. سه. از دیگر سوی زیرساخت آزادی سیاسی، حاکمیت سیاسی، امامت سیاسی تا ولایت فقیه مدنی بوده و می تواند محسوب گردد.

خود آزمایی دانشجویی: پرسش و پاسخ های درسی

۱. مشروعیت چه (و چگونه) می باشد؟ ۲. مشروعیت و سیاست چه (و چگونه) است؟ ۳. مشروعیت سیاسی

چه (و چگونه) می باشد؟ ۴. سیاست مشروع چه (و چگونه) می باشد؟

مسئله پنجم

«آزادی» و «سیاست»

«آزادی سیاسی»

(Political Liberty/Freedom)

چرایی و چیستی چگونگی؟

خاستگاه، جایگاه و نقش؟

چکیده

«امکان و فقدان موانع اعمال اختیار»

در این مبحث آزادی و سیاست و رابطه و نسبت آمیزه ایندو یعنی مسئله آزادی سیاسی یا آزادی مدنی مطرح میشود. منظور آزادی عملی و عینی عرفی است. آزادی حقیقی و یقینی واقعی مدنی میباشد. ظنی تکساحتی تفلسفی نبوده و توهمی تنازعی سوفیستی نیست. آزادی: ذاتی، فطری، شرعی و عرفی است. منظور آزادی حقیقی و یقینی واقعی است. حقیقت ذاتی و فطری (عقلی برهانی و قلبی شهودی) و ماهیت یقینی شرعی آزادی سیاسی عرفی واقعی است. رفع یا فقدان موانع اعمال اختیار میباشد. مراد سیاست واقعی و عینی آزادی مدنی است. الف. سیاستگذاری آزاد و آزادی میباشد. به تعبیری آزادگذاری سیاسی و مدنی است. ب. سیاستمداری آزادی میباشد. به تعبیری آزادیمداری مدنی و سیاسی است. یک. بدین سبب محور اصلی: موضوعیت و ضرورت و حتی زیبایی یا چرایی یعنی هستی و چیستی چگونگی آزادی سیاسی میباشد. در نگاه، نظریه و نظام سیاسی است. دو. بدین مناسبت محوره‌های فرعی: خاستگاه، جایگاه و نقش گفتمان آزادی مدنی میباشد. ۱. در سایر مسایل سیاسی است. از عدالت مدنی تا ولایت فقیه مدنی میباشد. ۲. در چالش کارآمدسازی مدنی پیشا رو و راهبرد الگوسازی پیشرفت مدنی فرازآینده میباشد. ۳. الف. در فرایند بروز ظرفیتهای ذاتی فکری و روحی و فطری عقلیو قلبی انسانی مدنی، غریزی و حتی جسمانی بشری است. تا سر حد خودشکوفایی مدنی میباشد. ب. در فرابرد تحصیل سعادت مدنی است. تا مرز کرامت انسانی مدنی میباشد. ۴. تا چشم انداز تمدنسازی نوین است.

*یاد آوری:

-پرسش موضوع، گزیده و نکات اصلی و برجسته جلسه پیش

-گزیده بحث جلسه پیش

پیش درآمد

آزادی مدنی

یک) عنوان، مسئله، موضوع و محور مبحث چه (و چگونه) است؟ ۱. عنوان مبحث: مسایل فلسفه سیاسی؛ چهارم. «آزادی» است. ۲. مسئله: چرایی و چیستی (چگونگی) رابطه و نسبت «آزادی و سیاست» میباشد. هدف آمیزه این دو پدیده، مفهوم و واژگان است. منظور «آزادی سیاسی» میباشد. حتی «آزادی مدنی» مورد نظر است. مراد آزادی اجتماعی و سیاسی میباشد. به تعبیری هدف و غایت: آزادی اجتماعی و آزادی سیاسی می باشد. غایت آزادی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی میباشد. بعبارتی؛ الف. آزادی اقتصادی، توأمان ب. آزادی سیاسی و در جهت ج. آزادی فرهنگی است. ۳. موضوع: ترسیم و تحقق سیاست آزادی میباشد. به تعبیری سیاست آزاد محسوب میگردد. منظور سیاست آزادی اقتصادی و تأمین آسایش بدنی، توأمان با سیاست آزادی اجتماعی و کارآمدسازی هر چه فراتر ملی در جهت سیاست آزادی فرهنگی و تعالی معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش مدنی میباشد. غرض و هدف از آن: آزادی سیاسی است. که محوریت عزیمت در حدود متعادل پیشرفت جامعه سیاسی، نظام سیاسی، دولت میباشد. کما اینکه کمال سیاسی، سعادت مدنی و کرامت انسانی در گرو این امر است. ۴. محور: خاستگاه، جایگاه و نقش آزادی در سیاست میباشد. آزادی سیاسی است. حتی بر عکس خاستگاه، جایگاه و نقش سیاست در آزادی میباشد. سیاست آزاد و آزادی است.

دو) پرسش اصلی: آزادی و سیاست چه میباشد؟ بلکه رابطه و نسبت این دو چه است؟ به تعبیری آزادی سیاسی یا آزادی مدنی چه میباشد؟ پرسشهای فرعی: چرا؟ چیست؟ چگونه؟

سه) سطح این مبحث چرایی و چیستی چگونگی آزادی سیاسی یا مدنی میباشد. چنانکه به تعبیر روسو در کتاب قرارداد اجتماعی: «لازم است آزادی طبیعی که فقط محدود بقوای هر فرد است از آزادی مدنی که محدود به اراده عمومی میباشد، تمیز داده شود» (قرارداد اجتماعی، ص ۲۴). در این صورت «چشم پوشی از آزادی، چشم پوشی از خصلت انسانی، از حقوق بشری و حتی از وظایف انسانی میباشد» (همان، ص ۱۲). این در حالی بوده که روسو تأکید مینماید: «مفهوم فلسفی کلمه آزادی به مطالب من مربوط نمی شود» (همان، ص ۲۵). اما ما برعکس در این مبحث به مفهوم فلسفی آزادی میپردازیم. منظور هستی شناسی و چیستی شناسی چگونگی عملی و عینی، دانش چگونگی شناسی و حتی فن چگونگی سازی آزادی اجتماعی و سیاسی این چنین است. شناسایی و شناساندن مبادی ارزشی و مبانی بینشی (نگرش) و منشی (گرایش) درونی

بروز، برآمد و مظاهر (عوارض کمی و کیفی) کنشی و روشی یا رفتاری بیرونی آزادی مدنی میباشد. به تعبیری ارزششناسی آزادی، بینشناسی آزادی‌نگری و منششناسی آزادی‌گرایی مدنی است. تبیین علمی حکمی نظری بمنظور ترسیم عملی، ترویج عمومی و تحقق عینی سیاست آزادی‌گری اعم از؛ آزادی‌گذاری و آزادی‌مداری مدنی دولت و متقابلاً آزادی‌پذیری مدنی مردمی میباشد. آزادی: امکان اعمال اراده بمعنای مجاز بودن، جایی مطرح بوده که قدرت عمل باشد. کما اینکه آزادی بمعنای قادر بودن بر عمل به اراده و اعمال اراده، جایی مطرح بوده که مجاز باشد. به تعبیر مثنوی معنوی:

چون به آزادی نبوت هادی است مومنان را ز انبیا آزادی است

ای گروه مومنان شادی کنید همچو سرو و سوسن آزادی کنید

مراد آزادی حقیقی و یقینی واقعی ذاتی، فطری (عقلی و قلبی)، شرعی و عرفی مدنی و سیاسی تا آزادگی است. به تعبیر آزادی ذاتی و فطری حقیقی و شرعی یقینی و حقوقی واقعی سیاسی مورد نظر میباشد. بدینسان: ۱. چرا آزادی سیاسی یا چرایی آزادی سیاسی؛ به موضوعیت، ضرورت و ضروریات، ارزش و حتی زیبایی، بنیاد و غایت و حقیقت آزادی سیاسی یعنی آزادی در سیاست میپردازد. و اینکه آزادی حق و امتیاز بوده یا تکلیف و وظیفه و مسئولیت، خود مطلب مهمی است. یا اینکه آزادی حق مسئولانه و مراد آزادی مسئولانه بوده نیز مهم میباشد. منظور تکلیف در قبال آزادی است. مراد حقیقت آزادی و آزادی حقیقی و حقیقت در مقابل و مقابله با باطلست. اساساً حق و تکلیف، باهمند. هر کجا، هر نوع و بهر میزان حق بوده، تکلیف میباشد و برعکس. در غیر اینصورت به ستم‌گری و ستم‌پذیری کشیده و سلطه‌گری و یا هرج و مرج در سویه متعارض میکشاند. در هر صورت، چیستی آزادی؛ ماهیت و مبانی آزادی سیاسی یا آزادی در سیاست است. بودشناسی آزادی سیاسی مورد نظر میباشد. مراد آزادی حقیقی و یقینی است. در قیاس با آزادی ظنی یا پندار آزادی و مقابل و حتی مقابله توهم آزادی تنازعی و آزادی کاذب و دروغین است. منظور آزادی درونی و آزادی از خود (آزادگی) در قیاس با آزادی برونی و از غیر بویژه از سلطه دولت، و از جمله از سلطه اقلیت یا اکثریت و مانند اینها میباشد.

۲. الف. آزادی مدنی اعم از آزادی اقتصادی، آزادی سیاسی و آزادی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی میباشد. آزادی توسعه اقتصادی، در توسعه اقتصادی و با توسعه اقتصادی و تأمین آسایش جسمانی ظاهری بدنی است. توأمان با آزادی تعادل سیاسی، آزادی در تعادل سیاسی و آزادی با تعادل سیاسی میباشد. در جهت آزادی تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی، در تعالی فرهنگی و با تعالی فرهنگی و تضمین آرامش روحانی باطنی مدنی است. معطوف به عزت و به اصطلاح کرامت انسانی و فرای زیست، بهزیستن و به تعبیری حیات طیب یا زندگانی پاک است. اینها بخش‌های سه‌گانه آزادی یا آزادی بخش‌های سه‌گانه مدنی بوده و به شمار می‌آیند. اعم از آزادی فردی، جمعی یا گروهی مدنی (همانند احزاب) و اجتماعی خواه فروملی، ملی داخلی و حتی خارجی

تا فراملی، بین ملی و جهانی را در بر میگیرد. اینها گستره های آزادی یا آزادی گستره های مدنی اند. این چنین آزادی: حقیقی و یقینی میباشد. این چنین آزادی: بنیادین، جامع (همه جانبه) یا رسا، نظاممند یا سازوار و هدفمند است. آزادی حقیقی و یقینی واقعی بوده و به شمار میآید. به تعبیری آزادی دوساحتی می باشد. آزادی مادی و معنوی است. آزادی دو بعدی می باشد. آزادی باطنی و ظاهری است. آزادی ارزشی، بینش و منشی درون و درونی و آزادی کنش و روش یا رفتار بیرون و بیرونی می باشد. آزادی متعادل است. تعادل بخش می باشد. آزادی متعالی است. تعالی بخش می باشد. به تعبیری آزادی توحیدی است. در غیر اینصورت آزادی ظنی ظاهری یا پنداری تکساحتی است. ظن یعنی پندار آزادی میباشد. آزادی تکساحتی نارسا است. یعنی ناقص و ناتمام میباشد. غیر آزادی میباشد. شبه آزادی است. آزادی نمایی میباشد. یا آزادی توهمی و کاذب یعنی دروغین است. آزادی تنازع و تنازعی سیطره جویانه طبیعی (داروینیستی، افسولوتیسمی و امپریالیستی) میباشد. توهم آزادی است. نه تنها آزادی ناسازوار بوده بلکه ناسازوار با آزادی میباشد. ضد آزادی است. اینها آزادی تک ساحتی مادی و یک بعدی ظاهری متدانی می باشند. غیر و ضد توحیدی اند. نامتعادل و نامتعالی بوده و محسوب میگردند.

ب. در قیاس با آزادی اقتصادی و آزادی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی میباشد. منظور آزادی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی است. فراهم آمده و فراگیر آزادی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی با هم و به صورت همگرا و هماهنگ بوده و همگن و همبسته میباشد. واژگان، مفهوم و پدیده آزادی: بویژه در دوران جدید بسیار پر طنین میباشد. تا جایی که از دوران جدید به عنوان دوران حق آزادی در قیاس با گذشته به عنوان دوران تکلیف یاد شده است. به همین سبب و نسبت شبهه ناک بوده و گردیده است. چنانکه پیشتر حق و یا عدالت بیشتر این چنین طنینی را داشت. همچنین محل شبه بود. چرا که متشابه می باشد. آزادی، با ضد آزادی یعنی اختناق، بویژه سرکوب و حتی سلطه و شبه آزادی یعنی یلگی (بی بندباری و خودسری)، شبیه بوده و بشمار میآید. خود آزادی، حق است. حداقل یک حق میباشد. مراد حق آزادی است. عدالت نیز حق می باشد. هنوز هم و همچنان نیز حق است. یک حق میباشد. مسئله فلسفه و حکمت آزادی سیاسی و مدنی بوده یا حکمت و فلسفه سیاسی آزادی مدنی و سیاسی میباشد. چرایی و چیستی آزادی مورد پرسش و پاسخ میباشد.

امام خمینی (ره) در کتاب **شرح جنود عقل: آزادی مطلق و آزادی مطلقه** را مطرح میسازند. در تعبیر ایشان: آزادی مطلق و به عبارتی مطلقه: آزادی کامل، بی آمیغ، نا محدود، محض و صرف است. کمال آزادی می باشد. بدون کمترین مانع یا ممنوعیتی است. حق و امکان یا اجاز و قدرت کامل با فقدان موانع و وجود شرایط و زمینه ها و عوامل و به تعبیری مجاز بودن و قادر بودن بدون کاستی تصمیمگیری و اعمال خواست و اراده می باشد. به تعبیر وی: یک. «و نیز در فطرت تمام بشریت ثبت است عشق به؛ الف. راحت و ب. حریت» (شرح جنود عقل و جهل، ص ۱۰۱). مراد؛ الف. آرامش و ب. آزادی میباشد. تکوین و آفرینش انسان بگونه ای بوده همانطوریکه بدون امنیت، نظام و عدالت نمی تواند دوام آورده و کمال یابد، تنها با آزادی اراده و تدبیر خود

پیشرفته و رو سوی سعادت مینهد. بدینسان بدنشان آسایش یافته و نفس و روح و روانشان آرامش میگیرد. بسان هواپیمایی که در صورتی که به بندی بسته بوده یا مانعی جلوی آن باشد، نمی تواند پرواز کرده و فلسفه وجودیش منتفی است. اگر تعادل هم نداشته باشد؛ یا قادر به پرواز نبوده و یا اگر پرواز هم کرد، سقوط میکند. بدین ترتیب آزادی و اعتدال با همند. لازم و ملزوم همند. مکمل همند. هم افزایش در نتیجه انسان نیز با آزادی یعنی فقدان بند و مانع پیش میرود. البته و در عین حال با وجود شرایط و عوامل که مجاز و قادر است اراده خود را اعمال نماید. این نیز عدالت است. در غیر اینصورت بسان بگیاهی که تازه از بذر و زمین سر زده اگر سنگی روی آن قرار گیرد، منحرف شده و کج میکند. یا از بین میرود. فطرت انسانی نیز اینگونه است. در صورت آزادی متعادل راه خود شکوفایی را میگیرد و میبوید. در غیر این صورت منحرف شده و منحط میگردد. انسانها بصورت فطری و فطرت انسان ها همگی، این سنت تکوینی تبدیل ناپذیر الهی و باصطلاح ضرورت و زیبایی ذاتی آزادی را بصورت فطری عقلی برهانی و حتی مبرهن ضرورت و بلکه زیبایی آزادی را درک کرده و نسبت بدان نگرش دارد. یعنی آزادی نگر فطری عقلی برهانی اند. با فطرت قلبی و بصورت شهودی (حضور، وجدانی، کشفی، ذوقی درونی) خویشتن نیز آنها خواسته، مطالبه نموده و بدان گرایش داشته و می یابد. یعنی آزادی گرای فطری قلبی شهودی اند. تشریع؛ تبیین یعنی تحدید بمعنای تعیین حدود کلی و احکام تفصیلی آزادی است. در نتیجه آزادی شرعی نیز میباشد. تدبیر و تلاش نیز تحقق بخش آن میباشد. این آزادی تدبیری در قالب قوانین و سیاست های مدنی است. عمدتا سخن از آزادی در همین مرتبت حقوقی بوده ولی مبانی مکتبی (دینی و نقلی) و مبادی ذاتی و فطری آن در فلسفه سیاسی نیز موضوعیت دارد. دو در تعبیر امام «مقصود حریت مطلقه است» (همان). مقصود از آزادی و مقصود فطری همگان آزادی محض و کامل میباشد. سه. «نفوذ اراده از شئون آن است» (همان). منظور اعمال اراده و کارایی و کارآمدی؛ بهره وری و اثربخشی آن میباشد. بدون و با برداشتن موانع اعمال اراده ولی نه لزوما احساسات و فراهمی شرایط تحقق خواست میباشد. «یضع عنهم اصرهم و الاغلال التي كانت عليهم» (اعراف/۷؛ ۱۵۷)؛ توانمندسازی (آزادی مثبت یا عدالت) و رفع موانع (آزادی منفی) است.

بدینسان: منظور آزادی عملی و عینی است. آزادی حقیقی و یقینی عرفی واقعی مدنی میباشد. ظنی تکساحتی تفلسفی نبوده و توهمی تنازعی سوفیستی نیست. فقدان و رفع موانع (آزادی منفی و سلبی) امکان شکل گیری و اعمال اراده و بلکه اختیار حدودمند خویش میباشد. در تعیین اعم از ترسیم و تحقق سرنوشت و سعادت مدنی یقینی خویشتن است. آزادی: امکان اعمال خواست یعنی اراده، بلکه اختیار و به تعبیری حاکمیت میباشد. بویژه فقدان و رفع موانع آنست. عمدتا آزادی قانونی و حدودمند افاده شده که مانع و مخل آزادی دیگران نیز نباشد. آزادینگری نظری و آزادینگرایی عملی واقعی عرفی تا مرز آزادگی (آزادگری دیگران) میباشد. الف. حق و حقیقت نگری و گرایی است. ذاتی بوده یعنی تکوینی میباشد. سرشتساز بوده و سرنوشتساز انسان محسوب میگردد. دارای مبادی حقیقی فطری است. جبلی بوده و سرشتی انسانی میباشد. نگرش عقلی برهانی بوده و

گرایش قلبی شهودی است. ب. با ماهیت و مبنا یا ماهوی یقینی می‌باشد. در حدود کلی شریعت و با احکام تفصیلی شرعی می‌باشد. بویژه شریعت مورد پذیرش عمومی است. بخصوص شریعت یقینی می‌باشد. ج. بعد از مرحله تبیین علمی و فلسفی، تا مراحل ترسیم فنی، ترویج عمومی و تحقق عینی پیش می‌رود. کارگذاری آزادی می‌باشد. باصطلاح آزادیخواهی بوده و آزادی طلبی خوانده می‌شود. اعتدال آزادی فرابخشی، تعادل آزادی میان بخشی و تعدیل آزادی بخشی و زیربخشی است. اعم از؛ تکافی آزادی نهادها، تناسب آزادی اقشار و تساوی آزادی افراد همراه با آزادی کارانه می‌باشد. آزادی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. اینها بخشهای سه گانه لازم و ملزوم، مکمل و هم افزایند. بترتیب سبب مادی، صوری و فاعلی-غایی هم و آزادی مدنید. آزادی فردی، جمعی و اجتماعی می‌باشد. اینها گستره های سه گانه همبسته، پیوسته و یک بسته اند. بنوبت سبب فاعلی-مادی و سبب صوری و غایی همنند. بمنظور رفع و فقدان موانع و عوامل مخل و احیانا وجود و ایجاد امکان و توان شکل گیری و اعمال اختیار حدودمند مدنی خویش می‌باشد. در تعیین اعم از؛ ترسیم و تحقق سرنوشت و سعادت مدنی یقینی خویشتن می‌باشد. منظور حقیقت و ماهیت واقعیت آزادی عملی و عینی سیاسی است. هستی شناسی و چیستی چگونگی آزادی سیاسی می‌باشد. آزادی با اهم پدیده های سیاسی دارای رابطه وثیق و نسبت معنادار و مثبت استوار است.

برآمد

الف. جمع بندی

سیاست آزاد

(Liberty Policy)

مبحث آزادی سیاسی به چرایی و چیستی چگونگی؟ یا خاستگاه و جایگاه نقش گفتمان آزادی در نگاه، نظریه و نظام مدنی پرداخت. مراد آزادی ذاتی، فطری، شرعی و عرفی می‌باشد. منظور آزادی حقیقی و یقینی واقعی است. ظنی تکساحتی واقعی نما و توهمی تنازعی ضد واقعی نیست. آزادی فردی، جمعی و اجتماعی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مدنی است. آزادی دو ساحتی مادی و معنوی است. دو بعدی باطنی و ظاهری می‌باشد. ارزشی، بینشی و منشی درونی و کنشی و رفتاری بیرونی است. به تعبیری: توحیدی، الهی، متعادل، متعالی، و بسان اینها بوده و محسوب می‌گردد. آزادی در حدود کلی و با احکام تفصیلی مکتب مدنی یقینی مورد پذیرش عمومی است. رهایی با رفع و فقدان موانع شکلگیری تا اعمال اختیار مدنی می‌باشد.

ب. نتیجه

سیاست آزادی

آزادی یقینی: تنها و برترین جایگزین بهینه و بسامان و کارآمد آزادی ظنی و توهمی میباشد. که فقدان و رفع موانع کارآمدی، توسعه و سعادت مدنی ظنی تکساحتی و توهمی تنازعی میباشد

ج. راهبرد جدید

سیاست آزادی سازی

آزادی مدنی و سیاسی: یک. از سویی بر بنیان و در راستای عدالت سیاسی، سعادت مدنی و مشروعیت سیاسی است. دو. رهایبخش، اقتدار بخش و تعیین کننده سرنوشت و سرنوشت ساز مدنی میباشد. سه. از دیگر سوی زیرساخت حاکمیت سیاسی، امامت سیاسی تا ولایت فقیه مدنی بوده و می تواند محسوب گردد.

خود آزمایی دانشجویی: پرسش و پاسخ های درسی

۱. آزادی چه (و چگونه) میباشد؟

۲. رابطه و نسبت آزادی و سیاست چه (و چگونه) میباشد؟

۳. آزادی سیاست چه (و چگونه) میباشد؟

۴. سیاست آزاد چه (و چگونه) میباشد؟

۵. سیاست آزادی چه (و چگونه) میباشد؟

مسئله ششم

«حاکمیت» و «سیاست»

«حاکمیت سیاسی»

(Political Sovereignty)

چرایی و چیستی چگونگی؟

خاستگاه، جایگاه و نقش؟

امر و نهی این بیار و آن میار

جمله عالم مقرر در اختیار

چکیده

«اختیار عمومی» (Public Authority)

«لا حکم الا لله»

در این مبحث مسئله پنجم فلسفه سیاسی: حاکمیت و سیاست و رابطه و نسبت و آمیزه ایندو یعنی مسئله حاکمیت سیاسی یا حاکمیت مدنی مطرح میشود. منظور حاکمیت حقیقی و یقینی واقعی مدنی میباشد. ظنی تکساحتی تفلسفی نبوده و توهمی تنازعی سوفیستی نیست. حاکمیت: ذاتی، فطری، شرعی و عرفی است. مراد سیاست واقعی و عینی حاکمیت مدنی میباشد. الف. سیاستگذاری حاکمیت بوده و به تعبیری حاکمیتگذاری است. ب. سیاستمداری حاکمیت بوده و به تعبیری حاکمیتمداری میباشد. حتی متقابلاً حاکمیت پذیری عمومی مردمی است. یک. بدین سبب محور اصلی: موضوعیت و ضرورت و حتی زیبایی یا چرایی یعنی هستی و چیستی چگونگی حاکمیت سیاسی میباشد. در نگاه، نظریه و نظام سیاسی است. دو. بدین مناسبت محورهای فرعی: خاستگاه، جایگاه و نقش گفتمان حاکمیت مدنی میباشد. ۱. در سایر مسایل سیاسی است. از عدالت مدنی تا ولایت فقیه مدنی میباشد. ۲. در چالش کارآمدسازی مدنی پیشا رو و راهبرد الگوسازی پیشرفت مدنی فرازآینده میباشد. ۳. الف. در فرایند بروز ظرفیتهای ذاتی فکری و روحی و فطری عقلیو قلبی انسانی مدنی، غریزی و حتی جسمانی بشری است. تا سر حد خودشکوفایی مدنی میباشد. ب. در فرابرد تحصیل سعادت مدنی است. تا مرز کرامت انسانی مدنی میباشد. ۴. تا چشم انداز تمدنسازی نوین است.

پیش درآمد

«احکم حاکمین» (هود/۱۱؛ ۴۵ و تین/۹۵؛ ۸)

این که گویی این کنم یا آن کنم خود دلیل اختیار است ای صنم (مولوی)

اراده مشترک (Comman Will)

یک) عنوان، مسئله، موضوع و محور مبحث چه (و چگونه) است؟ ۱. عنوان مبحث: مسایل فلسفه سیاسی؛ پنجم. «حاکمیت» است. ۲. مسئله: چرایی و چیستی (چگونگی) رابطه و نسبت «حاکمیت و سیاست» میباشد. هدف: آمیزه این دو پدیده، مفهوم و واژگان است. منظور «حاکمیت سیاسی» میباشد. حتی «حاکمیت مدنی» مورد نظر است. یعنی حاکمیت اجتماعی و سیاسی میباشد. به تعبیری هدف و غایت: حاکمیت اجتماعی و حاکمیت سیاسی می باشد. ۳. موضوع: ترسیم و تحقق سیاست حاکمیت بوده و به تعبیری سیاست حاکمیت مدنی محسوب میگردد. غرض و هدف از آن: اقتدار سیاسی و کارآمدی سیاسی است. مراد اعمال حاکمیت: اقتدار قانونی، مردمی و موثر و بهره وری اثربخشی مدنی میباشد. که منجر به توسعه و تعالی جامعه، نظام سیاسی، دولت و پیشرفت آنها میگردد. کمال و سعادت انسانی در گرو این امر است. این مبین خاستگاه، جایگاه و نقش حاکمیت در سیاست میباشد. حتی بر عکس خاستگاه، جایگاه و نقش سیاست در حاکمیت میباشد. سیاست حاکمیت است. ۴. محور: حکمت و فلسفه هستی شناسی و چیستی شناسی چگونگی و دانش چگونگی شناسی و حتی فن چگونگی سازی حاکمیت مدنی و سیاسی میباشد. به تعبیری خاستگاه، جایگاه و نقش حاکمیت در سیاست بوده و محسوب میگردد. مراد حاکمیت سیاسی است. حتی بر عکس خاستگاه، جایگاه و نقش سیاست در حاکمیت میباشد. منظور سیاست حاکمیت و حاکم است.

دو) پرسش اصلی: حاکمیت و سیاست چه میباشد؟ بلکه رابطه و نسبت این دو چه است؟ به تعبیری حاکمیت سیاسی یا حاکمیت مدنی چه میباشد؟ پرسشهای فرعی: چرا؟ چیست؟ چگونه؟

سه) سطح این مبحث چرایی و چیستی چگونگی حاکمیت سیاسی یا مدنی میباشد. به تعبیر خواجه نصیر الدین طوسی در گفتمان و کتاب اخلاق ناصری: «باید که مقرر باشد به نزدیک ناظر در امور مُلک که مبادی دولتها از اتفاق رأیهای (اراده) جماعتی (جمعی، اجتماعی و عمومی) خیزد که در تعاون و تظاهر یکدیگر به جای اعضای یک شخص باشند، پس اگر آن اتفاق محمود بود دولت حق باشد و الا دولت باطل» (اخلاق ناصری، ص ۳۰۳). اراده عمومی یا حاکمیت ملی پسندیده و باصطلاح مشروع، اراده و حاکمیت حقیقی عقلی و یقینی شرعی واقعی عرفی است. مبداء حقانیت دولت و نظام مدنی خوب و شایسته میباشد. بر عکس اراده عمومی و حاکمیت ملی ناپسند و باصطلاح نامشروع، اراده و حاکمیت غیر حقیقی جاهلی؛ غیر یقینی ظنی تکساحتی یا ضد یقینی توهمی تنازعی است. مبداء باطلیت دولت و نظام مدنی بد و ناشایسته میباشد.

حاکمیت معتدل یا متعادل، ولایت بوده که تعالی بخش است. حاصل آن سعادت مدنی؛ آسایش و آرامش مدنی می باشد. هر گونه عدم تعادل و افراط و تفریط در حاکمیت: سلطه گری یا سلطه پذیری بوده و یا بدان منجر می گردد. به ستمگری و ستمپذیری کشیده و به مشقت و شقاوت مدنی؛ توسعه نیافتگی، وابستگی و عدم آسایش یا توسعه تنازعی و تبعض آمیز (تغلیبی) و عدم آرامش یا هر دو ولو بصورت کما بیش می انجامد. چه در گستره ملی و داخلی بوده یا در گستره فراملی، خارجی و بین مللی تا جهانی باشد. پیوستاری از راهبرد و فرابرد جهانی گرایی متعادل (گلوبالیسم) بوده تا توطئه جهانی سازی هژمونیک (گلوبالیزیشن) است.

یکی ۱. الف. حاکمیت: از حُکم است. ب. حُکم یا احکام: یکی فرمان بوده بمعنای امر، دستور، و بسان اینها، و دیگری قانون می باشد. ج. حاکم یا حکام: شخصیت حقوقی حکمفرما، حکمران تا حکمروا است. نهاد دولت یا هیئت حاکمه و رأس آن می باشد. د. حاکمیت: یکی پیوستاری از حکمفرمایی، حکمرانی تا حکمروایی بوده طیفی از فرمانفرمایی، فرمانرانی تا فرمانروایی است. دیگری قانونگذاری و قانونمداری می باشد. اول. تصویب قوانین است. دوم. اعمال قوانین می باشد. امکان یعنی؛ یکی. اجازه و دیگری. قدرت فرمانروایی و قانونمداری می باشد. یک. مجاز و دو. قادر بودن حکمرانی است. د. حکومت: رابطه و نسبت حاکم و تحت حاکمیت به تعبیری دولت - ملت در نظام سیاسی می باشد. سازکار حاکمیت است. بدین ترتیب: حکم، حاکم، حاکمیت و حکومت: یک بسته اند. همبسته اند. در نظام سیاسی پیوسته اند. بسان فرمان، فرمانروا، فرمانروایی و فرمانداری است. متناظر قانون، قانونگذار، قانونگذاری و قانونمداری می باشد. حکم سبب موجب یعنی ایجاد کننده و تعیین کننده حاکمیت است. جهت، جهت دهنده و جهت بخش می باشد. آنجا که خوارج در مقابل امام علی (ع) شعار «لا حکم الا لله»؛ «حکمی جز حکم خدا نیست» را سر دادند. امام (ع) در پاسخشان فرمودند: «بلی! لا حکم الا لله»؛ «بله! حُکم، حُکم خداست». حاکمیت: حکم خدا می باشد. حاکمیتِ حکم خدا است. «کلمه حق»؛ «قاعده درستی می باشد». اما «یراد به الباطل»؛ اینان «اراده نادرستی دارند». اینان میگویند: «لا امرأه الا لله»؛ «امیری جزء خدا نیست». یعنی در نگاه اینان: امیر و حاکم بمعنای حکومت و ریاست دولت، خدا است. با بایسته بوده باشد. آنگاه تاکید می نمایند: «لا بد من ناس من امیر برا او فاجر»؛ «امیر یعنی آمر (امر یا فرمانفرما، فرمانران و فرمانروا) برای مردم بایسته است؛ درستکار بوده یا نادرستکار باشد». و ادامه میدهند در پرتو مطلق امیر و

امارت یا دولت و حاکمیت: امنیت، نظم، توسعه و چه بسا رفاه دست می‌دهد. در صورت حاکمیت نیک، خوب و شایسته فرای توسعه آسایش، تعادل در جهت تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و آرامش تحقق یافته و در نهایت سعادت مدنی نیز تحصیل می‌گردد. بدیترتیب امام (ع) بروشنی: حکم و حاکمیت احکام (الله و لا حکم الا لله) و حاکم و حکومت حکام (امیر و امارت) را از هم متمایز ساخته و به عنوان لازم و ملزوم هم، مکمل هم و حتی هم افزا مطرح می‌سازند. بدیترتیب: حاکمیت؛ حکمروایی، فرمانروایی، امارت (امر روایی) و حتی سلطنت (سلطنت روایی نه سلطنتی) و عبری مَلِکِیت (نه مُلوکِیت) بمعنای مُلکروایی و مُلکداری یا فرایند مملکتداری، شاهی (، پادشاهی و شاهنشاهی اما نه لزوماً استبدادی و ستمشاهی)، مانند اینها، در واژه شناسی سیاسی می‌باشد.

۲. حاکمیت: طیف و پیوستاری از حکمفرمایی استبدادی سلطنتی مطلقه، حکمرانی قانونی مشروطه حتی جمهوری مطلقه خوب، تا حکمروایی شایسته است. در گفتمان حکمای مدنی اسلامی: حاکمیت را باعتبارات مختلف؛ ریاست، امامت بمعنای راهبری، حتی پادشاهی، سلطنت (غیر از سلطنتی)، ملوکیت (غیر از ملکیت)، نیز همان فرمافرمایی، فرامانرانی و فرمانروایی، و همانند اینها، نیز خوانده اند.

بدین ترتیب حاکمیت: خواست و اراده، اراده برتر، برترین اراده بوده و قانون می‌باشد. خواست عمومی: عین حاکمیت بوده یا منبع حاکمیت است. به تعبیری اراده مشترک و حاکمیت عمومی: منشاء قانون می‌باشد. چه تولید آن بوده و چه پذیرش آن باشد. قانون: مظهر اراده و خواست مشترک و عمومی است. ۱. الف. خواست: منبع؛ منشاء نظری و نگرش و مبدا عملی و گرایش یعنی حقیقت حاکمیت، به تعبیری صورت حاکمیت و بلکه عین آن است. ب. جنس (ماهیت: جوهره و جانمایه) حاکمیت: اراده می‌باشد. اراده برتر بوده و برترین اراده است. بسان اینکه در بدن انسان مثلاً دستم را بالا یا پایین و این طرف یا آنطرف حرکت داده و برده و این شیء یا آن شیء بخصوص را بر داشته و جابجا می‌کنم، درست است با دست و پنجه که بسان دولت در نظام سیاسی و کشور ابزار کار من بوده و با قدرت نهفته در ماهیچه های پنجه دست من این کار صورت می‌گیرد. اما این کار در اصل با قدرت نهفته در ماهیچه های دست و قدرت بدنی صورت می‌پذیرد. آنهم با تصمیم و با اراده و خواست من بر اساس فکر من است. بدینسان؛ یکی. حاکمیت: اراده و تصمیم؛ تصمیمسازی

و بویژه تصمیمگیری می‌باشد. یا تصمیم به تعبیری سبب موجد سیاست یا سیاستگذاری و سیاستمداری و حتی متقابلاً سیاستپذیری است. سیاست نیز محصول و صورت یا سبب صوری راهبردی ساختاری ترسیمی و تحقق آن می‌باشد. دیگری. حاکمیت: منشاء نظری و مبداء عملی تصویب تا تحقق قانون است. حاکمیت در قالب قانون؛ از قانونگذاری و قانونداری، تا قانونپذیری و قانونمداری بروز، بهره ور و اثربخش می‌گردد. ۲. مراد اراده مدنی؛ اجتماعی و بویژه سیاسی است. منظور اراده عمومی می‌باشد. اما اینکه اراده عمومی: اراده همگان یا اراده همگانی بوده و جمع اراده تک به یک یعنی یکایک افراد است؟ یا اراده عام بوده یعنی جامع اراده افراد و به تعبیری اراده جامعه است؟ یا اراده در امور مشترک و حتی در امور مشابه می باشد؟ چنانکه خواهیم دید؛ یکی و نخست به فرد گرایی و سرمایه سالاری اندیویدوآلیستی لیبرالیستی کشیده و دیگری به دولتسالاری سوسیالیستی کمونیستی (اشتراکی و مارکسیستی) میکشانند. هیچ یک حاکمیت عمومی بمعنای اراده عمومی حقیقی و یقینی واقعی نمی باشند. مگر اراده افراد در امور مشترک یا اراده مشترک افراد و نیز اراده افراد در امور مشابه افراد منظور نظر باشد. این حاکمیت جمهوری و مردمسالاری حقیقی و یقینی واقعی بوده و بشمار می‌آید.

دیگری. ۱. حکم یا احکام جهتمندند. الف. جهتمدارند. بایسته است باشند. ب. جهتمدارند. شایسته است باشند.

۲. جهتمندی حکم یا احکام سبب جهت و جهتگیری حاکمیت می‌گردد. الف. مسبب جهات دوگانه؛ مثبت یا منفی، حق یا باطل، روایی یا ناروایی و مشروعیت و نامشروعیت حاکمیت میشود. ب. حاکمیت: جهت قدرت را معین میکند. ۳. جهت مشروعیت یا نا مشروعیت حاکمیت به سایر عناصر نظام سیاسی اعم از؛ قدرت سیاسی، دولت، حتی حکام و حکومت سیاسی و سیاست ها و و بسان اینها، تسری مییابد. بتبع روایی یا ناروایی احکام و حاکمیت؛ روایی و ناروایی بدانها اطلاق یافته و مشروع یا مشروع شده و خوانده میشوند.

سه. همانگونه که پیشتر نیز اشارت شد: ۱. قدرت، حاکمیت و اقتدار نیز یک بسته اند. الف. حاکمیت: جهت قدرت است. به تعبیری جهت قدرت را تعیین کرده و تجویز میکند. درست یا غلط، مثبت یا منفی، حق یا باطل، روا یا ناروا و مشروع یا نامشروع اند. ب. قدرت: میزان توان تحقق حاکمیت را تأمین مینماید. ج. اقتدار اعمال قدرت در جهت حاکمیت است. یعنی اعمال ارادی قدرت و قدرت ارادی می‌باشد. ۲. حاکمیت بسان روح دولت و هویت آن بوده و دولت بمتابه جسم حاکمیت و ابزار آن است. کما اینکه اراده (عمومی) نیز روح و باعتباری عین حاکمیت بوده و حتی به تعبیری دیگر مبداء عملی و تحقق عینی آن محسوب می‌گردد.

حاکم: مراد حکمروای قریب، اقرب و مباشر یعنی مستقیم می باشد. اراده کننده عمومی و رأس و ریاست آن می باشد. فاعل اراده است. کارگزار می باشد. سیاستگذار است. قانونگذار می باشد. سیاستمدار است. اعمال کننده قانون می باشد. مردم: ضمن اینکه مراد یعنی بعد از خدا و اراده و حاکمیت ملکوتی، از سویی اراده کننده میانین در تأسیس دولت و نظام سیاسی بوده، در عین حال و در دیگر سوی مریدند. اراده پذیرند. حاکمیت پذیر، قانونپذیر و سیاستپذیرند. یعنی متعلق، (متصرف) طرف تصرف و تحت حاکمیت، قانون و سیاستند. ۳. حاکمیت در جامعه مدنی و نظام سیاسی بسان قدرت، منتشر است. در و از یکایک افراد مدنی بسان سلولهای بدن و جماعات مدنی بمتابله اعضای بدنی سرچشمه میگیرند. الف. در سیر نخست تجمیعی و تمرکزی حاکمیت این اراده های قطره ای و قطره های قدرت سلولی و ذره ای افراد اجتماع، از شرasher جامعه تجمیع شده و در فرانهاد راهبردی فراپردی دولت و رأس آن، رهبری جامعه، دولت و نظام سیاسی تمرکز یافته و در سراسر کشور اعمال می گردد. حداقل فرض بر این است. بویژه در مردمسالاری یقینی که حاکمیت عمومی، نمایاننده اراده و خواست عمومی بوده و باشد. بدینسان حاکمیت ملی شکل گرفته، متشکل شده، تشکیل گشته و قوام مییابد. ب. در سیر دوم توزیعی و تحقق حاکمیت اراده راهبری و دولت در صورت تصمیم سیاست، قالب راهبرد، قانون در شرasher نظام سیاسی و ملت و در سراسر کشور پخش و اعمال شده و پذیرفته میگردد.

بخش دوم. فلسفه حقوقی حاکمیت سیاسی

«زین الملك العدل» (غرر حکم)

یک) حاکمیت: ولایت - سلطنت

اصل ضرورت و بایستگی حاکمیت، واحد و ثابت است. همه جا و همواره موضوعیت و ضرورت داشته، دارند و خواهند داشت. ذاتی تکوینی و فطری عقلی و قلبی انسانی می باشد. منبع و مبنای ماهیت حاکمیت یعنی حدود کلی و احکام تفصیلی آن، نقلی، سمعی، و حیانی و شرعی و دینی یا مکتبی می باشد. حاکمیت: یا الف. ولایت بوده یا ب. سلطنت می باشد. بترتیبی که در مبحث بعد. امامت بویژه در تقسیم بندی نائینی خواهیم دید. ولایت: سرپرستی است. رابطه حاکم و تحت حاکمیت، سرپرستی و تحت سرپرستی بوده و محسوب میشود. بصورت امام و مأموم می باشد. راهنمای، راهبری، جلوداری و پیشوایی با راهروی، پیروی و پشت سراسر است. رابطه دولت - ملت: افقی است. در غیر اینصورت سلطه گری و سلطه پذیری می باشد. بصورت سلطان و تحت سلطه است. حاکم و محکوم می باشد. غالب و مغلوب است. حتی مالک و مملوک می باشد. در

نتیجه آکل و مأکول؛ خورنده و خوردن با خورده شدن و خورده شده است. ج. چگونگی حاکمیت یا عوارض و مظاهر و سازکارهای و ابزار آن: متعدد و متغیرند. هر زمان و مکانی یا کشور و نظام سیاسی به تناسب و با استخدام فناوری های نوین، نو میشوند. بایسته و شایسته است جدیدسازی گردند. بسان ابزار دفاع یا انتخابات است. ابزار دفاعی شمشیر و نیزه، تا توپ و تانگ و هواپیما و موشک (بالستیک) تا پهپاد و حتی جنگال (جنگ الکترونیکی) و نرم افزاری پیش آمده است. انتخابات از سازکار دست دادن، دست بالا بردن، رأی گیری با برگه تا انتخابات رایانه ای و اینترنتی کنونی پیش آمده و همچنان در آینده پیش میرود. اما اصل ضرورت امنیت و دفاع و نیز ضرورت انتخابات عوض نشده است. یا ماهیت و مبنای که یکی دفع تهدید بوده و دیگری گزینش کارگزاران، دیگرگون نشده است. کما بیش پایدار میباشد. اما ابزار و به اصطلاح تکنیک ها، تغییر کرده و روزآمد میشوند. حاکمیت نیز این گونه است. اصل ضرورت یعنی حقیقت حاکمیت و مبادی آن: ثابت است. ماهیت یقینی حاکمیت و حاکمیت یقینی: ولایت می باشد. ظن حاکمیت و توهم حاکمیت: سلطه است. چه سلطه سلطان بوده که سلطنتی مطلقه باشد. چنانکه به تعبیر امام خمینی در کتاب ولایت فقیه: «حکومت اسلام، سلطنتی هم نیست تا چه رسد به شاهنشاهی و امپراطوری. در این نوع حکومت ها حکام بر جان و مال مردم «مسلط» هستند و خودسرانه در آن دخل و تصرف میکنند» (ولایت فقیه، صص ۶-۵۵). چه سلطه اکثریت با ادعای نمایندگی و حتی نمایاندگی توده ای و چه بسا توده های نا آگاه بوده که جمهوری مطلقه و باصطلاح پوپولیستی است. چنانکه به تعبیر امام خمینی در کتاب ولایت فقیه: «حکومتهای جمهوری (مطلقه) و مشروطه سلطنتی، اکثریت کسانی که خود را نماینده اکثریت معرفی مینمایند هر چه خواستند بنام قانون تصویب کرده و سپس بر همه مردم تحمیل میکنند» (ولایت فقیه، صص ۴-۵۳). بجای مردمسالاری حقیقی و یقینی واقعی، عوام فریبی ظنی یا عوامسالاری توهمی میباشد. حکمروایی: ولایت مردمی است. مردممداری و مردممداری می باشد. ولایت از مردم است. در اختیار دولت بوده و توسط دولت و در رأس آن راهبری مردمی میباشد. حاکمیت بر و برای مردم است. حاکمیت احکام خدایی مورد پذیرش عمومی میباشد. حکومت حکام اسلامی مورد گزینش مردمیند. در رویکرد توحیدی، رهیافت دینی و راهبرد مدنی: ولایت از خدا آغاز و بدو می انجامد. مردم: سبب میانین ولایتند. دولت و راهبری: سبب قریب، اقرب و مباشر ولایتند. همانگونه که خواهیم دید در این گفتمان توحیدی دینی مدنی: ولایت ساختار فراگیری با دو فرایند راهبردی دارد. یکی و نخست سیر نزولی (انا للهی) و توزیعی از خدا، بخلیفه خاص (ملایک و انبیاء و اولیاء) خدا یا خلیفه عام خدا یعنی مردم است. دیگری و دوم سیر صعودی (بازگشت: انا الیهی راجعون)

برعکس می‌باشد. از مردم، به دولت و رهبری، تا خدایگونگی است. ۵. مسئله: یک. حاکمیت حقیقی و یقینی واقعی می‌باشد. دو. الف. در قبال حاکمیت ظنی یعنی پندار ظاهری تکساحتی یا ظن حاکمیت واقعی نما که شبه حاکمیت است. ب. در مقابل حاکمیت توهمی یعنی کاذب بمعنای دروغین تنازعی یا ضد حاکمیت می‌باشد.

دو) تجزیه و انتقال ناپذیری حاکمیت: حاکمیت سلطنتی مطلقه

بُدن. یک. ژان بُدن فرانسوی (۹۶-۱۵۳۰م). بزرگترین نظریه پرداز حاکمیت سیاسی در دوران جدید غرب است. اول. خاستگاه، جایگاه و نقش حاکمیت سیاسی: وی در آغاز اثر مشهور خود تحت عنوان شش کتاب در جمهوری (Les Six Livres de la Republique) تعریفی از دولت یا اجتماع سیاسی ارائه داده (خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۲، قسمت اول). می‌گوید: ۱. «دولت یا اجتماع سیاسی عبارتست از حکومت قانونی چندین خانوار و کلیه متعلقات مشترک ایشان به همراه یک حاکمیت فائقه» (همان، ص ۶۲، نقل از شش کتاب جمهوری ۱۶۲۹، کتاب اول، فصل اول). مراد از دولت: اینجا بمعنای اعم یعنی نظام سیاسی است. فراهم آمده جامعه سیاسی یا ملت و دولت بمعنای خاص یعنی هیئت حاکمه است. بُدن: نظام سیاسی را بمثابه نظام سیاسی جامعه و حتی نظام سیاسی جامعه سیاسی، فراهم آمده جامعه سیاسی (ولو در حد چندین خانوار یا جماعت مدنی)، دولت تحت عنوان حکومت، حاکمیت دانسته مراد حاکمیت برتر و احیاناً قانون میداند. حاکمیت فائقه: اراده برتر و برترین اراده می‌باشد. ۲. کما اینکه در تعریف حاکمیت می‌گوید: «حاکمیت (Sovereignty): قدرت مطلقه (Absolute Power) و دائم (Perpetual Power) و انتقال ناپذیر قانونی قانونگذار و مجری قانون) حکومت یک اجتماع است» (همان، ص ۶۵، نقل از همان). مراد از قدرت، اینجا امکان است. تا حدودی میان قدرت و حاکمیت خلط شده است. قدرت: نیرو و توانایی عمل و حرکت و سیاست و حکومت می‌باشد. حاکمیت: اراده و خواست است. اجازه و مجاز بودن جهت اعمال قدرت و جهتگیری و جهت دهی به حرکت و سیاست و حکومت می‌باشد (دقت شود!). مراد بُدن از قدرت در این عبارات عمدتاً توانایی و در اختیار بودن ابزار از ابزار قانونی و مجوز دادن یا ندادن تا ابزار اقتصادی و نیز نیروهای انتظامی و دفاعی است. قدرت حاکمیت بوده و حاکمیت قدرت بشمار می‌آید. قدرت یعنی قدرت حاکمیت: منظور نظر نیست. حکومت نیز در اینجا مراد دولت بمعنای همان هیئت حاکمه است. ۳. همچنین «حاکمیت آن عنصر اصلی است که یک اجتماع سیاسی را از سایر سازمانها و یا جوامع بشری ممتاز می

کند» (همان، همان). حاکمیت، ویژه و وجه امتیاز فرانهاد نهاد سیاسی دولت نسبت به نهادهای فرهنگی و اقتصادی میباشد. دوم. ویژگیهای حاکمیت سیاسی: به تاکید ایشان؛ یک. حاکمیت دایمی: «صفت اول حاکمیت دائم بودن آنست» (همان، همان). دو. حاکمیت مطلقه: «جزء دیگر تعریف حاکمیت ... قدرت مطلق (و کامل)» [و اینکه چه کسی می تواند آنرا اختیار کند] است» (همان، همان). البته محدودیت حاکمیت غیر از حدودمندی آنست. حاکمیت ضمن این که محدود نباید باشد و مطلق است. حدودمند است. دارای حدود و در حدود میباشد. مثلاً خلبان در پرواز هواپیما؛ حاکمیت مطلقه بمعنای مطلق دارد. هر وقت با روشن کردن چراغ بستن کمربندها دستور داد، همه حتی خدمه پرواز بایستی بلادرنگ بنشینند و کمربندها را ببندند. تا موقعی که اجازه باز کردن نداده بایستی کمربندها را بسته نگهدارند. هیچکس حق تخطی ندارد. اما همین دستور یا اجازه دادن دلبخواهی خلبان هم نیست. حدودمند است. یعنی؛ اول. به تناسب شرایط پرواز و مقتضیات جوی به تشخیص فنی خلبان و احیاناً کمک خلبان و اطلاعات هوانوردی بوده و ثانیاً برای ایمنی پرواز و حفظ سلامتی و جان خود مسافرین و سرنشینان است. تجویز نسخه یک پزشک هم همین است. بیمار مجبور نیست که او را بگیرند و بزور بدو دوا بخوراند یا آمپول تزریق کنند. اما خودش با اختیار و انتخاب خودش که پیش طیب رفته موظف و مکلف است خودش شخصاً دستورات پزشک را رعایت کند. در غیر اینصورت سلامت خود را کسب نمی کند. پزشک هم در حدود دانش و تجربه پزشکی و با رعایت اخلاق پزشکی حدودمند است. جامع حقوق سیاسی امنیتی و دفاعی، اداری و سازمانی، قضایی و جزایی، اقتصادی و مالی و نیز اجتماعی و مدنی حاکمیت است.

سلطنت استبدادی مطلقه شرقی و غربی قدیم، میانه تا جدید و استبداد نوین خودرأیی، خودمحموری و خودکامگی و سلطه شخصی، خانوادگی و خاندانی ملوکی (مالک و مملوکی) و موروثی بدترین ناهنجاریست. حکمرانی ولایی الهی شایسته، برترین موهبت.

برآمد

حاکمیت اجتماعی و سیاسی

جمع بندی

حکروایی

سیر حاکمیت در غرب جدید که با گذار (و در نگاه سنت گرایان معاصر از رنه گنون، فریتو شوان تا دکتر سید حسین نصر با تحریف و انحراف) از قوانین چهارگانه تکوینی، فطری، تشریعی و عرفی توماس اکویناس در کتاب الهیات عالی، به حاکمیت استبدادی نوین ماکیاولی در کتاب شهریار کشید. بر خلاف دوگانه انگاری (دو آلیسم) فلسفه سیاسی مسیحی دو حاکمیتی الهی دینی و شیطانی سیاسی اگوستینی در کتاب شهر خدا (و شهر زمینی) و آیین دو شمشیر یعنی حاکمیت دوگانه کلیسایی پاپی-دولتی امپراطوری پاپ گلاسیوس اول بود، که خود بر خلاف بن مایه های انجیلی عیسوی دیانت را از سیاست، شریعت را از دولت، اخلاق را از سیاست و حتی معنویت را از مادیت جدا میساختند. برخلاف امثال این گزاره ها همانند انجیل متا حتی: «در آن موقع (تولید عیسی-س) چند ستاره شناسی از مشرق زمین (ایران) به اورشلیم آمده پرسیدند: «کجاست آن کودکی که باید پادشاه یهود بشود؟» (انجیل متا: ۲؛ ۲). تا این گفته «کاهنان اعظم (صدوقی ها) و فریسی ها» که سیاسیون یهود بوده که اعلام کردند: «اگر او را بحال خودش بگذاریم، تمام این ملت دنبال او می روند، آنوقت دولت روم به اینجا لشکر کشی میکند و ما را میکشد و دولت یهود را از کار برکنار میسازد» (انجیل یوحنا، ۴۸؛ ۱۱). تا آنجا که «تمام اعضای شورای (یهود)، عیسی را پیش پیلاتس، فرماندار رومی بردند و در آنجا به او اینطور تهمت زدند: «این شخص مردم را تحریک میکند که به دولت روم مالیات ندهند، و ادعا میکند که مسیح، یعنی پادشاه ماست». پس پیلاتس پرسید: «آیا تو مسیح، پادشاه یهود هستی؟». عیسی جواب داد: «بله! همینطور است که میگویند» (انجیل لوقا، ۲۳؛ ۳-۱). نگاه یگانه انگار قوانین چهارگانه تومیسم به تعبیر درست علی اصغر حکمت در کتاب سیر حکمت در اروپا قوانین چهارگانه ازلی و ابدی اکویناسی بر گرفته از نگاه مونیستی: توحیدی و قوانین چهارگانه ذاتی، فطری، شرعی و عرفی سینیوی است. همان؛ مبادی (قوانین تکوینی و فطری)، مبانی (حدود و احکام تشریعی) و مظاهر (قواعد و آیین های تجربی و عرفی) حاکمیت میباشد. بعد از ماکیاولیسم این سیر حاکمیت یا حاکمیت در سیر تکامل خود در مدرنیسم با حاکمیت قراردادی سلطنتی مطلقه بدن در شش کتاب جمهوری تئوریزه (نظریه سازی حاکمیت سیاسی) شده و اوج گرفت. به (نظریه سازی عملی: دکترینسازی) حاکمیت دولت مطلقه (ابسولوتیسم) هابس در کتاب لویتان (گرگ بزرگ) منجر شد. منتسکیو در سیر تعدیلی حاکمیت با رویکرد مطلقه زدایی حاکمیت، تفکیک قوای سه گانه حاکمیتی؛ یعنی قانونگذاری، اجرایی و قضایی را مطرح ساخت. اگر چه این بعدها بیشتر با رهیافت استبداد زدایی و تمرکز زدایی، به شکل تجزیه قوا در آمد. تا اینکه به راهبرد تقسیم قوا با رهیافت کارآمدسازی حاکمیت به استقلال قوا، تعامل قوا و هم افزایی حاکمیت منجر گردد. کما اینکه تجزیه قوا امروزه با فراگیری جهانی، برخی و بلکه بسیاری از آثار مثبت و منفی خود را بروز و نشان داده و میدهد. لاک به مشروطیت حاکمیت و حاکمیت مشروط و همان سلطنتی مشروطه روی آورد و رسید. روسو در ادامه حاکمیت عمومی، حاکمیت قانون به عنوان مظهر حاکمیت عمومی و حاکمیت جمهوری را بمثابة حاکمیت قانون و قانونی و حاکمیت اراده عمومی پیش کشید. چنانکه به تعبیر و.ت. جونز در کتاب خداوندان اندیشه سیاسی:

«اندیشه اراده همگانی نه تنها مهمترین مفهوم نظریه روسو است، بلکه بدیعترین، جالبترین و به لحاظ تاریخی، مهمترین افزوده او به گنجینه نظریات سیاسی است» (خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۲، قسمت ۲، و.ت. جونز، ص ۴۲۰).

خود آزمایی دانشجویی: پرسش و پاسخ های درسی

۱. حاکمیت چه (و چگونه) میباشد؟ ۲. قدرت چه (و چگونه) است؟ ۳. رابطه و نسبت حاکمیت و سیاست
- چه (و چگونه) میباشد؟ ۴. حاکمیت سیاسی چه (و چگونه) است؟ ۵. قدرت سیاسی چه (و چگونه) میباشد؟
۶. اقتدار سیاسی چه (و چگونه) است؟ ۷. رابطه و نسبت حاکمیت سیاسی، قدرت سیاسی و اقتدار سیاسی
- چه (و چگونه) میباشد؟ ۸. منشاء حاکمیت سیاسی چه (و چگونه) است؟ ۹. مبداء عملی حاکمیت سیاسی چه
- (و چگونه) میباشد؟ ۹. رابطه و نسبت خدا، مردم (فرد یا افراد و جامعه یا جوامع) و دولت چه (و چگونه) است؟

مسئله هفتم

«حاکمیت عمومی»

چرایی و چیستی چگونگی؟

خاستگاه، جایگاه و نقش؟

چکیده

اختیار (اراده) عمومی

حاکمیت یا اختیار ملی؛ اراده عمومی افراد جامعه (وجه عمومی اراده های فردی و جمعی اجتماعی یا وجه مشترک و مشابه)، اراده همگانی فردی افراد و اراده عام جامعه اختیار یا اراده عمومی، میتواند به جمهوری واقعی منجر گردد. اراده همگانی، تا کنون منتج به سرمایه سالاری تحت عنوان جمهوری لیبرالیستی یا لیبرال دموکراسی تا کاپیتال امپریالیستی شده است. اراده عام، به دولتسالاری تحت عنوان جمهوری سوسیالیستی یا سوسیال دموکراسی تا سوسیال امپریالیستی کشیده است. بنابراین این موضوع تا بدانجا همین داشته که می توان آنرا به عنوان یک مسئله مستقل فلسفی سیاسی مورد مذاقه قرار داد. حاکمیت بمثابة عین با برآمد اراده مدنی؛ اختیار اجتماعی و سیاسی است. اراده مدنی: اختیار عمومی می باشد. اما چه بسا اراده همگانی یا اراده عام بجای اراده عمومی قلمداد گردیده و میگردد. جمهوری حقیقی و یقینی واقعی: حاکمیت عمومی میباشد. برآمد یا عین اراده عمومی است. بروز و برآمد آن نیز قانون عمومی میباشد. بنیاد آن هم حق و حقوق عمومی است. مراد حاکمیت عمومی: حاکمیت و اراده عمومی: حاکمیت و اراده مشترک یا مشابه و به تعبیری جنبه مشترک و مشابه حاکمیت و اراده های همگان میباشد.

پیشدرآمد

نه اراده همگانی سرمایه سالاری و نه اراده عام دولتسالاری

ژان ژاک روسو فرانسوی (قرن ۱۸م) در کتاب دوم کتاب و گفتن قرارداد اجتماعی خویش، اول. فصل ۱. تحت عنوان انتقال ناپذیری حاکمیت ضمن تأسی به ژان بدن، با تأکید بر اینکه: «حاکمیت انتقال ناپذیر است» (قرارداد اجتماعی، ص ۲۸)، برای اثبات این امر با اشاره به شکل و تشکیل جامعه مدنی، «اراده عمومی» را بمثابه عین، روح و منبع اعم از منشاء نظری و مبداء عملی حاکمیت عمومی مطرح ساخته و مدعی میشود: «اولین و مهمترین نتیجه اصولی که قبلاً با ثبات رسید اینست که فقط اراده عمومی میتواند نیروهای یک دولت را در راه نیل به هدفی که از تأسیس (جامعه مدنی، نظام مدنی و) آن در نظر گرفته شده و رفاه مشترک (؛ آسایش بدنی همگانی و آرامش مدنی) میباشد، هدایت کند» (همان). نتیجه میگیرد: «حاکمیت فقط اجرای اراده عمومی میباشد» (ص ۲۹). بدین ترتیب در نظریه سیاسی او و در نظام سیاسی در نظریه همو: یک. ۱. «حاکمیت انتقال ناپذیر است» (ص ۲۹). چون «حاکمیت فقط اجرای اراده عمومی میباشد، هرگز نمیتواند انتقال یابد و چون هیئت حاکمه چیزی بجز یک شخص مشترک نمی باشد، نمیتواند بجز خود نماینده ای داشته باشد» (همان). قابل واگذاری نیست. بدینسان: «قدرت را می توان انتقال داد ولی اراده انتقال ناپذیر است» (همان). ۲. «حاکمیت تقسیم ناپذیر است» (همان، ص ۳۱). یعنی تجزیه ناپذیر میباشد. منظور وحدت حاکمیت سیاسی بوده و مراد حاکمیت سیاسی واحد است. یگانه میباشد. مراد تجزیه یا حتی تقسم در عرض و هم عرض میباشد. اما در عین حال دارای سلسله مراتبی طولی است. دوم. «اراده عمومی ممکنست گمراه شود» (همان). به تعبیری: «اراده عمومی همیشه درست است و همیشه به نفع عمومی تمایل دارد؛ ولی نمی توان نتیجه گرفت که تصمیماتی که ملت پس از مشورت میگیرد، همیشه صحیح است» (همان). چرا که «انسان همیشه نفع (صلاح و سعادت) خود را میخواهد، اما همیشه آنرا تشخیص نمی دهد» (همان). بدین سبب بادعای وی: «هرگز نمی توان ملتی را فاسد نمود» (همان). تا جایی که سعادت؛ آسایش، اعتدال و آرامش خویش را نخواسته و خواهان بدبختی، مشقت و شقاوت خویشان گردد. «ولی اغلب ملت را گمراه میکنند و آنوقت چنین به نظر میرسد که ملت، زیان خود را میخواهد» (همان، ص ۳۴). چنانکه هیچکس عالماً و عامداً در پی سراب (آبنما) یا آب شور دریا نمی رود. بلکه در پی آب شیرین، زلال و خنکا است. اما روی جهالت بسیط یا مرکب، سراب را آب پنداشته و آب شور دریا را آب شیرین انگاشته، آنگاه بدنبال آن می رود و حتی میدود. به همین سبب ممکنست گمراه شده یا به بد راهی کشیده شده و بکشاند. اراده عمومی و امکان خطای آن از بدایع روسو بوده که بعد از وی در قالب قانون و جمهوریت مورد اقبال قرار گرفته است. سوم. اراده همگانی (جمع اراده های خصوصی) با اراده عام و با اراده عمومی (وجه مشترک اراده های خصوصی) متمایزند. این تمایز از برجستگی های بارز نظریه سیاسی روسو بوده که کمتر و بلکه اصلاً مورد توجه قرار نگرفته و سهواً یا عالماً عامداً مورد غفلت واقع شده است. در نتیجه یکی و در یک سویه با ادعای اراده همگانی بعنوان اراده عمومی تحت عنوان جمهوری لیبرالیستی و آنگاه لیبرال دموکراسی

به سرمایه سالاری کشیده است. دیگری و در سویه متعارض با ادعای اراده عام بعنوان اراده عمومی تحت عنوان جمهوری سوسیالیستی و آنگاه سوسیال دموکراسی به دولتسالاری می کشاند. در این صورت هیچیک جمهوری و دموکراسی واقعی که حاکمیت اراده عمومی وقایع بوده نمی باشند. به تعبیر وی: «غالباً تفاوت زیادی میان اراده همگان و اراده عمومی وجود دارد» (همان). چرا که؛ الف. اراده عمومی: «اراده عمومی فقط به منافع مشترک توجه دارد» (همان). درستتر و دقیق تر این بوده که اراده و مدیریت عمومی امور مشترک و مشابه است. ب. در صورتیکه «اراده همگان منافع (، حوزه و اراده های) خصوصی را در نظر میگیرد» (همان). اراده همگان فقط «مجموعه ای از اراده های شخصی (و خصوصی) میباشد» (همان). حال «اگر از این مجموعه منهاها و بعلاوه هایی که یکدیگر را خنثی میکنند، حذف نمایید، آنچه باقی می ماند، اراده عمومی است» (همان). ج. اراده عام: اراده عام نیز اراده دولت با ادعای مظهر جامعه بوده که «نسبت به اعضایش حکم اراده عمومی و نسبت به دولت حکم اراده خصوصی را پیدا» میکند (همان، صص ۵-۳۴). در اینصورت وی با اتحادیه نامیدن گروه های اجتماعی و نهادهای مدنی بسان دولت تصریح مینماید: «اگر یکی از اتحادیه ها بقدری بزرگ (قدرتمند بشود و) باشد که بر کلیه اتحادیه های دیگر برتری (یافته یا) داشته باشد، نتیجه حاصله دیگر مجموعه ای از اختلافات (اراده های) کوچک نیست، بلکه یک اختلاف (اراده) واحد میباشد» (همان، ص ۳۵). به همین سبب «اراده عمومی دیگر وجود ندارد و رأی اکثریت فقط یک رأی خصوصی (دولت و دولتی) میباشد» (همان). این در حالی بوده که اراده عمومی ولو توسط و با مباشرت دولت اعمال گردد اما با توجه به اینکه؛ نظام سیاسی و «دولت چیزی بجز یک شخص اخلاقی (قراردادی و باصطلاح اعتباری) نیست که زندگی اش به اتحاد اعضایش بستگی دارد» (همان، ص ۳۶)، نظام سیاسی و دولت یعنی نهادی اعتباری، جعلی، صناعی و قراردادی است. بدینسبب قدرتش، فراهم آمده وجه مشترک قدرت افراد و گروه های اجتماعی و به اصطلاح قدرت عمومی میباشد. بدینسان اراده اش نیز این چنین، از فراهمی جنبه مشترک اراده های اعضا فراهم شده و اراده عمومی است. در نتیجه: «باید نیرویی پی گیر و آگاه داشته باشد تا هر یک از قسمتها (ی نظام سیاسی و دولت کشور) را به بهترین نحو که مناسب کل است، حرکت دهد و از آن استفاده نماید» (همان). بنابراین: یک. «همانطور که؛ الف. طبیعت، ب. انسان را ج. صاحب اختیار مطلق تمام اعضایش خلق کرده، دو. همینطور هم؛ الف. قرارداد اجتماعی ب. هیئت حاکمه (دولت) را ج. صاحب اختیار مطلق تمام افراد گردانیده است» (همان). صاحب اختیار مطلق: حاکمیت مطلق می باشد. به تعبیری یکی. حاکمیت: صاحب اختیاری است. حاکمیت و صاحب اخترای مطلق: مراد برتر و برترین، فراگیر و فراگیرترین (عمومی ترین) و بلامانع و بلا منازع میباشد. در اینجا حاکمیت مطلق: منشاء قانون است. اما لزوماً فراقانون نیست. شخصی، خانوادگی و خاندانی، ملوکی (مالک و مملوکی) و موروثی نمیشد. عمومی: یعنی قانونی، مردمی و موثر است. بدینسان «همین اختیار است که وقتی تحت

رهبری اراده عمومی قرار میگیرد، همانطور که گفتم، حاکمیت نامیده میشود» (همان). حاکمیت عمومی است.

دو. روسو در فصل ششم «قانون» (همان، ص ۴۴) را حاصل و صورت حاکمیت دانسته مدعی میشود: «بوسیله قرارداد اجتماعی (اول) به هیئت حاکمه موجودیت و جان بخشیده ایم» (همان). اما «اکنون باید بوسیله قانونگذاری به او جنبش و اراده بدهیم» (همان). اینجاست که تصریح می نماید «هر چه که خوب است و مطابق با نظم و ترتیب میباشد، بخودی خود است» (همان). و «بستگی به قراردادهای انسانی ندارد» (همان). بنابراین «برای کشف بهترین قوانینی که مناسب مللی است، یک عقل کل لازم است» (همان، ص ۴۸). در نتیجه «فقط خدا میتواند آنطور که باید و شاید به مردم قانون عرضه دارند» (همان).

درآمد

حاکمیت عمومی؛ مشترک و مشابه

الف. حاکمیت اراده عمومی حکومت مردمسالاری

ب. حاکمیت اراده همگانی حکومت سرمایه سالاری فردگرایی (اندیویدوالیستی) لیبرالیستی

ج. حاکمیت اراده عام حکومت دولتسالاری جامعه گرایی (سوسیالیستی) توتالیتریستی

در نظریه و نظام سیاسی، حاکمیت سیاسی: اراده عمومی یعنی اراده مشترک یا وجه مشترک اراده های شخصی و فردی همگانی؛ خواست و صاحب اختیاری جامعه سیاسی بر سرنوشت خویش در نظام سیاسی و کشور است. این چنین اراده و حاکمیتی در اختیار دولت (هیئت حاکمه) است. دولت: صاحب اختیار شده و میباشد. آنهم با نوعی پیمان مدنی ضمنی و مفروض بوده یا صریح و موجود میباشد. به تعبیری حاکمیت و حتی قدرت منتشر سیاسی در یکایک احاد اشخاص و افراد در و با سیر سازمان شبکه ای سلسله مراتبی از اراده های و قدرت شخص اشخاص و فردی افراد و گروه های اجتماعی یا مدنی در نهایت در دولت بمثابة نهاد و فرانهاد راهبردی در ساختار نظام سیاسی (حوزه عمومی) جمع و تجمیع شده و مجددا در سیر ساختار شبکه ای سلسله مراتبی سیاسی معکوس از رأس تا میانه و تا پایه تا یکایک گروهها یا نهادهای جمعی و سرانجام افراد (حوزه خصوصی فردی) اشخاص (حوزه خصوصی شخصی) تسری یافته و اعمال عملی گشته و تحقق عینی میپذیرد.

یک) حاکمیت توحیدی

حاکمیت دو ساحتی مادی و معنوی، دو بعدی باطنی و ظاهری متعادل و متعالی

دو(ولایت مشروطه اسلامی

اراده و خواست خدا و حاکمیت خدایی که از طریق تنزیل و تبیین و ابلاغ احکام دینی اسلامی با پذیرش اراده عمومی مردمی در قالب قانون مدنی توسط حکومت حاکم اسلامی مورد گزینش مردمی ترسیم و اعمال می‌گردد. این چنین حاکمیتی: ولایت علمی دینی قانونی است. بدانسان که در مبحث ولایت فقیه خواهیم دید.

بدینسان: (۱) حاکمیت و نیرو و نهاد حاکم حقیقت کارگذار مدنی بوده و کارگذار مدنی حقیقی است. جوهره و جانمایه سیاستگذاری و سیاستمداری می باشد. جهت؛ جهتگیری و جهتدهی ترسیم و تصویب کنندگی سیاست ها و اعمال کنندگی آنها است. به تعبیری روح و سیرت تصمیم گیری و سیاستگذاری و حتی سیاستمداری در قالب قانونگذاری و اعمال آنها می باشد. در مقابل سیاستپذیری و قانونپذیری حاکمیت است. واجد قدرت (امکان) برتر و برترین یعنی فراگیرترین و بیشترین قدرت مدنی در نظام مدنی، جامعه و کشور می باشد. این چنین حاکمیت تکوینی یا ذاتی، فطری (عقلی برهانی و قلبی شهودی)، شرعی و عرفی است. ضرورت حاکمیت: تکوینی و ذاتی است. درک ضرورت و حتی زیبایی آن فطری است. فطرت عقلی حاکمیت نگر است. فطرت قلبی حاکمیت گرا است. این دانایی و ارزش حاکمیت می باشد. وحی در قالب شریعت به کمک فطرت عقلی و قلبی آمده به تبیین تعیین حدود و تفصیل یعنی ترسیم احکام حاکمیت پرداخته و بدیترتیب به راهنمای حاکمیت عقلی و قلبی فطری می‌پردازد. این بینایی یا بینش (و حتی منش یا نگرش و گرایش) حاکمیت است. عرف اعم از حس، استقراء و تجربه تا عرف علمی و تا عرف عمومی آگاهی واقعی در مورد شاخصه ها، سازکارها و ابزار تحقیقی عینی حاکمیت را به صورت روزآمد فراهم می سازد. این دانش و آگاهی حاکمیت است. بر این اساس: اول. خدا و جهان غیب (غیب جهان)، دوم. انسان، جماعات و جامعه انسانی و سوم. دولت (رهبری، مجلس، قوه اجرایی و حتی قضایی) به ترتیب مبادی، علل و اسباب فاعلی؛ نخست ابعاد و بعید، دیگری میانین و سوم قریب، اقرب و مباشر حاکمیت اند. کما اینکه غایت و سبب غایی حاکمیت نیز به ترتیب؛ دولت (کارامدی)، مردم (پیشرفت و سعادت دنیوی) و خدا (سعادت اخروی) می باشند. سبب مادی نیز خود ملت بوده و سبب صوری نیز نظام سیاسی و سیاست نظام است. حاکمیت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نیز مبین بخش های سه گانه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی حاکمیت می باشد. این چنین حاکمیت حقیقی وی قین واقعی است. توحیدی دوساحتی مادی و معنوی دو بعدی باطنی و ظاهری متعادل

و متعالی است. حاکمیت دارای تعادل و تعادل بخش و تعالی بخش بوده و به شمار می آید. در قیاس حاکمیت متدانی می باشد. مراد حاکمیت غیر توحیدی تکساحتی مادی و یک بعدی ظاهری نامتعادل و نامتعالی است. از مدرنیسم تا پست مدرنیسم خوش باورانه تا بدبینانه می باشد.

۲) حاکمیت: دو جهت دینی-سیاسی دارد. همچنین حاکمیت دو جنبه: الهی-مردمی دارد؛ یکی و نخست حاکمیت احکام (قانونی و قانونگذاری) مورد پذیرش عمومی است. دیگری حکومت حکام (اجرایی) مورد گزینش اکثری می باشد. حاکمیت تشریعی بدین ترتیب: از طریق حاکمیت احکام مورد پذیرش عمومی و حاکمیت تدبیری از طریق حکومت حکام مورد گزینش حداکثری صورت می پذیرد. نیرو و نهاد رهبری سیاسی در نظام سیاسی اسلامی: محل و مرکز تلاقی و تجمع و توزیع جهات دوگانه دینی-سیاسی و جنبه های دوگانه الهی-مردمی حاکمیت بوده و محسوب می گردد.

۳) حوزه خصوصی و حاکمیت عمومی: همانگونه که در گستره شخص و شخصی اشخاص، اراده شخص و شخصی، در گستره فرد و فردی افراد جامعه، اراده فرد و فردی و در گستره جمعی اعم از خانواده و خانوادگی و گروه و گروهی اجتماعی، اراده و خواست جمعی اعم از اراده خانوادگی و اراده گروهی، حاکم یعنی حکمفرما، حکمران و حکمروا می باشد. اینها بویژه تا گستره خانوادگی را میتوان حوزه خصوصی نامید. در گستره اجتماعی، اراده اجتماعی یعنی اراده عمومی حاکم بوده و حاکمیت دارد. چه داخلی بوده و چه خارجی باشد. در گستره فراملی اعم از بین مللی، امتی تا جهانی نیز بدین ترتیب اراده بین مللی، امتی تا جهانی حاکمیت داشته و بایسته و شایسته است داشته باشد. اما اصل اصلی این بوده که حوزه خصوصی، مستقل اما نه مجزا بلکه در درون حاکمیت عمومی است. بدین ترتیب هر اراده حوزه خصوصی، دارای جنبه عمومی اعم از مشترک یا مشابه می باشد. بلکه اراده و حاکمیت عمومی همین اراده و حاکمیت مشترک و مشابه امور خصوصی است. اول. روند (پروسه) فزاینده و فراگستر جهانی شدن فناوری ارتباطات، اطلاعات و به تبع آنها؛ جهانی شده اقتصاد، سیاست و فرهنگ جریان دارد. این جریان حاکمیت؛ فرای سخت افزاری، نیمه سخت افزاری و نرم، منتشر و شبکه ای و نیز ارتباطاتی و اطلاعاتی تبدیل ساخته و را بصورت فزاینده و فراگستری می سازد. در تمامی گستره های از فردی، جمعی و اجتماعی فروملی، ملی؛ داخلی و خارجی و فراملی؛ منطقه ای، امتی، بین مللی تا جهانی به تعبیر حکمای اسلامی از فارابی تا ملا صدرا: «مدینه عظمی» ایجاب کرده و میکند و ایجاد ساخته و می سازد. در تمامی بخش های به هم تنیده اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. دوم. یک. طرح (پروژه: توطئه) جهانی سازی: در این ستر و با این دست آویز در پی ساختار هرمی، یکجانبه

گرایی و یکپارچه سازی حاکمیت بشکل سلطه جهانی است. این فرا استکباری بوده و قطعا تهدیدی جهانی دو. (راهبرد) جهانگرایی: بر بستر و با دستمایه فنی جهانشدن، در پی ساختار کروی، چندجانبه گرایی و کثرتگرایی حاکمیت بشکل ولایت جهانی میباشد. برترین چشم انداز حاکمیت پیشا رو و چالش پیشا روی حاکمیت ملی داخلی و خارجی، فراملی، امتی، بین مللی تا جهانی تعارض میان این دو رویکرد حاکمیت؛ ولایت جهانی یا سلطنت جهانی است. این سلطه ستیز بوده و فرصتسازی جهانی خواهد بود. انشاء الله!

سه)گفتمان حاکمیت منتشر همگانی عمومی پست مدرنیسم

میشل فوکو، چهرگان شاخص پست مدرنیسم که مدعی بوده شالوده های مدرنیسم را به چالش کشیده و به تعبیر خود بعنوان فیلسوف قدرت آغاز کرده، به فیلسوف سوژه (فاعل شناسا) رسیده و چه بسا با مواجه با پدیده شکر ف انقلاب اسلامی و حکومت اسلامی، معتقد بوده به سیاست هدایت رسیده است(ر.ک: میشل فوکو، فراساختارگرایی و هرمنوتیسم، موخره)، نخست قدرت را غیر متمرکز و منتشر دیده و به تبع آن حاکمیت را نیز این چنین می انگارد. وی که اراده عمومی را بسان روح یا خدا تلقی کرده تاکید میکند فلاسفه و حقوقدانان آنرا جعل کرده تا حاکمیت را توجیه نمایند. حال اینکه تصریح می نماید که اراده عمومی در جریان حضور و مشارکت شعور خیز و شور انگیز مردمی انقلاب اسلامی ایران تجسد واقعی و تجسم عینی یافته و از این به گفتمانسازی حاکمیت، کثرتگرایی حاکمیت و انتشار حاکمیت نوین یاد می نماید(ایران؛ روح یک جهان بی روح و نیز ایرانیها چه رؤیایی در سر دارند؟). به تعبیر وی؛ «بدون شک باید مدلی را که بی درنگ تمام افراد واقعی را در بر می گیرد و بدنش از شهروندان و روحش از حاکمیت تشکیل شده است کنار بگذاریم و باید قدرت را بیرون از مدل لویاتان (ابسولوتیسم هابسی) و همچنین قلمرو ترسیم شده حاکمیت حقوقی و نهاد دولت پنداشت ... قدرت چیزی نیست که بین کسانی که به طور انحصاری آن را در اختیار دارند و از آن برخوردارند، تقسیم شده باشد. باید قدرت را به منزله بخشی از یک زنجیره اعمال افراد، تحلیل نماییم. قدرت هرگز به اینجا و آنجا محدود نمی شود. قدرت عمل می کند. قدرت از طریق شبکه ها اعمال می شود و افراد، هم در موضع اعمال قدرت و هم در موضع اطاعت از آن هستند ...»(فوکو، ۱۳۸۹: ۷۶-۷۰). هر چند ممکنست که حاکمیت فرامدرنیستی فوکویی نیز در صورت سطره تفلسف سیاسی یا سوفیسم سیاسی به نیهیلیسم یا پوچ یعنی هیچ انگار یا همه چی پنداری التقاطی بکشد. اما اگر؛ ۱.مراتب سه گانه قدرت را که پیشتر(مبحث دانش سیاسی) از فوکو نقل کرده ایم به حاکمیت هم تعمیم دهیم.

۲. همان گفتمان حاکمیت، و گفتمان غالب، ۳. انتشار حاکمیت و الف. کثرت گرایی حاکمیت اراده همگانی در عین ب. وحدت حاکمیت اراده عمومی، بتریبی که در این اثر تبیین و ترسیم نموده ایم، پیش بگیریم، می توان به همان حاکمیت حقیقی و یقینی واقعی شایسته امامت شیعی و ولایت فقیه جمهوری اسلامی ایران دست یافت. منظور کثرت اراده های فردی یکایک همگان افراد و حتی خواست شخصی اشخاص و بلکه جماعات مدنی آنهم اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، و گوناگونی یعنی تنوع و تفاضل آنها می باشد. در عین وحدت جنبه عمومی اراده ملی و یگانگی صورت اجتماعی حاکمیت مدنی است. اراده و حاکمیت مدنی همانند اراده یک شخص واحد میباشد. متشکل از شبکه خواستهای سلولی اشخاص آن است. میتوان آنرا حاکمیت شبکه ای و شبکه حاکمیت نیز تلقی و تعبیر ساخت. شبکه کثرت اراده های فردی بوده در عین وحدت شاکله حاکمیت مدنی میباشد. وحدت اراده و حاکمیت ملی بوده در عین کثرت خواست های شخصی است. این حاکمیت توحیدی میباشد. توحید حاکمیت است. بتریبی که در مباحث امامت و ولایت فقیه بدان میپردازیم.

بدیترتیب: (چهار) منظور بایستگی حاکمیت مدنی شایسته میباشد. اول. الف. ۱. حاکمیت: جنس اراده (Will) است. یا جنس حاکمیت: اراده میباشد. بمعنای خواست میباشد. نوع حاکمیت: اختیار (Free Will) است. یا حاکمیت: از نوع اختیار میباشد. گرایش، پذیرش و گزینش خیر است. از شکلگیری اراده میباشد. تا اعمال اختیار خود است. اراده و اختیار در کالبد جامعه، نظام سیاسی و دولت می باشد. به تناظر اراده و اختیار در بدن انسان میباشد. در تعیین سرنوشت خویش میباشد. با ترسیم و تحقق خیر (قدرت، ثروت و شهرت) و تحصیل سعادت (آسایش بدنی و آرامش مدنی) مورد نظر خویشتن است. خواست میباشد. ۲. یا حاصل اراده و اختیار انسانی تا مدنی است. اختیار برتر است. برترین اختیار میباشد. الف. امکان (اجازه و توان) شکل گیری اختیار تا اعمال آن یعنی اقتدار (Authority) میباشد. ب. باعتباری حاکمیت: وجود و ایجاد شرایط و توانمندی شکلگیری و اعمال اختیار میباشد. ۳. از سوی دیگر حاکمیت: منبع حکم و احکام میباشد. احکام در حدود شریعت مورد پذیرش عمومی است. بشکل امر یا نهی و بکن یا بکن میباشد. د. تصمیمگیری میباشد. تصمیم و اجرای آن است. ۴. به تعبیری سیاست میباشد. ۵. حاصلش: قانون است. در قالب آن میباشد. حاکمیت، سیرت احکام قانون است. قانون احکام، صورت حاکمیت میباشد. ب. ۱. نخست. حاکمیت نظری بوده یا منشاء نظری حاکمیت میباشد. دوم. حاکمیت عملی بوده یا مبداء عملی حاکمیت است. یکی اراده، اختیار یا حاکمیت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی میباشد. اینها بخشهای سه گانه حاکمیت مدنی بوده و حاکمیت بخشهای سه گانه مدنی اند. لازم و ملزوم، مکمل و هم افزایند. اسباب علی مادی، صوری و فاعلی-غایی حاکمیتند. حاکمیت احکام بوده و حکومت حکام است. دیگری اراده و اختیار یا حاکمیت فردی و افراد، جمعی و جماعات (اقتصادی، سیاسی و فرهنگی) و اجتماعی است. فروملی و ملی داخلی و خارجی میباشد. اینها

همبسته، پیوسته و یک بسته اند. بترتیب سبب فاعلی-مادی و صوری-غایی همنند. تا حاکمیت فراملی؛ منطقه ای، امتی، بین مللی و جهانی است. ۲. **حاکمیت سیاسی**: حاکمیت عمومی میباشد. جنبه عمومی تا مدنی یعنی اجتماعی و سیاسی حاکمیت فردی و جمعی و نیز اقتصادی و فرهنگی است. که مردمسالاری است. جمهوری حقیقی و یقینی واقعی میباشد. **یکی حاکمیت همگانی** افراد و فردگرایی لیبرالیستی نیست. که بسرمایه سالاری لیبرالیستی میکشد. **دیگری حاکمیت عام** جامعه و جامعه گرایی سوسیالیستی نیز نیست. که به دولّتسالاری میکشاند. یکی با ادعای جمهوری لیبرالیستی و لیبرال دموکراسی است. دیگری با ادعای جمهوری سوسیالیستی (خلق) و سوسیال دموکراسی می باشد. هر دو یکی به لیبرال امپریالیسم راست منجر گشته و دیگری به سوسیال امپریالیسم چپ منتج میگردد. **دوم. الف. ۱. حاکمیت**: پیوستاری از حکمفرمایی، تا حکمرانی و تا حکمروایی است. باصطلاح فرمانفرمایی، فرمانرانی و فرمانروایی میباشد. **یک**. از حکمفرمایی استبدادی سلطنتی مطلقه است. خودرأیی، خودمحوری و خودکامگی ناصالح یا مردمداری صالح است. سلطه شخصی، خانوادگی و خاندانی سلطنتی، ملوکی (مالک و مملوکی) و موروثی میباشد. که در آن شخص شاه یا دولت، منشاء قانون و حتی ارزش و اخلاق بود و خود فرای آنند. بسان یاسای چنگیزی است. رابطه حاکمیتی: سلطه عمودی سلطان و تحت سلطه بوده یا حاکم و محکوم میباشد. **دو**. حکمرانی: قانونی و مردمی از مردممداری تا چه بسا مردمداری میباشد. از سلطنت مشروطه یا جمهوری مطلقه و باصطلاح دموکراسی افراطی است. **سه**. حکمروایی: جمهوری مشروط و مشروطه، معتدله و متعادل و مشروعه یا شرعی یقینی است. نوع کمال یافته حاکمیت و حکومت تا پیشا امامت و ولایتند. رابطه حاکمیتی: افقی هادی یعنی هدایتگر و هدایت پذیر یا راهنما و راهرو، ولی و متولی یعنی سرپرست و تحت سرپرستی، امام و مأموم، یعنی پیشرو و پیرو و در نتیجه مطاع و مطیع میباشد. ۲. **حاکمیت عمومی**: الف. گرایش همگانی فردی یکایک افراد به حاکمیت، است. ب. پذیرش عمومی حدود و احکام شریعت میباشد. تا ج. گزینش اکثری کارگذاران خیر یعنی خوب و شایسته است. ۳. اختیار، این چنین حاکمیت سیاسی خیر و خوب می باشد. حاکمیت شایسته و بایسته میباشد. ۴. بدین ترتیب حاکمیت ضمن؛ **یکی** تحدید یعنی تعیین حدود و جهت حق، روایی و مشروعیت حاکمیت یا برعکس باطل، ناروایی و نامشروعیتسازی آن، **دیگری** شکل حکومت و نظام سیاسی را نیز معین میسازد. ب. ۱. حاکمیت اعم از: حاکمیتنگری و حاکمیت گرایی ذاتی تکوینی و فطری عقلی برهانی و قلبی شهودی انسانی مدنی میباشد. فراگیر حاکمیتنگری اعم از؛ حاکمیتگذاری (کارگذاری و سیاست گذاری حاکمیت) و حاکمیتمداری (سیاستمداری حاکمیت) دولت یعنی هیئت حاکمه رسمی و مشروع است. متقابلاً حاکمیت پذیری مردمی میباشد. ۲. از مرحله تبیین علمی، ترسیم عملیاتی، ترویج عمومی تا تحقق عینی حاکمیت است. ۳. حاکمیت بدین معنا: ذاتی، فطری، شرعی و عرفی است. دارای؛ الف. مبادی تکوینی و محکّمات عقلی و قلبی هر دو مورد گرایش همگانی میباشد. ب. مبانی اعم از؛ حدود کلی ثابت و احکام تفصیلی شرعی متحول مورد پذیرش

عمومی است. ج. شاخصه ها، اشکال و سارکارهای روزآمد عرفی مورد گزینش اکثری به تناسب مقتضیات زمانی، مکانی و موضوعی میباشد. سوم. الف. این چنین رویکردی حاکمیت علمی حکمی توحیدی میباشد. به تعبیری؛ ۱. حاکمیت توحیدی بوده و بشمار میآید. ۲. (رهیافت) حاکمیت دو ساحتی مادی و معنوی است. ۳. حاکمیت دو بعدی باطنی و ظاهری میباشد. از ارزش های بنیادین و غایی تکوینی و فطری عقلی و قلبی، سرچشمه گرفته و آغاز میشود. بینش (نگرش) و منش (گرایش) درونی با حدود کلی و احکام تفصیلی شرعی یقینی، تبیین میگردد. تا کنش و روش یا رفتار بیرونی عرفی واقعی و شاخصه ها و سازکارهای اجرایی حاکمیت بروز مییابد. ۴. (راهبرد) حاکمیت متعادل است. دارای تعادل بوده و تعادل بخش میباشد. ۵. حاکمیت متعالی است. دارای تعالی بوده و تعالی بخش سیاست انسانی، انسان سیاسی و جامعه و نظام مدنی میباشد. ب. یکی. شبه حاکمیت ظنی غیر توحیدی نمی نیست. حاکمیت تکساحتی با مشقت خلاء معنوی نمی باشد. تفلسفی سیاسی نیست. دیگری. حاکمیت توهمی؛ ستمگری و ستم پذیری نیز نمی باشد. ضد توحیدی نیست. تنازعی نمی باشد. سوفیستی سیاسی نیست. حاکمیت متدانی نیز نمی باشد.

برآمد

حاکمیت دو جهتی خدایی-مردمی

حاکمیت دو گونه دینی-سیاسی

الف. جمع بندی

یک. حاکمیت احکام الهی (اسلامی) مورد پذیرش عمومی

دو. حکومت حکام الهی (اسلامی) مورد گزینش اکثری

مبحث حاکمیت سیاسی به چرایی و چیستی چگونگی؟ یا خاستگاه و جایگاه نقش گفتمان حاکمیت در نگاه، نظریه و نظام مدنی پرداخت. مراد حاکمیت ذاتی، فطری، شرعی و عرفی میباشد. منظور حاکمیت حقیقی و یقینی واقعی است. ظنی تکساحتی واقعی نما و توهمی تنازعی ضد واقعی نیست. حاکمیت فردی، جمعی و اجتماعی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مدنی است. حاکمیت دو ساحتی مادی و معنوی است. دو بعدی باطنی و ظاهری میباشد. ارزشی، بینشی و منشی درونی و کنشی و رفتاری بیرونی است. به تعبیری: توحیدی، الهی، متعادل، متعالی، و بسان اینها بوده و محسوب میگردد. حاکمیت ولایی و ولایت الهی میباشد. حاکمیت مدنی ولایی و ولایت: حاکمیت حدود کلی و احکام تفصیلی الهی مکتب مدنی یقینی مورد پذیرش

عمومی است. مراد مکتب دینی مدنی توحیدی میباشد. جمهوری معتدله، مشروطه و مشروعه میباشد. مردمسالاری دینی است. هدایت، ولایت و امامت میباشد. راهبرد راهنمایی، سرپرستی و راهبری راهبردی است.

ب. نتیجه

حاکمیت ولایی مدنی

حاکمیت ولایی و ولایت الهی مدنی: تنها و برترین جایگزین بهینه و بسامان و کارآمد حاکمیت سلطه و سلطنتی بشری حتی سلطه و استبداد شخص بر خود میباشد. از استبدادی سلطنتی مطلقه و مشروطه تا جمهوری های مطلقه افراطی است. که سبب کارآمدی، توسعه و سعادت مدنی ظنی تکساحتی و توهمی تنازعی میباشد

ج. راهبرد جدید

حاکمیت جمهوری مطلقه (دموکراسی افراطی) و جایگزینی جمهوری مشروطه متعادل

حاکمیت مدنی: یک. از سویی بر بنیان و در راستای عدالت سیاسی، سعادت مدنی و مشروعیت سیاسی و آزادی سیاسی است. دو. الف. جهت بخش، اقتدار بخش و تعیین کننده سرنوشت و سرنوشت ساز مدنی است. ب. مسبب زیای، پویایی و پایایی پیشرفت مدنی میباشد. سه. از دیگر سوی زیرساخت امامت سیاسی تا ولایت فقیه مدنی بوده و می تواند محسوب گردد.

خود آزمایی دانشجویی: پرسش و پاسخ های درسی

۱. اراده، اختیار، حاکمیت و قانون چه (و چگونه) میباشد؟

۲. رابطه و نسبت اراده، اختیار، حاکمیت و قانون چه (و چگونه) است؟

۳. اراده همگانی، اراده عمومی و اراده عام چه (و چگونه) میباشد؟

۴. رابطه و نسبت اراده همگانی، اراده عمومی و اراده عام چه (و چگونه) است؟

۵. رابطه و نسبت اراده همگانی، اراده عمومی و اراده عام با سرمایه سالاری، مردمسالاری و دولتسالاری

چه (و چگونه) میباشد؟

۶. حاکمیت توحیدی و غیر توحیدی چه (و چگونه) است؟

۷. ولایت مشروطه اسلامی چه (و چگونه) میباشد؟

۸. گفتمان حاکمیت منتشر همگانی عمومی پست مدرنیسم چه (و چگونه) است؟

مسئله هشتم

«امامت» و «سیاست»

(نظریه و نظام)

«امامت سیاسی»

(Political Leadership)

چرایی و چیستی چگونگی؟

خاستگاه، جایگاه و نقش؟

چکیده

«امامت نظام امت» (غرر حکم)

راهبری مدنی شایسته

در این مبحث، مسئله امامت و سیاست و رابطه و نسبت و آمیزه ایندو یعنی مسئله امامت سیاسی یا امامت مدنی مطرح میشود. به تعبیری امامت اجتماعی و سیاسی میباشد. منظور راهبری علمی عملی دینی سیاسی عینی عرفی است. راهبری راهبردی واقعی مدنی میباشد. باصطلاح امامت ناطق یا عامل است. بر اساس راهبرد راهبری حقیقی و یقینی مدنی میباشد. باصطلاح امامت صامت است. باصطلاح اکمال و اقامه آن میباشد. ظنی تکساحتی تفلسفی سیاسی نیست. توهمی تنازعی سوفیستی سیاسی نیز نمی باشد. امام: حکیم است. حکیم و حکمت مطلق انسانی دینی مدنی توحیدی دو ساحتی مادی و معنوی و دو بعدی باطنی و ظاهری متعادل و متعالی میباشد. حکیم حاکم است. بایسته بوده باشد. حکیم: امام بوده و محسوب میگردد. حاکم حکیم است. شایسته بوده باشد. امامت: حکمت حاکمیت و حکومت است. حاکمیت و حکومت حکمت میباشد. حکمروایی حکمت و حکمت حکمروا است. حکمت و حکومت امامت: ذاتی، فطری، شرعی و عرفی میباشد. مراد سیاست حکمت حکمروایی و حکمروایی حکمت حقیقی و یقینی واقعی و عینی امامت مدنی است. کارگذاری ارزشی و ارزشهای بنیادین و غایی حقیقی فطری عقلی و قلبی میباشد. در حدود و با احکام بینشی و بینش و منشی و منش یقینی شرعی درونی است. با کنشی و کنش و رفتاری و رفتار واقعی عرفی عینی بیرونی میباشد. در بخشهای سه گانه؛ توسعه اقتصادی و آسایش همگانی، توأمان تعادل سیاسی و در جهت تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی جامعه و نظام مدنی است. در فرابرد کارآمدسازی مدنی و الگوسازی پیشرفت

مدنی تا تحصیل سعادت مدنی و کرامت انسانی مدنی می‌باشد. در گستره های سه گانه فردی، جمعی و اجتماعی مدنی است. الف. سیاستگذاری بایسته می‌باشد. به تعبیری ترسیم و تنظیم سیاست خوب است. ب. سیاستمداری بایسته می‌باشد. به تعبیری اعمال سیاست خوب است. یک. بدین سبب **محور اصلی**: موضوعیت و ضرورت و حتی زیبایی یا چرایی یعنی هستی و چیستی چگونگی امامت سیاسی می‌باشد. در نگاه، نظریه و نظام سیاسی است. دو. بدین مناسبت **محورهای فرعی**: خاستگاه، جایگاه و نقش گفتمان امامت مدنی می‌باشد. ۱. در سایر مسایل سیاسی است. از عدالت مدنی تا ولایت فقیه مدنی می‌باشد. ۲. در چالش کارآمدسازی مدنی پیشا رو و راهبرد الگوسازی پیشرفت مدنی فرازآینده می‌باشد. ۳. الف. در فرایند بروز ظرفیتهای ذاتی فکری و روحی و فطری عقلیو قلبی انسانی مدنی، غریزی و حتی جسمانی بشری است. تا سر حد خودشکوفایی مدنی می‌باشد. ب. در فرایند تحصیل سعادت مدنی است. تا مرز کرامت انسانی مدنی می‌باشد. ۴. تا چشم انداز تمدنسازی نوین است.

پیش درآمد

«اولئك الذين هدى الله فبهداهم اقتده» (انعام/۶؛ ۹۰)

راهبری اجتماعی و سیاسی خوب

یک. **عنوان**، مسئله، موضوع و محور مبحث چه (و چگونه) است؟ ۱. **عنوان مبحث**: مسایل فلسفه سیاسی؛ ششم. مسئله اصلی: رهبری مدنی و سیاسی «امامت» است. موضوع این مبحث: الف. **نظریه امامت** می‌باشد. ۲. **مسئله**: چرایی و چیستی (چگونگی) رابطه و نسبت «امامت و سیاست» در نظریه نظام مدنی؛ اجتماعی و سیاسی است. تا مرز نظام امامت می‌باشد. **هدف**: آمیزه این دو پدیده، مفهوم و واژگان است. منظور «امامت سیاسی» می‌باشد. حتی «امامت مدنی» مورد نظر است. یعنی امامت اجتماعی و سیاسی می‌باشد. به تعبیری هدف و غایت: امامت اجتماعی و امامت سیاسی می باشد. ۳. **موضوع**: ترسیم و تحقق سیاست امامت است. ۴. **محور**: خاستگاه، جایگاه و نقش امامت در سیاست می‌باشد. یا بر عکس خاستگاه، جایگاه و نقش سیاست در امامت می‌باشد. مراد نظام یا سازمان امامت سیاسی است.

دو. **پرسش اصلی**: امامت و سیاست چه می‌باشد؟ بلکه رابطه و نسبت این دو چه است؟ به تعبیری امامت سیاسی یا امامت مدنی چه می‌باشد؟ پرسشهای فرعی: چرا؟ چیست؟ چگونه؟

سه) سطح این مبحث چرایی و چیستی چگونگی امامت سیاسی یا مدنی می‌باشد. هستی‌شناسی و چیستی شناسی چگونگی و چگونگی شناسی امامت مدنی؛ اجتماعی و سیاسی است. شناسایی و شناساندن بُروز، برآمد و مظاهر مبادی و مبانی امامت مدنی می‌باشد. کنش‌شناسی و رفتارشناسی بیرونی ارزش، بینش (نگرش) و منش (گرایش) امامت یا سیاست امامت‌گری و امامت‌گرایی مدنی است. بمنظور سیاست امامت‌گذاری، امامت‌مداری و امامت‌پذیری مدنی می‌باشد.

درآمد

«إمام عادل خیر من مطر وابل» (غیر حکم)؛ «راهبری عادل برتر از باران فراوان»

راهنمایی، سرپرستی و راهبری

امامت: راهبری است. مطلق امامت مدنی: راهبری اجتماعی و سیاسی می‌باشد. امامت مطلق: راهبری دینی مدنی کامل است. منظور راهبری انسان کامل می‌باشد. مراد راهبری کامل انسانی است. این باصطلاح کلامی: امامت عامه می‌باشد. امامت خاصه: راهبری دینی مدنی معصوم است. از راهبری مدنی دینی پیامبر (ع) و امامان معصوم (ع) می‌باشد. به تعبیری امامت جانشینان پیامبر (ص) است. به تعبیر ابوالحسن ماوردی (متوفی ۴۵۰هـ)، بزرگترین فقیه سیاسی نظریه خلافت دینی سنی، در کتاب **احکام سلطانی** که مشهورترین اثر فقهی سیاسی جامع نظریات پیشین و بنیاد نظریات فقهی سیاسی پسین اهل سنت تا کنون بوده از همان اولین گزاره باب اول کتاب تحت عنوان «**عقد امامت**» (احکام سلطانیه، ص ۵) که انعقاد و قرارداد راهبری دینی مدنی می‌باشد: «الامامه موضوعه لخلافه النبوه فی حراسه الدین و سیاسه الدنیا» (همان)؛ «**امامت: خلافت** (جانشینی و قائم مقامی) نبوت در حراست دین و سیاست دنیا (ی امت) است». این چیستی‌شناسی و پیشا آن اصل ضرورت یعنی بایستگی و حتی شایستگی امامت و منشاء عقلی و شرعی یا عرفی ضرورت آن، مبین خاستگاه، جایگاه و نقش راهبری بوده و مرز مشترک فقه سیاسی، کلام سیاسی و فلسفه سیاسی می‌باشد. به تصریح ماوردی: «عقدها لمن یقوم بها فی الامه واجب بالاجماع و أن شد عنهم الأصم» (همان)؛ «**انعقاد امامت برای کسی که آنرا در امت برپادارد واجب است**». غالب قریب باتفاق معتقد و مدعی ضرورت و وجوب وجود و ایجاد تبعیت امامت در امت و توسط آنند. ظاهراً اصم از معتزله و یک گروه اباضیه از خوارج، مدعی عدم ضرورت امامت و آنهم نه ضرورت عدم امامت و دولت در نظام سیاسی بودند. بنابراین نامیدن آنها به آنارشیه‌های

اسلامی، که اصل ضرورت دولت و قانون را زیر سؤال برده بی مورد است. اگر چه حتی امثال کروپاتکین نیز بنوعی دولتی را جایگزین مینمایند. چنانکه **خواجه نصیر** در آغاز و بنیاد مبحث امامت کتاب **تجريد اعتقاد** نیز تصریح و حتی فراتر از ضرورت و بایستگی تاکید میسازند: «الامام لطف» (تجريد اعتقاد، ص ۵۰۷)؛ «امام (و امامت) **لطف است**». شایسته می باشد. «فیجب» (همان)؛ «واجب میباشد». آنهم «نصب امام (مطلق کامل معصوم) بر خداست برای تحصیل غرض» شریعت است. چرا که «و المفسد معلومه الانتفاء» (همان)؛ «مفسد نفی، نبودش و منفی بودنش معلوم می باشد». حتی «انحصار اللطف فیه معلوم للعقلاء» (همان)؛ «ویژگی لطف در آن برای عقلا روشن است». که دولت و راهبری و ریاست آن نقش راهبردی تاثیر گذار و بلکه تعیین کننده سرنوشت ساز و حتی سرشتسازی را در جامعه، نظام سیاسی، کشور و امت داشته و ایفاء می نماید. بلکه «وجوده لطف و تصرفه لطف آخر» (همان)؛ «وجود دولت لطفی بوده و تصرفش لطف دیگری است». و «عدمه منا» (همان)؛ «عدم آن از ماست» که بر ماست. بسبب عدم آمادگی امت، غیبت پیش آمده است. تا آمادگی امت، ادامه خواهد یافت. با آمادگی امت، ظهور تحقق می یابد. «انه حافظ للشرع» (همان، ص ۵۱۰)؛ «حافظ شریعت است». ماوردی در ادامه مدعی میشود: «اختلاف در وجوب امامت و خلافت باینکه عقلی بوده یا شرعی است؟» (احکام سلطانی، همان). بعد از آن ویژگی های امام، شیوه های روی کار آمدن، نقش، کارویژه و کارکردها یا حقوق و وظایف متقابل امام و امت و ساختار زیرمجموعه نظام امامت مطرح میشوند. قوی و امین بودن علمی و عملی دینی و سیاسی، اهم این ویژگی ها است. با شیوه های انتصابی، انتخابی و غیر آن، در جانشینی سیاسی میباشد. ایفاء نقش راهبردی، کارویژه کارگذاری سیاسی و کارویژه های سیاستگذاری و سیاستمداری است. فراگیر نیروها و نهادهای وزارت، امارت (فرماندهی امنیتی اطلاعاتی، انتظامی اجتماعی و دفاعی نظامی)، ولایت (استانداری و حکومت های محلی) و حتی مشاورت سیاسی میباشد. مشهور به مراجع سه گانه افتاء، خلافت و قضاوت و رابطه و نسبت آنها بوده که امروزه بمثابة قوای سه گانه فانوگذاری، اجرایی و قضایی می باشند. مراد استقلال قوا در عین همکاری یعنی تقسیم قوا و تعامل بمنظور تمرکز زدایی حاکمیت، تعدیل و هم افزایی معطوف به کارآمدی، بهره وری و اثربخشی مدنی ملی است. برخی تعبیر (همانند **شیخ طوسی** در بحث امامت کتاب **کلامی تمهید اصول خود و نیز اخوان صفا** در بحث امامت **رسایل خویش**) مبنی بر اینکه خردمندان نیازمند راهبر نبوده مراد در حد خرد و هستی شناسی اجمالی شخصی بوده که حتی همان در چیستی شناسی نیز نیازمند حدود کلی و احکام تفصیلی یقینی شرعی بویژه در حوزه عمومیند. کما اینکه گفته شده اگر دو نفر هم در یک کار مشترک بوده، یکی امام و یکی مأموم باشد. برفرض

دو نفر ولو خردمند دانشمند برجسته در یک کوهپیمایی عادی نیز شایسته و بلکه بایسته می‌باشد؛ یکی امام، راهنما، راهبر، مربی، جلودار و مانند اینها بوده و دیگری مأوم، راهرو، پیرو، مربی، پشت سر و مانند اینها راه بروند. در غیر اینصورت بویژه در مهالک و پرتگاهها و مواضع خطیر و خطرناک، که امکان گمراهی و بیراهی تا بدراهی و سقوط از صخره و پرتگاه به دره وجود داشته، اگر دچار حادثه نشوند، احتمالش ضعیف می‌باشد. کما اینکه در یک پرواز، خلبان به کمک کمک‌خلبان، و گاه به صورت جایگزین پرواز می نمایند. خلبانی همزمان هر دو، نه لازم و مفید بوده و نه ممکن است. این در حالی بوده که هدایت، ولایت و امامت امت، در تعیین اعم از ترسیم و تحقق سرنوشت عمومی و بلکه تغییر سرشت و سیر تحصیل سعادت خویش، بسیار خطرتر از اینها می‌باشد. نه تنها موجودیت اعم از امنیت ملی یا ضعف و قدرت و نیز منفعت یا مضرت کشور، بلکه عزت یا ذلت یک ملت و امت و حتی جامعه جهانی و صلاح، اصلاح و مصلحت آن به راهبری صالح یعنی حکیم حاکم و حاکم حکیم بتگی تام دارد.

یک) فارابی، بعنوان مؤسس فلسفه و حکمت ریاست مدنی اسلامی فاضلی خواند، راهبری مدنی فاضلی را ریاست مدنی می‌خواند. وی با فرا روی از کلام سیاسی و کاربری اسباب چهارگانه در آن، فلسفه سیاسی و حکمت مدنی امامت را پی ریخت. بدین سبب و مناسبت اگر فلسفه سیاسی و حکمت مدنی فاضلی فارابی، فلسفه راهبرد و راهبری سیاسی و حکمت امامت مدنی خوانده شود، دور نیست. اول. وی در کتاب و گفت‌وگو **سیاست مدنی** خویش با تأیید بایستگی زیست و زندگی مدنی، فرای زیست بدوی پیشا مدنی و فراتر از آن تأکید بر شایستگی بهزیست و زندگانی مدنی فاضلی انسانی تصریح مینماید.

امام و امامت دینی مدنی توحیدی: مربی و معلم و مدیریت دینی سیاسی است. اول. تربیت (مربی و اسوه) می‌باشد. دوم. الف. تعلیم دینی («عالم بالدین» زیارت جامعه کبیره) است. ب. تعلم سیاسی («عالم بالسیاسة»: همان) می‌باشد. سوم. مدیریت سیاسی («ساسة العباد»: همان) است. از مدیریت راهبردی، تا کاربردی و اجرایی سیاسی می‌باشد. هادی و هدایت است. ولی و ولایت می‌باشد. امام و امامت است. یعنی راهنمایی، سرپرستی و راهبری است. کارگذاری مدنی اعم از؛ اجتماعی و سیاسی می‌باشد. سیاستگذار و سیاستمدار عمومی است. بمتابه رسالت دولت، به تعبیر فارابی: مؤزّع یعنی توزیع کننده منابع عمومی می‌باشد. به تعبیر خواجه نصیر: معدل است. یعنی برقرارکننده اعتدال فرابخشی، تعادل میانبخشی و تعدیل بخشی و زیربخشی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی راهبردی، کاربردی و اجرایی می‌باشد. به تعبیر ابن خلدون: وازع و رادع است. بسان خطوط جاده ها و پلیس راهنمایی و رانندگی، مواظب و مانع تخطی و تعدی و تجاوز افراد و جماعت مدنی به حدود

همدیگر میباید. ترسیم کننده و اعمال کننده سیاست های راهبردی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی داخلی و خارجی است. تدبیر، تدبیر و اداره تا اجراء کننده مدنی و مدینه یا نظام مدنی و کشور میباید. به تعبیری؛ اول. مهندسی معماری سیاسی (نهادسازی و نظامسازی)، دوم. مدیریت سیاسی (۱. بسیج منابع مادی و معنوی و انسانی بالفعل، بالقوه، داخلی و خارجی، ۲. سازماندهی، ۳. راهبرد یا پیشبرد، ۴. نظارت و کنترل یا پایش) و سوم. آسیبشناسی و آسیبزدایی سیاسی (بازمهندسی مجدد، مکرر و مستمر) میباید. شناسایی فرصت ها و تهدیدات و باصطلاح خیرات و شرور طبیعی و مدنی داخلی و خارجی است. حفظ، تقویت و بهره برداری هر چه اثربخشر فرصتها میباید. تبدیل تهدیدات بفرضت در صورت امکان است. در غیر اینصورت ریشه کنی یا حداقل تقلیل حتی تأخیر حداکثری تهدیدات میباید. اینها مقدمات، لوازم و شئون امامتند. امامتگری نظری و امامتگرایی عملی واقعی عرفی میباید. الف. حق و حقیقت نگری و گرایی است. ذاتی بوده یعنی تکوینی میباید. سرشتساز بوده و سرنوشتساز انسان محسوب میگردد. دارای مبادی حقیقی فطری است. جبلی بوده و سرشتین انسانی میباید. نگرش عقلی برهانی بوده و گرایش قلبی شهودی است. ب. با ماهیت و مبنا یا مبانی ماهوی یقینی میباید. در حدود کلی شریعت و با احکام تفصیلی شرعی میباید. بویژه شریعت مورد پذیرش عمومی است. بخصوص شریعت یقینی میباید. ج. بعد از مرحله تبیین علمی و فلسفی، تا مراحل ترسیم فنی راهبردی، ترویج عمومی (گفتمانسازی نخبگانی، مردمی و مدیریتی) و تحقق عینی از مهندسی، مدیریت یا آسیبزدایی پیشرفت نظام مدنی پیش میرود. کارگذاری امامت میباید. باصطلاح امامتگری بوده و خوانده میشود. اعتدالبخشی فرابخشی، تعادلبخشی میان بخشی و تعدیلبخشی کلان بخشی و زیربخشی است. اعم از؛ تکافی نهادها، تناسب اقشار و تساوی افراد همراه با کارانه میباید. راهبری اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. اینها بخشهای سه گانه لازم و ملزوم، مکمل و هم افزایند. بترتیب سبب مادی، صوری و فاعلی-غایی هم و راهبری مدنید. راهبری فردی، جمعی و اجتماعی میباید. اینها گستره های سه گانه همبسته، پیوسته و یک بسته اند. بنوبت سبب فاعلی-مادی و سبب صوری و غایی همد. بمنظور وجود و ایجاد امکان و توان شکل گیری و اعمال اختیار حدودمند مدنی خویش میباید. در تعیین اعم از؛ ترسیم و تحقق سرنوشت و سعادت مدنی یقینی جامعه تحت راهبری و امت پیرو امام میباید. منظور حقیقت و ماهیت واقعیت امامت عملی و عینی سیاسی است. هستی شناسی و چیستی چگونگی راهبری سیاسی میباید. مراد نهادینگی رابطه و مناسبات امامت و مأمویت یا ریاست و مرئوسیت در ساختار راهبردی نظام مدنی است. این از امامت پیامبر (ص) شروع شده و میشود. به امامت امامان معصوم (ع تا عج الله) رسیده است. امامت ولایت فقیه دوران غیبت را نیز در فرا میگیرد. تا امامت واحد جهانی نهایی مهدوی (ع) در آینده فراز میرود.

فارابی در کتاب و گفتمان اندیشه های اهل مدینه فاضلی، با شبیه سازی مدن به بدن البته با تأکید بر ارادی و تدبیری بودن آن، نیز به تفصیل (صص ۷۷-۲۵۶) به خاستگاه (فصل بیست و ششم) احتیاج انسان به اجتماع و تعاون)، جایگاه (فصل بیست و هفتم) عضو رئیسه و نقش (فصل بیست و هشتم) خصلتهای رئیس مدینه فاضله) ریاست مدنی میپردازند. بر این ساس مطلق امامت: راهبری میباشد. راهبری راهبردی است. امامت مطلق: راهبری خوب و شایسته کامل میباشد. هدایت، ولایت و حکمروایی یعنی راهنمایی، سرپرستی و ریاست عالی انسان کامل است. از ریاست نخست و مؤسس خاص پیامبر (ص) میباشد. تا ریاست دومین و سنت امامان معصوم (ع و عج الله) است. نیابت و قائم مقام پیامبر (ص) بوده و بشمار میآید. خلافت و جانشین برحق پیامبر بوده و محسوب میشود. همان فاضل: فیلسوف و حکیم بوده و بشمار می آید. خواه رئیس اول یعنی پیامبر (ص) و پایه گذار نظام مدنی و دولت بوده که به تعبیر فارابی ملک مؤسس یعنی بنیانگذار نظام سیاسی و دولت اسلام (قرآن و سنت) میباشد. همان فیلسوف کامل و حکیم تام و تمام و مطلق است. خواه رئیس دوم یعنی امامان معصوم (ع تا عج الله) بوده که به تعبیر فارابی: «ملک تابع» یا «ملک سنت» میباشد. که خلفا یعنی جانشینان و قائم مقامان او بوده و بشمار می آیند. این امامت مطلق میباشد. مطلق امامت: حتی ولایت نیابتی خاص یا عام فقیه را نیز در بر میگیرد.

بدیترتیب: مطلق امامت: رهبری میباشد. ریاست است. زعامت میباشد. زمامداری است. پیشوایی بوده و بشمار میرود. مراد راهبری سیاسی است. امامت مطلق یعنی کامل: راهبری سیاسی بر اساس راهبرد دینی مدنی توحیدی کامل است. تابعیت مطلق حاکمیت احکام الهی در حکومت حاکم یا حکام مردمی (مردمداری و حتی مردممداری) بوده و محسوب میگردد. راهبری اسلامی و الهی است. غیر و ضد استبدادی سلطنتی مطلقه باشد. که در آن حاکم خود منشاء قانون بوده و فرای قانون میباشد. ریاست جمهوری و راهبری سیاسی بر اساس راهبرد غیر دینی مدنی، یا بر اساس راهبرد دینی مدنی غیر و حتی ضد توحیدی: ظنی تکساحتی (تفلسف) یا توهمی تنازعی (سوفیسم) نمی باشد. راهبری سیاسی بر اساس راهبرد دینی مدنی توحیدی غیر کامل یعنی به اصطلاح قدر متیقن و قدر مقدور غیر معصوم، ولایت فقیه مصطلح است. حکمت و فلسفه مدنی؛ اجتماعی و سیاسی (خاستگاه، جایگاه و نقش) امامت: نیاز؛ نگرش و گرایش بشر و بشریت به سعادت می باشد. و ظرفیت و ضرورت سیر و نیل بدانست. این فرایند نیازمند زمینه سازی میباشد. با؛ الف. ایجاد شرایط (امامت و توانمندسازی) و ب. رفع موانع (آزادی) است («یضع عنهم اصرهم و الاغلال التي كانت علیهم»: اعراف ۷/؛ ۱۵۷). سعادتگری اعم از سعادتگذاری و سعادتمداری بمنظور سعادتپذیری: و سعادتمدنی:

یک. هدایت (راهنمایی و راهبرد یا ارایه طریق)، دو. (حاکمیت) ولایت (سرپرستی بجای سلطه) و سه. راهبری (ایصال یعنی رسانیدن به مطلوب یا سعادت) انسان و به تناظر آن جامعه و جهان انسانی و مدنی میباشد. بسوی خودشکوفایی بنیادین، جامعه، نظاممند و هدفمند است. از فطرت، جامع تمامی جهات جسمانی، نفسانی (مدیریت بدن) و عقلانی (مدبر نفس) انسانی میباشد. به تناظر آن ها؛ فراگیر بخشهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی جامعه است. به صورت متعادل؛ هماهنگ و همگن میباشد. تا مرز نیل به بهزیست مدنی است. مراد خوشبختی حقیقی و یقینی واقعی میباشد. امامت: در نظام مدنی؛ اجتماعی و سیاسی الهی مورد گرایش (ذاتی و فطری) همگانی (بیعت و قرارداد اجتماعی اول)، حاکمیت احکام الهی و اسلامی مورد پذیرش شرعی عمومی (بیعت اول) و حکومت حاکم یا حکام اسلامی مورد گزینش عرفی اکثری مردمی (بیعت سوم) است.

پیشتر ملاحظه گردید، انسان و به تناظر آن جامعه و جهان انسانی بسان هر بذری که بارور شده دارای ظرفیت و ضرورت فعلیت بنیادین، جامع، نظاممند و هدفمند میباشد. از فطرت روحانی و خرد انسانی است. با تعدیل غرایز نفسانی و بکمک هوش ابزاری میباشد. تا خودشکوفایی و خوشبختی است. آن نیز فرای؛ اول. زیست بدوی و حتی دوم. زندگی مدنی (معیشت: آسایش بدنی)، سوم. بهزیست یعنی زندگانی مدنی (تعیش: یک. آسایش بدنی و دو. آرامش مدنی) میباشد. این نیازمند: الف. راهبرد راهنمایی یا راهنمایی راهبردی، ب. سرپرستی و ج. راهبری راهبردی است. می توان مدعی شد: هم راهنما، هم سرپرست و هم راهبر میباشد. یا چون راهنما بوده، ولی است. در نتیجه امام (هم) میباشد. راهنمایی و راهبری تا حدودی روشتنند. ولایت که حتی میتوان به تعبیری اذعان نمود: حد وسط این دو باشد. به تعبیر حکیم الهی معاصر علامه سید محمد حسین طباطبائی: «ما این سمت را که بموجب آن شخص یا مقام [یا نهادی] متصدی امور دیگران شده مانند یک شخصیت واقعی کارهای [عمومی] زندگی آنها را اداره مینماید بنام ولایت مینامیم (تقریباً دارای معنایی است که در فارسی از کلمه سرپرستی میفهمیم)» (فرازهایی از اسلام، ص ۱۰۲). بدینسان: امامت: راهبری علمی عملی دینی سیاسی حقیقی و یقینی واقعی کامل است. با ماهیت ولایت الهی میباشد. بر مبنای و در راستای راهنمایی نبوی است. از راهبری پیامبر (ص)، امامان معصوم (ع) در دوران حکومت و حضور تا دوران ظهور و حاکمیت میباشد.

گفتمان امامت: نگاه، نظریه و نظام سیاسی امامت است. نظام مدنی که بر اساس راهبرد راهنمایی دینی بوده و در رأس آن امام معصوم (ص، ع و عج الله) قرار دارد. بدین ترتیب پیامبر (ص) فرای و در عین نبوت و

راهنمایی، امامت و راهبری سیاسی داشته است. حتی پیشا این و پایه این بنیانگذار شریعت و موسس نظام سیاسی و دولت اسلام (قرآن و سنت) یا همان سان یعنی سنگگذار بوده و به تعبیر فارابی در فلسفه سیاسی فاضلی خویش: «مَلِکِ مَوْسَس» و «ریاست نخست» یعنی تاسیس کننده و راهبری نظام سیاسی و دولت اسلام (قرآن و سنت) بوده و میباید. بلکه در گفتمان قرآنی از حضرت ابراهیم (ع) با اعلام: «انی جاعلک للناس اماما و من ذریتی و لا ینال عهدی للظالمین» (بقره/۲؛ ۱۲۴)؛ امامت فرای نبوت برقرار گردیده است.

امامت: دارای شئون سه گانه است. الف. تربیت دینی مدنی، ب. تعلیم دینی مدنی و ج. تدبیر و به تعبیری تدبیر، تدبیر و اداره دینی مدنی میباشد. به تعبیری این شئون سه گانه، مکمل همنند. یعنی هم مربی، هم معلم و هم مدبر یا مدیریت عمومی (امور) دینی مدنی است. یا چون مربی بوده، معلم میباشد. در نتیجه مدبر و مدیریت عمومی نیز است. بایسته و شایسته بوده باشد. این چنین امامتی: امامت بایسته بوده و امامت شایسته است. کما اینکه تدبیر نیز دارای شئون سه گانه مهندسی، مدیریت و آسبزدایی بوده به ترتیبی که در موضع خود بدان اشارت نموده ایم. به تعبیری فراگیر؛ اول. مهندسی معماری یعنی نهادسازی و نظامسازی، دوم. مدیریت فراگیر؛ ۱. بسیج منابع، ۲. سازماندهی، ۳. اداره، اعمال و اجرا، یا پیشبرد (حتی راهبرد بمعنای راهبری و راهبردن) و ۴. نظارت و کنترل یا پایش و سوم. آسبشناسی و آسبزدایی یعنی و بازمهندسی؛ مهندسی مجدد، مکرر و مستمر راهبردی نظام سیاسی؛ ملت و دولت است. همچنین امامت: جامع مراجع و مناصب (و امروزه قوای و نهادهای مدنی) سه گانه افتاء، خلافت و قضا (متناظر قانونگذاری، اجرایی و قضایی امروزه) و شرعیت، هماهنگی و نظارت عالی (بر) آنها میباشد. بدینترتیب:

نظریه امامت چه (و چگونه) میباشد؟ مراد امامت مدنی است. منظور امامت اجتماعی و سیاسی میباشد. امامت: ریاست است. بویژه پیشوایی (جلوداری) میباشد. فراهمی راهنمایی و راهبری است. حق بوده یا باطل باشد. کارگزاری است. فراگیر سیاستگذاری و سیاستمداری میباشد. گفتمان امامت: نگاه، نظریه و نظام مدنی؛ اجتماعی و سیاسی بوده که در رأس و ریاست آن راهبری مکتبی دینی مدنی؛ اجتماعی و سیاسی باشد. نظام، ساختار و سازمان سیاسی راهبری و راهبردی است. استاد مطهری در کتاب و گفتمان امامت و رهبری خویش با استفاده از کتاب و گفتمان تجرید اعتقاد خواجه نصیر میآورند: «ریاست عامه در امور دینی و دنیوی» است (امامت و رهبری، مطهری، ص ۴۷ و ص ۹۲ نقل از تجرید خواجه نصیر). مطلق امامت: راهبری مدنی میباشد. حق («جعلناهم ائمه یهدون بامرنا»: قصص ۴۱) بوده یا باطل («ائمه یدعون الی النار»: هود ۹۸) است. امامت مطلق: راهبری دینی کامل یا راهبری کامل دینی حقیقی یقینی واقعی میباشد. همان اکمال نبوت است. «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعتی و رضیت لکم الاسلام دینا» (خطبه غدیر)؛ «امروز دیانت

شما اکمال یافت و نعمت بر شما تمام گشته و از دیانت اسلام برای شما خشنود است». ریاست، زعامت و راهبری راهبردی مکتبی دینی مدنی توحیدی است. چنانکه به تعبیر اخوان: «بدان خدای تعالی»، «اضاف الی نبوته المُلک»؛ «ملک را بر نبوت افزود، نه بسبب رغبت دنیا و حرص بدانست، بلکه برای جمع میان دیانت و دنیای امت خود با هم است» (رسایل، ج ۳، ص ۴۹۶). اما هدف اصلی و «قصد اول دیانت میباشد» (همان). در نتیجه «الملک عارض» (همان)؛ سیاست، دولت، حاکمیت و حکومت و نظام سیاسی یا «ملک، عارض» بر نبوت و دیانت است. صورت عینی، ابزار و سبب مادی و قالب تحقق دیانت و تحصیل سعادت مدنی میباشد. مراد تبیین فلسفه و حکمت حاکمیت سیاسی، علم و دانش حکومت سیاسی و فن حکمروایی سیاسی میباشد. این همان حکمت حاکمیت بمعنای هدایت، ولایت و امامت است. یا در قالب حاکمیت حکمت یعنی راهنمایی، سرپرستی و راهبری مدنی توحیدی جاویدان شرقی - ایران اقدم، راستین یونانی قدیم، فاضلی فارابی میانی تا متعالی صدرایی جدید و جاری میباشد.

بدیترتیب: هدایت یعنی راهنمایی، ولایت یعنی سرپرستی و امامت یعنی رهبری دینی مدنی، یک بسته اند. همبسته اند. به هم پیوسته میباشند. لازم و ملزوم و مکمل هم بوده و همافزایند. امامت: راهبری راهبردی یعنی ایصال بمعنای رسانیدن جامعه بمطلوب یعنی خود شکوفایی، کمال و سعادت تا کرامت انسانی است. بر اساس راهبرد راهبری یا راهنمایی راهبردی نبوت، دیانت و شریعت میباشد. که ارایه طریق بوده و مبین طرح هادی و نقشه راه و راهبردی است. کما اینکه متضمن راهبرد پیشرفت مدنی میباشد. راهبرد راهبری و راهبری راهبردی پیشرفت مدنی: یک بنیادین است. از بنیاد آفرینش و فطرت انسانی آغاز میشود. دو جامع میباشد. همه جانبه بده و به تعبیری رسا است. یک. فراهم آمده؛ الف. توسعه اقتصادی و تأمین آسایش همگانی است. یکی. توأمان توسعه و تعادل سیاسی و کارآمدسازی ملی میباشد. ج. در جهت توسعه و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش باطنی مدنی است. دیگری. در گستره های فردی، جمعی و اجتماعی ملی داخلی و خارجی میباشد. نیز فراملی و امتی تا بین مللی جهانی است. سه. نظاممند یعنی سازوار میباشد. چهار. هدفمند است. تا مرز خوشکوفایی، کمال و سعادت مدنی و کرامت انسانی فراز نگر بسته، گراییده و میرود. اینچنین امامتی، همان ذاتی، فطری، شرعی و عرفی است. کما اینکه ریاست توحیدی دو ساحتی مادی و معنوی، دو بعدی باطنی و ظاهری متعادل و متعالی است. یعنی واجد تعادل بوده و تعالی بخش است. در جهت تعالی بوده و تعالی بخش میباشد. فراگیر شئون سه گانه راهبری یا رهبری شئون سه گانه؛ نخست. اسوگی، مربی و تربیتی است. دوم. علمی و تعلیمی دینی و سیاسی («عالم

بالدین و «عالم بالسیاسه» میباشد. سوم. کارگذاری سیاسی («ساسة العباد») است. راهبری و زعامت؛ حقیقی و یقینی واقعی میباشد. شبه امامت ظنی یعنی پنداری تفلسفی تک ساحتی مادی متدانی نامتعالی نیست. در مقابل و فرای آن میباشد. ضد امامت توهمی یعنی کاذب یا دروغین سوفیستی تنازعی نامتعادل و متنازل نیز نیست. در مقابله با آن می باشد. نظام مدنی بدین ترتیب با امامت مدنی و برقراری عدالت مدنی پایا شده، با کارامدی مدنی؛ بهره وری و اثربخشی زیرساختی، ساختاری و راهبردی، پویا گشته و به پیشرفت مدنی در جهت تحصیل هر چه فراتر سعادت مدنی، دست یافته، موانع را برداشته و شرایط بهزیست و زندگانی مدنی شایسته انسانی هر چه برتر را فراهم میسازد. امامت مطلق: رهبری انسان کامل است. رهبری کامل میباشد. مطلق امامت: رهبری انسان کمال یافته است. بقدر متیقن فکری و علمی و بقدر مقدور عملی و عینی دینی و سیاسی میباشد. که همان ولایتی فقیه موضوع مبحث بعدی است. کارویژه امامت: کارگذاری مدنی با دو کارکرد؛ سیاستگذاری و سیاستمداری می باشد. با شئون سه گانه است. بترتیب: اول. مهندسی و معماری مدنی میباشد. با نهادسازی و نظامسازی است. دوم. مدیریت مدنی میباشد. با؛ ۱. بسیج منابع، نیروها و نهادها، ۲. سازماندهی، ۳. اداره و پیشبرد و ۴. نظارت و کنترل یا پایش است. سوم. آسیب شناسی و آسیب زدایی مدنی میباشد. با بازمهندسی و مهندسی مجدد، مکرر و مستمر است.

یک. نظام امامت ضد نظام سلطنتی

«جعلناهم ائمة یهدون بامرنا» (انبیاء/ ۲۱؛ ۷۳)

رهبری علمی دینی قانونی کامل (مطلق)

دو. امامت نظام فرای خلافت نظام سیاسی

«انی جاعلک للناس اماما» (بقره/ ۲؛ ۱۲۴)

مرجعیت اخلاقی، علمی و (اجرایی) سیاسی

باعتمادی هدایت و ولایت مقدمات امامتند. مربی، معلم و مدیریت سیاسی، شئون سه گانه آنند. بترتیب: اول. ولایت ربوبی: اسوه، مربی و تربیت میباشد. دوم. ولایت علمی دینی و سیاسی (عالم بالدین و عالم

بالسیاسه) است. سوم. مدیریت دینی سیاسی و اداره سیاسی دینی می‌باشد. «ساسة العباد» یعنی کارگذار سیاسی اعم از؛ سیاستگذار و سیاستمدار بندگان یعنی جامعه و امت است. همان خلافت در گفتمان سیاسی مذهب اهل سنت می‌باشد. در فلسفه سیاسی شیعی: کارویژه امامت راهبری با سه شأن، نقش و کارکرد و مرجعیت است. بترتیب: اول. مربی، دوم. معلم و سوم. مدیریت دینی مدنی است. اول. خودساختگی، اسوگی و مرجعیت ربوبی، تربیت دینی مدنی می‌باشد. این جنبه معنوی حتی عرفانی و اخلاقی بوده و بشمار می‌آید. دوم. علم و مرجعیت علمی دینی و سیاسی است. الف. «عالم بالدين» بوده و ب. «عالم بالسیاسه» (زیارت جامعه کبیره، به نقل از امام خمینی) می‌باشد. بلکه مرجعیت علمی دینی سیاسی و سیاست دینی است. سوم. مدیریت: «ساسة العباد»: الف. سیاستگذاری و ب. سیاستمداری است. ترسیم سیاست ها و اعمال سیاست ها می باشد. همان حکومت و ریاست دولت و نظام سیاسی است. این همان خلافت سیاسی می‌باشد. به اعتباری اینها را می توان متناظر ولایت، هدایت و امامت گرفت. فرایند اینها؛ تربیت، تعلیم و تدبیر دینی مدنی است. به اعتباری امامت بمعنای راهبری مدنی، جامع این سه می‌باشد. به تعبیری تربیت و تعلیم مقدمه و لازمه و بلکه بنیاد و بنیان و حقیقت و ماهیت مدیریت، حکومت و سیاست اند. بایسته است باشند. به تعبیری دیگر مدیریت و سیاست بر بنیاد تربیت و بنیان تعلیم بوده و بروز و برآمد آنها بوده و شایسته است باشد. این چنین مدیریت، حکومت و دولت و سیاستی: شایسته است. بدین ترتیب واژگان، مفاهیم و پدیده های هدایت، ولایت و امامت: یک بسته اند. همبسته اند. در یک راستا می‌باشند. همراهتایند. لازم و ملزومند. مکمل همدند. حتی هم افزایند. به اعتباری دارای رابطه علی-معلولیند. نسبت مثبت و همسو نیز دارند. به عبارتی؛ هدایت: راهنمایی است. ولایت: سرپرستی می‌باشد. امامت: راهبری است. به اعتباری: هدایت و ولایت، مقدمه و لازمه امامتند.

جریان حکمت و فلسفه مدنی و سیاسی امامت تا حکومت ولایت کامل اسلامی آیت الله **نایینی** و سرانجام حکمت سیاسی امام **خمینی** تداوم داشته و اینان آنرا به تنا سب زمان، روزآمد سازی می نمایند. نایینی در کتاب تنبیه امت و تنزیه ملت و بنوبت خود امام به صورت مشروح در کتاب و گفتمان ولایت فقیه خویش، طرح حکومت اسلامی که همان نظریه نظام سیاسی امامت بوده را تبیین می سازند. چرا که امامت: اساس و بستر ولایت فقیه بوده و ولایت فقیه در راستای امامت و تداوم بخش و تحقق بخش آن در دوران غیبت می‌باشد. بنحوی که در مبحث بعد خواهیم دید، امامت: ولایت فقیه مطلق یعنی کامل است. مراد ولایت امام معصوم در دوران حضور و حاکمیت و نیز در عصر ظهور و ریاست حکومت می باشد. ولایت فقیه: امامت به قدر متیقن و به قدر مقدور در دوران غیبت است. ولایت مطلق نیز غیر از ولایت مطلقه فقیه می باشد. ولایت مطلقه فقیه: ولایت فراگیر علمی، دینی و قانونی بوده و نیز جامع ولایت اجتهادی یا قانونگذاری،

اجرایی از جمله دفاعی و قضایی است. حتی فراهمی شئون سه گانه مربی و تربیت سیاسی، عالم و معلم سیاسی و مدیریت و اداری سیاسی می باشد. فصل الخطاب نیز است. یعنی حاکمیت نهایی می باشد. حکمت مدنی حیات معقول علامه جعفری و حکمت سیاسی متعالی علامه جوادی آملی، نیز در همین راستا میباشند.

برآمد

مربی، معلم و مدیریت سیاسی

«للمتقین اماما» (فرقان/۲۵؛ ۷۴)

الف. جمع بندی

راهبری راهبردی

مبحث امامت مدنی به چرایی و چیستی چگونگی؟ یا خاستگاه و جایگاه نقش گفتمان راهبری راهبردی در نگاه، نظریه و نظام مدنی پرداخت. مراد راهبری مدنی ذاتی، فطری، شرعی و عرفی مطلق انسانی کامل میباشد. منظور راهبری دینی مدنی حقیقی و یقینی واقعی انسان کامل است. اعم از حکومت خاصه پیامبر (ص) و امامان دوازده گانه معصوم (ع و عج الله) میباشد. ظنی تکساحتی واقعی نما و توهمی تنازع ضد واقعی نیست. راهبری مدنی دینی فردی و افراد، جمعی و جماعات و اجتماعی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مدنی است. از فروملی تا ملی و فراملی امتی تا بین مللی و جهانی میباشد. راهبری دو ساحتی مادی و معنوی است. مربی و تربیت، معلم و تعلیم و مدیر و مدیریت دینی سیاسی بوده و بشمار میآید. راهبری مدنی دو بعدی باطنی و ظاهری میباشد. ارزشی، بینشی و منشی درونی و کنشی و رفتاری بیرونی است. به تعبیری: توحیدی، الهی، متعادل، متعالی، و بسان اینها بوده و محسوب میگردد. راهبری ولایی میباشد. راهبری مدنی ولایی و ولایت: حکمروایی در حدود کلی و با احکام تفصیلی مکتب مدنی یقینی مورد پذیرش عمومی است. مراد راهبری مکتبی دینی مدنی توحیدی میباشد. راهنمایی، سرپرستی و راهبری است.

ب. نتیجه

هدایت ولایت امامت

راهبری دینی مدنی: تنها و برترین جایگزین بهینه و بسامان و کارآمد رهبری سلطه و سلطنتی مدنی بشری میباشد. که سبب کارآمدی، توسعه و سعادت مدنی ظنی تکساحتی و توهمی تنازعی میباشد

ج. راهبرد جدید

سیاست امامت

راهبری دینی مدنی: عدالت مدنی و سیاسی: یک. الف. از سویی بر بنیان خداگرایی تا جامعه گرایی مدنی است. ب. در راستای عدالت سیاسی تا حاکمیت سیاسی میباشد. دو. قوامبخش (مقوم) مدنی است. پیشرو و پیشوایی مدنی میباشد. الف. راهنمایی راهبردی، ب. سرپرستی و ج. راهبری راهبردی مدنی است. پیشران و پیشبر مدنی میباشد. اقتدار بخش و عزت آفرین مدنی است. تعیین کننده سرنوشت و سرنوشت ساز مدنی میباشد. سبب فاعلی قریب برپایی (قوام) نظام مدنی است. مسبب زیایی، پویایی و پایایی پیشرفت مدنی میباشد. سه. از دیگر سوی زیرساخت راهبردی ولایت فقیه سیاسی میباشد.

خودآزمایی دانشجویی: پرسش و پاسخ های درسی

۱. امامت چه (و چگونه) میباشد؟

۲. (نگاه)، نظریه (و نظام) امامت چه (و چگونه) میباشد؟

۳. ولایت چه (و چگونه) میباشد؟

۴. امامت ضد سلطنتی چه (و چگونه) است؟

۵. امامت فرای خلافت چه (و چگونه) میباشد؟

مسئله نهم

«ولایت فقیه» و «سیاست»

(نظریه و نظام)

«ولایت فقیه سیاسی»

(Velayat-e faqih: the Rule of the Jurisprudent)

چرایی و چیستی چگونگی؟

خاستگاه، جایگاه و نقش؟

چکیده

نیابت راهبری شایسته

«انما ولیکم الله و الرسول و الذین آمنوا» (مائده/۵؛ ۵۵)

در این مبحث، مسئله هفتم فلسفه سیاسی: ولایت یا ولایت سیاسی و فقیه حتی فقیه سیاسی و بلکه ولایت فقیه و سیاست و رابطه و نسبت و آمیزه اینها یعنی مسئله ولایت فقیه سیاسی حتی ولایت فقیه مدنی مطرح میشود. یعنی ولایت فقیه اجتماعی و سیاسی میباشد. منظور ولایت فقیه عملی و عینی عرفی است. ولایت فقیه حقیقی و یقینی واقعی مدنی میباشد. ظنی تکساحتی تفلسفی نبوده و توهمی تنازعی سوفیستی نیست. ولایت فقیه: ذاتی، فطری، شرعی و عرفی است. نیابت امامت میباشد. جانشین قوی و امین علمی عملی دینی سیاسی قدر متیقن و مقدور راهبری مطلق میباشد. در زمان و مکان عدم ولایت امامت، عدم حضور یا عدم ظهور یعنی غیبت انسان کامل است. مراد سیاست واقعی و عینی ولایت فقیه مدنی میباشد. الف. سیاستگذاری ولایت فقیه بوده و به تعبیری ولایت فقیه گذاری است. ب. سیاستمداری ولایت فقیه میباشد. به تعبیری ولایت فقیه مداری است. یک. بدین سبب محور اصلی: موضوعیت و ضرورت و حتی زیبایی یا چرایی یعنی هستی و چیستی چگونگی ولایت فقیه سیاسی میباشد. در نگاه، نظریه و نظام سیاسی است. دو. بدین مناسبت محاورهای فرعی: خاستگاه، جایگاه و نقش گفتمان ولایت فقیه مدنی میباشد. ۱. در سایر مسایل سیاسی است. از عدالت مدنی تا امامت مدنی میباشد. ۲. در چالش کارآمدسازی مدنی پیشا رو و راهبرد الگوسازی پیشرفت مدنی فرازا آینده میباشد. ۳. الف. در فرایند بروز ظرفیتهای ذاتی فکری و روحی و فطری عقلیو قلبی انسانی مدنی، غریزی و حتی جسمانی بشری است. تا سر حد خودشکوفایی مدنی میباشد. ب. در فرابرد تحصیل سعادت مدنی است. تا مرز کرامت انسانی مدنی میباشد. ۴. تا چشم انداز تمدنسازی نوین است.

پیش درآمد

نیابت امامت

(Imamate,s Representation)

«الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور» (بقره/۲؛ ۲۵۷)

یک) عنوان، مسئله، موضوع و محور مبحث چه (و چگونه) است؟ ۱. عنوان مبحث: مسایل فلسفه سیاسی؛ هفتم. مسئله اصلی: رهبری مدنی و سیاسی «ولایت فقیه» است. ۲. مسئله: چرایی و چیستی (چگونگی) رابطه و نسبت ولایت، فقه و فقیه و «ولایت فقیه و سیاست» میباشد. هدف: آمیزه این دو پدیده، مفهوم و واژگان است. منظور «ولایت فقیه سیاسی» میباشد. حتی «ولایت فقیه مدنی» مورد نظر است. یعنی ولایت فقیه اجتماعی و سیاسی میباشد. به تعبیری هدف و غایت: ولایت فقیه اجتماعی و ولایت فقیه سیاسی می باشد. ۳. موضوع: ترسیم و تحقق سیاست ولایت فقیه بوده و به تعبیری سیاست متعادل محسوب میگردد. غرض و هدف از آن: تعادل سیاسی است. که منجر به توسعه و تعالی جامعه، نظام سیاسی، دولت و پیشرفت آنها میگردد. کمال و سعادت انسانی در گرو این امر است. ۴. محور: خاستگاه، جایگاه و نقش ولایت فقیه در سیاست میباشد.

دو) پرسش اصلی: ولایت فقیه و سیاست آزادی و سیاست چه میباشد؟ بلکه رابطه و نسبت این دو چه است؟ به تعبیری ولایت فقیه سیاسی یا ولایت فقیه مدنی چه میباشد؟ پرسشهای فرعی: چرا؟ چیست؟ چگونه؟ سه) سطح این مبحث چرایی و چیستی چگونگی ولایت فقیه سیاسی یا مدنی میباشد. هستی شناسی و چیستی شناسی چگونگی و چگونگی شناسی ولایت فقیه مدنی؛ اجتماعی و سیاسی است. شناسایی و شناساندن بروز، برآمد و مظاهر مبادی و مبانی ولایت فقیه مدنی میباشد. کنش شناسی و رفتارشناسی بیرونی ارزش، بینش (نگرش) و منش (گرایش) ولایت فقیه یا سیاست ولایت فقیه نگری و ولایت فقیه گرایی مدنی است. بمنظور سیاست ولایت فقیه گری میباشد. اعم از؛ الف. از سویی ولایت فقیه گذاری و ولایت فقیه مداری دولت بوده و ب. متقابلا و از سوی دیگر ولایت فقیه پذیری مدنی مردمی است.

درآمد

ولایت فقیه مدنی

«اجعل لنا من لدنک ولیا» (نساء/۴؛ ۷۵)

چنانکه در مبحث حاکمیت سیاسی ملاحظه گردید، هدایت، ولایت و امامت یا راهنمایی، سرپرستی و راهبری، یک بسته اند. ولایت: حاکمیت، سرپرستی و رهبری مدنی است. ولایت فقیه مطلق یعنی کامل: امامت (معصوم: ص، ع و عیج الله) مصطلح میباشد. مطلق ولایت فقیه مصطلح: (جانشینی و قائم مقامی یعنی) نیابت امامت بقدر متیقن (یقین) و بقدر مقدور (توان) در دوران غیبت امامت مطلق (عیج الله) به تناسب مقتضیات زمان، مکان و موضوع است. ولایت مطلقه فقیه: به تعبیری ولایت قانونی، اجرایی و قضایی امامت (معصوم) است. به تعبیری ولایت مطلقه فقه است. مراد ولایت فراگیر و کامل علم و علمی، قانون و قانونی و دین و دینی میباشد. هیچکس، هیچ مقام و هیچ موردی خارج از قوانین علمی دینی نبوده و بایسته و شایسته نیست باشند. نباید باشند. بایسته و شایسته بوده نباشند. همانگونه که خواهیم دید، به تعبیر امام خمینی (ره): یک. «حکومت اسلام، حکومت قانون است» (ولایت فقیه، ص ۵۴). یعنی مطلقا قانون حاکم بوده و مطلقا حکومت قانون میباشد. نه هیچ چیز دیگری. دو. «در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خدا است و قانون، فرمان و کم خدا است» (همان). یعنی قانون: مطلقا حکم خدا میباشد. نه هیچ چیز دیگری. سه. «قانون اسلام یا فرمان خدا بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد» (همان). حکومت تام یعنی حکومت مطلقه قانون بر همه و بر دولت است. چهار. «همه افراد از رسول اکرم (ص) گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند» (همان). یعنی هم همه کارگزاران از خود پیامبر (ص) تا امامان (معصوم) تا ولی فقیه، مطلقه تابع قانون بوده و بایسته و شایسته است باشند. آنهم تا ابد یعنی مطلقا از حیث زمانی و جاودانست. پنج. «همان قانونی که از طرف خدای تبارک و تعالی نازل شده و در لسان قرآن کریم و نبی اکرم (ص) بیان شده است» (همان). یعنی مطلقا قانون قرآن و سنت که تفسیر، تفصیل و تطبیق حدود کلی و احکام فرعی شریعت و دیانت می باشد. این غیر از اصطلاح ابسولوتیسم هابسی بوده که در آن شاه، منشاء و میزان قانون و حتی اخلاقی بوده و فرای قانون و بلکه اخلاق است.

بدینسان: ولایت فقیه: نیابت قدر متیقن و مقدور امامت مطلق است. جانشینی و قائم مقامی راهبری علمی قدر متیقن (باندازه علم) و عملی قدر مقدور (به تناسب مقتضیات) دینی مدنی انسانی کمال یافته میباشد. نیابت مدنی شایسته است. هدایت، ولایت و امامت یعنی راهنمایی، سرپرستی و راهبری است. کارگذاری میباشد. سیاستگذاری و سیاستمداری است. ترسیم کننده و اعمال کننده سیاست های راهبردی اقتصادی،

اجتماعی و فرهنگی داخلی و خارجی می‌باشد. تربیت (مربی و اسوه)، تعلیم («عالم بال‌دین» و «عالم بال‌سیاسه») و مدیریت («ساسة العباد») است. تدبیر، تدبیر و اداره یا اجرا می‌باشد. به تعبیری؛ اول. مهندسی معماری سیاسی (نهاد سازی و نظام سازی)، دوم. مدیریت سیاسی (۱. بسیج منابع مادی و معنوی و انسانی بالفعل، بالقوه، داخلی و خارجی، ۲. سازماندهی، ۳. راهبرد یا پیشبرد، ۴. نظارت و کنترل یا پایش) و سوم. آسیب‌شناسی و آسیب‌زدایی سیاسی (بازمهندسی مجدد، مکرر و مستمر) می‌باشد. شناسایی فرصت‌ها و تهدیدات و باصطلاح خیرات و شرور طبیعی و مدنی داخلی و خارجی است. حفظ، تقویت و بهره‌برداری هر چه اثربخشر فرصت‌ها می‌باشد. تبدیل تهدیدات بفرضت در صورت امکان است. در غیر اینصورت ریشه‌کنی یا حداقل تقلیل حتی تأخیر حداکثری تهدیدات می‌باشد. اینها مقدمات، لوازم و شئون نیابت امامتند. منظور راهبری حقیقی و یقینی واقعی می‌باشد. ظنی تکساحتی تفلسفی نبوده و توهمی تنازعی سوفیستی نیست. ولایت فقیه نگرى نظری و ولایت فقیه گرایى عملی واقعی عرفی می‌باشد. الف. حق و حقیقت نگرى و گرایى است. ذاتی بوده یعنی تکوینی می‌باشد. سرشت‌ساز بوده و سرنوشت‌ساز انسان محسوب می‌گردد. دارای مبادی حقیقی فطری است. جبلی بوده و سرشتی انسانی می‌باشد. نگرش عقلی برهانی بوده و گرایش قلبی شهودی است. ب. با ماهیت و مبنا یا مبانی ماهوی یقینی می‌باشد. در حدود کلی شریعت و با احکام تفصیلی شرعی می‌باشد. بویژه شریعت مورد پذیرش عمومی است. بخصوص شریعت یقینی می‌باشد. ج. بعد از مرحله تبیین علمی و فلسفی، تا مراحل ترسیم فنی، ترویج عمومی و تحقق عینی پیش می‌رود. کارگذاری ولایت فقیه می‌باشد. با اصطلاح ولایت فقیه گری بوده و خوانده می‌شود. اعتدال‌بخشی فرابخشی، تعادل‌بخشی میان بخشی و تعدیل‌بخشی کلان بخشی و زیربخشی است. اعم از؛ تکافیبخشی نهادها، تنا سبببخشی اقشار و تساویبخشی افراد همراه با کارانه می‌باشد. راهبری ولایی علمی دینی و قانونی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. اینها بخشهای سه گانه لازم و ملزوم، مکمل و هم افزایند. بترتیب سبب مادی، صوری و فاعلی-غایی هم و ولایت فقیه مدنید. راهبردی فردی، جمعی و اجتماعی می‌باشد. اینها گستره های سه گانه همبسته، پیوسته و یک بسته اند. بنوبت سبب فاعلی-مادی و سبب صوری و غایی همنند. بمنظور وجود و ایجاد امکان و توان شکل گیری و اعمال اختیار حدودمند مدنی خویش می‌باشد. در تعیین اعم از؛ ترسیم و تحقق سرنوشت و سعادت مدنی یقینی جامعه تحت ولایت و امت نایب امام می‌باشد. منظور حقیقت و ماهیت

واقعیت ولایت فقیه عملی و عینی سیاسی است. هستی شناسی و چیستی چگونگی ولایت فقیه سیاسی میباشد.

بر این اساس: (۱) اول. باعتباری ولایت فقیه: وجود و ایجاد شرایط و توانمندی شکلگیری و اعمال اراده میباشد. در قیاس با آزادی که فقدان و یا رفع موانع شلکگیری و اعمال اراده است. با تعیین یعنی ترسیم و تحقق سرنوشت خویش میباشد. در بروز ظرفیتهای ذاتی فکری و روحی و انسانی، بهره وری و اثربخشی مدنی، پیشرفت مدنی و خودشکوفایی مدنی است. در سیر تحصیل سعادت مدنی تا مرز کرامت انسانی میباشد. دوم. ولایت فقیه اعم از: ولایت فقیه نگری و ولایت فقیه گرایی است. نیز فراگیر ولایت فقیه گری اعم از: ولایت فقیه گذاری (کارگذاری و سیاست گذاری ولایت فقیه) و ولایت فقیه مداری (سیاستمداری ولایت فقیه) و متقابلاً ولایت فقیه پذیری مردمی میباشد. از تبیین علمی، ترسیم عملیاتی، ترویج عمومی تا تحقق عینی ولایت فقیه است. ولایت فقیه بدین معنا: ذاتی، فطری، شرعی و عرفی است. دارای مبادی تکوینی، محکومات عقلی و قلبی، مبانی اعم از: حدود کلی ثابت و احکام تفصیلی شرعی متحول و اشکال روزآمد عرفی به تناسب مقتضیات زمانی، مکانی و موضوعی است. سوم. ولایت فقیه مدنی: یک. اعتدال فرابخشی، دو. تعادل میان بخشی و سه. تعدیل کلان بخشی مدنی می باشد. اعم از: الف. تکافی نهادهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مکمل مدنی، ب. تناسب و ج. یک. تساوی در برخورداری منابع عمومی و دو. کارانه (تدبیر و تلاش مازاد) زیربخشی مدنی میباشد. سبب پایایی و حتی پویایی و بلکه زیایی نظام مدنی است. چهارم. همگان ولایت فقیه را ضروری و حتی زیبا دانسته و میخواهند. به تعبیری بایستگی و شایستگی ولایت فقیه میدانند. این هستی و حقیقت ولایت فقیه میباشد. اما میدانند ولایت فقیه چیست؟ یعنی ماهیت، حدود و احکام یقینی آنرا هم میدانند؟ یقیناً خیر! مگر ظنی تکساحتی بوده یا توهمی تنازعی باشد. چالش اینجا میباشد. اینجا بوده که بشریعت نیاز است. بدین سبب بدان تن میدهند؟ اینجا است که به امامت و نیابت بمثابه راهنمای راهبردی نیاز میباشد. یا ولایت فقیه چگونه تحقق میابد؟ اینجا است که به امامت و نیابت بمثابه راهبری راهبردی نیاز میباشد. (۲) ولایت فقیه مدنی فراگیر ولایت فقیه اجتماعی و سیاسی است. اول. یکی. ولایت فقیه مدنی فراهم آمده و حاصل ولایت فقیه؛ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی میباشد. فراهم آمده ولایت فقیه اقتصادی، ولایت فقیه سیاسی ولایت فقیه فرهنگی است. اینها بخش های سه گانه ولایت فقیه مدنی میباشد. یا ولایت فقیه در بخش های سه گانه مدنی اند. این سه؛ همبسته اند. بهم پیوسته اند. یک بسته اند. دیگری. ولایت فقیه مدنی فراگیر و جامع ولایت فقیه؛ فردی خصوصی و مدنی، جمعی (خانوادگی و گروهی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مدنی) و اجتماعی عمومی مدنی است. از ملی و فراملی منطقه ای تا امتی، بین مللی و جهانی میباشد. فراگیر گستره های ولایت فقیه اجتماعی بوده یا ولایت فقیه اجتماعی گستره های سه گانه اند. لازم و ملزومند. مکمل همدند. هم افزایند. دوم. چالش بعدی نظریه و نظام اینهاست. اینجا است که

نیاز به نظریه و نظام مدنی امامت و نیابت ولایت فقیه پیش می‌آید. در این گفتمان؛ یکی.الف.ولایت فقیه اقتصادی، سبب مادی، ابزاری و مقدماتی ولایت فقیه سیاسی، ولایت فقیه فرهنگی و ولایت فقیه مدنی است. ب.ولایت فقیه سیاسی: صورت و سبب صوری ساختاری راهبردی ولایت فقیه اقتصادی، ولایت فقیه فرهنگی و ولایت فقیه مدنی می‌باشد. ج.ولایت فقیه فرهنگی، فاعل و سبب فاعلی و همچنین غایت و سبب غایی ولایت فقیه اقتصادی، ولایت فقیه سیاسی و ولایت فقیه مدنی است. چالش پرسش خیز در این زمینه بدینسان مرتفع میگردد. دیگری.گستره های ولایت فقیه فردی، جمعی اجتماعی مدنی؛ عموم و خصوص مطلق سه گانه مدنی ولایت فقیه ند. همان رابطه نسبت فرد و جامعه که در مبحث مبانی جامعه شناختی سیاسی(اصالت فرد و جامعه)ملاحظه کردیم، در مورد ولایت فقیه فردی، جمعی(خانوادگی و گروهی)و اجتماعی نیز برقرار می‌باشد. بدین ترتیب: از سویی ولایت فقیه فردی سبب فاعلی و مادی ولایت فقیه جمعی و بنوبت خود ولایت فقیه اجتماعی است. کما اینکه برعکس نیز از سوی دیگر ولایت فقیه اجتماعی؛ سبب صوری و غایی عمومی ولایت فقیه جمعی و بنوبت خود ولایت فقیه فردی است. پرسش چالش انگیز بدین ترتیب رفع میشود. (۳)این چنین رویکردی ولایت فقیه علمی حکمی توحیدی می‌باشد. به تعبیری ولایت فقیه توحیدی بوده و بشمار می‌آید. دو ساحتی مادی و معنوی است. دو بعدی باطنی و ظاهری می‌باشد. راهبرد متعادل و متعالی است. شبه ولایت فقیه ظنی غیر توحیدی نمی باشد. ولایت فقیه تکساحتی با مشقت خلاء معنوی نیست. تفلسفی سیاسی نمی باشد. ولایت فقیه توهمی؛ نه ستمگری و نه ستم پذیری نیز نیست. ضد توحیدی نمی باشد. تنازعی نمی باشد. سوفیستی سیاسی نیست. ولایت فقیه متدانی نیز نمی باشد.

حتی «ولایت تکوینی»: معنویت و مربی بودن و شأن تربیتی ولایت فقیه که در فلسفه سیاسی امامی ملاحظه نمودیم لازم است. اما بقدر متیقن و قد مقدور کمال انسانی کافی می‌باشد. در حد انسان کامل یعنی معصوم(ص و ع) نیست. ولایت تکوینی بر عالم ملکوت و ملک از جمله طبیعت، خاص انسان کامل می‌باشد. اگر چه انسان ها نیز چه بسا میتواند به تناسب کمالش، به تناب ولایت مطلق بر بدن خویش، بر آنها نیز ولایت، تصرف و تأثیر نسبی داشته باشد. اما این از مبحث سیاسی ولایت فقیه می تواند فراتر باشد(همان).

در نهایت: جمهوری ولایت فقیه اسلامی، ولایت جمهوری فقیه اسلامی است. جمهوری بر اساس مکتب دینی مدنی توحیدی اسلامی می‌باشد. نیرو و نهاد رهبری: جامع شرعیت دینی اسلامی و مقبولیت مردمی است. نماد و مبداء مشروعیت سیاسی می‌باشد. ولایت مطلقه فقیه: سرپرستی کامل و فراگیر حوزه های سه گانه علمی، دینی و قانونی است. در تمامی شئون سه گانه مهندسی، مدیریت و آسبزدایی تربیتی، تعلیمی و حکومتی مراجع سه گانه قانونگذاری، اجرایی و قضایی می‌باشد. چنانکه (کاپیتان) خلبان در خلبانی حین پرواز، سلطه دلبخواهانه نه اما ولایت فنی عملی (خلبانی) تام بر هواپیما و مسافرین داشته و همگی بایستی پیامهای پرواز او را که برای ایمنی هواپیما و سرنشینان بوده را رعایت نمایند. چنانکه نفس ما، مدیریت مطلقه یعنی کامل و

فراگیر بدن ما را داراست. یا معمار که بر تمامی ساختمان اشراف دارد. این نه تنها محل و مانع آزادی افراد و گروههای مدنی نبوده، بلکه لازمه آنست. بر اساس حکمت بوده و عین عدالت نیز میباشد.

برآمد

ولایت اجتماعی و سیاسی علمی، دینی و قانونی

«انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا» (مائده/۵؛ ۵۵)

الف. جمع بندی

نیابت امامت

مبحث ولایت فقیه مدنی به چرایی و چیستی چگونگی؟ یا خاستگاه و جایگاه نقش گفتمان نیابت امامت در نگاه، نظریه و نظام مدنی پرداخت. مراد راهبری مدنی ذاتی، فطری، شرعی و عرفی قدر متیقن و قدر مقدور انسانی کامل میباشد. منظور جانشینی راهبری دینی مدنی حقیقی و یقینی واقعی انسان کمال یافته در شرایط عدم حضور و حکومت انسان کامل است. بویژه در عصر غیبت مهدوی (عج الله) تا ظهور منجی موعود میباشد. ظنی تکساحتی واقعی نما و توهمی تنازعی ضد واقعی نیست. ولایت فقیه: راهبری علمی، دینی و قانونی اسلامی مورد پذیرش عمومی و مورد گزینش اکثری است. راهبری مدنی دینی فردی و افراد، جمعی و جماعات و اجتماعی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مدنی است. از فروملی تا ملی و فراملی امتی تا بین مللی و جهانی میباشد. راهبری دو ساحتی مادی و معنوی است. مربی و تربیت، معلم و تعلیم و مدیر و مدیریت دینی سیاسی بوده و بشمار میآید. راهبری مدنی دو بعدی باطنی و ظاهری میباشد. ارزشی، بینشی و منشی درونی و کنشی و رفتاری بیرونی است. به تعبیری: توحیدی، الهی، متعادل، متعالی، و بسان اینها بوده و محسوب میگردد. راهبری ولایی میباشد. مراد راهبری مکتبی دینی مدنی توحیدی میباشد. راهنمایی، سرپرستی و راهبری است. ولایت مطلقه فقیه: حاکمیت مطلق علمی دینی قانونی است. راهبری مدنی ولایی و ولایت: حکمروایی مطلقا در حدود کلی و با احکام تفصیلی مکتب مدنی یقینی مورد پذیرش عمومی میباشد. فرای تمامی قوای قانونگذاری، اجرایی و قضایی است.

ب. نتیجه

حکمروایی شایسته قدر متیقن و قدر مقدور

راهبری دینی مدنی: تنها و برترین جایگزین بهینه و بسامان و کارآمد رهبری سلطه و سلطنتی بشری مدنی میباشد. که سبب کارآمدی، توسعه و سعادت مدنی ظنی تکساحتی و توهمی تنازعی میباشد

ج. راهبرد جدید

سیاست ولایی علمی دینی قانونی اسلامی

ولایت علمی، دینی و قانونی فقیه: یک. الف. از سویی بر بنیان و در راستای عدالت مدنی تا امامت مدنی است. ب. برآمد کارآمدی و پیشرفت مدنی میباشد. دو. الف. مسبب انگیزش کارآمدی، عدالت تا ولایت فقیه و پیشرفت مدنی میباشد. ب. غایت و غایت بخش، صورت و صورت بخش و عین سرنوشت و سرنوشت سازی مدنی است. سه. از دیگر سوی غایت عدالت مدنی و آزادی مدنی بوده و می تواند محسوب گردد. به تعبیری غرض و حتی میزان مشروعیت مدنی تا ولایت فقیه سیاسی میباشد. در؛ یک. چالش کارآمدسازی و ارتقای هر چه فراتر کارآمدی مدنی است. دو. راهبرد الگوسازی سیاست پیشرفت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مدنی میباشد. سه. چشم انداز خودشکوفایی و تحصیل سعادت مدنی و کرامت انسانی مدنی است. در گستره های فردی، جمعی و اجتماعی فروملی، ملی داخلی و خارجی و فراملی امتی، بین مللی تا جهانی میباشد. معطوف به تمدنسازی نوین است.

خود آزمایی دانشجویی: پرسش و پاسخ درسی

۱. ولایت فقیه چه (و چگونه) میباشد؟

۲. (نگاه،) نظریه (و نظام) ولایت چه (و چگونه) است؟

۳. (نگاه،) نظریه (و نظام) ولایت فقیه چه (و چگونه) میباشد؟

*ج) برآمد فلسفه سیاسی

سیاست حکمت

یک. جمع بندی

یک) بحث فلسفه سیاسی و حکمی مدنی به چرایی و چیستی چگونگی؟ یا خاستگاه و جایگاه نقش گفتمان فلسفه سیاسی و حکمت مدنی در نگاه، نظریه و نظام مدنی پرداخت. ۱. الف. مداخل، مبادی، مبانی و مسایل فرزائگی سیاسی است. ب. به تعبیری دانایی و بینایی آگاهی سیاسی میباشد. ۲. الف. مراد سیاست فرزائگی است. ب. به تعبیری سیاست دانایی حقیقی و بینایی یقینی و آگاهی و آگاه واقعی مدنی میباشد. ۳. جایگزین تفلسف سیاسی و سوفیسم سیاسی است. منظور؛ الف. در قبال ظن سیاسی بوده و سیاست ظنی یا پنداری تکساحتی میباشد. شبه واقعی و شبه علمی بسان سراب آبنماست. ب. در مقابل توهم سیاسی بوده و سیاست توهمی یعنی کاذب یا دروغین تنازعی سلطه گری است. ضد واقعی و ضد علمی بسان آب شور عطش زای دریا بوده یا آب تلخ، مسموم و سم مایع مهلك میباشد.

دو) ۱. الف. علم یا پدیده شناسی مدنی: حکمت (فلسفه و معرفت) و دانش اجتماعی و سیاسی و سیاست مورد نظر است. ب. فراهم آمده علم و فن پدیده های سیاسی حاکمیت، حکومت، دولت، قدرت (و اقتدار)، روابط، تغییرات، انقلاب، و مانند اینها میباشد. ج. فراگیر علم و فن مسایل سیاسی از عدالت سیاسی تا ولایت فقیه سیاسی است. د. همچنین در بردارنده علوم و فنون کارامدی سیاسی، پیشرفت سیاسی و همانند اینها میباشد. ۲. الف. مراد: حاکمیت، حکومت، سیاست و مدنیت، ... حکمت محض و حکمت مدنی؛ نظری و عملی حقیقی و یقینی واقعی است. ب. منظور حکمت محض و مدنی نظری و عملی حکومت، حاکمیت، مدنیت و سیاست، و بسان اینها است. ج. حاکمیت، حکومت و سیاست حکمت مدنی توحیدی دوساحتی مادی و معنوی باطنی و ظاهری متعادل و متعالی مورد نظر میباشد. ۳. برترین جایگزین؛ الف. ظن (پندار) تفلسفی سیاست تکساحتی نارسا و ب. توهم (کاذب) سوفیستی سیاست تنازعی ناسازوار است. ۴. سیری متکامل (پلکانی) از حکمت جاویدان شرقی و ایرانی، راستین، قرآنی و روایی، تا فاضلی و متعالی میباشد.

دو. نتیجه گیری

با توجه به پیشینه مدنی دورزاد مدنی و پایه و پشتوانه دینی توحیدی، سیر متکامل تا ساختار کامل و چشم انداز فراز آینده و چالش فرا روی گفتمان حکمت مدنی و فلسفه سیاسی: تنها و برترین جایگزین بهینه و بسامان و کارآمد پادگفتمان تفلسف سیاسی و سوفیسم سیاسی بوده که مبنا و موجب کارآمدی، توسعه و سعادت مدنی ظنی تکساحتی و توهمی تنازعی میباشند. جایگزینی فرزاندگی سیاسی و به تعبیری دانایی و بینایی آگاهی واقعی سیاسی است. در نتیجه جایگزینی سیاست فرزاندگی و به تعبیری سیاست دانایی، بینایی و آگاهی است. بجای نادانی و نابینایی یا بینش نارسا و ناسازوار و ناآگاهی یا آگاهی غیر و ضد واقعی نارسا و ناسازوار میباشد. همچنین بجای شبه یا ضد سیاست نادانی، نابینایی و ناآگاه و ناآگاهی است.

۱. الگوسازی رسایی و سازواری پیشرفت و توسعه متعالی و تمدنسازی متعالی، میباشد. ۲. حکمت کارآمدی؛ بهره وری و اثربخشی مدنی و کارآمدی مدنی حکمت و حکمت مدنی است.

سه. راهبرد جدید (پیام و پیامد) حکمت مدنی

الف. کارآمدی زیرساختی راهبردی مدنی (ارزشی، بینشی و منشی) یا زیرساخت راهبردی کارآمدی میباشد.
ب. کارآمدی ساختاری راهبردی مدنی (کنشی؛ یکی. ساختاری حقوقی و قانونی، دیگری. سازمانی و مدیریتی یا اداری و اجرایی) یا ساختار راهبردی کارآمد و کارآمدی، است.
ج. کارآمدی راهبردی ساختاری (روشی: هدفگذاری و تدابیر) میباشد. یا راهبرد ساختاری کارآمد و کارآمدی است.

گفتمان فلسفه سیاسی: تجرید و تعلیل نظری و نیز تجویز و تبیین عملی مداخل، مبادی، مبانی و مسایل فلسفی سیاسی و حکمت مدنی است. در؛ یک. چالش کارآمدسازی و ارتقای هر چه فراتر کارآمدی مدنی است. دو. راهبرد الگوسازی سیاست پیشرفت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مدنی میباشد. سه. چشم انداز خودشکوفایی و تحصیل سعادت مدنی و کرامت انسانی مدنی است. در گستره های فردی، جمعی و اجتماعی فروملی، ملی داخلی و خارجی و فراملی امتی، بین مللی تا جهانی میباشد. معطوف به تمدنسازی نوین است. مقدمات و مداخل مبانی بینشی خدا تا هستی گرایی استوار ساختار عدالت تا ولایت فقیه سرشتساز و سرنوشت ساز مدنی میباشد. موجب زایش، پویش و پایش نظام مدنی، کارآمدی سیاسی و پیشرفت مدنی میباشد.

بدیترتیب: در فرایند کارآمدسازی، پیشرفت و خودشکوفاسازی تا کرامت انسانی مدنی بترتیب: اول. عدالت سیاسی: امکان و وجود یا ایجاد شرایط و توانمندسازی و توانمندی اختیار است. از گرایش و پذیرش تا گزینش خیر و سعادت حقیقی، خوب و خوبی یقینی و شایسته و شایستگی واقعی میباشد. دوم. سعادت سیاسی: خیر مطلق، غایی، نهایی و فراگیر میباشد. غایت عدالت سیاسی تا ولایت فقیه است. سوم. مشروعیت سیاسی: اختیار حدودمند میباشد. حکمروایی است. بمعنای روایی حاکمیت میباشد. جامع یعنی فراهم آمده و

فراگیر؛ الف. حقانیت سیاسی: ذاتی یعنی تکوینی است. ب. عقلانیت سیاسی: فطری برهانی و حتی قلبی شهودی میباشد. ج. شرعیت سیاسی: حدود کلی و احکام تفصیلی یقینی شرعی اختیار میباشد. ج. مقبولیت سیاسی: گرایش همگانی حاکمیت، پذیرش عمومی احکام شریعت و گزینش اکثری حکام است. حتی معطوف د. کارآمدی؛ بهره‌وری و اثربخشی سیاسی میباشد. آزادی: امکان شکلگیری تا اعمال اختیار و فقدان و رفع موانع آن است. چهارم. **حاکمیت سیاسی**: اختیار میباشد. حکمروایی بوده و بمعنای رواج حاکمیت محسوب میگردد. حاکمیت مدنی: گرایش همگانی (افراد) حاکمیت خیر، بویژه پذیرش عمومی احکام خوب و گزینش اکثری حکومت و حکام شایسته است. حکمروایی میباشد. پنجم. **امامت مدنی**: راهبری شایسته بایسته میباشد. حکمروایی است. ششم. **ولایت فقیه سیاسی**: نیابت راهبری مدنی شایسته میباشد. اینها اهم وجوه و مسایل فلسفه نظام سیاسی یا حکمت نظام مدنی باعتبار اختیار مدیند. حکومت، دولت، مشارکت، کارآمدی، قدرت و اقتدار، انقلاب، پیشرفت، و بسان اینها، نیز از این جمله اند. اهم اینها چنان آمیخته اند که از منظر هر یک، سایر موارد را نیز می‌توان باز یافت.

۲) عدالت، بمنظور تحصیل سعادت میباشد. با مشروعیت و آزادی است. از طریق حاکمیت میباشد. بوسیله امامت و ولایت فقیه است. به تعبیری امامت و نیابت ولایت فقیه با مشروعیت حاکمیت، عدالت و آزادی معطوف به سعادت در نگاه و نظریه مدنی بوده و بتحصول آن در نظام مدنی دست می‌یازد. یک. عدالت تا ولایت فقیه، بمثابه باصطلاح ماده تعین و تشخیص بخش سیاست است. متقابلاً سیاست، صورت تحصیل و تحقق بخش یکایک و نظام آنها میباشد. به تعبیری دیگر تعین و تشخیص سیاست با اینها است. از سیاست عدالت تا سیاست ولایت فقیه میباشد. تحقق و تحصیل این‌ها با سیاست است. از عدالت سیاسی تا ولایت فقیه سیاسی میباشد. دو. مشروعیت حاکمیت و حاکمیت مشروع بمثابه سبب فاعلی، است. سعادت؛ سبب صوری و غایی میباشد. عدالت و آزادی بمثابه سبب مادی در نظریه و اند. نظام مدنی امامت و ولایت فقیه بمثابه سبب صوریند. با کارآمدی مدنی، در فرایند پیشرفت مدنی تا مرز کرامت انسانی می‌رویم. باعتباری امامت و ولایت فقیه بمثابه نیرو و نهاد دولت، هیئت حاکمه نظام مدنی و راهبری سیاسی، سبب فاعلی قریب، اقرب و مباشر نظام مدنی، حاکمیت، کارآمدی، عدالت، مشروعیت، آزادی، پیشرفت، تا تحصیل سعادتند. این رویکرد توحیدی میباشد. رهیافت مدنی توحیدی است. راهبرد توحیدی اجتماعی و سیاسی میباشد. دوساحتی است. مادی و (در جهت) معنوی میباشد. دو بعدی است. باطنی ارزشی، بینشی و منشی میباشد. و (موجد) ظاهری کنشی و روشی یا رفتاری است. متعادل میباشد. واجد تعادل بوده و تعادل‌بخش است. متعالی میباشد. در جهت تعالی بوده و تعالی بخش است. حقیقی، یقینی و واقعی میباشد. به تعبیری منظور عدالت، سعادت تا امامت و ولایت حقیقی و یقینی واقعی میباشد. ظنی تفلسفی تکساحتی مادی نیستند. توهمی سوفیستی تنازعی متدانی نیز نمی‌باشند. اول. همگی این موارد: ذاتی، فطری، شرعی و عرفیند. از عدالت تا ولایت، در تکوین و آفرینش انسان و به تناظر آن جامعه انسانی بوده و قرار داده شده اند. دوم. بدون اینها؛ اگر هم به

توسعه تکساحتی و تنازعی مدنی و زیست و زندگی مدنی برسد، قطعاً به پیشرفت متعادل و متعالی و سعادت یقینی مدنی و بهزیست و زندگانی مدنی پاکزیست نمی رسد. همین انسان با فطرت عقلی برهانی خویش، ضرورت و حتی زیبایی جملگی اینها را درک کرده ولو اجمالی و بدانها نگرش بالقوه داشته که با کمک وحی و تجربه بالفعل می گردد. با فطرت قلبی شهودی خویشتن نیز نسبت بدان گرایش داشته و می یابد. شریعت، حدود کلی و حسب مورد احکام تفصیلی اینها را تبیین می نماید. انسان با کمک حس و استقراء و نیز تجربه و عرف مدنی، شاخصه ها و سازکارهای تحقیقی عینی اینها را بصورت روزآمد بر می نمایاند. کما اینکه با هوش ابزاری خود، به سازماندهی اینها از عدالت تا ولایت در سیر تحصیل سعادت میپردازد. حسب مورد عدالت، سعادت، آزادی، حتی مشروعیت و حاکمیت بمعنای اراده تا امامت و ولایت مدنی، دارای گستره های فردی، جمعی و اجتماعی میباشند. این موارد حسب مورد متساوی، عموم و خصوص مطلق و حداقل عموم و خصوص من وجه اند. اینها در هر مسئله هم بسته اند، پیوسته اند. یک بسته اند. همگی با نیز این چنینند. مثلاً اراده فردی، با آزادی فردی با عدالت فردی با سعادت فردی، و مانند اینها، باهم رابطه معنا داری دارند. همینطور موارد جمعی یا اجتماعی اینگونه اند. یا عدالت سیاسی با مشروعیت سیاسی، با آزادی سیاسی، حاکمیت سیاسی، و بسان اینها، نیز رابطه معنا داری دارند. همینها ط عدالت تا ولایت در بخشهای توسعه اقتصادی، تعادل سیاسی و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقیند. در این صورت لازم و ملزوم همنند. مکملند. هم افزایشند. فرای حقیقت و ماهیت و حتی واقعیت هر یک از موضوعات مسایل، از عدالت و سعادت تا امامت و ولایت، رابطه و نسبت دو، چند و همه جانبه و نیز نظام و منظومه اینها نیز مورد نظر میباشد. بلکه فراتر، نظام نظریه علمی و حکمی و فلسفه و نظریه نظام عملی و عینی اینها، هدف است. سیاست: صورت اینها و نظام آنها میباشد. انسانها با اراده های فردی و جمعی در سازه اجتماعی جامعه انسانی با اراده عمومی یعنی حاکمیت ملی در ساختار مدنی نظام سیاسی و با تشکیل و تبعیت از دولت و توسط ریاست امامت و ولایت فقیه، عدالت (توانمندسازی و ایجاد شرایط) و آزادی (رفع موانع) و مشروعیت (روایی) سیاسی خود را تحقق میبخشند. و با ارتقای کارآمدی مدنی، پیشرفت نموده و تا تحصیل سعادت مدنی و کرامت انسانی فراز میروند. پیشتر بیشتر توسط صاحب نظران جهانی، اسلامی و ایرانی نگرش حقوقی و فقهی سیاسی اینها مطرح شده است. آنهم چه بسا بصورت جداگانه حتی مجزاست. که اشاراتی به اهم آراء و آثار شاخصین اینها خواهیم داشت. اما نگرش نظری و گرایش عملی فلسفی سیاسی و حکمی عملی اینها، حسب مورد ولو کمتر مبتلابه و در نتیجه معتنابه واقع شده است. ولی بیشتر توسط حکما و فلاسفه سیاسی جهانی و اسلامی مورد توجه بوده است. آنهم در منظومه شبکه ساختاری راهبردی نگاه، نظریه و نظام گفتمان مدنی، بدانسان که در این اثر مورد توجه بوده و به تشریح آن پرداختیم.

۳) امنیت مدنی، نظم و نظام مدنی، دولت مدنی، حکومت مدنی، قانون مدنی، قدرت و اقتدار مدنی، کارایی و کارآمد مدنی (از جمله کمال مدنی) و پیشرفت مدنی و خودشکوفایی مدنی تا کرامت انسانی

مدنی و سرانجام **جهانیگرایی مدنی** از دیگر اهم مسایل سیاسی تکمیل این پژوهش، نگارش و گزارش اند. با همین مبادی و مبانی فلسفی سیاسی ارایه شده، می توان به تبیین علمی (تشریح و تفصیل) نظری و ترسیم علمی عملی (فنی راهبردی و کاربردی) پرداخت. بمنظور ترویج علمی عمومی یعنی گفتمانسازی استدلالی، نخبگانی، تبلیغاتی مردمی و تطبیقی کارشناسی مدیریتی است. در جهت تحقق علمی عینی از مهندسی، مدیریت تا آسبزدایی سیاسی آنها میباشد. با همین ترتیب سایر مسایل سیاسی مهم همانند فساد و صلاح مدنی، تغییرات مدنی، روابط و مناسبات مدنی، انقلاب مدنی، جنگ و صلح، استقلال مدنی، ... را می توان و بایسته و شایسته بوده مورد واکاوش و پردازش قرار داد.

یک. امنیت مدنی: رفع تجاوز، دفع و تقلیل تا ریشه کنی تهدید اقتصادی، سیاسی (از جمله امنیت اطلاعاتی، انتظامی اجتماعی داخلی و دفاعی نظامی خارجی) و فرهنگی مدنی است. از امنیت ظاهری جسمانی سخت، نیمه سخت و نرم افزاری آسایشی بدنی میباشد. تا ایمان معنوی باطنی دینی آرامشی مدنی است. غایت و سرانجام امان مهدوی میباشد. با ریشه کنی تهدید با ترویج و حاکمیت عقلانیت و حکمت میباشد.

دو. نظم و نظام مدنی: سامان، سازه و ساختار سازمانی سلسله مراتب طولی و عرضی شئون و به تناسب آن نیروها در قالب نهادهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مدنی بصورت رسا و سازوار در محوریت عزیمت پیشرفت مدنی معطوف به سعادت مدنی است.

سه. دولت مدنی: دولت راهبردی، هادی، ولی، امام و معمار کارگذار؛ سیاستگذار و سیاستمدار پیشرفت نظام مدنی است. بسان مغز (بعد از قوه عالمه حوزوی و دانشگاهی، قوه عاقله راهبری و قوه مدبره مجلس برای قوه عامله مجریه) و قلب نظام مدنی میباشد. سیاست: راهبردی، هدایت، ولایت، امامت، معماری و کارگذاری؛ سیاستگذاری و سیاستمداری یعنی ترسیم و اعمال سیاستهای توسعه اقتصادی و آسایشی، تعادل اجتماعی و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و آرامش مدنی است. معطوف به کارآمدی، خودشکوفایی، کمال و سعادت مدنی تا مرز کرامت انسانی مدنی میباشد. در مقابل و مقابل و برترین جایگزین کارآمد بهینه و بسامان دولت حداقلی سرمایه سالاری و دولتسالاری حداکثری سوسیالیستی مدرنیستی است.

چهار. حکومت مدنی: جمهوری اسلامی یا مردمسالاری دینی عقلانی حقیقی مورد گرایش همگانی، و حیانی شرعی ماهوی یقینی مورد پذیرش عمومی و عرفی واقعی مورد گزینش اکثری میباشد. حاکمیت احکام الهی و اسلامی مورد پذیرش عمومی میباشد. حکومت حکام اسلامی مورد گزینش اکثریت مردمی است. حکومت جمهوری مشروطه، معتدله یا متعادل و مشروعه میباشد. جمهوری حقیقی و یقینی واقعی است. برترین جایگزین گریز ناپذیر کارآمد بهینه و بسامان استبدادی سلطنتی مطلقه از سویی و جمهوریهای مطلقه ظنی و توهمی لیبرالیستی و سوسیالیستی مدرنیستی میباشد.

پنج. قانون مدنی: قول تام، قضیه خبری (توصیفی، تحلیلی تجربیدی و تعلیلی انتزاعی) یا انشایی (تجویزی، تبیینی و تطبیقی) و گزاره (فعلی یا اسمی) و ضابطه یا ضوابط ذاتی، فطری، شرعی و عرفی و بالجمله دینی

است. مبادی هستی ذاتی یعنی سنت های جاودان تکوینی حاکم بر آفرینش و نظام جهان و انسان مدنی میباشد. مبادی هستی شناسی فطری عقلی برهانی و قلبی شهودی انسانی مدنی مورد نگرش و گرایش اجمالی است. مبانی چيستی شناسی حدود کلی و احکام تفصیلی و حیانی شرعی یقینی مورد پذیرش عمومی میباشد. قواعد و مصوبات اختیاری؛ ارادی و تدبیری مدنی مورد گزینش اکثری مردمی است. بنابراین قوانی دارای این مبادی ذاتی و فطری، مبانی شرعی و مظاهر عرفی بوده و بایسته و شایسته است، باشند. برترین جایگزین کارآمد بهینه و بسامان هر گونه تجزیه گرای و جزء گرای ذاتگرایی، فطرتگرایی، شرع گرای یا عرف گرای صرف قدیم (ذاتگرایی و عقل گرای منسوب به افلاطونی)، میانه (شرع گرای اگوستین) تا جدید (عرف گرای مدرنیسم) میباشد.

شش. قدرت و اقتدار مدنی: امکان اعمال اراده و حاکمیت اجتماعی و سیاسی است. توان به معنای توانایی و نیروی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی میباشد. قدرت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی؛ لازم و ملزوم، مکمل و هم افزايند. چه بسا بسان انرژی های طبیعی قابل تبدیل به هم بوده و حداقل تاثیر گذارند. همبسته، به هم پیوسته و یک بسته اند. اقتدار: اعمال قدرت و حاکمیت است. الف. قدرت و اقتدار اقتصادی: سبب مادی و ابزاری قدرت و اقتدار سیاسی و فرهنگی و مدنی میباشد. ب. قدرت و اقتدار سیاسی: سبب صوری ساختاری راهبردی قدرت و اقتدار اقتصادی و فرهنگی و مدنی است. ج. قدرت و اقتدار فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی: سبب فاعلی و غایی قدرت و اقتدار اقتصادی، سیاسی و مدنی میباشد. این مثلث یا هرم قدرت و اقتدار مدنی بوده و دایره و کره فراگیر آن، قدرت و اقتدار نظام مدنی است. این چنین قدرت و اقتدار توحیدی دوساحتی مادی و معنوی، دو بعدی باطنی (ارزشی، بینشی و منشی یا ایمانی درونی) و ظاهری (عملی؛ کنشی و رفتاری بیرونی) متعادل و متعالی میباشد. برترین جایگزین ناگزیر کارآمد بهینه و بسامان قدرت و اقتدار مادی و ظاهری تکساحتی-تنازعی مدرنیستی است. که در آن قدرت و اقتدار فرهنگی: سبب مادی و ابزاری است. قدرت و اقتدار سیاسی: سبب صوری ساختاری تولید نظم و زور میباشد. قدرت و اقتدار اقتصادی: سبب فاعلی و غایی قدرت و اقتدار فرهنگی، سیاسی و مدنی است.

هفت. کارایی و کارآمدی مدنی: یکی. کارایی؛ الف. بهره وری و ب. اثربخشی نیروهای انسانی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مدنی است. دیگری. کارآمدی؛ الف. بهره وری و ب. اثربخشی نهادها و نهادهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و نظام مدنی میباشد. کارآمدی دو ساحتی مادی و معنوی بوده و ساحات دوگانه مادی و معنوی کارآمدی است. کارآمدی دو بعدی باطنی و ظاهری بوده و ابعاد دوگانه باطنی و ظاهری کارآمدی میباشد. اول. کارآمدی زیرساختی بوده و زیرساخت ارزشی، بینش و منشی درونی کارآمد و کارآمدی است. دو. کارآمدی ساختاری بوده و ساختار کنشی و روشی یا رفتاری برونی کارآمد و کارآمدی میباشد. الف. کارآمدی حقوقی و قانونی (قانونگذاری) بوده و ب. کارآمدی سازمانی اداری و اجرایی باصطلاح بوروکراسی یا دیوانسالاری است.

سوم. کارآمدی راهبردی بوده و راهبرد کارگذاری سیاسی؛ سیاستگذاری و سیاستمداری یعنی ترسیم و اعمال سیاست های مدنی کارآمد و کارآمدی میباشد.

هشت. کمال مدنی: رسایی و سازواری ذاتی و درونزادی برون آی اجتماعی و سیاسی میباشد.

نه. پیشرفت مدنی: الف. توسعه کمی و کیفی سخت، نیمه سخت و نرم افزاری است. توسعه زیربنایی و روبنایی و زیربناها و روبناهای (ساختاری) مالی، پولی و بانکی، مالیاتی و ارزی، تولیدی، توزیعی و مصرفی، کشاورزی، صنعتی و تجاری تا خدماتی میباشد. بمنظور تأمین آسایش همگانی است. از سلامت اعم از طول عمر و بهداشت و باصطلاح با شاخص افزایش سن امید بزندگی میباشد. همچنین ارتقای کیفیت زندگی است. شامل رونق و اشتغال فراگیر، تولید ناخالص و خالص و درآمد سرانه متناسب، مسکن، تسهیلات زندگی، حمل و نقل و ارتباطات میباشد. تا تفریحات سالم و سازنده است. ب. توأمان توسعه و تعادل سیاسی و کارآمدسازی ملی میباشد. در جهت ج. توسعه و تعالی فرهنگی؛ معنوی و اخلاقی و تضمین آرامش باطنی مدنی است. و از فطرت انسانی انسان سرچشمه گرفته و آغاز گشته و تا خودشکوفایی مدنی فراز میرود. که در آن: الف. توسعه اقتصادی: مادت و سبب مادی، مقدماتی و ابزاری تعادل سیاسی و تعالی فرهنگی و پیشرفت مدنی میباشد. ب. تعادل سیاسی: صورت و سبب صوری، ساختاری و راهبردی توسعه اقتصادی و تعالی فرهنگی و پیشرفت مدنی است. ج. تعالی فرهنگی: فاعل و غایت و سبب فاعلی و غایی توسعه اقتصادی و تعادل سیاسی و پیشرفت مدنی میباشد. در قبال و مقابل و برترین جایگزین ناگزیر کارآمد و بهینه و بسمان توسعه تکساحتی مادی و تنازعی متدانی مدرنیستی لیبرالیستی و سرمایه سالاری و نیز سوسیالیستی و دولتسالاری میباشد. که؛ الف. توسعه فرهنگی و شهروندسازی است. ب. در جهت توسعه سیاسی و تولید نظم، سلطه و سیطره میباشد. ج. در جهت توسعه اقتصادی و تولید منفعت، ثروت تا لذت جسمانی بدنی است. و از غریزه طبیعی و حیوانی بشری آغاز شده و سرچشمه گرفته و به خودارضایی هر چه بیشتر شخصی می انجامد. در آن: الف. توسعه اقتصادی: فاعل و غایت و سبب فاعلی-غایی توسعه سیاسی و توسعه فرهنگی و توسعه مدنی میباشد. ب. توسعه سیاسی: صورت و ساختار و سبب صوری و ساختاری توسعه اقتصادی و توسعه فرهنگی و توسعه مدنی است. ج. توسعه فرهنگی: مادت، مقدمت و ابزار توسعه سیاسی و بویژه توسعه اقتصادی و توسعه مدنی میباشد.

ده. خودشکوفایی مدنی: بروز و باروری ظرفیت های نهفته ناشناخته و ارزشهای ناشکفته ذاتی و فطری عقلی برهانی و قلبی شهودی میباشد. از امنیت، نظم و نظام، عدالت و آزادی، کارآمدی و پیشرفت تا کرامت انسانی مدنی نگری و گرایی و امنیت و نظم نظام تا سعادت و کرامت گذاری و پذیری است. با ابزار غرایز بشری میل، دافعه و هوشیاری ابزاری و ابزارساز و حتی قابلیت های جسمانی بدنی میباشد. بتذکر، تایید و کمک و در حدود کلی و احکام تفصیلی بینشی و منشی یا اخلاقی و فقهی یا حقوقی شرعی یقینی است. در مقابل خودارضایی ظنی منفعت، ثروت و لذت طلبی تکساحتی پنداری و سلطه طلبی و سیطره جویی و توهمی

تنازعی کاذب و حتی شهرت طلبی زائد و زیانبار می‌باشد. به تناسب مقتضیات حسی و استقرایی کنشی و رفتاری تجربی و عرفی عینی واقعی است.

یازده. کرامت انسانی مدنی: عرت طلبی و شرافت جویی، زندگانی پاکی و بهزیست فکری، روحانی و حتی جسمانی بدنی («رزقا طیه») ذاتی و فطری حقیقی، شرعی یقینی و عرفی واقعی؛ بنیاد و بلکه مبداء و نقطه آغاز، محوریت عزیمت و غایت از فطرت انسانی و امنیت گرایی تا خودشکوفایی و سعادت مدنی گرایی انسانی می‌باشد. برترین جایگزین کارآمد بهینه و بسامان لذت طلبی تکساحتی ظنی و سلطه طلبی تنازعی کاذب است.

دوازده. جهانی‌گرایی مدنی: یک. **جهانی‌شدن (Globality)؛** (پروسه: Process) فرایندی فنی اطلاعاتی و ارتباطاتی جهانی‌سازی اقتصاد است. دو. در بستر فرایند فراگستر و جهانگستر جهانی‌شدن فنی؛ **الف. جهانی‌سازی (Globalization)؛** (پروژه: Project) فرابردی سیاسی اقتصادیسازی، بازاریسازی، غربیسازی تا امریکایساز جهانی و جهان است. ب. **جهانی‌گرایی مدنی (Globalism)؛** راهبردی فرهنگی، مدنی و تمدن‌سازی اجتماعی و سیاسی نوین توحیدی دوساحتی مادی و معنوی و دو بعدی باطنی و ظاهری متعادل و متعالی یا تعالیبخش می‌باشد. این بنوعی فلسفه سیاسی و حکمت مدنی فراملی امتی، بین مللی تا جهانی است. از عدالت و سعادت و مشروعیت و آزادی تا حاکمیت، امامت و ولایت فقیه امتی و جهانی را می‌تواند در بر گیرد.

در نهایت: اثر فلسفه سیاسی یا حکمت مدنی حاضر (شده)؛ ۱. **سیر متکامل فلسفه سیاسی** است. از بنیاد و آغاز تا کنون بوده و تا غایت می‌باشد. جامع حکمت جاویدان، راستین، توحیدی، فاضلی، عقلی برهانی، قلبی شهودی، تقریبی و تجمیعی تا انقلاب اسلامی است. در مواجه با ظن و توهم تکساحتی و تنازعی تفلسفی و سوفیستی سیاسی می‌باشد. ۲. **ساختار کمال یافته** تا کامل مهدی (عج الله) یعنی رسا و سازوار حکمت مدنی می‌باشد. ۳. **نظام نظریه فلسفه سیاسی** است. نظریه نظاممند حکمت مدنی می‌باشد. ۴. **نظریه فلسفه نظام سیاسی** می‌باشد. از بنیاد آفرینش و فطرت انسانی، کارآمدی و پیشرفت نظام مدنی تا کمال مدنی است. ۵. **دانشنامه فلسفه سیاسی** می‌باشد. جامعه اهم نقطه نظرات، نظرات و نظریات مطرح است. فراگیر علم فلسفه سیاسی یا فلسفه فلسفه سیاسی می‌باشد. تا پرسمان معرفت شناسی، روش شناسی و پدیده شناسی است. شامل هستی شناسی، چیستی شناسی و چگونگی شناسی فلسفه سیاسی می‌باشد. شناسایی و شناندن نظری و عملی است. حتی آثارشناسی فلسفه سیاسی را در بر می‌گیرد. اثری برای فهم، نقد و ارزیابی فکر و فلسفه سیاسی خود و سایرین و بویژه مدعیان راستین یا دروغین آنست. بویژه بنیادی حقیقی و بنیانی یقینی بمنظور دانش، کنش و رفتار واقعی سیاسی می‌باشد.

د. خاتمه:

ختم و خاتم حکمت مدنی و فلسفه سیاسی

حکمت مدنی حکومت جهانی-حکومت جهانی حکمت مدنی

چنانکه اخوان صفا در رسایل: حکومت حکمت سیاست مدنی؛ «احسان» (رسایل، ج ۴، ص ۳۷۹)؛ «فرا عدالت» و «صلاح العالم» (همان)؛ «جهانیسازی» حقیقی و یقینی واقعی امام و تابعین، تصریح مینمایند: «اینان در دوران غیبت، مفقود نیستند» (همان). «زمان خالی از امام حجت خدا بر مردم نیست. و خدای تعالی حجتش را بر طرف نساخته و طناب کشیده شده بین او و بین بندگان را قطع نمی سازند» (همان) «آنان اوتاد زمینند و جانشینان حقیقی خدا در تمامی دورانند» (رسایل، ج ۴، ص ۳۷۹) (همان) «در دوران حضور و ظهور حاکمیت بر جسم و روح مردم دارند» (همان). «در دوران حضور و ظهور حاکمیت بر روح و عقل دارند» (همان). «دارندگان مملکت و حاکمیت زمینی و خلافت جسمانی: سیاست و کنششان در جهات جسمانی بدون نفسانی مردم ظهور و اثر میگذارد» (همان). «لا یملکوا الملک الروحانی» (همان)؛ «حاکمیت روحانی ندارند». «مؤید تایید آسمانی نیستند» (همان) «بدینسبب مشغولند به مشغولیات حیوانی» (همان). «همتی جز شکم و زیرشکم ندارند» (همان). «هدفی جز جمع دارایی دنیا و جواهرات آن و غنیمتشماری لذات و حرص به نیل شهوات آن ندارند» (همان). «چنانکه خدای تعالی می فرماید: «زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَطَّرَةِ» (همان)؛ «). «تا این گفته خدای تعالی که: «والله عنده حسن مآب» (همان)؛ «). و «اینان مغروریان به ملک و مملکت زمینیند» (همان). بدانسان که «خدا خطاب بانسان می فرماید: «یا ایها الانسان! ما غرک بربک الکریم» (همان، صص ۸۰-۳۷۹)؛ «). در نتیجه «بدان مغرور مفتون دنیا همانی بوده که چون عذاب الهی را بچشم دیده خطاب بخود میگویند: «حسرت بر آنچه در امور غیر خدایی از دست دادم» (همان). و میگویند: «کاشکی بازگشته و باردیگر جبران نمایم» (همان). هرگز! تحقق قول حق؛ «جهنم را از جملگی جن و انسان را پر میکنم» (همان). و «همگان در آن وراد شده و این در قضای الهی حتمی است» (همان). بدینسان «با این برهان، فرق بین خلیفه خدا و خلیفه شیطان و میان ملک زمینی و ملک آسمانی را بشناس» (همان).

«با این صناعت (حکمت مدنی) ملوک و رؤسا و سلاطین و مدبران و اتباع آنها را بشناس و می شناسید» (همان). «امور و احوال و دشمنان و خروج کنندگان بر علیه آنها و مضیقه های آنها در مکان و مملکت خویش را بشناسید» (همان). «چون اینرا شناختی و از آن اطلاع یافتی، خودت را بدان عادت ده و با آرامش بسوی آنچه دانستی برو و بسوی خلیفه ای که حق و یقین بوده رو کن و با نفس پاک و روح

روشن از او پیروی کن» (همان). «اگر توانا بوده و بدان متصل شدی بدان که نات یافته و توفیق راهیابی واضح و حجت روشن را یافته اید» (همان) در غیر اینصورت حداقل «عقلت را خلیفه و حاکم گردانده و اوامر و نواہیش را بپذیر و از هوای نفس (غرایز) که خلیفه شیطان درونی تو بوده، اجتناب کن» (همان). «هشدار که خلیفگی و پیروی ابلیس بیرونی بالقوه و خلیفگی نفس بالفعل تو، با هم فراهم نگردند» (همان). در این صورت «نفس حیوانی (غرایز) و نیروی میل (شہوت) بر نفس ناطق و نیروی خرد غلبه یافته و سرانجام هلاکت میسازند» (همان).

آنہم «من یدعی الریاسہ فی العلوم الحقیقہ» (ج ۴، ص ۱۲)؛ «ریاست علوم حقیقی ... طلب بر اصل واحد و (دستگاه) قیاس واحد میباید». «فانہ لا یمکنہ الا ان یجعل الہ صورہ الانسان بین صور جمیع الموجودات»؛ «با رویکرد انسانی» میسر است. در این صورت «همگی بر رأی واحد و دین واحد و مذهب واحد اتفاق کرده و اختلاف مرتفع شده و حق برای جملگی روشن گشته این سبب رهایی همگانست» (همان).

این برترین چکاچک حکمی و مدنی بنیادین، جامع یا همه جانبه فراگیر، نظاممند و هدفمند جهانی است. میان؛ یک. الف. حکمت حقیقی و یقینی مدنی با ب. جہالت بسیط و بویژہ مرکب غیر و ضد حقیقی و یقینی مدنی است. بہ تعبیری میان؛ الف. فلسفہ و فرزاندگی سیاسی با ب. یکی. تفلسف سیاسی و دیگری. سوفیسم سیاسی میباشد. دو. الف. حکومت حکمت جهانی گرایی واقعی و ب. حکومت جہالت جهانی سازی تکساحتی - تنازع (سرمایہ سالاری و دولتسالاری) شبہ و ضد واقعی نیہیلیستی جاری جهانی است. چالش ارتقای کارامدی مدنی، کارامد سازی ملی و بلکہ دولت سازی کارامد فرارو، راہبرد الگوسازی پیشرفت پیشا رو و چشم انداز تمدن سازی نوین زمینہ سازی حاکمیت، حکومت و نظام سازی و دولت سازی مهدی جهانی فراز آیندہ، محوریت عزیمت آنست.

خود آزمایی دانشجویی: پرسش و پاسخ درسی

۱. پیشینہ گفتمان فلسفہ سیاسی چه (و چگونه) است؟ ۲. پشتوانہ گفتمان فلسفہ سیاسی چه (و چگونه) میباشد؟

۳. سیر متکامل گفتمان فلسفہ سیاسی چه (و چگونه) است؟ ۴. ساختار کمالی (کمال یافته کنونی تا کامل نہایی جهانی مهدوی) گفتمان فلسفہ سیاسی چه (و چگونه) میباشد؟ ۵. چشم انداز فراز آیندہ گفتمان

فلسفه سیاسی چه (و چگونه) است؟ ۶. چالش فراروی گفتمان فلسفه سیاسی چه (و چگونه) می‌باشد؟ ۷. جمع
بندی گفتمان فلسفه سیاسی چه (و چگونه) است؟ ۸. نتیجه (گیری) گفتمان فلسفه سیاسی چه (و چگونه)
می‌باشد؟ ۹. راهبرد جدید (پیام و پیامد) گفتمان فلسفه سیاسی چه (و چگونه) است؟

می‌نگنجد بحر اندر کوزه ای تا چه باشد قسمت یک روزه ای

(مولوی، مثنو معنوی)

کتابشناسی

قرآن

آمدی، عبدالواحد (بی تا) **غرر حکم**؛ کلمات قصار امام علی (ع)، ۲ج، ترجمه محمد علی انصاری، تهران:

بی نا.

زیارت جامعه کبیره، در مفاتیح جنان،

مسیح، عیسی (س: ۱۳۶۲)، **اناجیل**، ترجمه تفسیری عهد جدید، تهران: آفتاب عدالت، چ ۲.

زرتشت، اوستا، یشتها، یسناها، گاتاها،

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

آذر بد (۱۳۹۲) اندرز آذر بد، یحیی ماهیار نوایی، تهران: دایره معارف بزرگ اسلامی.

ابن بلخی (۱۳۶۳) **فارس نامه**، تصحیح گای لیسترانج و رینولد آلن نیکلسون، تهران: دنیای کتاب، چ ۲.

ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۲) **مقدمه تاریخ**، ۲ج، ترجمه محمدپروین گنابادی، تهران: مرکز انتشارات

علمی و فرهنگی، چ ۴.

ابن سینا، حسین (۱۳۶۳) **الشفاء، الالهیات**، راجعه و قدم له ابراهیم مذکور، طهران: ناصر خسرو.

ابن مسکویه رازی، احمد (۱۳۶۶) **تجارب امم**، ترجمه محمد فضائلی، تهران: زرین.

ابن مسکویه رازی، احمد (۱۴۱۱هـ) **تهذیب اخلاق و تطهیر الاعراق**، تهران: بیدار، چ ۳.

ابن مسکویه رازی، احمد (۱۳۷۴) **جاویدان خرد**، ترجمه حکمه خالده، مترجم تقی الدین محمد شوشتری،

تصحیح بهروز ثروتیان، تهران: موسسه فرهنگ کاوش، چ ۲.

اخوان صفا و خالان الوفاء (۱۴۰۵هـ) **رسایل**، ۴ج، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.

ارسطو (۱۳۵۶) **اخلاق نیکوماخوس**، ۲ج، ترجمه ابوالقاسم پورحسینی، تهران: دانشگاه تهران.

ارسطو (۱۳۵۸) **اصول حکومت آتن**، ترجمه باستانی پاریزی، تهران: جیبی، چ ۲.

- ارسطو (۱۳۶۴) سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران: انتشارات جیبی، چ ۴.
- ارسطو (۱۳۹۸) منطق (ارغنون یا ارگانون)، ترجمه میر شمس الدین ادیب سلطانی، تهران: نگاه، چ ۳.
- اشتراوس، لئو (۱۳۷۳) فلسفه سیاسی چیست؟، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- اشمیت، کارل (۱۳۹۵) مفهوم امر سیاسی، سهیل صفاری، تهران: نگاه معاصر. همچنین ترجمه ای از رسول نمازی و یاشار جیرانی، تهران: ققنوس.
- افلاطون (۱۳۶۲)، جمهوریت ترجمه مهندس رضا مشایخی، تهران: معرفت، چ ۲. نیز (۱۳۶۸) جمهور، ترجمه فؤاد روحانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۵. نیز
- افلاطون (۱۳۶۴) دوره کامل آثار، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران: خوارزمی.
- افلاطون، نوامیس (۱۳۶۴) مجموعه آثار، ج ۴، ترجمه محمد حسن لطفی - فریدون کاویانی، تهران: خوارزمی.
- باتامور، تام (۱۳۹۷) مکتب انتقادی فرانکفورت، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران: نی، چ ۷.
- پاسارگاد، بهاء الدین (۱۳۵۹) تاریخ فلسفه سیاسی، ج ۳، تقریر درس جرج سابین، تهران: زوار، چ ۴.
- پازارگاد، بهاء الدین (بی تا) مکتب های سیاسی، تهران: اقبال.
- تی بلوم، ویلیام (۱۳۷۳) نظریه های نظام سیاسی، ترجمه احمد تدین، تهران: آران.
- تهانوی، محمدعلی (۱۳۱۸هـ) کشف اصطلاحات الفنون، جزء اول، مصر: مطبعه اقدم.
- جرجانی، شریف (۱۳۷۷) تعریفات، ترجمه حسن سید عرب و سیما نوربخش، تهران: فرزانه.
- جریر طبری، محمد، تفسیر طبری،
- جعفری، محمدتقی (۱۳۶۱) حیات معقول، تهران: بنیاد انتقال به تعلیم و تربیت اسلامی، چ ۲.
- جعفری، محمدتقی (۱۳۶۰) شناخت از دیدگاه علمی از دیدگاه قرآن، مجموعه ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (ج ۸-۶).
- جواد آملی، (۱۳۹۱) عبدالله، مفاتیح الحیات، قم: اسراء، چ ۲۶.
- جونز، و.ت. (۱۳۵۸) خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه علی رامین، تهران: امیرکبیر.
- حائری یزدی، مهدی (۱۳۶۱) کاوشهای عقل عملی؛ فلسفه اخلاق، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

حافظ (۱۳۶۵) دیوان، به اهتمام ابولقاسم انجوی، تهران: جاویدان، چ ۵.

خمینی، روح الله (۱۳۷۸) شرح حدیث جنود عقل و جهل، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی

(س)، چ ۳.

خمینی، روح الله (۱۳۶۰) ولایت فقیه، تهران: امیرکبیر، چ جدید.

خوارزمی، محمد (۱۳۶۲) مفاتیح علوم، ترجمه حسین خدیو جم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۲.

خندق آبادی، حسین (۱۳۸۰) حکمت جاویدان، نگاهی به زندگی و آثار سنت گرایان معاصر، تهران: موسسه توسعه دانش و پژوهش ایران.

دریفوس، هیوبرت و رابینو، پل (۱۳۷۶) میشل فوکو فرا ساختگرایی و هرمنیوتیک، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نی.

روسو، ژان ژاک (۱۳۵۲) قرار داد اجتماعی، اصول حقوق سیاسی، ترجمه منوچهر کیا، تهران: گنجینه، چ ۲.

ژیلسون، اتین (۱۳۷۵) مبانی فلسفه مسیحیت، ترجمه محمد محمدرضایی و سید محمود موسوی، قم: دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.

سابین، جورج (بی تا) تاریخ نظریات سیاسی، ترجمه بها الدین پاسارگاد، تهران: فرانکلین.

سجادی، سید جعفر (۱۳۶۰) مصطلحات فلسفی صدرالدین شیرازی، تهران: نهضت زنان مسلمان، چ ۲.

سجادی، سید جعفر (۱۳۶۳) فرهنگ معارف اسلامی سجادی، ۴ جلدی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.

سعدی، مصلح الدین (۱۳۶۵) کلیات؛ گلستان و بوستان، به اهتمام محمدعلی فروغی، تهران: امیرکبیر، چ ۵.

سهروردی، شهاب الدین (۱۳۶۷) حکمت اشراق، ترجمه و شرح سید جعفر سجادی، تهران: دانشگاه تهران، چ ۵.

شوان، فریتیوف (۱۳۶۸) آشنایی با اسلام، ترجمه همایون عریضس، تهران: توسن.

شوان، فریتیوف (۱۳۸۳) اسلام و حکمت جاویدان، ترجمه فروزان راسخی، تهران: هرمس.

شهرزوری، محمد (۱۳۶۵) تاریخ حکما؛ نزهه الارواح و روضه الافراح، ترجمه مقصود علی تبریزی، به

کوشش محمدتقی دانش پژوه و محمد سرور مولایی، تهران: علمی و فرهنگی.

- صدرا، علیرضا (۱۳۹۶) **خوانش سیاسی متون حکمت متعالی**، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- صدرا، علیرضا (۱۳۸۷) **علم مدنی فارابی**، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- صدرا، علیرضا (۱۳۸۶) **گرایش فلسفی سیاسی**، تهران: میزان.
- صدرا، علیرضا (۱۳۸۹) **مفهوم شناسی حکمت متعالی سیاسی**، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- صدرا، محمد (۱۳۷۸) **اسفار**، چندین ج، ترجمه محمد خواجوی، تهران: مولی.
- صدرا، محمد (۱۳۴۰) **رساله سه اصل**، باهتمام سید حسین نصر، تهران: دانشگاه تهران.
- صدرا، محمد (۱۳۷۵) **شواهد ربوبیه**، ترجمه و تفسیر جواد مصلح، تهران: سروش، چ ۲.
- صدرا، محمد (۱۳۶۶) **عرفان و عارف نمایان** (ترجمه کسر اصنام جاهلی)، ترجمه محسن بیدارفر، تهران، الزهراء، چ ۲.
- صدرا، محمد (۱۳۶۲) **مبداء و معاد**، ترجمه احمد حسینی اردکانی، بکوشش عبدالله انواری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- صدرا، محمد (۱۳۹۰) **مجموعه اشعار**، تصحیح محمد خواجوی، تهران: مولی، چ ۴.
- صلیبا، جمیل (۱۳۶۶) **فرهنگ فلسفی**، ترجمه منوچهر صانعی، تهران: حکمت.
- طاووسی، محمود (۱۳۵۷) **اندرز مارسپندان**، تهران: موسسه آسیایی.
- طباطبای، محمد (۱۳۹۰) **تاریخ فخری**؛ در آداب ملکداری و دولتهای اسلامی، ترجمه محمد وحید طباطبایی، تهران: علمی و فرهنگی، چ ۵.
- طباطبایی، محمدحسین (بی تا) **اصول فلسفه و روش رئالیسم**، ۳ ج، پاورقی مرتضی مطهری، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۵۵) **فرازهایی از اسلام**، تهران: جهان آراء.
- طوسی، خواجه نصیر محمد (۱۳۶۱) **اخلاق محتشمی**، تصحیح محمدتقی دانش پژوه، تهران: دانشگاه تهران، چ ۲.
- طوسی، خواجه نصیر الدین محمد (۱۳۶۴) **اخلاق ناصری**، تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران: خوارزمی، چ ۳.
- طوسی، خواجه نصیر محمد (۱۳۶۱) **اساس اقتباس**، تصحیح مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
- طوسی، خواجه نصیر محمد (۱۳۹۸هـ) **تجريد اعتقاد**، شرح کشف مراد علامه حلی، ترجمه و شرح ابوالحسن شعرانی، تهران: اسلامیه، چ ۲.

طوسی، شیخ ابوجعفر محمد (۱۳۵۸) تمهید اصول؛ در علم کلم اسلامی ترجمه عبدالحسین مشکوه الدینی،

تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.

عامری، ابوالحسن (۱۳۵۶) السعاده و الاسعاد، کتابت مجتبی مینوی، تهران: دانشگاه تهران.

علیخانی، علی اکبر و همکاران (۱۳۹۰) اندیشه سیاسی متفکرین اسلامی، ۱۹ جلد، تهران: پژوهشکده مطالعات علمی فرهنگی.

علیخانی، علی اکبر (۱۳۹۴) حکمت سیاسی اسلامی، مفاهیم بنیادین، تهران: انجمن حکمت و فلسفه سیاسی اسلامی.

عنایت، حمید (۱۳۹۸) اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران: خوارزمی، چ ۶.

عنایت، حمید (۱۳۹۰) بنیاد فلسفه سیاسی در غرب، تهران: زمستان، چ ۶.

غزالی، محمد (۱۳۹۰) احیای علوم دینی، ترجمه محمد خوارزمی، بکوشش حسین خدیور جم، تهران: علمی و فرهنگی، چ ۷.

غزالی، محمد (۱۳۵۷) کیمیای سعادت، تصحیح احمد آرام، تهران: مرکزی، چ ۷.

فارابی، محمد (۱۴۰۴هـ) الالفاظ المستعمله فی المنطق، حقه محسن مهدی، تهران: الزهراء، الطبع ۲.

فارابی، محمد (۱۳۶۱) اندیشه های اهل مدینه فاضلی، ترجمه سید جعفر سجادی، تهران: طهوری، چ ۲.

فارابی، محمد (۱۳۶۴) احصا علوم، ترجمه حسین خدیو جم، تهران: علمی و فرهنگی، چ ۲.

فارابی، محمد (۱۳۶۱) اندیشه های اهل مدنی فاضلی، اجمه سید جعفر سجادی، تهران: طهوری، چ ۲.

فارابی، محمد (۱۳۴۶هـ) تحصیل السعاده، حیدر آباد دکن: مجلس دائره المعارف العثمانیه.

فارابی، محمد (۱۳۴۶هـ) تنبیه علی سبیل سعاده، حیدر آباد دکن: مجلس دائره المعارف العثمانیه.

فارابی، محمد (۱۴۰۵هـ) الجمع بین رأی الحکیمین، علق علیه البیردنصری نادر، تهران: الزهراء، ط ۲.

فارابی، محمد (بی تا) السیاسه، الاب لویس الشیخو الیسوعی، النسخه المکتبه الواتیکانیه.

فارابی، محمد (۱۳۷۱) سیاست مدنی، ترجمه سید جعفر سجادی، تهران: دانشگاه تهران، چ ۱، ۱۳۵۸ و

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ ۲.

فارابی، محمد (۱۴۰۵) فصوص الحکم، بتحقیق محمد حسین آل یاسین، قم: بیدار، ط ۲.

فارابی، محمد (۱۴۰۵هـ) فصول متزعه، حقه و قدم له و علق علیه فوزی متری نجار، تهران: الزهراء، ط ۲.

فارابی، محمد (۱۹۶۸م). کتاب مله، حقه و قدم له و علق علیه محسن مهدیف بیروت: دارالمشرق.

فارابی، محمد (۱۴۰۸هـ) المنطقیات، ۳ ج، قم: مکتبه المرعشی.

- فارابی، محمد (۱۹۹۰م). الواحد و الوحده، حقه محسن مهدي، مغرب: دار توبقال.
- فاستر، مايكل ب.، لنگستر، لين و. جونز، و. ت. (۱۳۵۸) خداوندان اندیشه سياسي (غرب)، چندین ج، ترجمه علی رامین، جواد شیخ الاسلامی، امیرکبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم (چ ۳، ۱۳۶۳) شاهنامه، تهران: جیبی. نیز نرم افزار نور
- فورسیت، موری و کینز، موریس و سایرین (۱۳۸۰) نقد و بررسی آثار بزرگ سیاسی در قرن بیستم، ویراسته، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- فوکو، میشل (۱۳۷۹) ایران: روح یک جهان بیروح، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاننیده، تهران: نی.
- فوکو، میشل، ایرانیها چه رؤیایی در سر دارند؟، ترجمه حسین معصومی همدانی، فرهنگ انسانی.
- فوکیه، پل (بی تا) اراده، ترجمه اسحق لاله زاری، تهران،
- قطب الدین شیرازی، محمود (۱۳۶۹) دره التاج، مصحح محمد مشکوه، تهران: حکمت، چ ۳.
- کاپلستون، فردریک چارلز (۱۳۸۷) تاریخ فلسفه، ترجمه جلال الدین مجتبوی، تهران: علمی و فرهنگی.
- کانت، ایمانوئل (۱۳۶۲) نقد عقل نظری یا سنجش خرد ناب، ترجمه میرشمس الدین ادیب سلطانی، تهران: امیرکبیر.
- کواکبی، عبدالرحمن (۱۳۶۳) طبیعت استبداد، ترجمه عبدالحسین میرزای قاجار، نقد و تصحیح محمد جواد
- صاحبی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی. نیز (۱۳۶۴)، بکوشش صادق سجادی، نشر تاریخ ایران.
- لاک، جان (۱۳۹۴) رساله ای در باره حکومت، ترجمه حمید عضدانلو، تهران: نشر نی، چ ۵.
- ویراف، ارد (۱۳۸۲) اردویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، تهران: معین.